



پیام نوریها

public channel



✓ کانال پیام نوریها در سال 95 با هدف تهیه جزوات و نمونه سوالات افتتاح و از همان ابتدای تاسیس کوشیده است با تکیه بر تلاش بی وقفه، کارگروهی و فعالیت های بدون چشمداشت کاربران متمایز خود، قدمی کوچک در راه پیشرفت ارائه خدمات به دانشجویان این مرز و بوم بردارد.

@Payamnorria

[telegram.me/Payamnorria](https://t.me/Payamnorria)

رایگان است و همیشه رایگان میماند



اطلاع از اخبار و دانلود جزوات و نمونه سوالات

[برای ورود به کانال تلگرامی پیام نوریها کلیک کنید](#)

" کانال و خانواده تلگرامی پیام نوریها "

با عضویت در کانال و به آرشیو زیر دسترسی پیدا کنید

✓ تمام نمونه سوالات به روز تا آخرین دوره

✓ جزوات درسی

✓ بیش از ۱۰۰ فلش کارت درس

✓ اخبار به روز پیام نور

✓ فیلم و فایل آموزشی اختصاصی

✓ انجام انتخاب واحد و حذف و اضافه

✓ پاسخگویی به سوالات دانشجویان

✓ معرفی گروه و انجمن های پیام نوری

✓ طنز و توییت دانشجویی

به یکی از بزرگترین کانال های پیام نوری بپیوندید

[برای ورود به کانال تلگرامی پیام نوریها کلیک کنید](#)



روان شناسی سیاسی

مؤلف

سعید عبدالملکی

فهرست مطالب

پیشگفتار

فصل ۱: تاریخچه، تعاریف و مفاهیم

- هدف کلی
- هدف های یادگیری
- ۱-۱. مقدمه
- ۲-۱. تعریف روان شناسی
- ۳-۱. مفهوم سیاست
- ۳-۱. چند تعریف کوتاه از سیاست
- ۴-۱. تعریف روان شناسی سیاسی
- ۵-۱. ریشه های تاریخی
- ۶-۱. روند شکل گیری
- ۷-۱. خدمات روان شناسی به سیاست
- ۸-۱. روش های سنجش و ارزیابی
- خلاصه فصل
- پرسش های مروری
- پرسش های چهارگزینه ای

فصل ۲: پارادایم ها و نظریه ها در روان شناسی سیاسی

- هدف کلی
- هدف های یادگیری
- ۱-۲. مقدمه
- ۲-۲. پارادایم وضعیت گرا/محیط گرا
- ۲-۲. ۱. آزمایش های استنلی میلگرام
- ۲-۲. ۲. نظریه زیمنباردو
- ۲-۲. ۳. نظریه رفتارگرایی
- ۳-۲. پارادایم فردگرا/طبع گرا
- ۳-۲. ۱. نظریه زیگموند فروید
- ۳-۲. ۲. نظریه آلفرد آدلر
- ۳-۲. ۳. نظریه کارن هورنای
- ۳-۲. ۴. نظریه کارل یونگ
- ۳-۲. ۵. نظریه اریک اریکسون
- ۳-۲. ۶. نظریه اریک فروم
- ۴-۲. پارادایم کل نگر
- ۴-۲. ۱. نظریه ی میدانی
- خلاصه فصل
- پرسش های مروری
- پرسش های چهار گزینه ای

فصل ۳: شخصیت، هویت و جامعه پذیری سیاسی

- هدف کلی
هدف های یادگیری
- ۳-۱. مقدمه
 - ۳-۲. رابطه شخصیت و سیاست
 - ۳-۳. تیپ شخصیتی اقتدارطلب
 - ۳-۴. تیپ شخصیتی ماکیاولی
 - ۳-۵. سنخ های منشی سازنده و غیر سازنده
 - ۳-۵-۱. جهت گیری گیرنده
 - ۳-۵-۲. جهت گیری بهره کش
 - ۳-۵-۳. جهت گیری محتکر
 - ۳-۵-۴. جهت گیری بازاری
 - ۳-۶. نظریه دیوید باربر
 - ۳-۶-۱. فعال / مثبت گرا
 - ۳-۶-۲. فعال / منفی گرا
 - ۳-۶-۳. منفعل / مثبت گرا
 - ۳-۶-۴. منفعل / منفی گرا
 - ۳-۷. هویت
 - ۳-۷-۱. هویت اجتماعی
 - ۳-۷-۲. هویت ملی
 - ۳-۸. جامعه پذیری سیاسی
 - ۳-۸-۱. نقش خانواده
 - ۳-۸-۲. نقش مدرسه
 - ۳-۸-۳. نقش رسانه
 - ۳-۸-۴. نقش شرطی سازی عامل
- خلاصه فصل
پرسش های مروری
پرسش های چهارگزینه ای

فصل ۴: روان شناسی رهبران و نخبگان سیاسی

- هدف کلی
هدف های یادگیری
- ۴-۱. مقدمه
 - ۴-۲. رهبران و پیروان از دیدگاه روان کاوی
 - ۴-۲-۱. رهبران
 - ۴-۲-۲. پیروان
 - ۴-۳. نظریه لاسول درباره رهبری سیاسی
 - ۴-۳-۱. ریخت آشوبگر
 - ۴-۳-۲. ریخت اصلاح گر
 - ۴-۳-۳. ریخت مدیر
 - ۴-۴. شرح حال روانی برخی از رهبران و نخبگان سیاسی
 - ۴-۴-۱. وودرو ویلسون
 - ۴-۴-۲. لیندون جانسون

- ۳-۴-۴. جرج بوش (بوش پسر)
 - ۴-۴-۴. آدولف هیتلر
 - ۵-۴-۴. محمدرضا پهلوی
 - ۶-۴-۴. معمر قذافی
 - ۷-۴-۴. ژوزف استالین
 - ۸-۴-۴. وینستون چرچیل
 - ۹-۴-۴. فیدل کاسترو
 - ۵-۴. مطالعات موردی
 - ۶-۴. الگوی رهبری فرهمند
 - ۷-۴. روان‌شناسی نخبگان سیاسی
- خلاصه فصل
پرسش‌های مروری
پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۵: عاطفه، هیجان و نگرش

- هدف کلی
 - هدف‌های یادگیری
 - ۱-۵. مقدمه
 - ۲-۵. عاطفه و هیجان
 - ۱-۲-۵. آیا هیجان‌ات «غیرعقلانی» هستند؟
 - ۲-۲-۵. شناخت گرم و شناخت سرد
 - ۳-۲-۵. هیجان‌ات و رفتار سیاسی
 - ۳-۵. نگرش سیاسی و چگونگی تغییر آن
 - ۱-۳-۵. نگرش
 - ۱-۲-۳-۵. اجزاء نگرش سیاسی
 - ۳-۳-۵. ویژگی‌های نگرش سیاسی
 - ۴-۳-۵. عوامل مؤثر در تغییر نگرش سیاسی
- خلاصه فصل
پرسش‌های مروری
پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۶: زیست‌شناسی، مغز و شناخت

- هدف کلی
- هدف‌های یادگیری
- ۱-۶. مقدمه
- ۲-۶. زیست‌شناسی
- ۱-۲-۶. زیست‌شناسی
- ۳-۶. مغز
- ۱-۳-۶. نتایج یافته‌ها
- ۲-۳-۶. چند آزمایش
- ۴-۶. شناخت
- ۱-۴-۶. نظریه‌ی انسجام‌شناختی

۲-۴-۶. نظریه‌ی اسنادی
۳-۴-۶. نظریه‌ی طرحواره
۴-۴-۶. استدلال قیاسی
خلاصه فصل
پرسش‌های مروری
پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۷: رسانه‌های جمعی، تبلیغات، شایعه و افکار عمومی

هدف کلی
هدف‌های یادگیری
۱-۷. مقدمه
۲-۷. رسانه
۱-۲-۷. رسانه و سیاست
۳-۷. تبلیغات
۱-۳-۷. تعریف تبلیغات
۲-۳-۷. نظریه‌های تبلیغات رسانه‌ای
۳-۳-۷. تبلیغات سیاسی
۴-۳-۷. پروپاگاندا‌ی غیر مستقیم
۴-۷. شایعه
۱-۴-۷. یافته‌های روان‌شناسی
۵-۷. افکار عمومی
۱-۵-۷. مطالعه افکار عمومی
۲-۵-۷. مبانی روان‌شناختی افکار عمومی
خلاصه فصل
پرسش‌های مروری
پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۸: روان‌شناسی احزاب سیاسی و رفتار انتخاباتی

هدف کلی
هدف‌های یادگیری
۱-۸. مقدمه
۲-۸. تعریف حزب
۳-۸. چگونگی پیدایش احزاب
۴-۸. کارکرد احزاب
۵-۸. ریشه‌های روان‌شناختی گرایش به احزاب
۱-۵-۸. انگیزش و تحریک‌پذیری
۲-۵-۸. تلقین‌پذیری و زودباوری
۳-۵-۸. مبالغه و یک‌جانبه‌گرایی
۶-۸. حزب و افکارسازی
۷-۸. حزب و مدیریت تعارض
۸-۸. حزب و انتخابات
۹-۸. روان‌شناسی رفتار انتخاباتی

- ۱-۹-۸. نظریه هویت حزبی
- ۲-۹-۸. طرح واره ی سیاستمدار
- ۳-۹-۸. تیپ شناسی رأی دهندگان
- ۴-۹-۸. انگیزه خود علاقه مندی
- ۵-۹-۸. فرضیه رفتار تقلیدی
- ۶-۹-۸. نفوذ اجتماعی
- ۷-۹-۸. افکار عمومی
- خلاصه فصل
- پرسش های مروری
- پرسش های چهارگزینه ای

فصل ۹: ملی‌گرایی، تعارض قومی، نسل‌کشی و تبعیض نژادی

- هدف کلی
- هدف های یادگیری
- ۱-۹. مقدمه
- ۲-۹. پنج رویکرد برای تبیین ملی‌گرایی
- ۱-۲-۹. نظریه ی تعارض گروهی واقع‌بینانه
- ۲-۲-۹. نظریه ی هویت اجتماعی
- ۳-۲-۹. نظریه ی سلطه ی اجتماعی
- ۴-۲-۹. دیدگاه روان کاوی
- ۵-۲-۹. رویکرد زیست سیاسی
- ۳-۹. روان شناسی نسل‌کشی
- ۴-۹. روان شناسی نژادپرستی
- ۱-۴-۹. نظریه شخصیت اقتدارگرا
- ۲-۴-۹. جهت گیری سلطه ی اجتماعی
- ۳-۴-۹. نظریه ی طرحواره/کلیشه سازی
- ۴-۴-۹. نظریه‌های وضعیت‌گرا
- ۵-۴-۹. تساهل و عدم تساهل
- خلاصه فصل
- پرسش های مروری
- پرسش های چهارگزینه ای

فصل ۱۰: رژیم های سیاسی، روابط بین الملل، جنگ و انقلاب

- هدف کلی
- اهداف یادگیری
- ۱-۱۰. مقدمه
- ۲-۱۰. روان شناسی رژیم های سیاسی
- ۱-۲-۱۰. فاشیسم
- ۲-۲-۱۰. دموکراسی
- ۳-۱۰. روان شناسی روابط بین الملل
- ۱-۳-۱۰. تحریف و نقش آن در روابط بین الملل
- ۲-۳-۱۰. نظریه های تحریف

- ۴-۱۰. روان‌شناسی جنگ
 - ۱-۴-۱۰. ریشه روانی جنگ
 - ۲-۴-۱۰. رویکرد ژنتیک
 - ۳-۴-۱۰. نظریه مدیریت وحشت
 - ۴-۴-۱۰. رویکرد افزایش عزت نفس
 - ۵-۱۰. روان‌شناسی انقلاب
 - ۱-۵-۱۰. نظریه روان‌پویایی
 - ۲-۵-۱۰. نظریه سرکوب‌گرایی
 - ۳-۵-۱۰. نظریه توقعات فزاینده
 - ۴-۵-۱۰. نظریه محرومیت نسبی
- خلاصه فصل
پرسش‌های مروری
پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۱۱: افراطی‌گری و تروریسم

- هدف کلی
 - هدف‌های یادگیری
 - ۱-۱۱. مقدمه
 - ۲-۱۱. افراطی‌گری
 - ۳-۱۱. تروریسم
 - ۱-۳-۱۱. آسیب‌شناسی روانی تروریسم
 - ۲-۳-۱۱. برخی از اختلالات روانی و شخصیت
- خلاصه فصل
پرسش‌های مروری
پرسش‌های چهارگزینه‌ای

فصل ۱۲: سازوکار رفتار سیاسی از دیدگاه اسلام

- هدف کلی
- هدف‌های یادگیری
- ۱-۱۲. مقدمه
- ۲-۱۲. منابع رفتار سیاسی در اسلام
- ۱-۲-۱۲. مبنای قرآنی سیاست
- ۲-۲-۱۲. احکام و قوانین اسلامی
- ۳-۲-۱۲. سیره پیشوایان و ائمه معصومین
- ۳-۱۲. ضروریات رفتار سیاسی اسلامی
- ۱-۳-۱۲. آگاهی و بینش سیاسی
- ۲-۳-۱۲. اخلاق سیاسی
- ۳-۳-۱۲. تقوای سیاسی
- ۴-۱۲. صفات شخصیت
- ۱-۴-۱۲. صفات ایجابی
- ۲-۴-۱۲. صفات سلبی
- ۵-۱۲. آسیب‌شناسی رفتار سیاسی

- ۱-۵-۱۲. خودمحوری به جای خدامحوری
 - ۲-۵-۱۲. گرایش به تمایلات نفسانی
 - ۳-۵-۱۲. عُجب و کبر سیاسی
 - ۴-۵-۱۲. بدبینی و سوء ظن
 - ۵-۵-۱۲. لجاجت
 - ۶-۵-۱۲. عدم آگاهی و بصیرت سیاسی
 - ۷-۵-۱۲. التقاط و انحراف سیاسی
 - ۸-۵-۱۲. افراط و تفریط
 - ۹-۵-۱۲. باندهبازی و تحزب گرایی
 - ۱۰-۵-۱۲. غفلت و اعتماد به دشمن
 - ۱۱-۵-۱۲. عدم استقامت و ترک مبارزه
 - ۱۲-۵-۱۲. نداشتن خط مشی و معیار سیاسی
 - ۱۳-۵-۱۲. قانون گریزی
- خلاصه فصل
پرسش های مروری
پرسش های چهارگزینه ای

پاسخنامه پرسشهای چهار گزینه ای
واژه نامه
منابع

پیشگفتار

وضع و حال روان‌شناسی در دنیای امروز و به ویژه در کشور ما یک وضع و حال پرمشغله و در عین حال مساعد است. این رشته به شدت در حال پیشروی است و هر چند وقت یکبار حوزه‌ای از زندگی فردی و جمعی ما را در بر می‌گیرد و در زمینه‌ای خاص چیز جدیدی رو می‌کند. از روان‌شناسی دین گرفته که به بعد معنوی و متافیزیک زندگی انسان و ارتباط اش با آسمان می‌پردازد تا روان‌شناسی محیط زیست که به واقعیت‌های زندگی زمینی و تأثیر این واقعیت‌ها بر ذهن و رفتار انسان‌ها، و به عبارت بهتر؛ تأثیر آسمان و زمین بر روان انسان و برعکس را پوشش می‌دهد.

سیاست نیز همچون سایر موضوعات دیگر مورد توجه روان‌شناسی است. و صد البته حوزه سیاست نیز شدیداً نیازمند روان‌شناسی است. این رابطه و نیاز دو سویه موجب پدید آمدن رشته مطالعاتی جدیدی تحت عنوان «روان‌شناسی سیاسی» شده است. از این رو این رشته مطالعاتی یک دانش بین رشته‌ای به شمار می‌رود که به هر اندازه که به روان‌شناسی مربوط است؛ به همان اندازه نیز از علوم سیاسی و زمینه‌های وابسته متأثر است. این رشته در دو سطح نخبگان و مردم عادی فعالیت می‌کند. نخبگان به عنوان تصمیم‌گیران مهم جوامع بشری که خروجی سیاست‌های تئوری و عملی شان می‌تواند سرنوشت افراد و کشورها را رقم بزند؛ و مردم عادی به مثابه افرادی که رفتارهای سیاسی شان - همچون پدید آوردن جنبش‌ها و انقلاب‌ها و رفتار رأی‌دهی - تعیین‌کننده می‌باشد، مورد بررسی و مطالعه ویژه روان‌شناسی سیاسی می‌باشند.

روان‌شناسی سیاسی از آن روز که سنگ بنای اولیه اش توسط مریام، لاسول و فروید گذاشته شد تا به امروز قریب یک قرن از عمرش می‌گذرد. اما در کشور ما - علیرغم ضرورت حضورش - انگار تازه متولد شده است! و جایگاه ملموس و قابل قبولی نداشته است. و اکنون که به عنوان واحد درسی دانشگاهی مصوب شده است، یک حرکت مثبت و قابل تقدیر است. کتاب حاضر در راستای همین امر و بر اساس سرفصل‌های مصوب وزارت علوم و در قالب استانداردهای تدوین کتب درسی دانشگاه پیام نور تألیف شده است و اصل خودآموز بودن تا حد امکان اعمال شده است.

سعید عبدالملکی

فصل ۱

تاریخچه، تعاریف و مفاهیم

پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد
بیچاره در آن حالت نومیدی ملک را دشنام دادن
گرفت و سقط گفتن که گفته‌اند: «هر که دست از
جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.»
سعدی، کتاب گلستان

هدف کلی

آشنایی با تاریخچه، تعاریف و مفهوم روان‌شناسی سیاسی

هدف های یادگیری

از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. روان‌شناسی را تعریف کنید.
۲. سیاست را تعریف کنید.
۳. روان‌شناسی سیاسی را توضیح دهید.
۴. ریشه‌های تاریخی روان‌شناسی سیاسی را شرح دهید.
۵. روند شکل‌گیری روان‌شناسی سیاسی را توضیح دهید.
۶. خدمات روان‌شناسی به سیاست را تبیین نمایید.
۷. روش‌های تحقیق، سنجش و ارزیابی در روان‌شناسی سیاسی را شرح دهید.

۱-۱. مقدمه

پرداختن به هر موضوع مهمی نیازمند آن است که در ابتدا مبانی، مفاهیم، گزاره‌ها و روندها و فرایندهای شکل‌گیری آن را به طور کلی بفهمیم تا در ابتدای مسیر چشم انداز روشنی از آن در پیش روی خود ببینیم. از این رو در این فصل سعی کرده ایم تا

مبانی و گزاره‌های اولیه روان‌شناسی و سیاست و نیز روان‌شناسی سیاسی را بشکافیم تا در گام‌های بعد چراغ بدست طی طریق بکنیم.

۱-۲. تعریف روان‌شناسی

گفته شده است که کلمه روان‌شناسی که ترجمه واژه psychology انگلیسی و psychologie فرانسه است؛ از دو کلمه یونانی psyche به معنی روح و logos به معنی بیان کردن اقتباس شده است. که بعدها در فلسفه شرق واژه علم النفس و سپس ترجمه آن به فارسی به صورت روان‌شناسی درآمده است (کریمی، ۱۳۹۲).

روان‌شناسی^۱، رفتار^۲ و فرایندهای ذهنی^۳ را به نحوی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. فرایندهای ذهنی شامل، افکار، احساسات و انگیزه‌ها می‌باشند و به هر فعالیت قابل مشاهده ارگانیکسم (موجود زنده)، رفتار گویند (عبدالملکی، ۱۳۹۴).
خاستگاه‌های تاریخی روان‌شناسی را می‌توان تا فلاسفه بزرگ یونان باستان پی گرفت. مشهورترین آنان سقراط، افلاطون و ارسطو بودند که پرسش‌هایی بنیادین در باب زندگی روانی آدمی مطرح کردند:

هشیاری چیست؟

آدمیان ذاتاً منطقی هستند یا غیر منطقی؟

آیا چیزی به نام انتخاب آزاد وجود دارد؟

این‌گونه سؤال‌ها امروزه نیز همانند هزار سال پیش در خور اهمیت‌اند. این سؤال‌ها با ماهیت ذهن و فرایندهای ذهنی و روانی سروکار دارند و از عناصر اصلی رویکرد شناختی در روان‌شناسی محسوب می‌شوند.

سقراط که غالباً «پدر پزشکی» نامیده می‌شود - معاصر سقراط بوده - علاقه وافری به فیزیولوژی داشت. بقراط مشاهدات پراهمیتی درباره نحوه کنترل مغز بر اندام‌های بدن انجام داد. آن مشاهدات زمینه‌ساز رویکرد زیست‌شناختی در روان‌شناسی است.

۱. psychology
۲. Behavior
۳. Mental Process

یکی از نخستین مناقشه‌ها در حوزه‌ی روان‌شناسی که در روزگار ما نیز همچنان داغ است، در این کلام خلاصه می‌شود که: آیا توانایی‌های آدمیان فطری است یا از طریق تجربه کسب می‌شود. در دیدگاه فطری‌نگری گفته می‌شود که آدمیان با گنجینه‌ی از دانش و توان فهم واقعیت زاده می‌شوند.

فیلسوفان آغازین بر این باورند که دانش و فهم آدمی از طریق استدلال و درون‌نگری دقیق دست‌یافتنی است. در قرن هفدهم، دکارت برخی اندیشه‌ها (از قبیل شناخت خدا، خویشتن، اصول بدیهی، هندسه، کمال و بی‌نهایت) را فطری به شمار می‌آورد. همچنین دکارت معتقد بود که بدن آدمی یک ماشین است و مثل هر ماشین دیگر قابل بررسی است. این دیدگاه سرآغاز رویکردهای پردازش اطلاعات^۱ درباره ذهن انسان است.

دیدگاه تجربه‌گرایی^۲ بر آن است که دانش از طریق تجربه‌ها و تعامل آدمی با جهان بیرون کسب می‌شود. این دیدگاه عمدتاً با نام جان لاک^۳ فیلسوف انگلیسی سده هفدهم پیوند دارد. لاک معتقد بود که ذهن آدمی در بدو تولد همچون لوح‌نوشته‌ی بی‌است که تجربه‌های جریان‌رشد او، دانش و فهم را روی آن ثبت می‌کنند. این دیدگاه سرآغاز پیدایش روان‌شناسی تداعی‌گرا^۴ بود. تداعی‌گرایان وجود اندیشه‌ها و توانایی‌های فطری را قبول نداشتند بلکه در عوض، بر آن بودند که ذهن از اندیشه‌هایی انباشته می‌شود که از طریق حواس به آن راه می‌یابند و طبق اصولی از قبیل مشابهت و تضاد به هم پیوند می‌یابند. پژوهش‌های کنونی در زمینه‌ی حافظه و یادگیری، با نظریه‌ی آغازین تداعی‌گرایی پیوند دارند.

مناقشه بین فطری‌نگری و تجربه‌گرایی امروزه تحت عنوان مناقشه طبیعت - تربیت^۵ ادامه دارد. هر چند هنوز برخی از روان‌شناسان معتقدند که اندیشه و رفتار اساساً محصول تجربه یا اساساً برخاسته از عوامل زیست‌شناختی است، اما اکثر روان‌شناسان رویکردی تلفیقی دارند، حاکی از اینکه فرآیندهای زیست‌شناختی (از قبیل

۱. Information Processing Approach

۲. Empiricism

۳. John Locke

۴. Associationism

۵. Natur - Nurture

وراثت یا فرآیندهای مغزی) بر اندیشه‌ها، احساس‌ها و رفتار اثر می‌گذارد. اما تجربه نیز بر این پدیده‌ها اثر می‌گذارد.

آغاز روان‌شناسی علمی را معمولاً مقارن با تأسیس نخستین آزمایشگاه روان‌شناسی توسط ویلهلم وونت^۱ در دانشگاه لایپزیک آلمان به سال ۱۸۷۹ می‌دانند. خاستگاه تأسیس آزمایشگاه وونت بر این باور بود که ذهن و رفتار را نیز همانند مواد شیمیایی یا اندامهای بدن آدمی می‌توان با روش‌های علمی بررسی و تحلیل کرد. پس از آن مکاتب و نظریه‌های گوناگونی یکی پس از دیگری سر برآوردند که سه نوع از مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: روان‌کاوی که به مطالعه ناهشیار انسان پرداخت، رفتارگرایی که بر اساس مشاهده رفتار آشکار به بررسی و شناخت انسان دست زد و انسان‌گرایی که به قدرت اراده انسان و تمایل فطری او به سمت شکوفا شدن قائل بود.

۱-۳. مفهوم سیاست

واژه «سیاست»^۲ دارای تعاریف مختلفی است که هر کس بنا بر مکتب اعتقادات خود آن را تعریف و تفسیر کرده است. در لغت، سیاست از ریشه ی «سائس» و «ساس» است و معنای آن رعیت‌داری و نگرهبانی آنهاست. در لغت‌نامه دهخدا سیاست به معنای پاسداشت مُلک، حفاظت و نگهداری، حراست، حکم راندن بر رعیت، رعیت‌داری کردن، حکومت، ریاست و داوری آمده است. در اساس اللغه آمده است: «فرماندار کسی است که رعیت و امور مربوط به آنها را سیاست کند». و می‌گویند: «فلان شخص امور قبیله اش را سیاست نمود، یعنی بر قبیله خود ریاست کرد».^۳

ابوالبقاء کلمه سیاست را این چنین معنا کرده است: «سیاست عبارت است از حفظ مصالح مَلّت و نشان دادن راه نجات در حال و آینده».^۴

۱. Wilhelm Wundt
۲. Politic

۳. اساس اللغه، زمخشری

۴. کلیات ابوالبقاء، ابوالبقاء

در زبان های اروپایی واژه سیاست (politics) از واژه یونانی پولیس (polis) به معنی شهر گرفته شده است. از نظر ارسطو، شهر موضوع علم سیاست بود (طاهری، ۱۳۹۱).

فرهنگ لیتره^۱، به سال ۱۸۷۰، سیاست را چنین تعریف می کند: «علم حکومت بر کشورها». فرهنگ روبر^۲ به سال ۱۹۶۲ در همین مورد می گوید: «فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی».

مک آیور در کتاب «جامعه و حکومت»، سیاست را به معنای اعمال قدرت و تشکیلات متمرکز معرفی می کند.

فیودور بورلاتسکی نیز در تعریف سیاست می نویسد:

مفهوم قدرت، محور تئوری سیاسی و مطالعه پروسه های سیاسی مشخص است. این مفهوم کلید درک نهادهای سیاسی، جنبش های سیاسی و خود سیاست است. برتراند راسل نیز در کتاب «قدرت» سیاست را به معنای قدرت تعریف می کند. رابرت دال هم سیاست را به معنای اقتدار و قدرت می داند. نیچه نیز می گوید: «قدرت نخستین حق را به دست می دهد و هیچ حقی نیست که در باطن نوعی گستاخی، غضب و خشونت نباشد».

سیاست نویسان ایرانی نیز سیاست را به معنای حفظ قدرت به منظور ایجاد نظم و امنیت می دانستند؛ از جمله خواجه نظام الملک در «سیاستنامه» و جاحظ در «التاج» و عنصرالمعالی کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر در قابوسنامه این تعریف را ارائه کرده اند.

اندیشمندان و متفکران اسلامی با توجه به آموزه های اسلامی، سیاست را کم و بیش با واژه های تدبیر، هدایت، سعادت، فضیلت و خیر برین تعریف کرده اند؛ چنان که فارابی، حاصل خدماتی که حاکم در جهت نشر فضائل و اخلاق و به منظور رسیدن به سعادت انجام می دهد را سیاست می نامد:

راه ایجاد فضیلت در وجود انسان آن است که افعال و سنن فاضله، پیوسته در شهرها و میان امت ها رایج و شایع باشد این کار امکان پذیر نیست. مگر به وسیله

۱. Littre

۲. Robert

حکومتی که در پرتو آن، این افعال و سنن و ملاکات اخلاقی در شهرها و در میان مردم رواج یابد. حاصل این خدمت را سیاست گویند. غزالی نیز سیاست را ابزاری می‌داند که انسان را به خداوند می‌رساند. نصیرالدین طوسی نیز در «اخلاق ناصری» سیاست را مترادف با تدبیر قرار می‌دهد و آن را به تدبیر منزل، تدبیر خدم و عبید، تدبیر اولاد، تدبیر مدن و غیره تقسیم می‌کند و همه را جزء حکمت عملی قلمداد می‌کند.

۱-۳-۱. چند تعریف کوتاه از سیاست

علم و هنر حکومت؛ علمی که به شکل، تشکیلات، و مدیریت یک دولت یا بخشی از یک دولت، و مقررات ناظر بر روابط آن با دولت‌های دیگر می‌پردازد. (فرهنگ انگلیسی آکسفورد)

سیاست عبارت است از خودآگاهی انسان نسبت به محیط و جامعه و سرنوشت مشترک و زندگی مشترک خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و به آن وابسته است. (علی شریعتی)

راهی برای حکومت بر جوامع متشکلت، از طریق روندی شامل بحث و بری از خشونت غیر لازم. (برنارد کریک)

حرکت دادن انسان‌ها انسان‌های دیگر را. (برتران دژونال)

تخصیص اقتدار آمیز ارزشها. (دیوید ایستن)

سیاست، تصمیم‌گیری درباره رویدادهای ناهمگون در جامعه است. (ریمون آرون)

سیاست علمی است که به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد، چه می‌برد، کجا می‌برد، چگونه می‌برد و چرا می‌برد؟ (هارولد لاسول)

سیاست عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول (محمدتقی جعفری)

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را مدنظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاح‌شان است. (امام خمینی (ره))

همانطور که پیداست، در تعریف سیاست، اندیشمندان بر نکات گوناگونی انگشت تأکید نهاده اند. برخی از اندیشمندان به غایتی که به نظر آنها سیاست باید در پیش بگیرد، توجه کرده اند و بر آن اساس سیاست را تعریف کرده اند. به عنوان مثال برخی پژوهشگران مفهوم های دولت^۱ یا حکومت^۲ را در سیاست مهم دانسته اند و همین امر در تعریف آنها از علم سیاست بازتاب یافته است. به طوری که گفته شده است علم سیاست را می توان به عنوان علم دولت یا به عنوان رشته ای از علوم اجتماعی که مربوط به تئوری سازمانها، حکومت ها و اعمال دولت است، تعریف نمود (کلایمروودی، ۱۳۵۱).

برخی نیز در تعریف سیاست، قدرت را مفهوم اساسی دانسته اند، به طوری که گفته شده است؛ سیاست علمی است که همه شکل های رابطه قدرت را در مکان و زمان های گوناگون بررسی می کند و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را می نمایاند (ابوالحمد، ۱۳۸۴).

سیاست چه به عنوان علم قدرت یا شیوه ی اداره امور دولت و جامعه، قبل از هر چیز یک معرفت است که در پی شناخت زوایای مبهم و تاریک ذهن، روان، رفتار و نیات انسان در تعامل مستمر با جامعه و حکومت است. اینکه انسان در زندگی فردی و جمعی خود چگونه می اندیشد، تصمیم می گیرد، اطاعت می کند، به عصیان و خشونت کشیده می شود، دروغ می گوید، ظلم می کند، عشق می ورزد، کار خیر می کند، راستی و درستی پیش می گیرد، همه از سلسله اموری است که مستلزم بررسی های روان شناختی، جامعه شناختی، انسان شناختی، مردم شناختی، گفتمانی و مانند این هاست (کاظمی، ۱۳۸۶).

۴-۱. تعریف روان شناسی سیاسی

روان شناسی سیاسی^۳ را می توان به سادگی مطالعه تعامل بین سیاست و روان شناسی، و به ویژه تأثیر روان شناسی بر سیاست تعریف کرد. روان شناسی سیاسی در

۱. State

۲. Government

۳. Political Psychology

واقع یک دانش بین رشته ای قلمداد می شود که به هر اندازه به روان شناسی مربوط است به همان اندازه نیز از علوم سیاسی متأثر است.

روان شناسی سیاسی علم بررسی نحوه تعامل پدیده های روان شناختی و های سیاسی در یک شخص یا گروه خاص در زمان، مکان، نظام و فرهنگ سیاسی خاص می باشد. هدف روان شناسی سیاسی از یک سو شناخت تأثیر عوامل روان شناختی بر پدیده های سیاسی و از سوی دیگر شناخت تأثیر پدیده های سیاسی بر جنبه های روان شناختی انسان است (تمدنی، ۱۳۸۵). برخی پدیده های روانی عبارتند از؛ انگیزش، هیجان، باورها، سبک های شناختی، احساس و ادراک، علائق، ارزش ها، جنبه های زیستی، تجربه های پیشین فردی، گروهی و حتی فرهنگی و برخی از پدیده های سیاسی عبارتند از؛ رفتار رأی دهی، شورش، انقلاب، تروریسم، افکار عمومی، تصمیم گیری و مدیریت، روابط بین الملل، جامعه پذیری سیاسی، رهبری سیاسی، حل تعارض و مانند آن.

روان شناسی سیاسی میدانی جدید در علوم سیاسی و روان شناسی است که ما را در توضیح بسیاری از جنبه های رفتار سیاسی توانا می سازد. این رفتارها ممکن است به نظر مرضی برسند یا تصمیم گیری های عادی باشند که بعضی از آنها مناسب و برخی نامناسب اند. روان شناسان و دانشمندان علوم سیاسی تدریجاً راغب شده اند که دانش خود را در زمینه مسائل و مشکلاتی که همه به آنها علاقمندند، گسترش دهند. مواردی چون تصمیم گیری نخبگان در مورد سیاست خارجی و داخلی، تعارضات - شامل طیف وسیعی از خشونت نژادی تا جنگ ها و نسل کشی، تروریسم و افکار نژاد پرستانه - و رفتارهای صلح جویانه تری مانند رأی دادن، نمونه های بسیاری از مشکلات و مسائلی است که به طور سنتی مورد توجه علوم سیاسی است. برای مثال، اگر ما محدودیت توانایی سیاست گذاران را در تشخیص میزان اهمیت جنبه های خاص اطلاعات درک کنیم، می توانیم بفهمیم که آنها از عهده کدام ها به خوبی بر می آیند و در کدام موقعیت ها به کمک و مشورت دیگران نیاز دارند. اگر ما بفهمیم چه چیزی تروریست ها را بر می انگیزد تا دست به عمل بزنند، خواهیم توانست راههای اثر گذاشتن بر انگیزه های آنها را بیابیم و بدین ترتیب، با تروریسم مقابله کنیم. یکی از اهداف روان

شناسی سیاسی وضع قوانین عمومی رفتار است که به توضیح و پیش بینی رویدادهایی کمک می‌کند که در موقعیت‌های گوناگون رخ می‌دهد (کاتم^۱ و همکاران، ۱۳۸۶).

در روان‌شناسی سیاسی، دو اردوگاه متمایز وجود دارد. اردوگاه اول علاقه مند بررسی رفتار توده‌ای هستند. مانند اینکه مردم چگونه رأی می‌دهند، تأثیر افکار عمومی بر سیاست‌های حکومتی چیست و پرسش‌هایی از این قبیل. اردوگاه دیگر، بر رفتار نخبگان و اینکه چگونه ادراکات نخبگان به سیاست‌های حکومت شکل می‌دهند، تأثیر شخصیت بر رهبری، تصمیم‌گیری سیاست خارجی و دیگر موارد توجه می‌کنند. به صورت خلاصه، تبیین‌های روان‌شناسی اجتماعی از رفتار سیاسی متفاوت از تبیین‌های روان‌شناسی شناختی و سنت قدیمی تر روان‌شناسی نابهنجاری^۲ هستند. اولی بر تأثیر وضعیت‌ها در رفتار تأکید دارد و دومی بر اهمیت ویژگی‌های فردی در شکل دهی به رفتار اصرار می‌ورزد (هوتون^۳، ۱۳۹۳).

با این وصف روان‌شناسی سیاسی به طور کلی در دو سطح نخبگان و مردم عادی فعالیت می‌کند. نخبگان به عنوان تصمیم‌گیران مهم جوامع بشری که خروجی سیاست‌های تئوری و عملی‌شان می‌تواند سرنوشت افراد و کشورها را رقم بزند؛ و مردم عادی به مثابه افرادی که رفتارهای سیاسی‌شان - همچون پدید آوردن جنبش‌ها و انقلاب‌ها و رفتار رأی‌دهی - می‌تواند تعیین‌کننده باشد، مورد بررسی و مطالعه ویژه روان‌شناسی سیاسی می‌باشند.

روان‌شناسی سیاسی رفتار سیاسی را برون‌ریزی دغدغه‌های شخصی در عرصه عمومی و نیز هر نوع فعالیت طرح‌ریزی شده برای رسیدن به برخی اهداف و فعالیت‌های سیاسی که افراد به آن مشغول‌اند، تعریف می‌کند؛ از رفتارهای افراطی مانند تروریسم و جنگ گرفته تا رفتارهای دیگری مانند رفتار رأی‌گیری. همچنین در برگیرنده سؤال‌های متفاوتی مانند اینکه چرا نژاد پرستی رخ می‌دهد و چرا افراد در نسل‌کشی شرکت می‌کنند، مردم چگونه رأی می‌دهند و چرا دولت‌ها وارد جنگ می‌شوند، است. همچنین روان‌شناسی سیاسی در صدد است برخی از ضروری‌ترین سؤال‌های سیاسی را پاسخ دهد. اینکه چگونه انسان‌گرایش‌های سیاسی اولیه را می‌آموزد؟

۱. Martha Cottam

۲. Abnormal Psychology

۳. David Patrick Houghton

چگونه افکار او شکل می‌پذیرد؟ چگونه افکار می‌تواند تغییر کند؟ چگونه افراد تصمیم می‌گیرند؟ چرا جمعیت‌هایی که به طور سنتی مطیع هستند، به یکباره با درخواست دگرگونی، نظام مسلط را مقهور خود می‌سازند؟ چرا افراطی‌ها، مقتدران مقتدر هستند؟ و ...

در نهایت اینکه؛ از آنجا که اغلب پیش‌بینی علم سیاست، رفتار انسان را شامل می‌شود، لذا به نظر می‌رسد که روان‌شناسی منبع طبیعی بینش‌های تحقیقات سیاسی است.

۱-۵. ریشه‌های تاریخی

ریشه تاریخی روان‌شناسی سیاسی به حدود یک قرن می‌رسد. محققان حوزه سیاست برای حل معماهای خود همواره دست به دامن روان‌شناسی بوده‌اند تا به ریشه رفتارهای سیاسی رهبران جوامع و نیز کنش‌های جمعی توده‌ها پی ببرند. گراهام والاس^۱ با کتاب «طبیعت بشر در سیاست»^۲ (۱۹۲۱) و ریورس^۳ با کتاب «روان‌شناسی و سیاست»^۴ (۱۹۲۳)، در رشد روان‌شناسی سیاسی سهم عمده‌ای داشته‌اند، این نوشته‌ها راه همکاری پرثمر روان‌شناسان اجتماعی، جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان را گشوده است. والاس نیاز به وجود رابطه نزدیک بین دو رشته «روان‌شناسی» و «علم سیاست» را ضروری می‌دانست، جیمز بریس^۵ (۱۹۲۱) نیز معتقد بود که علم سیاست ریشه در روان‌شناسی دارد. در میان محققان روان‌شناسی اخیرتر، هارولد لاسکی^۶ (۱۹۶۷) و جورج کاتلین^۷ (۱۹۷۰)، چنین راهبرد یکپارچه‌ای را ضروری دانسته‌اند. کاربرد روان‌شناسی برای مطالعه طبیعت بشر و رفتار سیاسی انسان از تحولات قرن بیستم است. در واقع از دهه‌های اول قرن بیستم، کاربرد روان‌شناسی برای گشودن معماهای فعالیت انسان متداول شده است (بارکر^۸، ۱۹۲۸). بنیاد این مطالعات را لاول^۱ گذاشت و پیشرفت

۱. Graham Wallas
 ۲. Human Nature in politics
 ۳. Rivers
 ۴. Psychology and Politics
 ۵. James Bryce
 ۶. Harold Laski
 ۷. G. Catlin
 ۸. Barker

بزرگتر و بیشتر در این زمینه را هارولد لاسول^۲ (۱۹۵۱) سبب شد. لاسول با بیش از ۳۰ سال مطالعه در این زمینه، سعی کرد روش روان تحلیل گری را در سیاست بکار بندد. کتاب سنت شکن وی با عنوان «آسیب شناسی روانی و سیاست»^۳ برای اولین بار در سال ۱۹۳۰ میلادی به چاپ رسید. و بدین ترتیب به عنوان اولین بنیانگذار روان شناسی سیاسی نام خود را به ثبت رساند. لاسول بسیار تحت تأثیر چارلز مریام بود. مریام موجب شد لاسول رابطه‌ی بین روان شناسی و سیاست را بررسی کند. لاسول برخلاف دانشمندان علوم سیاسی، زمانی را صرف یادگیری نظریه‌های روان شناسی روز کرد. چون روان شناسی در آن هنگام کاملاً تحت تأثیر روانکاو فروید بود پس طبیعی است که این نظریه بر کار لاسول تأثیر گذاشته باشد. اساس استدلال‌های لاسول آن چیزی بود که آن را «شخصیت سیاسی» می‌نامید؛ شخصیتی که در نتیجه‌ی جابجایی مشکلات خصوصی با حوزه‌ی عمومی بوجود می‌آید. برای مثال شخصی که در خانه خود عشق را انکار می‌کند ممکن است عشق مردم آمریکا را جستجو کند. در اینجا نقش مکانیسم‌های دفاعی یا جبرانی فروید به خصوص مکانیسم جابجایی به صورت قدرتمندی آشکار می‌شود. همانطور که لاسول خود بیان می‌دارد، فکر می‌کند جاه طلبی سیاسی و قدرت طلبی اغلب نقش عوامل جبرانی برای غلبه بر اعتماد به نفس پایین را ایفا می‌کنند. استدلال لاسول این بود که جنبش‌های سیاسی از جابجایی عاطفه شخصی با هدف‌های عمومی ناشی می‌شوند. او مانند فروید، رابطه جنسی و پرخاشگری را محرک‌های مسلط بر انسان‌ها می‌داند و موافق با تقسیم بندی نهاد، من و فرامن است. سرکوب انگیزه‌های ناخودآگاه، نقش مهمی در آثار لاسول ایفا می‌کند. کتاب آسیب شناسی روانی و سیاست لاسول، براساس این ایده است که سیاستمداران نیازهای شخصی شان مانند نیاز به اعتماد به نفس را به جهان عمومی می‌رانند و آنها با نیازهای عمومی جابجا می‌کنند.

فروید چندین شرح حال روان شناختی^۴ نوشت. اثر سیاسی او که با همکاری ویلیام بولیت^۵ آن را به رشته‌ی تحریر درآورد، شرح حال روان شناختی توماس وودرو

۱. Larens Lowell
 ۲. Harold Lasswell
 ۳. psychopathology
 ۴. Psychobiography
 ۵. William Bullitt

ویلسون^۱ - بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا - است که در دهه ۱۹۳۰ میلادی نوشته شد اما در سال ۱۹۶۷ میلادی به چاپ رسید. با وجود این، نفوذ او در روان‌شناسی سیاسی بیشتر غیرمستقیم بود و این کتاب برای افرادی که تحت تأثیر آثار فروید قرار داشتند تبدیل به راهنمایی برای معانی ضمنی آثارش در زمینه‌ی سیاست شد.

۱-۶. روند شکل‌گیری

روان‌شناسی سیاسی حوزه‌ای به سرعت در حال رشد است. سال‌هاست که از روان‌شناسی برای توضیح رفتار سیاسی استفاده می‌شود، ولی از دهه ۱۹۷۰ انفجاری در کاربرد آن در سیاست رخ داده است. این حوزه از دهه ۱۹۲۰ با بررسی‌هایی درباره شخصیت و سیاست و به ویژه روان‌کاوی رهبران سیاسی، کار خود را آغاز کرد. با گذر زمان و پیشرفت درک روان‌شناسی از شخصیت، روان‌شناسان سیاسی در تحلیل خود از رهبران سیاسی به مشاهده خصوصیات شخصی همچون انگیزش و ویژگی‌های دیگر آنها پرداختند. گرچه در بررسی‌های روان‌کاوی از اطلاعات موجود در زندگی نامه فرد به عنوان «داده‌ها» استفاده می‌کردند، ولی در بررسی‌های بعدی بر فنون جدید علوم اجتماعی، مانند پرسشنامه، مصاحبه، آزمایش، و شبیه‌سازی تکیه کردند (کاتم و همکاران، ۱۳۸۶).

دوّمین موج رشد روان‌شناسی سیاسی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ با افزایش علاقه به بررسی نظام مند افکار عمومی و رفتار رأی‌دادن در آمریکا ظاهر شد. در آغاز سال ۱۹۵۲ محققان دانشگاه میشیگان درباره افکار عمومی و نحوه ترجیح یکی بر دیگری به هنگام رأی‌دادن به جمع‌آوری داده‌ها دست زدند. در سال ۱۹۶۰ با انتشار کتاب «رأی‌دهنده آمریکایی» به همت کمپل، کانورس، میلر و استاکس^۲، سنت استفاده از روان‌شناسی سیاسی برای بررسی نگرش عمومی به سیاست شکل گرفت. کتاب مزبور یافته‌های محوری چندی را درباره طبیعت نگرش سیاسی مردم در آمریکا در اختیار گذاشت. همچنین، بحث درباره الگوهای مهم و اغلب متفاوت را در باب نگرش‌ها و رفتارها در آمریکا دامن زد. در سال

۱. Thomas Woodrow Wilson

۲. Angus Campbell, Philip Converse, Warren Miller, and Donald Stokes (۱۹۵۶)

های بعدی روان‌شناسی سیاسی در تحلیل اجتماعی سازی سیاسی، نقش رسانه‌ها در تأثیرگذاری بر نگرش‌های سیاسی، سیاست نژادی در آمریکا و تعدادی دیگر از ابعاد رفتار سیاسی آمریکایی، به کار گرفته شد. تحلیل نگرش‌های عمومی و رفتار سیاسی در بسیاری از کشورهای دیگر علاوه بر آمریکا انجام گرفته است.

کاربرد روان‌شناسی سیاسی و طراحی چارچوب‌های روان‌شناختی سیاسی برای تحلیل رفتار در امور بین‌الملل، سوّمین موجی بود که البته با اندکی تأخیر در ابتدای دهه ۱۹۶۰ با بررسی برداشت‌های روسی - آمریکایی از یکدیگر و پژوهش‌های مربوط به جنگ ویتنام پدید آمد (کلمان، ۱۹۶۵؛ وایت، ۱۹۶۸). از دهه ۱۹۷۰ مفاهیم روان‌شناسی سیاسی در درک ما از بازدارندگی هسته‌ای، جنگ‌های گذشته، تصمیم‌گیری در بحران‌ها، ملی‌گرایی، تعارضات نژادی و انواع موضوعات در سیاست بین‌الملل، بکار رفته است.

عرصه چهارمی نیز در روان‌شناسی سیاسی برای توضیح آنچه سیرز «مرگ و وحشت» (۱۹۹۳) می‌نامد گشوده شده است. این عرصه در حال گسترش شامل بخش عمده آثاری است که به بررسی تروریسم، پاک‌سازی نژادی، نسل‌کشی و سایر الگوهای رفتاری می‌پردازد و در برگیرنده سطوح فوق‌العاده‌ای از خشونت با انگیزه‌های سیاسی است.

ویلیام مک‌گوایر^۱ سه مرحله کلی را در توسعه روان‌شناسی سیاسی معرفی می‌کند:

۱. دوره مطالعات شخصیت در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی با تسلط روان‌کاوان.

۲. دوره مطالعات نگرش‌های سیاسی^۲ و رفتار رأی‌گیری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی با مشخصه‌ی محبوبیت فرض «انسان عقلانی»^۳.

۳. دوره‌ی توجه به باورهای سیاسی، پردازش اطلاعات و تصمیم‌گیری در دهه‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ میلادی که بخصوص با سیاست بین‌الملل سروکار داشته است (هوتون، ۱۳۹۳).

۱. Willim McGuire

۲. Political Attitudes

۳. Rational Men

۷-۱. خدمات روان‌شناسی به سیاست

اساساً روان‌شناسی سیاسی ادغام دو رشته روان‌شناسی و علوم سیاسی را می‌کند، گرچه سایر رشته‌ها نیز به رشد این حوزه و خلق آثاری در این زمینه کمک کرده‌اند. روان‌شناسی سیاسی را می‌توان ازدواجی توصیف کرد که مولود آن گفتمانی بسیار ثمربخش است. روان‌شناسی سیاسی توضیح کارهایی است که افراد انجام می‌دهند، از طریق بکار بردن مفاهیم روان‌شناختی و لذا حوزه‌ای مفید و مناسب برای سیاست است و می‌توان آن را در تحلیل مشکلات یا مسائل سیاسی بکار برد. برای مثال، روان‌شناسان به محققان علوم سیاسی، که تبلیغات منفی سیاسی را مطالعه کرده‌اند، کمک می‌کنند. روان‌شناسان بررسی‌هایی انجام داده و شواهدی بدست آورده‌اند که نشان می‌دهد تبلیغات سیاسی منفی، اغلب غیر مؤثر است، زیرا بانی تبلیغات منفی را نیز همان رأی‌دهندگان عضو حزب، منفی‌ارزیابی می‌کنند.

روان‌شناسان چشم اندازه‌های تازه‌ای برای علوم سیاسی ترسیم کرده‌اند، و بدین ترتیب، دانش ما را درباره دنیای سیاسی گسترش داده‌اند. دانشمندان علوم سیاسی دانش و درک خود را درباره سیاست به این حوزه عرضه می‌دارند. برای مثال، روان‌شناسان اغلب فرایند تصمیم‌گیری در گروه‌ها را بررسی می‌کنند. برخی از ایده‌هایی که روان‌شناسان برای جهت‌دادن به نظریه‌های خود درباره چگونگی تصمیم‌گیری گروه‌ها بکار برده‌اند، از نمونه‌های زنده تصمیماتی اقتباس شده است که گروه‌های سیاسی گرفته‌اند (مثل ماجرای خلیج خوک‌ها و تصمیم ورود به جنگ ویتنام). هر کدام از این دو دسته باید در حوزه دیگر کار آزموده باشند و آن دو با هم می‌توانند افق‌های مطالعاتی را در روان‌شناسی و علوم سیاسی توسعه دهند. در نتیجه روان‌شناسی سیاسی سهم بسیار مهمی در فهم ما از سیاست دارد و گستره درک ما را افزایش می‌دهد.

بی‌تردید روان‌شناسی سیاسی به عنوان شاخه‌ای از روان‌شناسی اجتماعی، علم سیاست را به داده‌های ارزشمند مجهز و سیاست‌شناس را به بررسی تجربی رفتار سیاسی تشویق می‌کند. او را از بخش ناهشیار و نیز عوامل غیر منطقی قالب

پذیری رفتار بشر مطلع می‌سازد و کاملاً آشکار می‌سازد که انسان با وجود اینکه از عقل و منطق برخوردار است، در اغلب موارد، بدون سنجش و تأمل رفتار می‌کند (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

پژوهشگران سیاسی اینک به کمک روان‌شناسی اجتماعی، افکار عمومی و رفتار انتخاباتی را بررسی می‌کنند و می‌توانند امکان «نوسان آونگ» انتخابات آینده را توضیح دهند و پیش‌بینی کنند و حتی می‌توانند واکنش احتمالی شهروندان را به وضع قانون آینده بررسی کنند، و نیز می‌توانند درباره موفقیت سیاسی که به مرحله عمل گذاشته می‌شود نظر بدهند و از فایده‌ها و دیگر نتایج آن به طور کامل آگاه شوند.

بررسی‌های روان‌شناسی علم سیاست نشان می‌دهد که با تبلیغات پیگیر، چگونه ممکن است انگیزه‌ها و ضعف‌های بشر را شرطی و مورد بهره‌برداری قرار داد. همچنین این مطالعات نشان می‌دهند که محرک‌ها و انگیزه‌ها را به چه ترتیبی می‌توان مسیریابی خلاق کرد.

روان‌شناسی می‌تواند شناختی درست از درون جامعه در اختیار سیاست‌بگذاران. یک تصمیم، یک اظهار نظر و یک نطق سیاسی اگر با کندوکاو روان‌شناسی همراه نباشد چه بسا قدرت حاکم را دچار عواقب نامطلوب سازد. پیدا کردن توانایی‌های افراد، به خدمت گرفتن این توانایی‌ها در رسیدن به اهداف، همان بهره‌گیری از روان‌شناسی سیاسی است.

۸-۱. روش‌های سنجش و ارزیابی

رویکردی که روان‌شناسان سیاسی برای درک و پیش‌بینی رفتار بکار می‌برند، روش علمی است. این رویکرد چرخه‌ای متکی بر چهار گام است که پژوهشگران مکرراً در تلاش برای درک و پیش‌بینی رفتار از آن استفاده می‌کنند. اولین گام مشاهده است، که مشاهده نظام مند و غیر نظام مند رفتارها و رویدادها را شامل می‌شود. پژوهشگر از طریق مشاهده شروع به شکل‌دهی مجموعه‌ای از عوامل یا متغیرهایی می‌کند که بر رفتار مورد مشاهده تأثیر می‌گذارند. گام دوم توضیحات اولیه یا فرضیه است. پژوهشگر در این مرحله، رابطه بین متغیرها را پیش‌بینی می‌کند. گام سوم مشاهدات بیشتر و آزمایش است. در این مرحله از روش علمی، به منظور آزمایش

اعتبار فرضیه، مشاهداتی صورت می‌گیرد. گام چهارم **پالایش و آزمایش مجدد** توضیحات است و محققان فرضیه خود را بر اساس مشاهداتی که در مرحله سوم داشتند، تنظیم مجدد می‌کنند. این مرحله ممکن است کاوش درباره محدودیت های پدیده، کشف علل رابطه ها یا توسعه روابط کشف شده را شامل شود (کاتم و همکاران، ۱۳۷۶).

روان‌شناسی سیاسی طرفدار سرسخت نوع خاصی از روش شناسی^۱ نیست. متخصصین این رشته انواع روش های تحقیق را بکار می‌برند، از جمله: تحقیق علمی (تجربی، آزمایشی)، مطالعه موردی، روایت های تاریخی، تحقیق توأم با حساسیت و کیفیت بالا. علی‌رغم اینکه بر تعدیل و استفاده از رویکردها تأکید می‌شود، به خاطر تنوع داده هایی که درباره یک موضوع به دست می‌آید، رویکردهای چندگانه مورد تشویق قرار می‌گیرد. روان‌شناسان سیاسی برای اینکه ببینند در عرصه سیاست چه اتفاقی در حال وقوع است، همانند پزشکان و درمانگران برای رسیدن به تشخیص، به بررسی کمی و کیفی و نظام مند داده ها و بررسی واکنش های آزمودنی ها در گذشته می‌پردازند.

برای مطالعه و ارزیابی شخصیت و عملکرد رهبران سیاسی معمولاً از روش شرح حال روان‌شناختی^۲ استفاده می‌شود. این روش به ما این امکان را می‌دهد تا به گذشته رهبر و رویدادهای دوران کودکی وی رجوع کنیم و تأثیر رخدادهای آن دوران بر شکل‌گیری باورها و جهت‌گیری های سیاسی وی را بفهمیم. همچنین می‌توان از تحلیل محتوای سخنرانی ها، پرسشنامه شخصیت و دست‌نوشته های سیاسی بهره برد. دیوید وینتر^۳ معتقد است که می‌توانیم به صورتی مطمئن و واقعی، ویژگی‌های شخصیتی رهبران را از دور اندازه‌گیری کنیم. می‌توانیم با تحلیل محتوای سخنرانی‌های آنها یا خواستن از کارشناسی که پرسشنامه شخصیت را پر می‌کند، این کار را انجام دهیم. به عنوان مثال، پاول کوورت از پرسشنامه برای دستیابی به دیدی کلی از ویژگی‌های شخصیتی تعدادی از رؤسای‌جمهور آمریکا استفاده کرد. او از افرادی که به صورت شخصی

۱. Methodology

۲. Psychobiography

۳. David Winter

رئیس‌جمهور را می‌شناختند و یا کسانی که در باب دیدگاه‌های مطبوعاتی، اجتماعی، علمی یا تاریخی وی چیزهایی نوشته بودند، استفاده کرد. این تکنیک دارای مزیتی آشکار بود؛ ویژگی‌های شخصیتی رهبران از زبان تعداد زیادی از افراد نقل می‌شد و نه اینکه فقط بر تفسیرات روانکاوانه‌ی یک نویسنده‌ی خاص تکیه داشته باشد. تحلیل محتوای سخنرانی‌های عمومی یا نوشته‌های سیاسی رهبران همچنین به ما اجازه می‌دهد تا به تعدادی از ویژگی‌های شخصیتی مثل سبک شناختی آنها پی ببریم. همچنین برای بررسی شخصیت از آزمون‌های فرافکن مثل رورشاخ، و اندریافت موضوع^۱ می‌توان استفاده کرد. فراتر از آن استفاده از «قیافه» به عنوان بررسی شخصیت از دیرباز معمول بوده است. امروزه بررسی «دست خط» جایگزین قیافه شده است. مشاهده و مطالعه حالات حرکتی و «زبان بدن»^۲ نیز اطلاعات سودمندی در باب شناخت تیپ شخصیتی سیاستمداران در اختیار ما می‌گذارد.

پرسش‌های مروری

۱. روان‌شناسی سیاسی چیست؟
۲. تعریف امام خمینی (ره) از سیاست چیست؟
۳. روان‌شناسی سیاسی چیست؟
۴. کارکردهای روان‌شناسی سیاسی کدامند؟
۵. رفتار سیاسی چیست؟
۶. روند شکل‌گیری روان‌شناسی سیاسی به چه شکل است؟
۷. خدمات روان‌شناسی به سیاست کدامند؟
۸. روش‌های سنجش و ارزیابی در روان‌شناسی کدامند؟

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱. کدام دانشمند زیر معتقد بود که ذهن آدمی در بدو تولد همچون لوح نانوشتی است؟

۱. Thematic Apperception Test

۲. Body Language

- الف) اسکینر (ب) جان لاک (ج) دکارت (د) فروید
۲. مناقشه بین فطری‌نگری و تجربه‌گرایی امروزه تحت کدام عنوان ادامه دارد؟
الف) طبیعت - تربیت (ب) تداعی‌گرایی
ج) روانکاوی (د) پردازش اطلاعات
۳. کدام مکتب روان‌شناسی قائل به این است که در انسان یک‌گرایش فطری بسوی شکوفایی وجود دارد؟
الف) روانکاوی (ب) رفتارگرایی (ج) انسان‌گرایی
د) شناخت‌گرایی
۴. کدام دانشمند سیاست را به معنای قدرت تعریف می‌کند؟
الف) برتراند راسل (ب) مک‌آیور (ج) فیودور بورلاتسکی (د) رابرت دال
۵. کدام متفکر اسلامی سیاست را مترادف با تدبیر مطرح می‌کند؟
الف) فارابی (ب) غزالی (ج) جواجه نصیرالدین طوسی (د) جاحظ
۶. این تعریف از سیاست: «تخصیص اقتدار آمیز ارزشها» به چه کسی تعلق دارد؟
الف) دیوید ایستن (ب) ریمون آرون (ج) لاسول (د) برنارد کریک
۷. این جمله: «سیاست عبارت است از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول» از کیست؟
الف) علی شریعتی (ب) امام خمینی (ره) (ج) فارابی (د) محمدتقی جعفری
۸. مطالعه تعامل بین سیاست و روان‌شناسی چه نام دارد؟
الف) روان‌شناسی اجتماعی (ب) علوم سیاسی
ج) روان‌شناسی سیاسی (د) دانش سیاسی
۹. روان‌شناسی سیاسی به طور کلی در چه سطحی فعالیت می‌کند؟
الف) نخبگان (ب) مردم عادی (ج) سیاستمداران (د) الف و ب
۱۰. کتاب «طبیعت بشر در سیاست» تألیف چه کسی است؟
الف) والاس (ب) لاسول (ج) ریورس (د) مریام
۱۱. کدام دانشمند علوم سیاسی روش روان‌تحلیلی را در سیاست بکار گرفت؟
الف) بریس (ب) فروید (ج) کاتلین (د) لاسول

۱۲. شرح حال روان‌شناختی توماس وودروویلسون توسط چه کسی نوشته شد؟
 الف) فروید ب) بولیت ج) لاسول د) الف و ب
۱۳. دوّمین موج روان‌شناسی سیاسی با افزایش علاقه به بررسی کدام مورد ظاهر شد؟
 الف) افکار عمومی ب) رفتار رأی‌دهی ج) تروریسم د) الف و ب
۱۴. پژوهش در خصوص جنگ ویتنام مربوط به کدام موج در روان‌شناسی سیاسی است؟
 الف) موج اوّل ب) موج دوّم ج) موج سوّم د) موج چهارم
۱۵. مک‌گواير چند مرحله را در توسعه روان‌شناسی سیاسی معرفی می‌کند؟
 الف) ۲ ب) ۳ ج) ۵ د) ۶
۱۶. کدام مورد جزو روش‌های تحقیق در روان‌شناسی سیاسی نیست؟
 الف) مطالعه موردی ب) روایت‌های تاریخی
 ج) تحقیق آرشیوی د) روش علمی

فصل ۲

پارادایم‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی سیاسی

میان کسی که آزاد است و کسی که برده است، فرقی نیست. بهتر است بگوییم که اولی زیر سلطه بیرون قرار

دارد، در حالی که دومی، که خدایگانش در درونِ اوست،
برده همان خدایگانِ درونی است.
هگل، نقل از ریچارد سنت کتاب اقتدار

هدف کلی

آشنایی با تئوری ها و رویکردهای روان شناسی که به سیاست مربوط هستند.

هدف های یادگیری

از شما دانشجوی محترم انتظار می رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. سه پارادایم اصلی در روان شناسی سیاسی را تبیین کنید.
۲. نظریه استنلی میلگرام را شرح دهید.
۳. نظریه فیلیپ زیمباردو را توضیح دهید.
۴. نظریه رفتارگرایی در خصوص سیاست را شرح دهید.
۵. نظریه های روان کاوی در خصوص سیاست و رفتار سیاسی را تبیین نمایید.
۶. نظریه میدانی کورت لوین را تبیین نمایید.

۱-۲. مقدمه

روان شناسی سیاسی در حالت کلی در چارچوب سه پارادایم قابل بحث و بررسی است. یکی؛ پارادایم وضعیت گرا^۱/محیط گرا که به بررسی و مطالعه پدیده ها و رفتارهای سیاسی بر اساس نظریات روان شناسان اجتماعی همچون استنلی میلگرام، فیلیپ زیمباردو و سولومون آش و نیز نظریه رفتارگرایی می پردازد، و دیگری پارادایم فردگرا/طبع گرا^۲ که عمدتاً به نظریات روان کاوی و بویژه نظریه ی روان تحلیلی^۳ فروید می پردازد.

۱. Situationism

۲. Naturalism

۳. Psycho Analysis Theory

پارادایم سوّم، «کل‌گرا»^۱ نام دارد. در این پارادایم، دو رویکرد قبل به گونه ای ترکیبی و همپوشان در نظر گرفته می شود. و بیان می کند که چگونه سرشت فرد با محیط زندگی وی دست به یکی می کنند و یک پدیده را بوجود می آورند. در این این بخش به نظریه میدانی کورت لوین اشاره شده است. این پارادایم از همه نظریه نظریه های روان شناسی که به سیاست مربوط اند، برای تحلیل رفتار سیاسی انسان استفاده می کند.

در پارادایم وضعیت گرا، محیط^۲ به عنوان یک بازیگر مهم در شکل گیری رفتار انسان قلمداد شده است. فرد همواره تحت تأثیر محیط بیرون از خودش یا همان محیطی که در آن زندگی و فعالیت می کند، قرار می گیرد. این محیط خود متشکل از یک محیط فیزیکی همچون کشور، شهر، محله، خانواده و دوستان می باشد. و یک فضای روان شناختی؛ که همواره عواطف، احساسات و باورهای فرد تحت لوای آن است. فرد تحت تأثیر همسالان ممکن است دست به رفتارهایی بزند که هیچگاه به خاطرش خطور نکرده است. و یا در خانواده ای تربیت شود که او را آماده یک رفتار ضداجتماعی یا بر عکس بکند.

رویکردهای فردگرا/سرشت گرا بر این باورند که ژن فرد، کروموزوم های او و نظام شناختی اش چه نقشی در شکل گیری رفتارهای وی دارند. تیپ شناسان باور عمیق دارند که تیپ ظاهری فرد خود محرکی مهم در کنش فرد با جهان پیرامون است. بخش مهمی از رویکرد دوستانه یا خصمانه فرد در قبال زندگی و جهان اطراف منبعث از وراثت و ژنتیک اوست. و بخش مهم دیگر - به قول فروید - از ناهشیار^۳ وی جریان می یابد. ناهشیار محل بایگانی خاطرات و یادبودهای عمدتاً ناخوشایند انسان است که از روز تولد روی هم تلنبار می شود و بدین ترتیب بر روی رفتار و فرایندهای ذهنی جاری فرد اثر قاطع می گذارد.

۲-۲. پارادایم وضعیت گرا/محیط گرا

۱. Holistic

۲. Enviornment

۳. Unconscious

روی تیره طبیعت انسان هنوز برای ما مسأله ای آزارنده است، هر چند امروزه بیشتر دنبال تبیین های طبیعت باورانه تر می گردیم. این مسأله پس از جنگ به اوج خود رسید که به قاطعانه ترین و اندوه بارترین شکل نشان می داد انسان حد می تواند در تباهی و شرارت فرو رود. یکی از فراورده های پژوهش تأثیرگذار به دنبال این رویداد تولید شد، مفهوم «ابتدال شر»^۱ بود. این عبارت کوتاه که توسط نظریه پرداز سیاسی، هانا آرنست^۲، پس از تماشای دادگاه افسر اس اس نازی آدولف آیشمان، در سال ۱۹۶۱ ابداع شد، این ایده را بیان می کند که اعمال شرورانه لزوماً توسط افراد شرور انجام نمی شوند. بلکه در عوض ممکن است صرفاً نتیجه عملکرد مأمورانی باشد که با وظیفه شناسی از دستورات پیروی می کنند (باند^۳، ۲۰۱۴).

دو آزمایش روان شناختی معروف در این زمینه وجود دارد، یکی آزمایش های استنلی میلگرام درباره فرمانبرداری با استفاده از شوک الکتریکی و دیگری آزمایش زندان استنفورد فیلیپ زیمباردو. هر دو آنها ثابت کرده اند که مردم عادی را به سادگی می توان وادار به انجام اعمال بیرحمانه کرد. زمانی که این آزمایش ها انجام شدند نتایج شان مورد پذیرش همگانی قرار نگرفتند. با این حال ابتدال شر به تبیین اصلی اواخر قرن بیستم برای مسأله شرارت دسته جمعی تبدیل شد. و علت این امر آن بود که تبیینی برای بدترین جنایت های قرن ارائه می داد، اکثریت بزرگی از مرتکبان را از تقصیر مبرا می کرد. طبق داده های این آزمایشات مسئولیت جنایت های هولناکی که در آلمان هیتلری و روسیه استالینی اتفاق افتادند، عمدتاً با رهبران آنها بود.

۲-۱-۲. آزمایش های استنلی میلگرام

استنلی میلگرام روان شناس اجتماعی مشهور به طرح سؤالی به این شکل پرداخت که چرا افراد به میل خود از اقتداری «بالا تر» همچون دولت و افراد

۱. Banality of evil

۲. Hana Arendt

۳. Band

صاحب نفوذ اطاعت می کنند، حتی هنگامی که درخواست های آن اقتدار در تعارض با ارزش های اخلاقی آن افراد باشد؟ میلگرام برای پاسخ به این پرسش یک رشته آزمایش انجام داد. در این آزمایش ها که در ابتدای دهه ۱۹۶۰ در دانشگاه ییل^۱ انجام شد، یک نفر «آزمایشگر» از شرکت کنندگان می خواست نقش «معلم» و «شاگرد» را بازی کنند. این آزمایش که تحت عنوان آزمون یادگیری و حافظه انجام می گرفت، معلم به ازای هر پاسخ غلط به شاگرد - که در اتاق کناری نشسته بود از طریق دستگاه به طور متناوب - شوک الکتریکی وارد می کرد. چنین وانمود می شد که این موضوع بخشی از یک تحقیق درباره تأثیر تنبیه بر یادگیری است. شرکت کنندگان نمی دانستند که این شوک ها و فریادهایی که با وارد کردن آنها از شاگرد برخاسته می شود، حقیقی نیستند. با این حال، بسیاری از آنها به درخواست آزمایشگر تن دادند و معلوم شد که مشتاق اند شوک هایی که روی شان برچسب ۴۵۰ ولت خورده بود را به شاگرد بی دفاع وارد کنند. شاگرد در واقع یک هنرپیشه بود که میلگرام برای ایفای این نقش استخدام کرده بود.

قدرت این آزمایش ها در آن بود که ظاهراً شواهد تکان دهنده ای از ظرفیت ما برای اطاعت کورکورانه فراهم می کردند، شواهدی که نشان می داد بیرحمی و سنگدلی الزاماً از تنفر یا آسیب عمیق منشاء نمی گیرد، بلکه ریشه در تمایلی دم دستی تر و پیش پا افتاده تر به اطاعت از دستورات کسانی دارد که مرجع امور هستند و مهم نیست این دستورات تا چه اندازه نامعقول یا وحشیانه باشند (هزلم و رایکر^۲، ۲۰۱۴).

میلگرام با اجرای این آزمایش می خواست پی ببرد افراد تا چه اندازه از دستورات یک مافوق قانونی هنگامی که فرامین اش خشن و حیوانی می شوند، اطاعت می کنند. نتایج حاصله حاکی از آن بود که همه ما قادریم در سایه اقتداری مشروع و اطاعت پذیر، اصول و ارزش هایمان را نقض کنیم (هوتون^۳، ۲۰۰۹).

با کمی تأمل در آزمایش میلگرام به این نکته مهم پی می بریم که افراد از دستورات نامناسبی که یک فرد کاملاً گمنام و ناشناس می دهد، این چنین اطاعت

۱. Yale

۲. Alexander Haslam & Stephan Reicher

۳. David Patrick Houghton

محض می کنند؛ حال اگر دستور دهنده فردی مهم و صاحب قدرت باشد، این فرمان پذیری محض تا چه میزان خواهد بود! در جنگ جهانی دوم، سربازان، افسران و مسئولان نازی در کشتار میلیون ها انسان شامل یهودیان، لهستانی ها، روس ها، کولی ها و مخالفان سیاسی شرکت داشتند. وقتی این افراد به عنوان جنایتکاران جنگی در دادگاه پس از جنگ در نورنبرگ محاکمه شدند، اغلب آنها فقط این جمله را تکرار می کردند: «من فقط از دستورات اطاعت می کردم.»

یقیناً شنونده یا خواننده این ماجراها، این افراد را نابهنجار و چه بسا بیمار روانی قلمداد می کند و رفتار عاملان این جنایت ها را بیشتر به نفرت، تعصب و ذهن های بیمار آنها نسبت می دهد تا به صرف اطاعت از دستورات افراد مافوق. اما دو دسته شواهد در دست است که عکس این مطلب را به ما می گوید؛ نخست: مصاحبه هایی که با جنایتکاران جنگی نازی به عمل آمده است، نتوانسته است نشانه هایی از منش جنایتکاری ذاتی را در آنها بیابد. در واقع تعداد زیادی پزشک و افراد صاحب نام و خوشنام در جنایت های جنگی شرکت داشتند (لیفتون^۱، ۱۹۸۶). آدولف آیشمان یکی از خشن ترین چهره های جنایتکار نازی از سوی بازجویان خود به عنوان «فردی کاملاً بهنجار» توصیف شد (فون لانگ و سی بیل^۲، ۱۹۸۳). دوم، رویدادهای وحشتناکی که در آلمان نازی رخ داد در تاریخ منحصر به فرد نیستند؛ مثلاً ستوان ویلیام کالی آمریکایی نیز که در ۱۹۶۸ دستور قتل عام غیرنظامیان در دهکده مای لای^۳ را صادر کرد در دفاع از خود در دادگاه به دستاویز اطاعت از دستور مافوق متوسل شد (هرش^۴، ۱۹۷۰). و در یک مورد غیرعادی دیگر، اطاعت به حد اعلائی خود رسید. در ۱۹۷۸ بیش از ۹۰۰ نفر از اعضای فرقه معبد مردم از دستور رهبر خود عالی جناب جیم جونز اطاعت کرده و به طور جمعی خودکشی کردند (برم و کاسین، ۱۹۹۰).

۱. Lifton

۲. Von Long & Sibyll

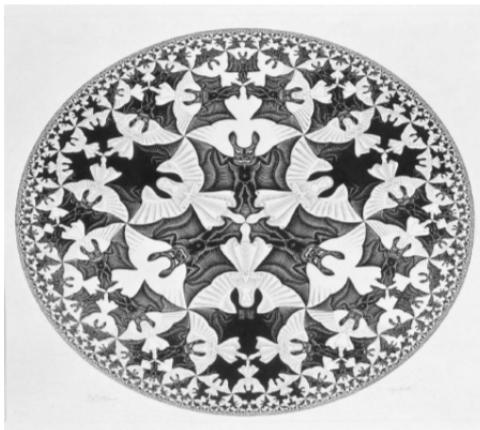
۳. My Lai

۴. Hersh

۲-۲-۲. نظریه زیمنباردو

زیمنباردو اخیراً دیدگاه فلسفی پایه ای را که در پشت آزمایش معروفش قرار دارد بیان کرده است. از نظر او ما عادت کرده ایم به «خیر» و «شر» در قالب واژگانی دوانگارانۀ بیندیشیم. تصور می شود برخی از افراد به صورت طبیعی شرور هستند و یا در مسیر شر قرار می گیرند، در حالی که دیگران اساساً خوب هستند. این شیوه تفکر رایج در مورد فلسفه درست و نادرست، برای فهم شدن به شدت نیاز به تفکر و تعمق دارد. متألهین همه ادیان تمایل دارند به جهان بدین شیوه نگاه کنند. نظام های حقوقی غرب نیز بر این تصور استوارند. فیلم های هالیوودی به صورت معمول پیروزی خیر ذاتی به شر ذاتی را به تصویر می کشند و پایان های رضایت بخشی از پیروزی فضیلت بر رذیلت را به تماشاگران عرضه می دارند (هوتون، عبدالملکی، ۱۳۹۳).

زیمنباردو با استفاده از نقاشی «محدوده دایره چهار» اثر موریس اشر اثری از منظر بصری بلندپروازانه که تماشاگر بر اساس منظری که به آن می نگرد یا شیاطین و یا فرشتگان را می بیند، اظهار می دارد که مرز فوق العاده نازکی میان خیر و شر وجود دارد. او خاطر نشان می سازد که: «جهان از آغاز ترکیبی از خیر و شر بوده است و خواهد بود.» این گزاره ای نسبتاً جدل ناپذیر است که بیشتر متألهین و فلاسفه به احتمال آن را تصدیق می کنند. اما نکات بعدی که او مطرح می کند رادیکال تر هستند. زیمنباردو استدلال می کند: «دوم آنکه مرز بین خیر و شر نفوذ پذیر و مبهم است و سوم اینکه این امکان وجود دارد که فرشتگان به شیاطین و بالعکس، شیاطین بدل به فرشتگان شوند؛ البته شاید تصور مورد دوم مشکل تر باشد».



محدوده دایره چهار اثر موريس اِشیر

زیمباردو همچون میلگرام نگران شیوه‌هایی است که مردمان عادی هر روزه از طریق آنها به اعمالی دست می‌زنند که عرف‌های اجتماعی و حتی ارزش‌های درونی شده‌شان، آنها را شیطانی می‌دانند. این گفته به چشم اندازی اشاره دارد که به جای آنکه متشکل از دو مقوله محدود و سر بسته باشد، در آن فاصله بین خوب و بد نفوذپذیر یا بخشی از یک پیوستار است.

آزمایش استنفورد

آزمایش‌های استانیلی میلگرام درباره فرمانبرداری ظاهراً مدرک انکارناپذیری فراهم می‌کنند که افراد عادی ممکن است بخواهند کسی که مطلقاً نمی‌شناسند را بکشند، صرفاً به این دلیل که یک مقام مسئول به آنها دستور انجام این کار را داده است. این مهم با نتایجی که معمولاً از یک آزمایش کلاسیک دیگر در روان‌شناسی اجتماعی گرفته می‌شود در یک ردیف قرار دارد: آزمایش زندان استنفورد. در این آزمایش که فیلیپ زیمباردو در سال ۱۹۷۱ انجام داده است، در یک زندان ساختگی به طور تصادفی تعدادی از دانشجویان زندانبان و بقیه زندانی شدند. هدف آزمایش این بود که ببینند در نبود یک فرد صاحب قدرت بدخواه، روابط اجتماعی درون و میان دو گروه به چه شکلی در می‌آید. همچون آزمایش‌های میلگرام، در این مورد نیز نتایج تکان‌دهنده بود: ظرف چند روز، زندانبانان، زندانیان را در

معرض انواع برخورد‌های تحقیرآمیز و دشنام قرار دادند کار تا آنجا بالا گرفت که آزمایش پس از تنها شش روز خاتمه داده شد (هزلم و رایکر، ۲۱۰۴).

زیمباردو (۲۰۰۸) می‌گوید: آزمایش زندان استنفورد که من جزئیات آن را در کتاب اثر شیطان ارائه کرده‌ام، تحول تدریجی گروهی بیست و چهار نفره از دانشجویان خوب دانشکده را توصیف می‌کند که بصورت داوطلبانه در این آزمایش شرکت کرده بودند. ما تنها کسانی که سالم و طبیعی بودند، انتخاب کردیم و آنها را به صورت تصادفی و با استفاده از سکه در دو گروه زندانیان و زندانبانان قرار دادیم. ولی دیدیم که چگونه پسرانی خوب با چه سرعتی به زندانبانانی وحشی و بچه‌های طبیعی به زندانبانانی مریض تبدیل شدند.

زیمباردو به این نتیجه رسید که افراد به این علت به ورطه ستمگری می‌افتند که به طور طبیعی و نسنجیده خود را با نقش‌ها و نمایشنامه‌های مسموم کننده‌ای که با موقعیت‌های خاص همراه است تطبیق می‌دهند، طوری که برای مثال یک زندان وحشیانه ناگزیر زندانبانانی وحشی تولید خواهد کرد. این تحلیل نیز همچون کار میلگرام ارتباط نزدیکی با نظریه «ابتدال شر» دارد که هانا آرنست، نظریه پرداز سیاسی مشهور مطرح کرده است.

۲-۲-۳. نظریه رفتارگرایی

رفتارگرایی محرک - پاسخ (S-R)^۱ در طول دهه ۱۹۵۰ بر رشته‌ی مطالعاتی روان‌شناسی سلطه داشت. این دیدگاه همانند دیگر مدل‌های رایج روان‌شناسی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر علم سیاست داشت. آن‌هم به این دلیل که با خواست عمیق روان‌شناسی مبنی بر تبدیل شدن به «علم حقیقی» به مثابه پیکره‌ای از تئوری‌های آزمون شده و اثبات شده که در نهایت به انباشت دانش می‌انجامند - که در آن زمان به شدت قوی بود - همخوانی داشت. در این دوره، روان‌شناسان سیاسی از این گرایش الهام گرفتند. طبق نظر مک‌گوایر، در طول دهه ۱۹۵۰ یکی از منابع عمده الهام روان‌شناسی سیاسی،

۱. Stimulus-Response

رفتارگرایی محرک-پاسخ بود که توصیف می‌کرد چگونه نهادهای اجتماعی با محرک‌ها، پاسخ‌ها، سائق‌ها^۱ و تقویت‌ها^۲، شخصیت سیاسی فرد را شرطی می‌سازند.

جان بی. واتسون^۳، بنیانگذار مکتب رفتارگرایی بود. او به نوبه خود رفتارگرایی همچون ادوارد ثورندایک^۴ و بی اف اسکینر را تحت تأثیر قرارداد. استیون پینکر اشاره می‌کند رفتارگرایان، ذهن انسان را همچون لوح سفیدی می‌دانستند که در عمل، هر چیزی را می‌توان با استفاده از شرایط محیطی روی آن حک کرد.

اسکینر استدلال کرد که انسانها می‌توانند از طریق شرطی شدن یاد بگیرند رفتارهای اجتماعی مسئولانه‌ای داشته باشند و از رفتارهای نامسئولانه اجتناب کنند؛ موقعیتی که آن را در رمان خود به نام «والدن دو»^۵ ترسیم کرده است. فریزر، قهرمان داستان و نسخه‌ای استتار شده از خود اسکینر، سیاست و حکومت را ناتوان از بهبود زندگی مردمان می‌داند و آنها را به سخره می‌گیرد. هرچند اسکینر سیاست را به کلی رد نمی‌کند، اما جامعه‌ای تصوری خلق می‌کند که «مدیران برنامه ریز» بر آن حاکم اند؛ مدیرانی که شاهان فیلسوف^۶ افلاطون را در ذهن تداعی می‌کنند. اسکینر جامعه‌ای را تصور می‌کرد که در آن ستیزه جویی سیاسی جای خود را به علم و عقلانیت می‌داد. هرچند هدف این رمان - همچون هر رمان دیگری - پیشنهاد امکان خلق چنین جامعه‌ای به خواندگانش است، اما در نظر طرفداران دیدگاه رفتارگرایی، این رویکرد کاربردهای آشکاری برای مهندسی اجتماعی دربر داشت. اسکینر مدعی بود «اگر جامعه را به جعبه‌ی اسکینر تبدیل و رفتار را نه به صورت تصادفی بلکه از روی قصد کنترل می‌کردیم، می‌توانستیم خشونت، افزایش جمعیت، شلوغی، آلودگی و تبعیض را از بین ببریم و به مدینه‌ی فاضله برسیم.»

-
۱. Drives
 ۲. Reinforcement
 ۳. Jhon b. Watson
 ۴. Edward Thorndike
 ۵. Walden Two
 ۶. Philosopher King

۲-۳. پارادایم فردگرا/طبع‌گرا

روان‌شناسان عمدتاً بر تفاوت‌های فردی افراد که بر اساس عوامل روان‌شناختی شناختی مثل هوش و نوع شخصیت تعیین می‌شوند، تأکید می‌کنند. آن‌ها معتقدند که معتقدند که هر فرد به لحاظ شخصیتی منحصر به فرد است. بنابراین برای کشف علل علل گرایش‌ها و رفتارهای انحرافی، باید ویژگی‌های فردی وی را شناخت. به نظر نظر آنان، ویژگی‌هایی همچون اختلالات شخصیتی، خشم، افسردگی، ضریب هوشی، تعلق داشتن به دیگران، همگی در بزه‌کاری فرد مؤثر است. به طور کلی در این دیدگاه جرم و بزه، به عنوان یک نوع اختلال رفتاری تلقی می‌شود که ناشی از خصوصیات فردی است (قائم‌فر، میرزایی، ۱۳۸۸).

در اینجا به مهمترین نظریه‌ها در خصوص پارادایم مذکور می‌پردازیم:

۲-۳-۱. نظریه زیگموند فروید

فروید مفاهیم بنیادی علم روان‌شناسی را سازماندهی کرد؛ مفاهیمی همچون عدد در ریاضیات، کم و بیش به وسیله نظریه پردازان بعدی به کار گرفته شد. این مفاهیم بنیادین در توالی منطقی خود می‌توانست کاربردهایی در سیاست پیدا کند. هر چند در زمان فروید روان‌شناسی سیاسی یا اجتماعی هنوز به مثابه یک علم وجود نداشت؛ با این همه می‌توان از مطالب فروید در باب سیاست به شرح ذیل مباحثی را بیان کرد. فروید در مواردی در قالب مقاله‌هایی چون «اندیشه‌هایی درباره مرگ و جنگ» (۱۹۱۵) و «چرا جنگ» (۱۹۳۳) و کتابی در باب «شخصیت‌شناسی ویلسون» به طور مستقیم به روان‌شناسی سیاسی پرداخته است. وی به همراهی ویلیام بولیت، دیپلمات آمریکایی، در کاری مشترک مطالعه‌ای روان‌کاوانه درباره شخصیت وودرو ویلسون، بیست و هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا، انجام داده است. آنان کوشیدند تا با نورافکن روان‌کاوی، زوایای زندگی و شخصیت سیاسی او را شناسایی کنند. فروید در پنج کتاب از حدود ۲۴ کتاب خود، اشاراتی عمده به تمدن، جامعه و سیاست کرده است (دوچ و کراوس، ۱۳۷۴). این پنج کتاب عبارتند از: توتم و تابو (۱۹۱۳)، روان‌شناسی گروهی و تحلیل آگو (۱۹۲۱)، آینده یک توهم (۱۹۲۸)، تمدن و ملالت‌های آن (۱۹۳۰)، و موسی و یکتاپرستی (۱۹۳۹).

به نظر فروید با روان کاوی می توان به اعماق روابط و مناسبات بسیار پیچیده و پرتناقض انسان بدوی فرمانروایانش رسوخ کرد. در عمق تابوی تشریفاتی که عواطف دوگانه وجود دارد و در جمیع مواردی که در کنار محبت شدید، یک خصومت ناآگاهانه وجود دارد، غلو و رفتار افراطی بروز می کند. در این حالت با غلو بیش از حد در محبت، خصومت مذکور فرو می نشیند. اگر این غلو و افراط نباشد، محبت از ایفای نقش خود بر نخواهد آمد. فروید حتی تشریفات فرمانروایی در نقش تابویی آن و رعایت آن را از سوی پیروان بر مبنای عواطف دوگانه، تجزیه و تحلیل می کند و می گوید؛ این تشریفات تنها ممتاز ساختن پادشاهان و برتری دادن آنان بر جمیع افراد دیگر نیست. تشریفات مذکور زندگی را بر فرمانروایان به جهنمی تبدیل می سازد و الزامات سخت تر از آنچه گریبانگیر پیروان است، تحمیل و آن را تحمل ناپذیر می کند. چه در این تشریفات از نظر روان کاوی، میل سرکوب شده پیروان و میل سرکوب کننده رهبران، همزمان و مشترکاً ارضاء می شود. به ظاهر این اعمال به فعالیت ضمیر خودآگاه متعلق است؛ اما در واقع از ضمیر ناخودآگاه ناشی می شود. تابوی تشریفات سلطنتی به ظاهر جلوه ای از عمیق ترین احترامات و وسیله ای برای فراهم آوردن امنیت کامل برای فرمانرواست، ولی در واقع، کيفری است در برابر این غلو و رفعت شأن. انتقامی است که اتباع از فرمانروا در ازای احترامی که برای او قائل می شوند، باز می ستانند. فروید این تحلیل را به فرمانروایان امروزی نیز تسری می دهد که اگر آنان مکنونات پنهان خود را بر ما آشکار سازند، فرضیه مذکور را تأیید می کنند. وی سپس این سؤال را مطرح می کند که «چرا در رفتار عاطفی نسبت به فرمانروا عنصر نیرومندی از کین ناآگاهانه وجود دارد؟» وی در پاسخ آن را به عقده پدری {عقده ادیپ} در دوران کودکی پیوند می زند (فروید، ۱۳۵۱، کتاب توتام و تابو).

فروید در کتاب «تمدن و ملالت های آن» ناهماهنگی اهداف فرد و جامعه را در زندگی متمدنانه از یک سو و تمایلات خشونت گرایانه شور مرگ و بر هم زننده نظم اجتماعی انسان را از سوی دیگر به بحث می گذارد. وقتی این غرایز به

وسیله «فرامن»^۱ کنترل شود، انرژی تخریبی آن می‌تواند به خودآزاری و خودتخریبی منجر شود. بنابراین خودآزاری یا مردم‌آزاری دو روی یک سکه و دو وجه یک ساختار روانی و هیجانی است. همین مباحث بعدها دستمایه کتاب «شخصیت اقتدارگرا» اثر آدورنو و درون‌مایه اصلی تحلیل چرایی ظهور «فاشیسم و نازیسم» قرار گرفت. زیرا تعارض ذاتی تمایلات فردی و سرکوب آنها را از یک سو، و ضرورت‌های اجتماعی و تمدن معاصر را از سوی دیگر آشکار می‌کند.

فروید در کتاب «روان‌شناسی گروهی و تحلیل آگو» از تعاملات «من»^۲ و «فرامن» در رهبران و پیروان سخن می‌گوید و اینکه چگونه همزیستی جامعه‌ها و همبستگی نیروهای اجتماعی رقم می‌خورد. به نظر وی نیروی جنسی از جنس تهی شده یا متعالی گردیده و هویت یابی افراد در بطن یک گروه اصلی با هم پیوند یافته است. بدین ترتیب رهبر واحدی را به عنوان آرمان «من» انتخاب کرده‌اند و از او هویت پذیرفته‌اند، چرا که افراد هویت خود را در وجود رهبر جستجو می‌کنند. البته فروید این هویت یابی را به رهبر بالادست (پدر) نمی‌داند، بلکه بر عکس آن را نوعی سازوکار دفاعی و نوعی احساس معترضان نسبت به وی و وسیله غیر مستقیم «رئیس شدن» می‌داند.

در کتاب «آینده یک توهم» فروید می‌گوید جامعه به عنوان پاداش حمایتی که از فرد به عمل می‌آورد، از او توقع دارد که برخی لذات شخصی را تعدیل یا به کلی از آنها صرف نظر کند. اما این وضع حالت‌های منفی در فرد ایجاد می‌کند که با جستجوی هویت خویش در وجود مقام منع‌کننده و درونی کردن این مقام از بین می‌رود. فروید ادعا می‌کند که خداوند در بزرگسالی مقدار زیادی از نقش‌های حمایتی را که پدر در دوره کودکی برای کودک ناتوان انجام می‌داد، به عهده می‌گیرد تا در عوض انسان بتواند راحت‌تر بر لذات غریزی خود که می‌تواند جامعه را به خطر اندازد، چیره گردد.

پژوهشگران و عالمان علوم اجتماعی و علوم سیاسی همواره کوشیده‌اند تا از آثار فروید در تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی بهره‌برداری کنند. به عنوان مثال آدورنو و

۱. Super Ego

۲. Ego

همکارانش در کتاب «شخصیت اقتدار گرا» از نظریه روان کاوی در سیاست بهره برداری و از ارزش های اجتماعی جامعه غربی انتقاد جدی می کنند و شکاف میان ظواهر اجتماعی و واقعیت های روانی را بر ملا می سازند.

در باب «سرشت سیاست» و ملحقات آن اعم از نظام سیاسی، تصمیم گیرندگان، حاکمان و یا مردم عادی می توان دیدگاه فروید را چنین ارزیابی کرد که فروید به طور بنیادین عقلانیت انسان را ضعیف می داند. انسان ها چه حاکم و چه محکوم، اسیر ناخودآگاه خود هستند و این ناخودآگاه و مناطق ناشناخته ذهن اشخاص، مخلوق دوره کودکی است. در این صورت در سیاست هم نباید منتظر رفتار عقلایی از جانب سیاستمداران و افراد عادی بود. به باور وی «هویت» و پیوندهایی که مردم را به یکدیگر ارتباط می دهد نیز مرهون رضایت هوشمندانه و اراده افراد نیست، بلکه نتیجه هویت پذیری های ناهشیارانه است (برزگر، ۱۳۸۹).

۲-۳-۲. نظریه آلفرد آدلر

رگه های روان شناسی سیاسی، رفتار سیاسی و شخصیت های سیاسی در ابعاد گوناگون نظریه آدلر در کانون توجه است. آدلر ابتدا پرخاشگری را جایگزین میل جنسی فروید کرد. اما بعدها انگیزه قدرت طلبی و سپس «برتری طلبی»^۱ را انگیزه اصلی رفتارها و شکل گیری شخصیت دانست. برتری طلبی صورت دیگر احساس حقارت و نشئت گرفته از آن است. همه این سیر و سلوک نظری ابعادی سیاسی دارد (کریمی، ۱۳۷۴). به نظر اشپربر که به طور محوری مباحث آدلر را در تحلیل پدیده های سیاسی به کار گرفته است، تنها نظریه روان شناسی جدید است که به روان شناسی مسائل قدرت و منزلت توجهی شایسته و اهمیتی فوق العاده نشان داده است.

رشد سیاسی اجتماعی کودک و بزرگسال در کانون توجه آدلر است. این رشد از نقش اجتماعی مادر شروع می شود و در مدرسه و همه کانون های جامعه پذیری سیاسی تداوم می یابد. این رشد سیاسی می تواند تحت تأثیر ترتیب تولد فرزندان در خانواده قرار گیرد. بر همین اساس وی نقاط قوت و آسیب پذیری و

۱. Superiority Complex

میزان آن را در هر یک از فرزندان اول، دوم و آخر بررسی کرده است (برزگر، ۱۳۸۹). احساس حقارت در اشکال بدنی، روانی و اجتماعی نه تنها نوید کننده نیست؛ بلکه انگیزه برتری طلبی و پیشرفت مداوم را برای فرد رقم می‌زند. این تجزیه و تحلیل اراده انسان را در جهت رفع نقائص استوار می‌سازد و تحلیلی امیدوار کننده به انسان ارائه می‌دهد. احساس حقارت می‌تواند به سود فرد و جامعه عمل کند. البته شکست در احساس حقارت می‌تواند به «عقده حقارت»^۱ بینجامد (شولتز، ۱۳۷۵). در آن صورت ممکن است پیامدهای مضر برای فرد و جامعه دربر داشته باشد. بنابراین احساس حقارت ناشی از نقص جسمی فی نفسه نمی‌تواند موجب شکست فرد شود. بلکه بر عکس انگیزه‌های فرد را برای کوشش بیشتر فراهم می‌کند و بر جاه طلبی آنان می‌افزاید. فرانکلین روزولت در جوانی بسیار ضعیف بود و در نتیجه تمرین منظم، مردی قوی بنیه شد و در زندگی چنان پیشرفت کرد که به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا رسید (سیاسی، ۱۳۷۷). از آغامحمدخان قاجار به دلیل داشتن نقص جسمی اختگی، همه برای تصدی پادشاهی قطع امید کرده بودند؛ به طوری که کریم خان زند بارها در دوره ای که وی در کاخ و اسارت در شیراز به سر می‌برد، این نکته را متذکر شد؛ اما اگر کریم خان از نظریه آدلر آگاه بود، قضاوت دیگری می‌کرد؛ مسأله ای که بعدها رقم خورد و آغامحمدخان به پادشاهی رسید. احساس حقارت ناشی از نقص اختگی و حس برتری طلبی برای نقص روانی و اجتماعی متعاقب بر آن، نه تنها آقامحمدخان را ناامید نمی‌ساخت، بلکه انگیزه‌های بیشتری برای او جهت اثبات خود بر دیگران فراهم می‌ساخت (برزگر، ۱۳۸۹). ناپلئون بناپارت هم در دوره زندگی به ویژه دوره جوانی و تحصیل در مدارس نظامی برین^۲ و پاریس به نوعی به احساس حقارت مبتلا شد و این احساس تأثیر زیادی بر شخصیت وی به جا گذاشت؛ زیرا بسیاری از همکلاسی‌ها و هم‌قطارانش او را به خاطر اصالت «گُرسی»^۳ و فقر مادی مورد سرزنش و تحقیر قرار می‌دادند. اما او کوشید تا برای تسکین این حقارت به تنهایی و دنیای کتاب و مطالعه پناه ببرد و در اندک زمانی تفوق و برتری بر دیگران را

۱. Inferiority Complex

۲. Brieune

۳. یکی از جزایر کشور فرانسه و محل تولد ناپلئون

کسب کرد. یک بار در مورد سال های دوران دانشکده نظام گفت: «فکر عدم موفقیت و بهترین نبودن، به شدت آزارم می داد» نویمایر (۱۳۸۱).

۲-۳-۳. نظریه کارن هورنای

هورنای در رشد شخصیت به روابط اجتماعی به خصوص رابطه ی والد - فرزند اهمیت زیادی قائل بود. او عقیده داشت که علت اختلال در روابط انسانی مربوط به تعارضات جنسی نیست، بلکه علت آن مشکلات روان شناختی است. چنین مشکلاتی ناشی از «اضطراب اساسی»^۱ است که هورنای آن را احساس فراگیر و به تدریج فزاینده ی تنهایی و درماندگی کودک در دنیای بالقوه متخاصم تعریف کرد. هورنای سه الگوی رفتاری را که اشخاص برای دفاع علیه اضطراب اساسی بکار می گیرند، نام برد:

۱. حرکت به سوی مردم

۲. حرکت علیه مردم

۳. دوری کردن از مردم

به افراد دسته اول می توان تیپ شخصیتی «مهرطلب» اطلاق کرد. این افراد شدیداً به محبت نیاز دارند. به افراد دسته ی دوم تیپ شخصیتی «پرخاشگر» می توان گفت. این دسته از افراد شدیداً به قدرت خصوصاً قدرت برای تسلط بر دیگران نیاز دارند. به افراد دسته ی سوم تیپ شخصیتی «انزوطلب» می گویند. آنها شدیداً به استقلال و خود بسندگی نیاز دارند و دوست دارند از دیگران کناره گیری نمایند (عبدالملکی، ۱۳۹۴).

نظریه هورنای مانند نظریه های پیشین هر چند ماهیتاً سیاسی نیست؛ اما دارای تبعات و اهمیت سیاسی است (بشیریه، ۱۳۷۸). هورنای رفتارهای پرخاشگرانه در سیاست داخلی و سیاست خارجی را نه بر مبنای غریزه که بر مبنای یادگیری اجتماعی و متأثر از مکتسبات اجتماعی می داند. بنابراین تمایلات تخریبی نه ذاتی بلکه اکتسابی است. طبع انسان قابل تغییر و اصلاح است. رفتارهای پرخاشگرانه نمی تواند ناشی از غرایز سرکوفته جنسی یا غریزه مرگ

۱. Basic Anxiety

باشد؛ بلکه ناشی از اضطراب اساسی و واکنشی در قبال رفتارهای ظالمانه یا نامهربانانه والدین در محیط خانواده است.

نقد بنیادی هورنای از نگرش‌های مردانه نسبت به زنان از حیث زیستی و حتی تهاجم نظری هورنای به جنس مرد و متهم کردن آنان به احساس حقارت ناشی از «رشک رحم»^۱، سکوی بسیار ارزشمندی در اختیار جنبش‌های سیاسی فمینیستی قرار داد تا بر مبنای آن تفاوت‌های جنسیتی و تبعیض‌آمیز متأثر از پذیرش تفاوت زیستی میان زن و مرد را مردود اعلام کنند. هورنای این نگرش‌ها را نه متکی بر عوامل زیستی، بلکه حاصل نگرش‌های اجتماعی دانست که بدین ترتیب به راحتی قابل تغییر و اصلاح است.

در الگوهای رفتاری سه‌گانه، جلوه سیاست و رفتار سیاسی در قالب حاکمان و محکومان بسیار آشکارتر است. اقبال میلیون‌ها نفر به جنبش‌های نازیستی می‌تواند نمونه خوبی برای الگوی رفتاری اول یا مهرطلبی و سپردن خود به جمع و وابستگی به آن باشد تا از این طریق بر اضطراب درونی غلبه کنند. اقدام خشونت‌آمیز علیه مردم و تلاش برای قدرت‌افزایی از سوی نخبگان سیاسی قصه مکرر عرصه سیاست است. نخبگانی که بهترین داروی شفابخش بر اضطراب درونی و تصورات تهدید‌آمیز از موقعیت خود را، تلاش برای قدرت‌افزایی و توانمندتر شدن تعریف می‌کنند. تاکتیک سیاست‌گریزی و سیاست‌زدگی و اجتناب از درگیرسازی خود در عرصه عمومی نیز دارای مصادیق فراوانی است. که به الگوی رفتاری دوری از دیگران مربوط می‌شود.

۲-۳-۴. نظریه کارل یونگ

هر چند علاقه اصلی یونگ نه سیاست، که فرد انسان بود و فی‌نفسه فردی درون‌گرا بود؛ با این همه، مفاهیم بنیادی وی نظیر «کهن‌الگوها»^۲ یا «ناخودآگاه جمعی» ناگزیر توالی منطقی خود را در سیاست می‌یافت و حتی خود یونگ را به موضع‌گیری در قبال ستیزه‌های سیاسی می‌کشاند و از همین رو وی اندیشه‌های جامعه‌شناختی و سیاسی چندی را مطرح ساخت. او رخدادهای سیاسی زمانه را از دریچه یک روان

۱. Wombenvy

۲. Arche Type

شناسی ژرف نگر می‌نگریست و تحولات آن را از زیر پوسته سیاسی روزمره مد نظر داشت (اوداینیک^۱، ۱۳۷۹).

دغدغه‌های وی حفظ فردیت، حقوق بشر و آزادی فرد و جلوگیری از یک دولت «توتالیترا»^۲ و متمرکز قوی یا تغییر چنین رژیم‌ها در صورت وجود داشتن بود. البته نه از راه شیوه قهرآمیز سیاسی انقلاب یا اصلاح سیاسی، بلکه از راه دگرگونی فرد فرد انسان‌ها. وی تحقق این آمال سلبی یا ایجابی در حوزه سیاست را جز از راه یافته‌های روان‌شناختی میسر نمی‌دانست: «وقوع چنین تحولاتی را بدون درک پیوند تنگاتنگی که بین فرد و جامعه وجود دارد، به ویژه بدون شناخت آثار ناخودآگاه بر سیاست ممکن نمی‌دانست». به همین دلیل وی تجانسی میان کیفیت هر جامعه و دولت از یک سو و شرایط ذهنی افراد آن از سوی دیگر برقرار می‌کرد. اگر اکنون در سراسر جهان با سردرگمی و بی‌نظمی روبه‌رو هستیم، به نظر یونگ این وضع «بازتاب شرایط مشابهی است که در ذهن فرد وجود دارد». اگر یک جنبش اجتماعی تمام یک ملت را مسحور خود می‌سازد، قطعاً از دید و روان تک‌تک افراد آن آشنا و دلنشین به نظر رسیده است (همان منبع).

یونگ توالی منطقی مباحث نظری خود از جمله «ناخودآگاه جمعی»^۳ و «سایه»^۴ را در حوزه سیاست دنبال می‌کند و قائل به نوعی سایه جمعی نیز در ضمیر ناخودآگاه جمعی یک ملت یا ملل است که این امر موضوعی به نام تأثیر ناخودآگاه جمعی بر سیاست را ضروری می‌سازد. این بدان معناست که در روان هر فرد تمایلات شرّ و فسادانگیزی وجود دارد که منتهی به پرورش هیولایی سیاسی در خارج شده یا بدان یاری می‌رساند. غالباً انسان‌ها از این تمایلات غافل اند یا آن را بیش از اندازه بی‌ارزش و آن را مهار شدنی می‌دانند. ولی در واقع اوست که در درون خود، سایه و دشمن خطرناکی را پروراند است که به دسیسه‌های شرارت بار هیولای سیاسی، پنهانی یاری می‌رساند. این دیدگاه معتقد است

۱. Odajnyk v. Walter

۲. Totaliter

۳. Collection Unconscious

۴. Shadow

روان انسان هنگام تولد یک لوح نانوشته است و انسان‌ها به فرض وجود محیط مناسب و دریافت آموزش‌های شایسته، اساساً بی‌گناه، معقول و خوبند و این تلقی مثبت موجب می‌شود که در رویه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، دریچه‌ای برای تخلیه انگیزه‌های غیر عقلایی و ابتدایی روان فراهم نشود و سرکوب شود. این نیروها پس از سرکوبی با نیرویی دوچندان در چهره مبدل عرض اندام می‌کنند و هرگاه که نتوانند به شکل شخصی و مهار نشده‌ای بروز نمایند، به لایه‌های ناخودآگاه جمعی فرو می‌روند و سپس در سیمای روان پریشی و جنبش‌های توده‌ای آتشین سر بر می‌آورند. در چنین شرایطی به حق می‌توان گفت: «آنچه به سرنوشت ملت‌ها شکل می‌دهد نه اراده افراد بلکه عوامل فراشخصی است». یونگ به برآورد قدرت این نیروی ناخودآگاه جمعی می‌پردازد: «این همان قدرت جهانی است که از همه قدرت‌های زمینی دیگر به مراتب خطرناک‌تر است». در چنین وضعیتی و در صورت تداوم آن، در هر آن، چند میلیون نفر دچار جنون تازه‌ای می‌شوند، احتمال وقوع جنگ جهانی یا انقلابات ویرانگر را دور از ذهن نمی‌داند. به ویژه چنانچه نابخردی و عدم تعادل روانی تعدادی از فرمانروایان زمینی و نخبگان را نیز بدان اضافه کنیم، شاهد جنگ هسته‌ای خواهیم بود.

یونگ سپس به ارائه راه حل برای خروج از چنین وضعیت مشکل و خطرناکی می‌پردازد؛ اولین کار از نظر وی، آگاهی بشر از سایه شخصی و جمعی و شناخت چنین نیروهای پستی است. اینکه بدانیم یک سایه جمعی هم داریم که جنبه ناشناخته، ناهمساز و پست‌تر یک نژاد، گروه یا ملت است. کار دوم «شناسایی و اقرار به وجود و عدم سرکوب» است. خودآگاه ما نه تنها مایل به شناسایی آن نیست، بلکه آن را به شکل مؤثری سرکوب می‌کند. در نتیجه چون مجالی برای بروز شخصی و اجتماعی نمی‌یابد، بزرگتر و تاریک‌تر می‌شود. چون سایه قطعه‌ای از روان زنده و نیازمند گونه‌ای ابراز وجود است، نمی‌توان با استدلال آن را از میان برداشت یا آن را انکار و سرکوب کرد.

به اعتقاد یونگ هرگاه فرد در یک توده اجتماعی غرق می‌شود، سایه به سادگی به شکل جمعی خود پس روی می‌کند: «تاریخ اخیر اروپا گواهی می‌دهد که هرگاه فرد در یک توده غرق شود، سایه به سهولت به شکل جمعی خود پس رفت می‌کند و در

قالب یک شخص (رهبر) یا یک گروه تجسم عینی می‌یابد» و ممکن است چنان حسی از قدرتمندی و بهره‌مندی از انرژی فعال در فرد یا گروه ایجاد کند که خود را ابر مرد و خداگونه احساس کند.

فرافکنی^۱ سازوکار بعدی سایه در صورت سرکوب است. محتویات ناخودآگاه سایه که سرکوب شده است، به راحتی دستمایه فرافکنی می‌شود. فرافکنی نسبت دادن نابجای کیفیت‌های ناخودآگاه یک فرد و یا گروه به محیط یا فرد و یا گروهی دیگر است. فرافکنی، نقشی اساسی در سیاست دارد، به طور ناخودآگاه صورت می‌گیرد و معمولاً شکلی ساده لوحانه و کاملاً مبهم دارد. روان‌شناسی جنگ یا روان‌شناسی شووینسم^۲ (میهن پرستی دو آتشفشان) این ویژگی‌ها را به بهترین وجهی به نمایش می‌گذارد: «هر کاری که کشور من بکند، خوب و هر کاری که دیگران انجام دهند، بد است». در طول «جنگ سرد»^۳ دو ابرقدرت، سرمایه‌داری از یک سو و کمونیسم از سوی دیگر به عنوان اوج شرارت و بدی مورد تأکید قرار می‌گرفت.

سایه همواره بر دیگران فرافکنی می‌شود و در سیاست، این دیگران؛ همان دشمنان سیاسی فرد یا گروه هستند. چون در «فرافکنی منفی» ترسی را که بی‌اختیار و در نهان از اهریمن درون خود داریم، متوجه طرف مقابل می‌سازیم، همین موجب می‌شود که تهدید (سایه) خطرناک‌تر جلوه کند.

فرافکنی در واقع افشاکننده ویژگی‌های ناخودآگاه ماست. قضاوتی که ما در حق دشمن خویش می‌کنیم، در واقع داوری ما درباره بخش ناخودآگاه وجود خودمان است. وجود واقعی دشمنی که بتوانیم هر چیز بدی را به گردن او بیندازیم، مایه آرامش خودآگاه و تسکین بخش حس جبران خواهی ناشی از تمنای وضعیتی آرمانی است.

یونگ فرایند تحوّل سایه به رفتار سیاسی را چنین می‌داند: «در این حال آشفتنگی‌های روانی، خویش را بیرون می‌ریزند و با تمسک به قالب‌های اجتماعی و سیاسی از جمله جنگ و انقلاب از خود در برابر جنبه‌های نیمه

۱. Projection
۲. Chauvinism
۳. Cold War

تاریک روان خویش محافظت می‌کنند.» بنابراین روان به دشمن نیاز دارد و حتی دشمن تراشی می‌کند. در این حال روان برای توجیه احساسات خصمانه خود به دشمنی آشکار و عینی استناد می‌کنند. در مواردی که آشفتگی‌های روانی بسیار حاد و حاد و شدید باشد، روان با آفریدن دشمنانی واقعی عمداً به استقبال نابودی خویش می‌رود. این امر هم در مورد فرد و هم گروه صادق است.

در واقع یونگ بر آن است که به دلیل سرکوب ناخودآگاه و بخش سایه روان در دوران پس از روشنگری، کل تمدن غرب دچار نورویتیک حادی شد که این نورویتیک در قالب کشمکش‌های سیاسی امروزی و وسوسه خود ویرانگری جلوه گر شده است. مسابقه تسلیحات اتمی یکی از نمونه‌های آن است.

یونگ بر این باور بود که هر چند برای افراد و گروه‌های نسبتاً معتدل، فرافکنی منفی، سودمند است؛ ولی برای روان‌هایی که بخش سایه خود را به شدت سرکوب کنند، خطرناک است؛ زیرا سرکوب شدید سایه به محتویات منفی ناخودآگاه نیرو می‌بخشد و عملاً برای فرد یا گروه مذکور چاره‌ای جز این نمی‌گذارد که آنها را بر امواج‌های پیروان خود فرافکند. بنابراین جامعه یا فرد روان‌نژند^۱ (نورویتیک)، روان‌پریش^۲ می‌شود و بی‌اختیار در پی ستیزه‌جویی و نابودی خویش است.

۲-۳-۵. نظریه اریک اریکسون

نظریه اریکسون بر خلاف نظریه فروید، ماهیتاً سیاسی است. وی از همان آغاز، مراحل رشد کودک را در بستر جامعه بررسی می‌کند و نظریه او یک نظریه رشد سیاسی - اجتماعی ۸ مرحله‌ای است. به باور اریکسون در هر یک از مراحل رشد، بحران و تعارضی بروز می‌کند که در صورت حل نشدن، این بحران‌های حل نشده انباشته شده و در دوره نوجوانی، جوانی و بزرگسالی به صورت رفتار سیاسی بروز می‌کند. هر چه بحران‌های حل نشده زندگی گذشته بیشتر باشد شدت رفتار سیاسی افزایش می‌یابد و به سوی رادیکالی سوق پیدا می‌کند (فتحی آشتیانی، ۱۳۷۷). و هر چه بحران‌ها کمتر باشد، ظهور شخصیت‌های افراطی در عرصه سیاسی کمتر خواهد

۱. Neurotic

۲. Psychosis

بود. بنابراین وی سیاسی شدن «مخرب» انسان‌ها را عمدتاً معلول بحران‌های حل نشده مراحل قبلی می‌داند (برزگر، ۱۳۸۹).

نظریه اریکسون بیشتر بر دوره «نوجوانی» به بعد تأکید می‌کند. اریکسون وزن عواطف را از دوره کودکی و از نیمه فراموش شده فرویدی کودکی که معمولاً اطلاعات موثق کمتری درباره آن به دست می‌آید، به سال‌های اواخر نوجوانی و اوایل پختگی (حدود ۱۴ تا ۳۰ سالگی) انتقال می‌دهد که مستندتر می‌توان از آن سخن گفت (هیوز، ۱۳۷۶).

مفهوم «هویت»^۱ یابی یا بحران هویت دوره نوجوانی، فرضیه و محور اصلی نظریه اریکسون در سیاست و رفتار سیاسی است. این مفهوم با جلوه‌های متنوعی در رفتار سیاسی نوجوان و فرد اثرگذار می‌شود. حل بحران هویت و دستیابی به آن یا بر عکس، آشفتگی نقشی، فرد را در قالب دو سناریوی اصلی وارد عرصه سیاست می‌کند: اول: در صورت دستیابی فرد به هویت و شکل‌گیری احساس هویت، او با اعتماد مضاعف به نحوه نگرش خود و با برقراری پل ارتباطی بین گذشته و آینده و نیز از طریق سازگاری درک خود با درک دیگران از او، می‌تواند در عرصه سیاست نیز فردی با ثبات جلوه‌گر شود و کنش سیاسی معقولانه و مرتبط با نقش و جایگاه خود بروز دهد (پروین، ۱۳۷۲). دوم: در صورتی که فرد دچار آشفتگی نقشی شود، این احساس را تجربه می‌کند که واقعاً نمی‌داند چه کسی است. نمی‌داند تصویری که از خود دارد با ادراک دیگران از او هماهنگی دارد یا نه. نمی‌داند دچار چه وضعیتی شده است و در آینده با چه اوضاع و احوالی روبرو خواهد شد. از این رو در سال‌های آخر نوجوانی و اوایل دانشگاه این کشمکش با حس هویت ممکن است به پیوستن او به گروه‌ها منجر شود یا به اضطراب قابل توجهی در تصمیم‌گیری‌های اساسی زندگی فردی و سیاسی بینجامد (همان منبع).

یکی از کارهای بسیار ارزشمند اریکسون، کاربردی کردن نظریه روان‌شناختی «چرخه زندگی» خود در سیاست و سیاستمداران است. اریکسون در

۱. Identity

شکل دهی نظریه خود از سه روش «بازی درمانی»^۱، «بررسی های مردم شناسی»^۲ و «تاریخچه روانی»^۳ استفاده کرد. معمول ترین ارزیابی اریکسون، تحلیل تاریخچه روانی است. این روش شامل «بررسی های شرح حال نویسی»^۴ است که اریکسون در آنها، نظریه چرخه زندگی خود و بحران های هشت گانه در مراحل هشتگانه را برای افرادی مانند آدولف هیتلر، جرج برنارد شاو^۵، مهاتما گاندی، ماکسیم گورکی^۶ و مارتین لوتر^۷ به کار برد. او در این موارد، نه تنها به اصول روان کاوی، بلکه به دانش گسترده خود در ادبیات و تاریخ اجتماعی و سیاسی اروپا استناد کرد. هر چند روش «تاریخچه روانی» و ترکیب روش «تحلیل روانی» با «دانش تاریخ» از ابداعات فروید بود؛ با این همه اریکسون با مباحث تطبیقی که بر روی لوتر و گاندی انجام داد، چند گام این روش را ارتقاء بخشید و بر انسجام و یکپارچگی آن افزود و از مشکلات آن کاست.

همان طور که پیشتر نیز گفتیم فرضیه ای که اریکسون کم و بیش از شخصیت های سیاسی مورد بررسی خود بکار می برد، همان بحران هویت و بازتاب های آن در عرصه سیاست است. همان روش متعارف اریکسون که دنیای روانی و دنیای سیاسی را توأمان بررسی می کند. بنابراین اول آنکه، این شخصیت ها در درون خود بحران های روانی ناشی از مسائل حل نشده دوره چهارگانه اول در دوره کودکی و نوجوانی داشته اند. بحران های حل نشده ای که سرانجام خود را در بحران هویت نشان داده و آنان را در میان سالی به عرصه سیاست کشانده است تا بدین وسیله اجزاء پراکنده درونی خود را به وحدت برسانند و کسب احترام کنند (اریکسون، ۱۹۵۰). دوّم آنکه، در محیط بیرونی و جهان سیاست و جامعه ای که آنان در آن زندگی کرده اند نیز بحران هایی از جنس بحران درونی آنان وجود داشته است. سوّم آنکه، تقارن زمانی بحران هویت و قدرت طلبی سیاستمدارانی که افراد نابهنجارند و دارای بحران های حل نشده در چرخه زندگی گذشته خود هستند، با بحران هویت از همان جنس در سطح تحلیل سیاسی و اجتماعی موجب می شود که سیاستمداران بین وجدان فردی و وجدان توده ها پل

۱. Play therapy
 ۲. Anthropological study
 ۳. Psychohistory
 ۴. Biographical study
 ۵. George Bernard Shaw
 ۶. Maxim Gorky
 ۷. Martin Luther

بزنند و با انطباق و ترکیب این دو با یک راه حل واحد، هم مشکل درونی خود و هم مشکل جامعه را یکجا حل کنند. از این رو، سیاست و قلمرو عمومی در چنین مواردی شخصی می‌شود و مَهر شخصیتی خود را بر زندگی سیاسی و شخصیت عمومی می‌زند.

هیتلر از نظر شخصی و دوران کودکی دچار عقده‌های روانی و بحران‌های نشده و احساس حقارت در مراحل چهارگانه اولیه بوده و در مرحله پنجم نیز با بحران هویت روبرو شده است. جامعه آلمان متعاقب شکست در جنگ جهانی اول دچار تشتت و اختلاف و حقارت ملی بوده است. فعلیت و همزمانی این دو، یعنی بحران روانی هیتلر با بحران سیاسی جامعه آلمان موجب به قدرت رسیدن هیتلر و اقدامات جنگ طلبانه وی شده است. اریکسون چنین روشی را در بررسی زندگی لوتر و گاندی نیز دنبال می‌کند (برزگر، ۱۳۸۹).

۲-۳-۶. نظریه اریک فروم

اریک فروم روانکاو و فیلسوف پیرو مکتب فرانکفورت از جمله نخستین کسانی است که آرای زیگموند فروید را با اندیشه‌های کارل مارکس در هم می‌آمیزد تا از آن معجونی برای نقد جامعه صنعتی و به خصوص فاشیستی آلمان آن روزگار بسازد. فروم با عطف توجه به واقعیت‌های جامعه غرب و در محصور ماندن آزادی فردی در قید و بندهای خواسته و ناخواسته اجتماعی اقدام به بازکاوی خاستگاه‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آن می‌کند. رفتار سیاسی در جای جای آثار بی‌شمار فروم به چشم می‌خورد. فروم حتی در مواردی روان‌شناسی نخبگان سیاسی را انجام داده است. وی در بحثی مفصل در کتاب «آناتومی ویرانسازی انسان» با تدوین زندگی نامه روانی هیتلر به روان‌شناسی هیتلر پرداخته است. وی در کتاب «گریز از آزادی» نیز به تحلیل روان‌شناختی فاشیسم و دموکراسی پرداخته است.

به باور فروم افراد در کودکی آموزش می‌بینند تا به شیوه‌ای رفتار کنند که با نیازهای جامعه سازگار باشند. برای مثال در یک جامعه فئودال یا فاشیست، افراد باید خود را چنان شکل دهند که پذیرا و منفعل باشند. افراد در جوامع سرمایه

داری کالا محور، باید آنگونه شکل داده شوند تا مصرف کننده باشند، یعنی کالاها و اسباب‌هایی را که جامعه تولید می‌کند، بخرند و بعد از مدت کوتاهی، کالاها و اسباب‌های تازه تری را جایگزین کالاها و اسباب‌های قدیمی کنند (شولتز، ۱۳۸۳). میل به همانندی و هویت در یک جامعه سرمایه داری ممکن است در قالب اندوختن ثروت و مال و در نتیجه ممتاز شدن تجلی کند و یا در قالب عضویت در یک شرکت بزرگ تا وابستگی به آن شرکت سبب امتیاز او شود (سیاسی، ۱۳۷۷).

فروم در کتاب گریز از آزادی پیوند روان‌شناسی و اندیشه سیاسی در تمدن غربی را نشان می‌دهد. به عقیده وی در تاریخ تمدن غرب، هر گاه مردم آزادی بیشتری به دست آورده‌اند، بیشتر احساس تنهایی، بی‌اهمیتی و بیگانگی از دیگران پیدا کرده‌اند. بر عکس هر وقت آزادی کمتری داشته‌اند، احساس تعلق و امنیت آنها بیشتر بوده است. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که آزادی با نیاز ما برای امنیت و هویت یابی تناقض دارد. به همین خاطر است که مردم قرن بیستم، به علت داشتن آزادی بیشتر از هر عصر دیگر، بیشتر احساس تنهایی، بیگانگی و بی‌اهمیتی می‌کنند، تا مردمان دوره‌های گذشته (شولتز، ۱۳۸۳). فروم علت این مسأله را طغیان‌های اجتماعی به وسیله رنسانس، اصلاح دینی پروتستان‌ها، انقلابات سیاسی، انقلاب صنعتی و به تبع آن گسترش آزادی‌های مردم می‌داند.

۲-۴. پارادایم کل نگر

دو چشم انداز گسترده درباره طبیعت انسان را در نظر بگیرید: یکی به «دیدگاه داغ» موسوم است، افراد را هدایت شده به وسیله نیازها، تمایلات و هیجان‌ها می‌داند. طبق این دیدگاه، مردم حیواناتی اجتماعی‌اند که می‌خواهند و احساس می‌کنند، پیش از آنکه فکر کنند (زایونک^۱، ۱۹۸۴). این رویکرد بر انگیزش و هیجان به عنوان تعیین کننده‌های افکار و اعمال، تأکید می‌ورزد. چشم انداز دوم به «دیدگاه سرد» معروف است که در نقطه مقابل دیدگاه پیشین قرار می‌گیرد و بر جنبه‌های معقول‌تر و تحلیلی

تر رفتار انسان تأکید دارد. این دیدگاه آن است که چگونگی تفکر مردم، خواست و احساس آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (لازاروس^۱، ۱۹۸۴).

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دیدگاه داغ غالب بود. از آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ سرد تسلط پیدا کرد و تا دهه‌های ۱۹۸۰ این تسلط رو به افزایش داشت. در واقع، دیدگاه سرد در آن دوره چنان نیرومند بود که آن را «انقلاب شناختی»^۲ نامگذاری کرده بودند (کریمی، ۱۳۹۳). اما از دهه ۱۹۹۰ به این طرف این دو رویکرد درباره ماهیت و رفتار انسان به صورت ترکیبی درآمد و روان‌شناسان به یک دیدگاه «کل‌گرا»^۳ مایل شدند و شخص به مثابه یک کل متشکل از انگیزه‌های درونی و فرایندهای شناختی و نیز تأثیرات محیطی مورد مطالعه قرار گرفت.

۲-۴-۱. نظریه‌ی میدانی

کورت لوین^۴ (۱۹۳۵) روان‌شناس اجتماعی معروف نظریه میدان^۵ را مطرح کرد. این نظریه مبتنی بر فرمول (م و ش) $B=F(P,E)$ است که طبق آن رفتار تابعی است از تعامل میان شخص و محیط. وقتی سؤال شود چه عواملی تعیین‌کننده رفتار انسان است؟ روان‌کاوانی چون فروید عوامل درونی و فرایندهای روان‌شناختی را مسئول می‌دانند؛ علمای اجتماعی و سیاسی چون مارکس، عوامل بیرونی و اجتماعی را. در حالی که لوین هر دو دسته عوامل را در تعیین رفتار انسان سهیم می‌دانند (کریمی، ۱۳۹۳).

کورت لوین تحقیق جامع و فوق‌العاده‌ای را در ارتباط با روان‌شناسی اجتماعی بنیانگذاری کرده است که ماهیت و حیطه بررسی‌های این شاخه از روان‌شناسی را تا حد قابل توجهی گسترش داده است. تئوری حوزه یا میدان، یکی از اصولی است که او برای توضیح و تفسیر رفتارهای اجتماعی مرتبط با خود و محیط گسترش داده است. تئوری میدانی بر مبنای این عقیده اصلی لوین شکل گرفته است که می‌گوید رفتار انسان نتیجه اعمالی است که در میدان قدرت او

۱. Lazarus

۲. Cognitive Revolution

۳. Holistic

۴. Kurt Lewin

۵. Field Theory

اتفاق می‌افتند. او میدان را این‌گونه تعریف می‌کند: کلیت واقعیت‌هایی که به طور دو جانبه به هم وابسته‌اند و از هم تأثیر پذیرفته و بر هم تأثیر می‌گذارند (کرون شاو و مک کلوج^۱، ۲۰۰۸). لوین در شکل بخشی به تئوری اش واژه «فضای زندگی» را آفرید که نمایانگر هر چیزی در میدان است که شخصیت فرد را تشکیل می‌دهد و به واسطه تغییرات در محیطی که او در آن زندگی می‌کند، دگرگون می‌شود. به خاطر همین دگرگونی‌ها هم هست که افراد در محیط‌ها و فضاهاى مختلف احساسات متفاوتی دارند. رفتار نیز تابعی از همین تغییرات در فضای زندگی است و بر اساس همین تغییرات شکل می‌گیرد.

در این فرمول، شخص و محیط، متغیرهای مستقل از هم نیستند، بلکه متغیرهایی با وابستگی متقابل به شمار می‌آیند. به عبارت دیگر، برای اینکه رفتار را پیش‌بینی کنیم، باید شخص و محیط او را به عنوان منظومه‌ای از عوامل که با هم وابستگی متقابل دارند، در نظر گرفت در روان‌شناسی میدانی، رفتار بر تغییر در فضای زندگی ناظر است. این تغییر، روان‌شناختی است و برحسب رشد هوشی فرد انجام می‌گیرد. فضای زندگی شخص، جهان روان‌شناختی او یا موقعیت «حال» یا «اکنون» اوست. این معنی شامل شخص، محیط روان‌شناختی یا بخشی از محیط اجتماعی و مادی فرد می‌شود که به طور روان‌شناختی در یک لحظه‌ی خاص با او درگیر شده، مرتبط می‌شود، چرا که با اهداف او در همان لحظه‌ی خاص رابطه دارد (شکرکن و دیگران، ۱۳۷۲).

اعتقاد لوین به اینکه عوامل درونی و بیرونی هر دو، رفتار انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، صورت ابتدایی‌تر دیدگاهی است که امروزه به «چشم انداز تعامل‌گرا»^۲ موسوم است (بلاس^۳، ۱۹۸۴).

با این اوصاف در روان‌شناسی سیاسی علل وقوع رفتار را هم عوامل درونی؛ یعنی صفات و خصوصیات فردی و هم عوامل بیرونی؛ یعنی اثرات محیطی و شرایط اجتماعی و اوضاع سیاسی می‌دانند. به عبارت دیگر همپوشانی دو کنش فردی و اجتماعی در متولد شدن یک پدیده یا رفتار سیاسی خاص دخیل‌اند.

۱. Cronshaw & McCulloch
 ۲. Interactionist Perspective
 ۳. Blass

پرسش های مروری

۱. پارادایم وضعیت گرا/فردگرا بر اساس کدام نظریه های روان شناسی به مطالعه پدیده ها و رفتارهای سیاسی می پردازد؟
۲. آزمایش میلگرام به چه شکل انجام می پذیرد؟
۳. زیمباردو آزمایش زندان استنفورد را به چه منظوری انجام داد؟
۴. اسکینر در کتاب «والدن دو» چه جامعه ای را تصور می کند؟
۵. فروید در کدام کتاب ها به مسائل سیاسی پرداخته است؟
۶. نظریه آدلر چگونه به سیاست مربوط می شود؟
۷. فروم در کتاب «گریز از آزادی» در خصوص پیوند روان شناسی و اندیشه سیاسی در تمدن غرب چه می گوید؟
۸. نظریه میدانی چیست؟

پرسش های چهار گزینه ای

۱. نظریه روان کاوی زیر مجموعه کدامیک از پارادایم ها در روان شناسی سیاسی می باشد؟
الف) فردگرا ب) محیط گرا ج) وضعیت گرا د) ب و ج
۲. نظریه میدانی تحت لوای کدام پارادایم در روان شناسی سیاسی می باشد؟
الف) محیط گرا ب) کل نگر ج) فردگرا د) وضعیت گرا
۳. کدام یک از نظریه های زیر در زیر مجموعه پارادایم وضعیت گرا قرار نمی گیرد؟
الف) نظریه میلگرام ب) نظریه اریکسون ج) نظریه زیمباردو د) نظریه اسکینر
۴. آزمایش های استنلی میلگرام در پی اثبات وجود کدام ظرفیت در وجود انسان است؟
الف) اطاعت کورکورانه ب) شیطان صفتی ج) خشونت د) شرارت
۵. آزمایش زندان استنفورد توسط چه کسی انجام شد؟

- الف) میلگرام (د) هوتون
 ب) آش (ج) زیمباردو
 ۶. نظریه «ابتدال شر» از کیست؟
- الف) زیمباردو (د) آرنه
 ب) هزلیم و کرایک (ج) میلگرام
 ۷. بنیانگذار مکتب رفتارگرایی کیست؟
- الف) اسکینر (د) پاولوف
 ب) واتسون (ج) ثورندایک
 ۸. جامعه‌ی تصویری که اسکینر مطرح می‌کند چه کسانی بر آن حاکم اند؟
- الف) سیاستمداران (ج) مدیران برنامه ریز
 ب) شاهان فیلسوف (د) روان‌شناسان سیاسی
 ۹. آدورنو در طرح «نظریه شخصیت اقتدارگرا» از کدام نظریه بهره برداری کرده است؟
- الف) روان‌کاوی (ب) نظریه یونگ (ج) رفتارگرایی (د) نظریه آدلر
 ۱۰. کدام یک از نظریه‌های روان‌شناسی نسبت به مسائل قدرت و منزلت اهمیت فوق‌العاده قائل است؟
- الف) یونگ (ب) آدلر (ج) هورنای (د) فروید
 ۱۱. تاکتیک سیاست‌گریزی و اجتناب از درگیرسازی خود در عرصه عمومی مبین کدام الگوی رفتاری هورنای می‌باشد؟
- الف) دوری از دیگران (ب) نزدیک شدن به دیگران
 ج) حرکت علیه دیگران (د) اضطراب بنیادین
 ۱۲. حفظ فردیت، حقوق بشر، آزادی فردی و جلوگیری از پیدایش دولت توتالیتر از دغدغه‌های کدام روان‌شناس بود؟
- الف) آدلر (ب) اریکسون (ج) هورنای (د) یونگ
 ۱۳. از دیدگاه یونگ جنبه ناشناخته، ناهمساز و پست‌تر یک نژاد، گروه یا ملت چه نام دارد؟
- الف) آنیما (ب) آنیموس (ج) سایه (د) کهن‌الگو

فصل ۳

شخصیت، هویت و جامعه پذیری سیاسی

چون سه چهار سال از پادشاهی او بگذشت، مقطعان و گماشتگان همچنان دراز دستی می کردند و متظلمان بر درگاه بانگ می داشتند. نوشیروان عادل مظالمی ساخت و همه بزرگان حاضر شدند. نوشیروان بر تخت نشست و اول خدای را سپاسداری کرد و گفت: بدانید که مرا این پادشاهی خدای عزوجل داد. ... من حرمت شما را نگاه میدارم و شما نگاه نمی دارید و شما سخن من در گوش نمی گیرید و از خدای نمی ترسید و از خلق شرم نمی دارید و من از بادافره^۱ یزدان همی ترسم. نباید شومی بیداد شما به روزگار دولت من برسد.

خواجه نظام الملک، برگرفته از کتاب سیاستنامه

هدف کلی

درک و فهم رابطه بین شخصیت، هویت و سیاست و چستی جامعه پذیری سیاسی

هدف های یادگیری

- از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:
۱. رابطه بین شخصیت و سیاست را شرح دهید.
 ۲. شخصیت اقتدارطلب را توضیح دهید.
 ۳. تیپ شخصیتی ماکیاوولی را شرح دهید.
 ۴. سنخ های منشی سازنده و غیر سازنده فروم را توضیح دهید.
 ۵. نظریه دیوید باربر در خصوص شخصیت رئیس جمهور را شرح دهید.
 ۶. هویت و انواع آن را شرح دهید.
 ۷. جامعه پذیری سیاسی را بیان کنید.
 ۸. عوامل تأثیرگذار در شکل گیری جامعه پذیری سیاسی را توضیح دهید.

۱-۳. مقدمه

مجموعه صفات هیجانی و رفتاری هر شخص که نسبتاً ثابت و قابل پیش‌بینی است و او را از دیگران متمایز می‌کند، «شخصیت»^۱ نام دارد. به بیان ساده، مفهومی است که به ویژگی‌های مشخص و ملموس و واکنش‌های فرد در موقعیت‌های مختلف اطلاق می‌شود. واژه شخصیت (پرسونالیتی) در زبان‌های اروپایی از واژه لاتین پرسونا^۲ به معنای نقاب یا ماسک گرفته شده که بازیگران در گذشته به مناسبت نقش خود در نمایشنامه‌ها به چهره می‌زده‌اند. این واژه رفته رفته به نقشی که نقاب‌ها برای آن ساخته شده بودند و همچنین به کیفیات اخلاقی و روانی بازیگران نسبت داده می‌شد. امروز روان‌شناسان واژه شخصیت را به معنای صفات پایدار و معتبر افراد آدمی به کار می‌برند.

۱. Personality

۲. Persona

۳-۲. رابطه شخصیت و سیاست

شخصیت مفهومی محوری در روان‌شناسی سیاسی است. شخصیت بر نحوه تفکر و رفتار افراد در صحنه سیاسی تأثیر می‌گذارد، در عین حال تحت تأثیر تجارب افراد نیز قرار دارد. بررسی شخصیت و سیاست قدیم‌ترین سنت در روان‌شناسی سیاسی است (آدورنو، فرنکل و برینسویک، لوینسون و سنفورد، ۱۹۵۰؛ لاسول، ۱۹۳۰ لیتس، ۱۹۵۱). از مفهوم شخصیت برای ارزیابی انواع گسترده‌ای از رفتارهای سیاسی استفاده شده است: از روان‌شناسی رهبران سیاسی گرفته تا آسیب‌شناسی روانی کسانی که مرتکب شقاوت‌هایی با انگیزه سیاسی شده‌اند همچون هیتلر و صدام، تا شهروندان متوسط و نقشی که عوامل شخصیتی در نگرش افراد به نژاد و قومیت، علاقه به سیاست و تمایل به اطاعت از مسولان بازی می‌کنند.

تعداد زیادی از مطالعات اولیه در روان‌شناسی سیاسی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی به شخصیت توجه داشتند. این توجه به صورت خاص در تئوری روان‌کاوی بازتاب و از آنجا به سایر حوزه‌های روان‌شناسی گسترش یافت. این روند، به ظهور پژوهش‌های بسیاری منجر شد که تاریخچه روانی^۱ و یا شرح حال روان‌شناختی^۲ خوانده می‌شوند. این رویکرد جوان و هنوز شکننده برای مطالعه رهبری، بر خصوصیات شخصیتی رهبران سیاسی و چگونگی تأثیر این خصوصیات بر عملکرد سازمانی آنها تأکید داشت. در میان دیگر چیزها، تحلیل تئوریک روانکاوانه یا فرویدی، به تحلیل شخصیت منجر شد؛ زیرا تئوری روانکاوی، سائق‌ها یا انگیزه‌های پنهان در آدمیان را تجزیه و تحلیل می‌کرد. زیگموند فروید بسیاری از این انگیزه‌ها را دارای ماهیتی ناهشیار^۳ قلمداد می‌کرد که تنها خودشان را در هنگام خواب و لغزش‌های زبانی - که به لغزش‌های فرویدی نیز معروف هستند - آشکار می‌سازند. بر اساس نظر فروید همگی ما با نهاد^۴، من^۵ و فرامن^۶ متولد می‌شویم. فروید اعتقاد دارد که نهاد به طور دائمی بچه‌ای است که همراه ما است و خواهان خشنودسازی و کامروا سازی لحظه

۱. Psychohistory
 ۲. Psychobiography
 ۳. Unconscious
 ۴. Id
 ۵. Ego
 ۶. Superego

ای است. نهاد در نوزاد، بدون در نظر گرفتن مسائل اخلاقی و موقعیت یا هر چیز دیگری، چیزی را که در لحظه بدان فکر می‌کند، می‌خواهد. نهاد به واقعیت بیرونی نیازهای دیگران توجهی ندارد. هنگامی که نهاد چیزی را می‌خواهد، هیچ چیز اهمیتی ندارد. نهاد بر اساس چیزی که فروید «اصل لذت»^۱ می‌نامد عمل می‌کند. چند سال بعد و با افزایش مراودات کودک با جهان، قسمت دوم شخصیت او رشد می‌کند. فروید آن را «من» می‌نامد که بر اساس «اصل واقعیت»^۲ قرار دارد. من این را می‌فهمد که افراد دیگر نیز دارای نیاز و آرزو هستند و اینکه گاهی تکانشی بودن و خودخواهی در جهتی طولانی می‌تواند به ما آسیب برساند. این کار من است که نیازهای نهاد را با هم روبرو می‌کند، در حالی که واقعیت وضعیت را نیز زیر نظر دارد. در سن پنج سالگی یا پایان مرحله تناسلی رشد^۳، من برتر کودک توسعه می‌یابد. من برتر، بخش اخلاقی ماست و بر اساس محدودیت‌های اخلاقی و فرهنگی که والدین و مراقبان برای ما تعیین می‌کنند، رشد می‌یابد. بسیاری من برتر را برابر با وجدان می‌دانند. او دیکته می‌کند چه چیزی درست یا غلط است.

بر اساس نظر فروید، در فرد سالم، نهاد نیاز دارد که قوی‌ترین این سه عنصر ساختار شخصیت باشد. در این صورت می‌تواند با مد نظر قرار دادن واقعیت خارجی، بین خواسته‌های نهاد و من برتر میانجی‌گری کند. اگر نهاد بیش از حد قوی شود (خود مرکزی)، رفتار تکانشی بر زندگی فرد مسلط می‌شود. کار میانجی‌گری من میان این دو بخش ساده نیست و ممکن است تعارضات روان‌شناختی^۴ ایجاد کند. نهاد، شیطان روی یک‌شانه و من برتر فرشته‌ی روی‌شانه دیگر ما است. هر دو همزمان با ما سخن می‌گویند و کشمکش انگیزشی را به راه می‌اندازند. ما به هر دو گوش می‌دهیم، درگیر دیدگاه‌های مختلف‌شان می‌شویم و تصمیم خود را می‌گیریم. این تصمیم، از زبان من سخن می‌گوید که خواهان تعادل بین دو عنصر دیگر است. فروید معتقد است از آنجا که ایجاد این تعادل مشکل است، من «مکانیزم‌های دفاعی»^۵ خاصی برای این کار دارد. هنگامی که من

۱. Pleasure Principle

۲. Reality Principle

۳. Phallic Stage

۴. Psychological Conflict

۵. Defense Mechanism

نتواند این دو را آشتی دهد، یک یا چند نوع از این مکانیزم‌ها را به کار می‌گیرد. جابه‌جایی^۱، انکار^۲، سرکوب^۳ و انتقال^۴ از جمله این مکانیزم‌ها هستند که در خدمت حفاظت از من قرار دارند.

خود فروید با همراهی ویلیام بولیت^۵، سفیر پیشین آمریکا، اقدام به نوشتن شرح حال روان‌شناسی سیاسی توماس وودرو ویلسون^۶ بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا کرد. اما تأثیر فروید بر این شاخه‌ی مطالعاتی، از طریق نفوذ او بر دیگران به وجود آمد. نقش انگیزه‌های ناهشیار، رشد کودکی و مکانیزم‌های دفاعی جبرانی^۷، در توسعه‌ی شرح حال روان‌شناختی سیاسی در طول این سال‌های اولیه، قابل توجه بوده است.

بیشتر بدانیم:

چارلز مریام^۸ و هارولد لاسول، دو تن از پدران روان‌شناسی سیاسی، بیش همه ایده‌های فروید را در مطالعه سیاست به کار گرفتند. مریام به عنوان استاد لاسول، نخستین تأثیر فکری را بر او داشت. اما چون لاسول آن ایده‌ها را به نگارش در آورد، اغلب لاسول را اولین روان‌شناس سیاسی آمریکایی و گاهی اوقات اولین روان‌شناس سیاسی می‌دانند. کتاب‌های «آسیب‌شناسی روانی و سیاست»^۹ و «قدرت و شخصیت»^{۱۰} او که به ترتیب در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۸ منتشر شدند، آثاری شاخص در این زمینه بودند.



چارلز ادوارد مریام (۱۸۷۴-۱۹۵۳)

۱. Displacement
۲. Denial
۳. Repression
۴. Transference
۵. William Bullite
۶. Thomas Woodrow Wilson
۷. Compensatory Defence
۸. Charles Merriam
۹. Psychopathology and Politics
۱۰. Power And Personality

میرام استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو بود. از آثار مهم وی می‌توان ابعاد جدید سیاست، دموکراسی نو و استبداد نو (۱۹۳۹)، و برنامه‌ی دموکراسی (۱۹۴۱) را نام برد.



هارولد لاسول (۱۹۰۲-۱۹۷۸)

هارولد لاسول یک دانشمند آمریکایی برجسته علوم سیاسی و نظریه‌پرداز ارتباطات بود. او دکترای خود را در علوم سیاسی و با دفاع از رساله خود با عنوان تبلیغات انگلستان و آلمان در جنگ جهانی اول اخذ کرد.

همان‌طور که در فصل اول اشاره کردیم لاسول برخلاف بسیاری از روان‌شناسان سیاسی بعدی، زمان بسیاری را صرف یادگیری آخرین تحولات روانکاوی فرویدی کرد. در نتیجه استدلال نمود آنچه را که «شخصیت سیاسی» می‌نامیم، منتج مکانیسم جابجایی مشکلات شخصی و انتقال آنها به حوزه‌ی عمومی است. چالش اصلی او، «جنش‌های سیاسی بود که سرزندگی شان از مکانیسم جابجایی امر خصوصی و تأثیر آن بر اُبژه‌های عمومی ناشی می‌شد». برای مثال قدرت ممکن است «با تغییر ویژگی‌های خود یا محیط»، در پی غلبه بر کمبود عزت نفس باشد. به عبارت دیگر، افراد دخیل در سیاست، در پی قدرت سیاسی به عنوان نوعی مکانیسم جبران برای مسائل دیگر باشند.

بسیاری از پژوهشگرانی که رویکرد روان‌کاوی را در مورد تحلیل شخصیت‌های سیاسی بکار برده‌اند، از روش شرح حال (زندگی‌نامه) روان‌شناختی استفاده کرده‌اند. شرح حال روان‌شناختی در برگیرنده بررسی تاریخچه زندگی فرد است. برخی از این شرح حال‌های روان‌شناختی بر تحلیل فرویدی یا مفاهیم «دفاع از من»^۱ تمرکز دارند (گلاد، ۱۹۸۰؛ هرگرو، ۱۹۸۸؛ لینک و گلا، ۱۹۹۴؛ رنشان،

۱. Ego - Defense

(۱۹۹۶)؛ برخی دیگر بر انواع خاصی از اختلالات شخصیتی، طیفی از روان رنجوری تا اختلالات شخصیتی پارانویایی تأکید دارند (برت، ۱۹۹۳؛ پست، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳؛ ولکان، ۱۹۸۰). شرح حال روان شناختی معمولاً شکل مفصلی از بررسی عمیق زندگی رهبران را به خود می‌گیرد که رشد شخصی، اجتماعی، و سیاسی آنان را از ابتدای کودکی یا جوانی دنبال می‌کند. از آنجا که فرض می‌شود شخصیت یا سبک سیاسی رهبران در جریان تجربه اجتماعی شدن در دوران اولیه کودکی آنها شکل می‌گیرد، در زندگی نامه های روان شناختی معمولاً در جستجوی تشخیص الگوهای ثابت رفتاری ایشان در طول زمان هستند تا بتوان با استفاده از روان کاوی آنها را توضیح داد.

لاسلو (۱۹۶۰) مدعی شد که رفتار برخی از افراد صاحب نقش سیاسی تحت تأثیر آسیب شناسی روانی ایشان قرار دارد. لاسلو درک جدید آسیب شناسی روانی را به افکار بدیع فروید نسبت داد. رفتار بسیاری از شخصیت های سیاسی نیز بر پایه تطبیق با آسیب شناسی روانی تحلیل شده است. برای مثال، مک کرا و کوستا (۱۹۸۵) معتقدند که روان رنجور خوبی، اختلالی شخصیتی و مشخصه افراد دچار اضطراب، کمرویی، آسیب پذیری، خصومت، افسردگی و تکانش است. ولکان (۱۹۸۰) در بررسی خودشیفتگی^۱ ادعا می‌کند که افراد خودشیفته در پی نقش رهبری از طریق جستجوی بیرحمانه قدرت اند و از دیگران برای بالا رفتن از نردبان قدرت استفاده می‌کنند. به علاوه، چنین افرادی اغلب دارای جاذبه شخصی اند و در زمان بحران که مردم در جستجوی رهبری قدرتمند هستند که بتواند شرایط را بهبود بخشد، به قدرت می‌رسند. برت (۱۹۹۳) در تحلیل خود از جوزف استالین، ویژگی های شخصیت او را منطبق بر الگویی یافت که ملازم بیماری پارانویاست. شخصیت های پارانویایی کاملاً پیچیده اند. برت عقیده دارد که آنها در طول دو امتداد عمل می‌کنند: پرخاشگری و خودشیفتگی. پرخاشگری در یک انتها به عنوان قربانی و در انتهای دیگر به عنوان پرخاشگر تجلی می‌یابد؛ خودشیفتگی دارای طیفی از احساس کهنتری یا مهتری است. افراد دچار پارانویا از انتهایی به انتهای دیگر در نوسان اند. برت ادعا می‌کند که پارانویای استالین نه تنها بر سیاست های بین المللی اتحاد جماهیر شوروی، بلکه بر شغل او نیز تأثیر داشت. او ادعا می‌کند که استالین «نمونه کلاسیک فردی پارانویایی است که این پارانویا

۱. Narcissism

به او کمک کرد به رأس ساختاری بسیار متمرکز صعود کند و وقتی در رأس آن ساختار قرار گرفت، موسسات دیوان سالاری اتحاد جماهیر شوروی را با اختلالات درونی شخصیتی خویش پیوند زد» (کاتم و همکاران، ۲۰۰۴).

۳-۳. تیپ شخصیتی اقتدارطلب

در اواخر سال ۱۹۵۰، گروهی از روان‌شناسان از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی - تئودور آدورنو^۱، الس فرنکل برونسویک^۲، دانیل لوینسون^۳ و نویت سانفورد^۴ - کتاب شخصیت قدرت طلب را منتشر کردند (نوریس، ۲۰۰۵). اریک فروم نیز پدیده شخصیت قدرت طلب را از نقطه نظر روان‌شناسی تحلیل کرد. او همراه با ریچ^۵، مسأله فاشیسم را در دهه ۱۹۳۰ در نهاد تحقیقات اجتماعی در فرانکفورت شروع کردند. فروم انتظار داشت که یک پیوند مستقیم، بین هواخواهی از فاشیسم و شخصیت قدرت طلب وجود داشته باشد (اسملیک، ۲۰۰۸، به نقل از قاسمی). بر اساس پژوهش کلاسیک آدورنو (۱۹۵۰)، شخصیت قدرت طلب، شخصیتی اساساً ضعیف و وابسته و ناامن است که برای رسیدن به احساس امنیت و قدرت، به دنبال آن است که نظم و انتظامی در جهان به وجود آورد. او خواستار جامعه‌ای سلسله‌مراتبی است که با مفهوم جامعه باز و دموکراتیک، قرابتی ندارد. تحجّر فکری، گذشت نکردن از خطاهای دیگران، دارا بودن تمایلات تبعیض نژادی، خودمحموری، چاپلوسی در برابر منابع قدرت، زورگویی به فرودستان، و قضاوت‌های نادرست از ویژگی‌های این نوع تیپ شخصیتی است. بر اساس نظر دوچ و کراوس (۱۹۹۵) شخصیت مقتدر به واسطه روش‌هایی شکل می‌گیرد که والدین نسبت به فرزندان خود در قالب فرامین خشک و خشن اعمال می‌کنند. این پدر و مادرها، حمایت و عشق خود از کودکان را منوط به اطاعت بی‌قید و شرط آنان می‌کنند و در روابط خود با فرزندان بیشتر بر حس وظیفه‌شناسی تکیه می‌کنند تا بر مبادلات عاطفی. کودک با اطاعت از والدین به

۱. Thodor Adorno

۲. Else Frenkel Brunswik

۳. Daniel J Levinson

۴. Nevitt Sanford

۵. Reich

تصویری از خود دست می‌یابد که این احساس را در وی ایجاد می‌کند که بیش از حد به آنان وابسته است و این خود مانع از این می‌شود که کودک دست به نافرمانی بزند یا در مورد درستی راه پدر و مادر تردیدی به خود راه دهد. این امر اولاً از نظر هویتی کودک را به والدین نزدیک می‌کند و از والدین، آرمانی برای کودک می‌سازد. ثانیاً کودک سرکشی خود را به گروه‌های خارجی که دارای پایگاه پست تر از پایگاه والدین خود هستند، انتقال می‌دهد. فراتر از آن، آنان در روابط بین فردی خود به گونه‌ای مفرط در بند جدایی پایگاهها بوده، نسبت به کسانی که در پایگاههای پائین تری قرار دارند، تحقیر آمیز و استثمارگرانه برخورد می‌کنند. از نظر او روابط شخصی، با توجه به قدرت و پایگاه اجتماعی شکل می‌گیرد، زور و سرسختی جای ضعف و مهربانی را - که باهم تداعی می‌شوند و مورد تحقیر واقع می‌گردند - می‌گیرد. به همین دلیل اشخاص اقتدارطلب، هم می‌توانند سلطه جو باشند و از ضعف زیر دستان استفاده کنند و هم می‌توانند نسبت به افراد برتر و قوی تر، خود را تابع نشان دهند. به طور مثال ویژگی رفتاری بسیاری از نازی‌ها چنین بود: وقتی پیروز می‌شدند سرمست می‌شدند و هنگامی که شکست می‌خوردند، بی‌اندازه خاضع و فروتن می‌گشتند.

نویسندگان کتاب «شخصیت قدرت طلب» معتقدند که ریشه‌های اقتدارطلبی، روانی است و افرادی که به طرف راست افراطی تمایل دارند، نمایانگر احساس شدید انزوا، عدم اعتماد به نفس، عدم کفایت و نیاز اغراق آمیزی برای امنیت، و اطمینان هستند. گفته می‌شود که شخصیت‌های اقتدار طلب برای کسب امنیت و اطمینان در رفتارهای زیر افراط می‌کنند (پالمر^۱، اشترن، گایل، ۱۳۷۱):

الف) تشریفات گرایی: پیوند جدایی ناپذیر با ارزش‌های متفاوت، طبقه متوسط
ب) فرمانبرداری استبدادی: گرایش مطیع و مؤمنانه نسبت به قدرت‌های ایده آل اخلاقی مربوط به گروه.

پ) ضدتحلیل: مخالفت با ذهنی گرایی، تخیل، تفکر عاطفی
ث) موهوم پرستی و رفتار قالبی: اعتقاد به عوامل نهانی سرنوشت فردی، آمادگی برای فکر کردن در طبقات معین.

۱. Monte Palmer

- ج) قدرت و «سختی و خشونت»: اشتغال فکری در شناسایی ابعاد تسلط - تسلیم، قدرت - ضعف، رهبری - پیروی از صاحبان قدرت، تأکید زیاد بر صفت های مرسوم «من»، ادعای مبالغه آمیز از توانایی و سختی و خشونت.
- چ) ویرانگری و بدبینی: دشمنی عمومی، بدگویی به انسان
- ح) درونگری: تمایل به اعتقاد به اینکه چیزهای وحشی و خطرناک در جهان ادامه دارد و پیش بینی جنبه های ظاهری قوای محرکه ی ناخودآگاه
- خ) جنسیت: توجه مبالغه آمیز نسبت به مسائل جنسی

۳-۴. تیپ شخصیتی ماکیاولی

این تیپ شخصیتی که به نام «نیکولو ماکیاولی»^۱ (۱۵۲۴-۱۴۹۱ میلادی) فیلسوف ایتالیایی نامیده شده، از دو دستورالعمل معروف او پیروی می کند. یکی عبارت مشهور: «هدف وسیله را توجیه می کند» و دیگری دستورالعمل: «بهترین راه کنترل داشتن بر مردم این است که به آنها آنچه را دوست دارند بشنوند، بگوئیم». روشن است که دستورالعمل اول رسیدن فرد به هدف خود از هر طریقی، چه صحیح و چه غلط، چه مشروع و چه نامشروع، چه قانونی و چه غیرقانونی را مجاز می داند. دستورالعمل دوم نیز به روشنی ریاکاری، فرصت طلبی و نان به نرخ روز خوردن را آموزش می دهد (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

در شخصیت «ماکیاولی» همه ویژگی های ذکر شده، دیده می شود. افزون بر آن، این شخصیت تمایل به بی رحمی، تدابیر خودمحورانه در روابط متقابل و عدم اعتماد به دیگران و دروغگویی دارد. طبیعی است که همه این تدابیر در خدمت چنین افرادی برای رسیدن آنها به هدف شان است.

ماکیاولی معروف ترین کتابش را با نام «شهریار» در سال ۱۵۱۳ نوشت. این کتاب ظاهراً مقدمه ای بود بر اینکه چطور می شود کاربرد مؤثری از قدرت سیاسی پدید آورد و به کار بست. این کتاب دارای نقطه نظر بدبینانه ای نسبت به درستی و نیکوکاری طبیعت بشری است و در رابطه با مردم، آنها را به عنوان افرادی خودخواه، حریص و بیهوده تصور می کند.

۱. Niccolo Machiavelli

اندرز ماکیاولی به شه‌ریاران این بود که اساس تداوم قدرت حکام، ترس اتباع از ایشان است. وی در کتاب «شه‌ریار» به فرزند شاه سفارش می‌کند در کار سیاست دستخوش وجدان اخلاقی نشود و اخلاق را در سیاست رها سازد. به باور او هر جنگی به محض آنکه ضروری تشخیص داده شود، عادلانه است. او بر این عقیده اصرار داشت: «باید از میهن پدافند کرد، چه با رسوایی و چه با عزت و شرف و...» (آشفته تهرانی، ۱۳۹۰).

۳-۵. سنخ‌های منشی سازنده و غیر سازنده

فروم بر این باور بود که صفتهای منشی، زیربنای همه رفتارها و نیروهای قدرتمندی هستند که شخص به وسیله آنها خود را به جهان ربط می‌دهد یا توجیه می‌کند. هر تیپ یا نوع منش، نشان‌دهنده نوع سازگاری و ارتباطی است که فرد با جامعه خود دارد. شخصیت هر فرد، مخلوطی است از انواع منش‌ها. البته ممکن است یک یا دو نوع آنها از تسلط خاصی برخوردار باشند (شاملو، ۱۳۹۳).

این صفتهای به دو نوع سازنده و غیرسازنده تقسیم می‌شوند. صفتهای غیرسازنده شامل جهت‌گیری‌های گیرنده^۱، بهره‌کش^۲، محترک^۳ و بازاری^۴ است که همه آنها راه‌های ناسالم ارتباط برقرار کردن با جهان هستند.

۳-۵-۱. جهت‌گیری گیرنده

افراد دارای جهت‌گیری گیرنده، انتظار دارند که آنچه می‌خواهند - چه عشق باشد، چه دانش و یا خوشی - از منابع بیرونی مانند شخص دیگر، یک فرد صاحب اقتدار، یا یک نظام به دست آورند. آنان در روابط خود با دیگران همواره دریافت‌کننده‌اند و نیاز دارند که به جای دوست داشتن، دوست داشته شوند و به جای خلق ایده‌ها، گیرنده ایده‌ها و دانش‌ها باشند. آشکار است که چنین مردمانی قویاً به دیگران وابسته‌اند و در

۱. Receptive Orientation
 ۲. Exploitative Orientation
 ۳. Hoarding Orientation
 ۴. Marketing Orientation

حقیقت وقتی به حال خود رها شوند، کاملاً فلج می‌شوند؛ آنان بدون کمک بیرونی از انجام هر کاری ناتوانند.

۳-۵-۲. جهت‌گیری بهره‌کش

در این جهت‌گیری نیز شخص برای آنچه می‌خواهد به سوی دیگران هدایت می‌شود، اما به جای انتظار دریافت از دیگران، این خواسته‌ها را به زور و یا با حيله‌گری و زیرکی از دیگران می‌گیرد. در واقع اگر چیزی به آن‌ها داده شود، آن را بی‌ارزش می‌دانند. آن‌ها فقط چیزهایی را می‌خواهند که متعلق به دیگران و از نظر آن‌ها ارزشمند باشد: مثل زنان یا شوهران، اندیشه‌ها، دارایی‌ها و نظایر آن‌ها. آنچه باید دزدیده شود یا به زور گرفته شود، برای آن‌ها به مراتب ارزشمندتر از چیزی است که آزادانه به آن‌ها داده شود.

۳-۵-۳. جهت‌گیری محترک

در جهت‌گیری محترک چنان که از نام آن برمی‌آید، شخص امنیت را از مقداری که می‌تواند احتکار یا پس‌انداز کند، به دست می‌آورد. این رفتار خست‌آمیز نه فقط در مورد پول و دارایی‌های مادی، بلکه در مورد عواطف و اندیشه‌ها نیز صادق است. به یک معنی، چنین افرادی دیواری به دور خود می‌کشند و در آنجا می‌نشینند. آن‌ها در حالی که به وسیله آنچه احتکار کرده‌اند احاطه شده‌اند و از تجاوز بیرونی مصون می‌مانند، کمترین مقدار ممکن از آن را به کسی می‌دهند. آن‌ها همچنین با نظمی و سواسی در مورد دارایی‌های مادی و همچنین در مورد افکار و احساس‌های خود مشخص می‌شوند.

۳-۵-۴. جهت‌گیری بازاری

این جهت‌گیری یک پدیده قرن بیست‌ویکم است که مشخصه جامعه‌های سرمایه‌داری، به‌ویژه ایالات متحده است. در یک فرهنگ بازاری مبتنی بر کالا، بنا به عقیده فروم، موفقیت یا شکست مردم بسته به این است که آن‌ها به چه خوبی بتوانند خود را به فروش برسانند. مجموعه ارزش‌ها برای شخصیت‌ها و برای

کالاها یکی هستند؛ و در واقع، شخصیت یک فرد تبدیل به کالایی برای فروش می‌شود. بدین ترتیب، این قابلیت‌ها، مهارت‌ها، دانش یا کمال شخص نیست که به حساب می‌آید، بلکه اینکه شخص تا چه حد از «بسته‌بندی»^۱ خوبی برخوردار است، مورد توجه قرار می‌گیرد. قابلیت‌های سطحی از قبیل تبسم کردن، بشاش بودن یا خندیدن به لطفه‌گویی رئیس، مهم‌تر از قابلیت‌ها و توانایی‌های درونی است که ممکن است شخص از آن‌ها برخوردار باشد.

پنجمین سنخ منشی فروم، یعنی، جهت‌گیری سازنده، سنخ آرمانی و نماینده هدف غایی رشد انسان است. این مفهوم که همه وجوه تجربه آدمی را در برمی‌گیرد، مطرح می‌کند که ما توانایی به‌کار بردن همه قابلیت‌ها و شکوفا کردن یا تشخیص دادن همه توانایی‌های بالقوه خود را دارا هستیم. فروم سازندگی را مترادف با آفرینندگی به معنای انحصاری حس هنری تعریف نکرده است. جهت‌گیری سازنده نگرشی است که هر انسانی می‌تواند به آن برسد. مهم‌ترین هدف این جهت‌گیری اکتساب چیزهای مادی نیست، بلکه رشد دادن خویش‌های ماست.

فروم بعدها یک جفت جهت‌گیری دیگر را عرضه کرد: جهت‌گیری مرده‌گرا^۲ و جهت‌گیری زنده‌گرا^۳. سنخ منشی مرده‌گرا به مرگ، به اجساد، به تباهی، به مدفوع و کثافت جذب می‌شود. به نظر می‌رسد چنین فردی وقتی بیشتر احساس زنده بودن می‌کند که درباره مرگ، تدفین یا بیماری سخن بگوید. فروم معتقد بود که آدلف هیتلر مثال کاملی از سنخ مرده‌گرا بود. سنخ منشی مرده‌گرا تنها در گذشته است و هرگز در آینده نیست و تمایل دارد که سرد، ترش‌رو و فاصله‌گیر باشد. چنین اشخاصی قویاً پای‌بند قانون و نظم و به‌کار بردن زور و قدرت هستند و به سوی تاریکی و شب جذب می‌شوند. رؤیاهای آن‌ها حول محور قتل، خون، اجساد و مجموعه‌ها دور می‌زند. با وجود این فروم اشاره می‌کند که چنین مردمانی همه قاتلان بی‌رحمی نیستند. بعضی از آنان، از لحاظ ظاهر کاملاً بی‌آزارند، اما ردپایی از ویرانی عاطفی در گذر خود به جای می‌گذارند.

۱. Package

۲. Necrophilous

۳. Biophilous

وی هیتلر را مثال کاملی از سنخ مرده گرا می داند:

«او مجذوب ویرانگری بود و بوی مرگ و میر برایش شیرین بود. در حالی که به نظر می آمد در سال های موفقیت خود، او تنها می خواست کسانی را نابود کند که آنها را دشمن می دانست، در دوران افول قدرت و در پایان دوره خود نشان داد که عمیق ترین رضایت خاطر وی در شاهد بودن ویرانی مطلق و کامل: نابودی مردم آلمان، اطرافیان او و خود او نهفته است. گزارشی از جنگ اول جهانی، که البته هر چند تأیید نشده است، ولی با این حال معنای جالبی دارد: سربازی هیتلر را دید که در یک حالت خلسه مانند، به اجساد خیره شده و خیال نداشت که از آنجا دور شود(فروم، ۱۹۶۴).»

جهت گیری مخالف یعنی، سنخ زنده گرا عاشق زندگی است و جذب رشد، آفرینندگی و سازندگی است و نه مرگ و ایستایی و ویرانی. چنین شخصی مایل است در دیگران نه با زور و قدرت، بلکه با عشق، خرد و الگو بودن نفوذ کند. این نگرش با جهت گیری سازنده، هماهنگ است. شخص متوجه رشد و نمو خود و دیگران است و نظرگاه او آینده است، نه گذشته. همانند سایر جهت گیری ها، اشکال خالص هرگونه از این صفت ها کمیاب است. غالب شخصیت ها نمایان گر آمیزه ای از دو جهت گیری هستند که یکی از جهت گیری ها مسلط تر است.

۳-۶. نظریه دیوید باربر

باربر^۱ استاد دانشگاه دوک در سال ۱۹۷۲ کتابی را در زمینه مطالعه شخصیت رؤسای جمهور آمریکا با عنوان «شخصیت رئیس جمهور» منتشر کرد. این کتاب با توجه به وضعیت و کیفیت خلق و خو و شخصیت رؤسای جمهور، به ارزیابی و همچنین نحوه برخورد آن ها با موفقیت ها و شکست های شان پرداخته است. کتاب باربر یکی از اولین کتاب هایی بود که رؤسای جمهور آمریکا را به شیوه ای مقایسه ای تجزیه و تحلیل کرد و چارچوبی کلی برای تحلیل همه ی آنها - فارغ از سابقه، اعتقادات و شیوه ی کاری شان- مهیا ساخت. باربر علاقه داشت بداند که چرا بسیاری از رئیس جمهورها موفق می شوند در حالی که دیگران شکست

۱. James David Barber

می‌خورند و بر این اساس پیش‌بینی نماید کدامیک موفق می‌شوند و کدامیک شکست می‌خورند. او در اصل معتقد است که نخستین موفقیت یا شکست رئیس‌جمهور، تا حد زیادی تابع نوع شخصیت اوست و سپس دو بعد مفهوم شخصیت رئیس‌جمهور را توصیف می‌کند: بعد فعال - منفعل^۱ و بعد مثبت‌گرا - منفی‌گرا^۲.

۳-۶-۱. فعال / مثبت‌گرا

شامل رؤسای جمهوری با جاه‌طلبی‌های مَلّی بزرگ است که ویژگی‌های شخصیتی مانند اعتماد به نفس، انعطاف، خوشبینی و رضایت در اِعمال قدرت داشته و از یک دید فلسفی معین نسبت به آنچه یک بازی بزرگ خوانده می‌شود، برخوردارند.

۳-۶-۲. فعال / منفی‌گرا

افرادی با احساس رضایت کم و در جستجوی قدرت به عنوان ابزاری برای نشان دادن جایگاه خود، سخت و بدبین، رانده شده و برخی اوقات شدیداً تهاجمی. این تیپ از رؤسای جمهور رؤیاهای بزرگی برای اجرایی کردن و ماندگاری در تاریخ دارند.

۳-۶-۳. منفعل / مثبت‌گرا

تیپ شخصیتی رؤسای جمهور مطیعی که عمدتاً به حوادث واکنش نشان می‌دهند تا اینکه آنها را آغاز کنند. این افراد دوست دارند محبوب باشند و به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. این دسته شامل افرادی با خوشبینی سطحی می‌شود که عموماً جاه‌طلبی‌های اندکی برای دوره ریاست جمهوری خود دارند. همچنین نسبت به خود و احترام‌شان راضی هستند.

۳-۶-۴. منفعل / منفی‌گرا

این دسته شامل افراد منزوی با میزان کم رضایت از خود و رغبت کم برای بده بستان در سیاست هستند. از منازعه اجتناب می‌کنند و لذتی نیز در استفاده از قدرت

۱. Active-Passive

۲. Positive-Negative

ندارند. این افراد متمایل به محصور کردن خود در قالب اصول، قوانین و رویه ها هستند.

به عبارت دیگر؛ بعد فعال در مقابل منفعل، به مقدار انرژی که رئیس‌جمهور صرف کارش می‌کند اشاره دارد. رؤسای‌جمهور فعال، انگیزه‌بخش و تکان دهنده هستند، افراد را وادار به کار کردن می‌کنند و خودشان با شوق و ذوق مشغول به کار می‌شوند. رؤسای‌جمهور منفعل برخلاف آنها بسیار کم درگیر جزئیات می‌شوند، به ندرت کار می‌کنند و ترجیح می‌دهند که در مسیری هموار و بدون کشمکش‌های سیاسی یا وضعیت‌های چالش‌برانگیز فعالیت کنند. بعد مثبت‌گرایی در مقابل منفی‌گرایی به میزان رضایت و خرسندی رئیس‌جمهور از اجرای کار اشاره می‌کند. هر چند تمام رؤسای‌جمهور با نیت انجام کار شروع به فعالیت می‌کنند، اما تعدادی از آنها متوجه می‌شوند که در حقیقت از مقام و جایگاهی که در آن قرار دارند لذت نمی‌برند و مسئولیت‌های شغلی و فشارهایشان بسیار سنگین هستند. این امر منجر به تنفر از کارشان می‌شود. باربر نشان می‌دهد که تعدادی از آنها احساسی منفی نسبت به وظیفه و قدرتی که به آنها واگذار شده است، دارند.

باربر معتقد است بهترین رئیس‌جمهور، رئیس‌جمهور فعال - مثبت‌گرا^۱ است. آنان افرادی متعادل و اهل رقابت در زندگی هستند که به خود احترام می‌گذارند، در مورد ایده‌های جدید خوشحال می‌شوند و خواهان یادگیری از تجربه‌ها و سالم و با انرژی هستند. باربر گمان می‌کند که شخصیت فعال - منفی‌گرا^۲، مطلوبیت اندکی دارد. گفته می‌شود که این رؤسای‌جمهور خطرناک هستند، چون آنها به زور و تجاوز و موضوعاتی تمایل دارند که موجب فجایعی برای خود و کشورشان می‌شود و سرسخت و انعطاف‌ناپذیراند. آنها اغلب گوشه‌نشین هستند و هنگامی که با مخالفتی رو به رو می‌شوند در خود فرو می‌روند. باربر مدعی است که منفعل - مثبت‌گراها^۳ با کمال میل و همکاری‌جویانه به جای اعتصاب و اعتراض، در جستجوی عشق و مهربانی، و خوشبین و دوستانه هستند. منفعل - مثبت‌گراها

۱. Active-Positive
 ۲. Active-Negative
 ۳. Possive-Positives

از رئیس‌جمهور بودن لذت می‌برند و تا حدود زیادی از مقام شان احساس رضایت می‌کنند. آنها تلاش نمی‌کنند که به موفقیت‌های بیشتر برسند و احساس نمی‌کنند که موفقیت بیشتر برای آنها لازم باشد. گروه آخر، منفعل-منفی‌گراها^۱ هستند. این افراد تقریباً هر چیزی هستند به جز رئیس‌جمهور! اما در هر صورت نسبت به کارشان احساس وظیفه می‌کنند و در سیاست هستند چون احساس می‌کنند که باید باشند. این نوع رهبران، احساس رضایت اندکی از مقام شان دارند و همچنین تلاش کمتری برای رسیدن به موفقیت می‌کنند.

۷-۳. هویت

هر فردی، از اوان کودکی، یک مفهوم خویشتن - یک هویت^۲ - را برای خود می‌پروراند؛ یک تصویر ذهنی که چه چیزی و چه کسی است و دقیقاً چگونه در دنیای اطراف خود جای گرفته است. آیا من باهوش هستم، آیا من مورد پسند هستم، آیا من زیبا هستم، آیا من قدرتمندم، آیا من پسر خوبی هستم، آیا من پدر خوبی هستم، آیا من کارگر خوبی هستم؟

افراد مفهوم خویشتن را با مشاهده ی واکنش‌های افراد دیگر بسط می‌دهند. اگر بخواهیم قیاس مشهور کولی^۳ را طرح کنیم، سایرین به صورت «آئینه ی تمام قدی» هستند که فرد تصورات این که «چه» می‌کند و «چگونه»، را از آن جمع‌آوری می‌کند. «من زیبا هستم؛ چون مردم می‌گویند من زیبا هستم»، «من باهوشم؛ چون در امتحانات امتیاز بالایی آورده‌ام و نمرات خوبی دریافت کرده‌ام»، «من قوی هستم؛ چون مردم خواست‌های مرا اطاعت می‌کنند و از مقاومت در برابر من می‌هراسند». همان گونه که در بحث بعدی توضیح خواهیم داد، مفهوم خویشتن فرد می‌تواند اثر عمیقی بر رفتار سیاسی او داشته باشد (پالمر و همکاران، ۱۳۷۱).

۷-۳-۱. هویت اجتماعی

۱. Passive-Negative
 ۲. Identity
 ۳. Cooley

کاربردهای سیاسی «نیاز» و «من» بر پایه‌ی روان‌شناسی می‌تواند با افزودن مفاهیم هویت و شناسایی گسترش بیشتری یابد. هنگامی که کودکان به امر ساختن «خویش» یا «هویت» مشغولند، می‌توان این امر را نوعی تجربه در بحران نیز تصور کرد. آنان کاملاً مطمئن نیستند که از چه طریق یا چطور یا دقیقاً چگونه دنیای خود جای می‌گیرند. به نظر می‌رسد که برای پیچیده کردن موضوعات قواعد نیز همواره در تغییراند. به محض این که آن‌ها خود را با والدین شان تطبیق دادند، به داخل کلاس درس می‌افتند و مجبورند که بار دیگر هویت خود را بر حسب هم کلاس‌ها و معلمان معرفی کنند. با رسیدن به دوران بلوغ، باید به طریقی از عهده‌ی اعضای جنس مخالف برآیند. آنان به موازات پیشرفت در دبیرستان و دانشگاه، و در دنیای کار، پی می‌برند که رفتاری که در سن ۱۵ سالگی شان از سوی دیگران تحمل می‌شد، در سن ۱۸ سالگی مورد استهزاء و ریشخند است. به عبارت دیگر، جوانان باید به بزرگسالان مبدل شوند.

نیاز به امنیت، پذیرش و عزت نفس، تماماً فرد را به برپایی هویت از خویش مستحکم می‌کشانند. فرد، در پاسخ به این تمایل به هویت، در جستجوی دائمی برای علائمی است که نقش وی را نشان می‌دهد: «از من انتظار چه کاری هست و چگونه آن را انجام دهم.» روش آشکار برای فایق آمدن بر این مشکل، تقلید از رفتار آن‌هایی است که به نظر می‌رسد آگاهی دارند؛ به ویژه کسانی که در مصدر قدرت نیز هستند. بدین ترتیب، در پایین‌ترین سطوح، کودکان از طریق تقلید والدین خود- شامل گرایش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای والدین- برای خود هویتی می‌سازند. کودکان نه تنها رفتار و گرایش‌های والدین خود را عیناً تقلید می‌کنند، بلکه آن را قسمتی از هویت خود می‌سازند؛ به عبارت دیگر آنان ارزش‌ها و رفتار والدین خویش را درونی می‌کنند.

به روند تقلید و درونی کردن رفتار، گرایش‌ها و ارزش‌های افراد یا شیئی دیگر، شناسایی (تمیز) اطلاق می‌شود. موقعی که کودکی با والدین خود شناخته می‌شود، یا موقعی که فردی با رفتار سیاسی و یا نظامی «شخص قدرتمند» نظامی یا سیاسی شناخته می‌شود، او خود را چنان می‌بیند که گویی کلیه فضایل متعلق

به موضوع مورد شناسایی را داراست و در کلیه افتخارات موضوع سهیم است؛ گویی همه آنها متعلق به خود اوست.

روند شناسایی به فرد ضعیف، فرد نامطمئن و فردی که احساس ناامنی می کند، هویت، هدف، منبعی از غرور و یک نقطه ی اتکای محکم می دهد. برحسب مفاهیمی که در گذشته مورد بحث قرار گرفت، گرایش ها و رفتارهای موضوعات هویتی به صورت قسمتی از خود ایده آل فرد در می آیند. فرد خود را به صورت موضوع «خود ایده آل» نگاه می کند و رفتار موضوع شناسایی را چنان اجرا می کند که گویی جزء رمز اخلاقی خود اوست.

۲-۷-۳. هویت ملی

دوب^۱ (۱۹۶۴) اشاره کرده است که ملی گرایی نیز پدیده ی مشابهی است. زمانی که افراد با یک دولت ملی شناخته می شوند، در حقیقت آنان یک درگیری «من» با کشور (یا گروه دیگر) و موفقیت هایش را توسعه می دهند. به عنوان مثال، ما آمریکایی ها بسیار قدرتمند، صادق، صنعتگر، خلاق و به طور کلی برتر هستیم؛ بنابراین، من فرد قدرتمند، صادق، صنعتگر، خلاق و برتری هستم. این استدلال ممکن است اشتباه باشد؛ اما هیجان آن فوق العاده است. هر قدر افراد با شدت زیادتری با ملتی شناخته شوند، رهبران ملی در به کار بردن نمادها (مانند پرچم، قانون اساسی، حقوق اتباع و دولت آمریکا) برای بسیج افراد به پی گیری هدف هایی که نخبگان آن ها را خوشایند می پندارند، توانایی بیشتری خواهند داشت.

با این حال، ملی گرایی مفهومی غیر قابل لمس است. افراد همزمان با گروه های مختلفی شناخته می شوند. در بسیاری از کشورها یک شهروند عادی ممکن است با خانواده اش، باشگاه اش، مدرسه اش، شهر زادگاه اش، استان اش، منطقه جغرافیایی اش، مذهب اش، گروه نژادی اش، طبقه ی اقتصادی اش و حزب سیاسی اش و همچنین با کشورش شناخته شود. کدامیک اول قرار می گیرد؟ آیا کشور قبل از کلیسا قرار می گیرد، یا کلیسا قبل از کشور؟ آیا شناسایی با حزب سیاسی، گروه نژادی، یا منطقه ای شدیدتر از شناسایی با ملیت است؟

۱. Leonard w. Doob

زمانی که شناسایی های با کشور شدیدتر از شناسایی های محلی است - زمانی که اکثریتی از مردم اهمیت کشور را قبل از سایر گروه ها قرار می دهند - کشور از نظر روان شناسی یا فرهنگی، یکپارچه است. از کشورهای جهان تعداد کمی چنان متحد و یکپارچه هستند که وفاداری های ملی در برخی موضوعات با یکدیگر در تضاد قرار نمی گیرند. مثلاً طی دهه ی ۱۹۷۰، درخواست های ملی گرای رهبان سیاسی برای حمایت از هدف های کشور در ویتنام، و در جهت متقاعد کردن بخش عظیمی از جمعیت آمریکا به این که ادعاهای دولت موجه است، کافی نبود. قسمت اعظم مقاومت آمریکایی ها به خاطر برخورد با ارزش های محلی بود. بسیاری از روحانیون در آمریکا بر سر این که ارزش های مذهبی یک شهروند در مقایسه با هدف های نظامی رهبری ملی در تقدم قرار می گیرد، بحث می کردند. همین طور بسیاری از رهبران سیاهان، به این دلیل که نیازها ی جامعه ی سیاه شایسته ی تقدم بیشتری نسبت به اهداف نامربوط رهبری ملی است، با جنگ مخالفت می کردند. در هر دو مثال، نمادهای عنوان شده توسط رهبران محلی از دید اکثریت مردم واردتر از نمادهایی بود که توسط رهبران ملی ارائه می شد. حتی در صورتی که نمادهای جنبش های سیاه و ضد جنگ با ابهام، دو پهلو بودن و تضاد مشخصه ی این جنبش ها نیز احاطه نمی شد، احتمالاً نفوذ رهبران محلی بیشتر بود.

چنان چه کارهای دوب و لرنر^۱ (۱۹۵۸) را با هم در نظر بگیریم، به بیان قضایای زیر هدایت می شویم: ۱. ملی گرایی بر مبنای شناسایی افراد با نهادها و نمادهای ملی قرار دارد؛ ۲. قبل از این که فرد بتواند با نهادها و نمادهای ملی شناخته شود، باید از طریق آموزش و پرورش (رسانه) یا تجربه درک کند که قسمتی از یک ملت بودن به چه معناست و چگونه به طور مستقیم نمادهای ملی در زندگی اش نفوذ می کند. هر قدر ظرفیت پذیرش فرد بیشتر باشد، ظرفیت او برای رأی دادن و مشارکت مؤثر از طریق دیگر در زندگی کشور جدید، بیشتر خواهد بود.

۱. Danel lerner

۳-۸. جامعه‌پذیری سیاسی

یکی از کاربردهای اصلی روان‌شناسی سیاسی مفهوم شناسایی، مطالعه‌ی «جامعه‌پذیری سیاسی»^۱ است؛ روندی که به وسیله‌ی آن، افراد گرایش‌ها و وفاداری‌های سیاسی بنیانی خود را کسب می‌کنند.

کودکان یاد می‌گیرند که از طریق شناسایی با والدین خود، به بزرگسالان تبدیل شوند. بخش غیرقابل تجربه‌ی این روند یادگیری، تحصیل گرایش‌های والدین در سیاست است. چنانچه والدین احساس عمیقی از اعتماد و وفاداری را نسبت به نظام سیاسی داشته باشند، فرزندان آمادگی خواهند داشت که چنین کنند. متقابلاً، چنین استدلالی در مورد گرایش‌های عدم اعتماد و بیگانگی والدین نیز مصداق دارد.

تمایل کودکان به انتقال گرایش‌هایی که نسبت به والدین خود پرورانده شده به سایر اشخاص با اقتدار، جزئی از روند شناسایی است. ایستون و دنیس^۲ (۱۹۶۹) در بررسی که از ۱۲۰۰ کودک آمریکایی بین سن ۷ تا ۱۴ سال به عمل آوردند، پی بردند که ارزیابی‌های از «قدرت پدر» بهترین پیشگویی کننده‌ی ارزیابی کودک از «قدرت رئیس‌جمهور» است. در فرزندان که «قدرت» پدر را «کم» ارزیابی می‌نمایند، این تمایل وجود دارد که قدرت رئیس‌جمهور را نیز «کم» ارزیابی کنند.

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که هنوز باید تعلیم و تربیت عمومی و آشنایی گسترده با رسانه‌های گروهی به وجود آید، خانواده به عنوان عامل اولیه‌ی جامعه‌پذیری سیاسی باقی می‌ماند. در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، گرایش‌های اساسی که از طریق شناسایی والدین القاء شده است، به وسیله‌ی تعداد بی‌شماری از عوامل اجتماعی اضافی - شامل مدارس، هم‌کلاسی‌ها، احزاب سیاسی، رسانه‌های گروهی و انواع مختلف تبلیغات حکومتی - تغییر می‌کند. گرایش‌های نسبت به نظام سیاسی نیز به علت تجربیات و اطلاعات در حال تزاید فرد راجع به نظام سیاسی و اثر آن بر زندگی او، گسترش می‌یابد.

در اینجا به نقش چند عامل مهم در جامعه‌پذیری سیاسی افراد می‌پردازیم:

۱. Political socialization

۲. David Easton & Jack Dennis

۳-۸-۱. نقش خانواده

در حقیقت این مسأله که نقش خانواده در جامعه پذیری سیاسی کودک چقدر اهمیت دارد، امروزه موضوع برخی از مباحثات است. هس و تورنی^۱ (۱۹۶۷) در مطالعه‌ی خود از ۱۷ هزار دانش‌آموز ابتدایی، از کلاس دوم تا هشتم، پی بردند که به احتمال زیاد اثر مدرسه مهم‌تر از اثری است که خانواده در شکل‌بندی گرایش‌های سیاسی کودکان دارد. آنان خلاصه‌ی تحقیق خود را به صورت زیر بیان می‌کنند: از دیدگاه کلیت جامعه‌پذیری سیاسی در نظام سیاسی، نتایج نشان می‌دهند که در پژوهش‌های قبلی، تأثیر خانواده در انتقال گرایش‌ها زیاد برآورده شده است. خانواده انتقال ارجحیت برای یک حزب سیاسی را سبب می‌شود؛ اما در اکثر زمینه‌های دیگر، مؤثرترین نقش آن حمایت از سایر نهادها در تعلیم اطلاعات و جهت‌گیری‌های سیاسی است. در میان کودکان یک خانواده، وجه تشابه بسیار روشن، محدود به هواخواهی و گرایش‌های مربوط، مانند احساس‌های نگرانی و یا شادمانی در مورد پیامد یک مبارزه‌ی انتخاباتی، است. صرف نظر از ارجحیت حزبی، به نظر می‌رسد که اساساً نفوذ خانواده غیر مستقیم است و فقط گرایش‌های نسبت به اقتدار، قوانین و اطاعت را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بین ساخت خانواده و علاقه‌ی کودک به نظام سیاسی تا حدی رابطه وجود دارد. کودکانی که پدران خود را قدرتمند می‌بینند تمایل دارند که در مسائل سیاسی آگاه‌تر و علاقه‌مندتر باشند؛ کودکانی که مادران خود را به عنوان قدرت برتر در خانواده می‌بینند، گرایش‌های خود را در مراحل بعدی به دست می‌آورند.

۳-۸-۲. نقش مدرسه

ظاهراً مدرسه در آموختن قسمت اعظم گرایش‌ها، تصورات و اعتقادات مربوط به عملکرد نظام سیاسی، نقش بزرگتر را ایفاء می‌کند. در حالی که ممکن است استدلال شود که خانواده در جامعه‌پذیری، که اساس وفاداری نسبت به کشور است، بیشترین سهم را دارد، مدرسه رضایت، اطلاع و مفاهیمی را ارائه می‌دهد که احساس‌های اولیه متعلق بودن را بسط داده، و روشن می‌سازد.

۱. Robert d. Hess & Judith v. Torney

۳-۸-۳. نقش رسانه

نظریه های مختلف جامعه پذیری بر این نکته تأکید می کنند که چگونگی رویارویی طولانی مدت با رسانه ها به ما در مورد جهان و نقش مان در آن آموزش می دهند. برای مثال میرو و تیز و پستمن^۱ (۱۹۸۵) مطرح می کنند که کودکان در عصر تلویزیون نقش بزرگسالان را بسیار زودتر از کسانی که صدها سال پیش از این زندگی می کردند، فرا می گیرند و اجتماعی می شوند. رسانه ها بویژه تلویزیون، از عوامل بسیار مهم در جامعه پذیری ملی و فرهنگی محسوب می شوند (روزنگرن^۲، ۱۹۹۲). واقعیت ادراک شده از سوی کودکان از فرهنگی که در آن زندگی می کنند، به میزان زیادی نشئت گرفته از رسانه هاست. این نقش جامعه پذیر کردن تلویزیون بویژه در ابعاد زندگی فردی و اجتماعی که به سیاست مربوط می شود، حائز اهمیت فراوان است.

۳-۸-۴. نقش شرطی سازی عامل

هنگامی که یک موش گرسنه به طور اتفاقی یک اهرم را فشار می دهد و به عنوان پاداش یک حب غذا دریافت می دارد، یک جنبه از رفتار اتفاقی آن «تقویت»^۳ شده است. با تکرار این عمل، موش شروع به مربوط کردن عمل فشار آوردن بر اهرم و دریافت غذا می نماید. زمانی که می خواهد تغذیه شود، به طور مستقیم به طرف اهرم می رود. به ویژه موش آموخته است که پیوسته اهرم و غذا را با یکدیگر مرتبط بداند. از دید آزمایشگر، موش عملاً آموخته است که اهرم و غذا را مرتبط با یکدیگر در نظر گیرد؛ به این معنا که از طریق استفاده ی عمدی از تقویت، آزمایشگر به موش آموخته است که اهرم و غذا را با هم مرتبط بداند.

در مباحث قبلی راجع به جامعه پذیری و شکل گیری گرایش، مفاهیمی نظیر شناسایی برای تشریح روندی که به وسیله ی آن کودک وفاداری های سیاسی خود را به دست می آورد و یاد می گیرد که با محیط سیاسی خود مربوط شود، به کار بردیم.

۱. Postman

۲. Rosengren

۳. Reinforcement

موافقان معتقدند که «شرطی سازی عامل»^۱ وسیله‌ی بسیار مؤثری برای مطالعه‌ی آموزش سیاسی در مقایسه با استفاده از مفاهیمی نظیر شناسایی است که به طور قابل مشاهده نیست و در ورای مرزهای آن چه که می‌توان از مشاهدات در مورد چگونگی واکنش افراد نسبت به برخی محرک‌ها نتیجه‌گیری کرد، قرار می‌گیرد. این نکته می‌تواند به وسیله‌ی قرار دادن این دو روش در کنار هم تصویر شود. هس و تورنی اشاره کردند که پدیده‌ای که باعث می‌شود «کودکان به حزبی تمایل پیدا کنند، که والدین آن‌ها عضو آن هستند»، به خوبی به وسیله‌ی «الگوی شناسایی» توجیه می‌شود. بدین ترتیب، استنتاج می‌شود که کودک با شناخته شدن با والدینش، اعتقادات سیاسی آن‌ها را از آن خود می‌سازد. طرفداران روش شرطی کردن عامل برای جامعه‌پذیری، در مقابل متذکر شده‌اند که زمانی که کودک به طور اتفاقی گفته‌ی والدین خود-مانند این که جمهوری خواهان خوب بودند و یا دموکرات‌ها بد-را تقلید می‌کند، به وسیله‌ی تبسم‌ها، خنده‌ها یا نوازش‌ها تقویت می‌شود. گفته می‌شود که به موازات ادامه‌ی این تقویت‌ها در طول زمان کودک رابطه‌ی میان تقویت مثبت و جمهوری خواه بودن را فرا می‌گیرد و جمهوری خواه بودن را به عنوان بهترین وسیله‌ی ارضاء‌ی نیازهای آنی برای محبت والدین می‌پذیرد. در غیاب محرکه‌ی متضاد در سال‌های آتی، محتمل است که جهت‌گیری‌های مقدماتی یا «گرایش» به سوی جمهوری خواهی به قوت خود باقی بماند.

پرسش‌های مروری

۱. رابطه شخصیت و سیاست چگونه است؟
۲. مریام و لاسول در تحوّل روان‌شناسی سیاسی چه نقشی داشته‌اند؟
۳. بر اساس نظر دوچ و کراوس شخصیت اقتدارگرا چگونه شکل می‌گیرد؟
۴. صفات منشی اریک فروم چند نوع می‌باشد؟
۵. باربر شخصیت رئیس‌جمهور را چگونه توصیف می‌کند؟
۶. روند شکل‌گیری هویت چگونه است؟

۷. تحقیقات دوب و لرنر در خصوص هویت ملی به چه قضایایی منجر شد؟
 ۸. عوامل مهم در جامعه پذیری سیاسی کدامند؟
 ۹. جامعه پذیری سیاسی از طریق شرطی سازی عامل به چه شکل صورت می گیرد؟

پرسش های چهارگزینه ای

۱. مفهوم اصل لذت فروید با کدام یک از مفاهیم زیر ارتباط دارد؟
 الف) نهاد (ب) من (ج) فرامن (د) خود
۲. اولین روان شناس سیاسی کیست؟
 الف) فروید (ب) مریام (ج) لاسول (د) والاس
۳. به نظر لاسول «شخصیت سیاسی» منتج کدام مکانیسم دفاعی است؟
 الف) جابجایی (ب) دلیل تراشی (ج) فرافکنی (د) جبران
۴. بر اساس دیدگاه اریک فروم بین هواخواهی از فاشیسم و شخصیت..... پیوند مستقیم وجود دارد.
 الف) خودشیفته (ب) اقتدارطلب (ج) ضداجتماعی (د) پارانوئید
۵. کتاب شهریار تألیف چه کسی است؟
 الف) آدورنو (ب) فروم (ج) دوچ و کراوس (د) ماکیاول
۶. بر اساس نظر فروم در کدام نوع جهت گیری شخصیت فرد تبدیل به کالایی برای فروش می شود؟
 الف) گیرنده (ب) بازاری (ج) بهره کش (د) محتکر
۷. از نظر فروم هیتلر مثال کاملی از کدام نوع سنخ منشی به شمار می رود؟
 الف) محتکر (ب) زنده گرا (ج) مرده گرا (د) گیرنده
۸. به نظر باربر بهترین رئیس جمهور کدام است؟
 الف) فعال مثبت گرا (ب) فعال منفی گرا
 ج) منفعل مثبت گرا (د) منفعل منفی گرا
۹. کاربردهای سیاسی «نیاز» و «من» با افزودن کدام مفهوم گسترش بیشتری یابد؟
 الف) هویت (ب) شناسایی (ج) جامعه پذیری (د) الف و ب

۱۰. روندی که به وسیله ی آن، افراد گرایش ها و وفاداری های سیاسی بنیانی خود را کسب می کنند. چه نام دارد؟
- الف) هویت ب) جامعه پذیری سیاسی ج) هویت ملی د) هویت سیاسی
۱۱. جمله «کودکانی که پدران خود را قدرتمند می بینند تمایل دارند که در مسائل سیاسی آگاه تر و علاقه مندتر باشند.» به کدام عامل در جامعه پذیری سیاسی اشاره دارد؟
- الف) مدرسه ب) جامعه ج) رسانه د) خانواده
۱۲. کدام عامل به عنوان وسیله ای مؤثر در آموزش سیاسی به شمار می رود؟
- الف) شرطی سازی کلاسیک ب) تقویت
- ج) شرطی سازی عامل د) تشویق

فصل ۴

روان شناسی رهبران و نخبگان سیاسی

ای مالک، بدان که تو را به بلادی فرستاده‌ام که پیش از تو دولت ها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر. باید بهترین اندوخته‌ها در نزد تو، اندوخته کار نیک باشد. پس زمام هواهای نفس خویش فروگیر و بر نفس خود، در آنچه برای او روا نیست، بخل بورز. مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردن شان را غنیمت شماری، زیرا آنان دو گروهند یا همکیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش. ای مالک، خود را برای جنگ با خدا بسیج مکن که تو را در برابر خشم او توانی نیست و از عفو و بخشایش او هرگز بی نیاز نخواهی بود. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.

نامه امام علی(ع) به مالک اشتر نخعی

هدف کلی

آشنایی با ریشه‌های روان‌شناختی پدیده رهبری و پیروی و نخبگی سیاسی

هدف‌های یادگیری

از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. رهبران و پیروان را از دیدگاه روانکاوی تبیین نمایید.
۲. نظریه لاسول درباره رهبری سیاسی را شرح دهید.
۳. سه ریخت رهبر سیاسی آشوبگر، اصلاح‌گر و مدیر را توضیح دهید.
۴. شرح حال روانی هر یک از رهبران و نخبگان سیاسی مطرح شده را به اختصار شرح دهید.
۵. مطالعات موردی کولیج و سگال در خصوص هیتلر، صدام، و جونگ ایل را به اختصار توضیح دهید.
۶. الگوی رهبری فرهمند را با ذکر مثال آن توضیح دهید.
۷. تحلیل روان‌شناختی پاره تو در خصوص نخبگان را شرح دهید.

۱-۴. مقدمه

پدیده رهبری^۱ و پیروی همواره در طول تاریخ وجود داشته است. چه در میان حیوانات و چه در میان انسان‌ها ناگزیر باید عده‌ای رهبر و فرمانروا و عده‌ای دیگر پیرو و فرمانبردار باشند. در این میان رهبری سیاسی به طور خاص پدیده‌ای تأمل‌برانگیزتر و پیچیده‌تر است. بارنز^۲ (۱۹۷۸) می‌گوید: «رهبری سیاسی یکی از قابل‌مشاهده‌ترین و غیر قابل‌فهم‌ترین پدیده‌های روی زمین است.» در خصوص پدیده رهبری سه دیدگاه وجود دارد. عده‌ای معتقدند که افرادی که به رهبری می‌رسند به خاطر توانمندی‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد آنهاست. این تلقی به «نظریه بزرگ مرد»^۳ معروف است. دیدگاه دوم «روح زمان»^۴ یا «جبر تاریخ» را موجب بوجود آمدن

۱. Leadership

۲. Barends

۳. Great-Man Theory

۴. Zeitgeist

رهبر می‌دانند، و دیدگاه سوم که به «نظریه اقتضایی»^۱ معروف شده است، معتقد است که هم ویژگی‌های فرد رهبر و هم شرایط و موقعیت هاست که در شکل‌گیری پدیده رهبر تأثیرگذار هستند. ما در این فصل برآنیم تا پدیده رهبری را از منظر روان‌شناسی و به خصوص مفاهیم و گزاره‌های روان‌شناسی سیاسی مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

۲-۴. رهبران و پیروان از دیدگاه روان‌کاوی

با نظر به تفکیک افراد جامعه به دو دسته «رهبر» و «پیرو» یا «حکومت‌کننده» و «حکومت‌شونده» رابطه روان‌شناسی و سیاست را در هر کدام به طور جداگانه بررسی و تحلیل کرد.

۱-۲-۴. رهبران

اگر رهبران کشوری دچار عقده‌های روانی ناشی از غرایز سرکوب شده بوده و به دنبال تخلیه فشارهای روانی باشند، این تخلیه از طریق یکی از سازوکارهای «تسلیم طلبی» یا «سلطه طلبی» صورت می‌گیرد. اگر تخلیه در قالب سلطه طلبی ظاهر شود به شکل اعمال خشونت به زیردستان در سطح تحلیل ملّی یا به شکل اعلان جنگ علیه کشور دیگر رخ می‌دهد؛ در حالی که تخلیه در قالب تسلیم طلبی در شکل اطاعت از فرامین و دستورات رهبر یا فرمانده جنگ و یا اطاعت رهبر کشور کوچک از رهبر کشور ابر قدرت بروز می‌یابد. فروید در کتاب «روان‌شناسی توده‌ای و تحلیل اگو» به مسأله رهبری و سیاست و چرایی اطاعت پیروان از رهبران و چرایی فرمان دادن رهبران می‌پردازد. وی در ابتدا دیدگاه‌های قدیمی گوستاولوبون در باب رفتار عقلانی انسان‌ها را در حالت فردی و غیر عقلانی در جمعیت مورد بحث قرار می‌دهد و اینکه در حالت جمعی است که از رهبران اطاعت می‌کنند و رهبران بیشترین توانایی را در زدودن بعد عقلانی ذهن انسان‌ها دارا هستند. آنان ذهن جمع را تخریب و تهییج می‌کنند و در جهاتی که به نفع خودشان است، سوق می‌دهند. اما فروید

۱. Contingency

این فرضیه که جمعیت، قوای عقلانی ذهن انسان را تخریب می‌کند، مردود می‌شمارد و چرایی اطاعت پیروان و رهبران را با تشریح ساختمان روانی متفاوت آنان پاسخ می‌دهد (مطهرنیا، به نقل از برزگر، ۱۳۸۹). بنابراین سنخ‌شناسی شخصیت این دو از بنیاد متفاوت است و «من» و «فرامن» وضعیت‌های متمایزی دارند. در حالی که در سنخ ساختار روانی رهبران، «من» بسیار قوی و رشد یافته است؛ اما «فرامن» آنان ضعیف است. به دلیل قدرت من و در نتیجه به دلیل خودشیفتگی، وجدان اجتماعی و امر و نهی‌های آن، در آنان بسیار کم اثر یا بی‌اثر است. آنان خودشیفتگی انرژی حیاتی خود را متوجه خود می‌کنند، خود را دوست دارند و مطالبات و سلطه «فرامن» اجتماعی را نمی‌پذیرند، تیپ رهبران به دلیل قدرت زیاد مرکز اراده شخصی یا اگو و به دلیل ویژگی خودشیفتگی به چیزی یا کسی جز خود توجه ندارند و افراد دیگر را به عنوان خدمتگزار خویش محسوب می‌کنند و با استخدام دیگران می‌کوشند تا به خواست‌های شخصی خود دست یابند.

رهبران و مدیران خودشیفته پیوسته به دنبال کسب تمجید و تحسین از ناحیه دیگران اند و همین امر اغلب استعدادهای آنان نظیر پرکاری و باهوشی را ضایع می‌کند و موجب می‌شود تا اطراف آنان را افراد «بله قربان گو» پر کنند تا پاسخ‌گوی نیاز آنان به تمجید باشند و نه کسانی که بیشترین صلاحیت را دارند و در عین حال منتقد هم هستند. آنان از انتقادات دیگران از خود شگفت زده می‌شوند (پروین، ۱۳۷۲).

جدول ۴-۱: وضعیت روانی رهبران و پیروان

سنخ	شاخص	من	خودشیفتگی	فرامن
پیروان		ضعیف	ضعیف	قوی
رهبران		قوی	قوی	ضعیف

۴-۲-۲. پیروان

به باور فروید در تیپ پیروان، من رشد نکرده و در واقع مرکز خودآگاه آنان یعنی «اراده» ضعیف است. یکی از دلایل این عدم رشد «من»، تربیت خانوادگی است.

سلطه «فرامن» بر «نهاد» موجب شده است که من رشد نکند تا توازن میان نهاد و فرامن ایجاد شود. در چنین حالتی تمام ذهن افراد پر از امر و نهی های اجتماعی می گردد و فرامن، نهاد را سرکوب می کند. در نتیجه افراد به موجوداتی اجتماعی و بسیار انگ پذیر تبدیل می شوند. کسانی که تن به اطاعت می دهند و کمتر اوامر و ارزش های اجتماعی را زیر سؤال می برند؛ به دلیل عدم رشد «من»، خودشیفته نیستند و ویژگی خودشیفتگی در آنان ضعیف است. از این رو پیروان ویژگی «خودمحوری»^۱ و «خودشیفتگی»^۲ قوی ندارند و به راحتی تن به اطاعت می دهند. بر اساس یافته های فروید رفتارشناسی سیاسی بزرگسالی ریشه در نحوه شکل گیری شخصیت کودک و سناریوهای موفق یا ناموفق آن در مراحل سه گانه «دهانی»^۳، «مقعدی»^۴ و «آلتی»^۵ دارد. همچنین فرایند رشد هر یک از اجزاء سه گانه ساختار شخصیت یعنی «نهاد»^۶، «من»^۷ و «فرامن»^۸ در این رابطه بسیار اهمیت دارد. فشارهای ناشی از انرژی متراکم و تنیدگی در نهاد از یک سو و تأخیر و توقف ارضای این تمایلات از سوی من بنابه ملاحظات و مصلحت سنجی های واقع گرایانه، از سوی دیگر و سرانجام محدود شدن این دو از سوی فرامن که همان ارزش ها و الزامات اجتماعی است، موجب می شود که انرژی سرکوب شده «لیبدو»^۹ یا امیال جنسی بکوشد با استفاده از سازوکارهایی از جمله سازوکار جابجایی، خود را در عرصه هایی دیگر نظیر فعالیت های اقتصادی، علمی، هنری و سیاسی تخلیه کند و به آرامش برسد. همچنین ممکن است غرایز سرکوب شده و مکنون در ضمیر ناهشیار با استفاده از مکانیزم دفاعی تصعید یا والایش به شکل رفتارهای خیرخواهانه و جامعه پسند بروز یابد. همانگونه که فروید در کتاب «موسی و یکتاپرستی» می گوید، فرایند زندگی سیاسی عموماً با الگوی زندگی کودکان هماهنگ است. از این رو در عرصه

-
۱. Ego-centrism
 ۲. Narcissism
 ۳. Oral
 ۴. Anal
 ۵. Phallic
 ۶. Id
 ۷. Ego
 ۸. Super Ego
 ۹. Libido

سیاست و جامعه رابطه میان پیروان و رهبر مانند وابستگی دوره کودکی و رابطه فرزند با پدر است. بنابراین رفتار گروهی در قلمرو عمومی قابل مقایسه با رفتار کودکان با پدر است. خصوصیتی که رهبر و رئیس را قادر به حکومت می کند، همان خصوصیتی است که به پدر در خانواده، موقعیت مسلط می بخشد. رهبر مظهر قدرت، تصمیم گیری، اخلاق و هویت است. آنچه گروه ها و جوامع را منسجم نگه می دارد، احترام به رهبر به عنوان جانشین «پدر» است (بشیریه، ۱۳۷۸).

۳-۴. نظریه لاسول درباره رهبری سیاسی

همانطور که در فصول قبل نیز گفتیم؛ لاسول اولین دانشمند علوم سیاسی است که از روان شناسی و نظریه های شخصیت فروید در بررسی شخصیت رهبران سیاسی استفاده کرده است (سیرز^۱ و همکاران، ۲۰۰۳). عصاره نظریه لاسول در تحلیل سیاست، نقش نخبگان سیاسی در ظهور جنبش های سیاسی ناشی از تسری دادن احساسات خصوصی بر موضوعات عمومی و سیاست است (دوچ و کراوس، ۱۳۷۴). لاسول بر مبنای مطالعات خود در پرونده های بالینی فعالان سیاسی، چنین نتیجه گیری کرد که رهبران سیاسی غالباً کشمکش های پنهان شخصی خود را در قالب نمادها و اهداف عمومی و به عنوان منافع عمومی مردم و به صورت منطقی و عقلانی جلوه می دهند (جوست و سیدانیوس، ۲۰۰۴). و جنبش های سیاسی محصول به جریان انداختن احساسات خصوصی در مجرای مسائل عمومی است (بشیریه، ۱۳۷۸). وی معتقد بود گرایش های خصوصی و ناکام از طریق سازوکار جابجایی جای خود را به هدف ها و موضوعات سیاسی می دهند و به عنوان علایق جامعه پسند در رفتار سیاسی جلوه گر می شوند (مونرو، ۲۰۰۲).

لاسول در تداوم همان فرضیه تسری زندگی شخصی به زندگی سیاسی و اجتماعی و قلمرو عمومی، معتقد است که بیشتر رهبران سیاسی نارسایی های روحی یا جسمی داشته اند. اسکندر کبیر، ناپلئون، بیسمارک و جز آن همگی از بیماری های روحی از قبیل عقده حقارت، ترس از پدر و خودشیفتگی در رنج بوده اند (بشیریه، ۱۳۷۸). اقتدارطلبی آنان ناشی از همین «احساس بی کفایتی» است که فرد در ذهن خود نسبت

۱. Sears

به خودش دارد. او احساس می کند که ناتوان از انجام اموری است که به او رضایت و خرسندی روانی می دهد؛ بنابراین، این کمبود روانی را از طریق قدرت طلبی می خواهد جبران کند. وی ریشه این بی کفایتی را در درون خانواده و دوره کودکی جستجو می کند. فرد علاوه بر نیازهای جسمانی و زیستی نیازمند احترام، حرمت و شناسایی است. این امر مستلزم آن است که در نظر خودش، محترم جلوه کند؛ این احساس احترام زمانی محقق می شود که تصور کند در نظر دیگران محترم است. اگر این نیاز در درون خانواده ارضاء نشود، در شخصیت کودک کمبود پیدا می شود و در بزرگسالی به دنبال آن است که آنچه را خانواده به او نداده است، از طریق جامعه و در عرصه سیاست بدست آورد (فتوحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

لاسلول رهبران سیاسی را از نظر شخصیتی به سه ریخت تقسیم می کند که دو تای آنها بیمارگونه هستند و یکی شخصیت سالم است. این سه عبارت اند از:

۱. ریخت آشوبگر^۱

۲. ریخت اصلاح گر^۲

۳. ریخت مدیر^۳

البته در دنیای واقعی یک رهبر سیاسی ممکن است دارای ویژگی های دو ریخت و یا هر سه ریخت باشد (لاسلول، ۱۹۶۰).

۴-۳-۱. ریخت آشوبگر

ریخت اقتدار طلبی است که شناسائی و حرمت لازم را از والدین و خانواده و محیط زندگی کودکی بدست نیاورده است و بنابراین کاملاً گرایش و توجه به خود دارد که موجب پیدایش یک خودشیفتگی قوی در او می شود و می خواهد آن کمبود عشق و عاطفه و حرکت را از طریق جامعه پیدا کند و جبران نماید. آشوبگر برای این که بتواند حرمت جامعه را جذب کند بایستی از طریق ایجاد تغییراتی در نهادها و محیط اجتماعی، آن توجه را بسوی خودش جلب نماید و آن

۱. Agitator

۲. Reformer

۳. Administrator

رابطه عاطفی و عشقی و حرمتی که احساس می‌کند در دوران کودکی به او داده نشده را از این طریق جبران کند. چنین فردی از نظر رفتار اجتماعی اعتراض خود را از آغاز نسبت به نهادهای اجتماعی و نسبت به نهادهای اخلاقی، خانوادگی، مذهبی و جامعه تا خود دولت و رهبران سیاسی جامعه ابراز می‌کند. به عبارت دیگر او همه نهادهای اجتماعی و سیاسی را زیر سؤال برده و به اصطلاح خودش می‌خواهد از همه ارزش‌ها ارزش زدایی کند (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

لاسول، «نیچه» فیلسوف آلمانی را به عنوان یکی از شخصیت‌های آشوبگر معرفی می‌کند. علیرغم آنکه نیچه رهبر سیاسی نبوده و مناصب سیاسی هم نداشته است، با این حال به دلیل برخی از شاخص‌های دیگر لاسول همچون «پوچ‌گرایی» و «نسبیت‌گرایی»، لاسول وی را در زیر مجموعه ریخت آشوبگر قرار داده است. نیچه در زندگی فردی و خانوادگی و دوره کودکی فاقد احترام و «عزت نفس»^۱ لازم بوده است، به همین دلیل در بزرگسالی با زیر سؤال بردن همه نهادهای اجتماعی و سیاسی و غیر اخلاقی دانستن آنها و با مطرح کردن مفهوم «ابرمرد» به عنوان جایگزینی برای عقده‌ها و کمبودهایش تلاش کرده است.

در نهایت اینکه؛ شخصیت آشوبگر کسی است که می‌خواهد از خودش «آبر مرد» بسازد و نهادهای اجتماعی را چنان تغییر دهد که در نهایت حرمت و شناسایی از دست رفته‌شان را بدست آورند.

۴-۳-۲. ریخت اصلاح‌گر

ریخت اصلاح‌گر در نتیجه تعلیم و تربیت خانوادگی در دوران کودکی «اعتماد به نفس»^۲ نداشته و ذهنش پر از شک و تردید است. این فرد همیشه دنبال پیدا کردن یقین است. کسانی که دنبال یقین مطلق هستند برعکس خواسته‌هایشان، در درون احساس شک می‌کنند. تیپ اصلاح‌گر لببیدوی خود را متوجه زندگی اجتماعی کرده و آن را برای تغییر محیط اجتماعی بکار می‌برد و اگر مشاهده کند که بر اساس آن جهان را

۱. Self-Esteem

۲. Self-Confidence

دگرگون کرده، احساس شک و تردیدش بصورت کامل التیام می‌یابد. اصلاح‌گر ریختی است که می‌خواهد جهان و محیط آلوده خود را متغیر سازد.

ترکیب ریخت‌های آشوبگر و اصلاح‌گر

افرادی هستند که نه نیاز به حرمت و شناسائی شان ارضاء شده است، و نه یقین و اعتماد لازم را در زندگی و کودکی کسب کرده‌اند. این افراد کسانی هستند که عرصه تاریخ را محل تاخت و تاز خود قرار می‌دهند تا کمبودهای شخصی خویش را بوسیله عمل سیاسی جبران کنند.

۴-۳-۳. ریخت‌مدیر

ریخت‌مدیر کسی است که در زندگی خانوادگی، شناسائی، حرمت و اعتماد به نفس را کسب کرده و لیبدویش متوجه دیگران و زندگی اجتماعی است. او بدنبال خلأقیت در زندگی اجتماعی بوده و می‌خواهد شخص و شخصیت خود را به کمال برساند ولی برای دست‌یابی به شناسایی در شتاب نبوده و بدین خاطر آشوبگر نیست. شک مطلق نسبت به نقش خودش ندارد که به دنبال یک اندیشه مطلق برود. بنابراین در زندگی سیاسی «عمل‌گرا»^۱ است. مدیر و مدبر جامعه است و به دنبال سرو سامان دادن به اوضاع اجتماعی است. لاسول معتقد است که ریخت‌مدیر سالم‌ترین رویکرد است و بایست با آموزش، این ریخت را در جامعه زیاد کنیم تا جامعه «سیاست‌زدایی» شود. به باور وی آموزش رهبران سیاسی یکی از مهم‌ترین کارهای هر جامعه است. جامعه نباید اجازه دهد هیچ کس به غیر از طریق آموزش سیاسی، به قدرت برسد.

۴-۴. شرح حال روانی برخی از رهبران و نخبگان سیاسی

از چند دهه قبل تاکنون روان‌شناسان و به خصوص روان‌شناسان سیاسی و اجتماعی و پژوهشگران علوم سیاسی تلاش کرده‌اند تا به زندگی سیاسی رهبران و سیاستمداران جهان نفوذ کرده و پرده از انگیزه‌ها و علل نهانی رفتار سیاسی آنها

بگشایند. ما در اینجا در صدد هستیم تا به تعدادی از رهبران و نخبگان سیاسی که چنین کاوش و تحقیقاتی درباره آنها انجام شده است، بپردازیم:

۴-۴-۱. وودرو ویلسون

سه پژوهش درباره ویلسون - بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا - صورت گرفته است. اولین تحقیق توسط فروید و بولیت^۱ (۱۹۶۷)، دومی توسط جورج و جورج^۲ (۱۹۵۶) و سومین توسط وینشتاین^۳ (۱۹۸۱) انجام شده است که به اختصار در زیر می آید.

فروید و بولیت (۱۹۶۷) با مطالعه کتب و سخنرانی های ویلسون و نیز زندگی نامه ها و خاطرات نوشته شده درباره وی و مصاحبه با دوستان ویلسون، در زندگی وی غور نموده اند. آنها در روش سیاست خارجی ویلسون پنج عامل پویایی شخصیت وی را مطرح می کنند: وی همسان سازی قوی با پدر روحانی اش داشته است که به شکل گیری «فرامن»^۴ قوی و تنبیه کننده در وی منتج شده است. این مسأله بی ارادگی نسبت به پدر را منعکس کرده که به ترس از تهاجم منتهی شده است. بدین ترتیب، این ترس منتهی به تهاجم نسبت به پدرش را واپس زده و به برادر جوان ترش جابجا نموده است. بالاخره همسان سازی پنهانی با مادر، او را از هر احساس لذت از کمالات و فضائل باز داشته است (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

برای نمونه آنها سخنرانی ویلسون در سپتامبر ۱۹۱۹ در پوبلوکلرادو^۵ - ساعت ها قبل از سقوط و ناتوانی اش - را که منعکس کننده فرامن اخلاقی قوی اوست، این چنین نقل می کنند: «امیدوارم کسانی که مخالف پیمان هستند، تعهد اخلاقی ای که بر ماست را احساس کنند و به آن مشکلات (خسارات آمریکا) باز نگردند، و امور را مستقیماً ببینند و رهایی و نجات دنیای شان را خوب پی ریزی نمایند، که این تصمیم گیری کمتر از آزادی و رستگاری دنیا نیست» (فروید و بولیت، ۱۹۶۷).

۱. Freud and Bullitt
 ۲. George And George
 ۳. Weinstein
 ۴. Super Ego
 ۵. Pueblo Colorado

جورج و جورج (۱۹۸۳) معتقدند که شخصیت ویلسون از عناصر زیر نشأت می‌گیرد: او نیاز به سلطه‌گری داشت. این نیاز بدون توجه به بهبودی و حمایت از حرمت خود آسیب دیده‌اش ایجاد شده بود. افزون بر آن نیاز به سلطه‌گری او، از طریق «تأیید»^۱ شدن و «احترام»^۲ دیدن در اکثر موارد برانگیخته می‌شد بویژه زمانی که در مسیر قدرت گام بر می‌داشت و موفقیت بدست می‌آورد. زمانی که چنین ترکیبی شکل می‌گرفت او با توسل به مکانیزم دفاعی «واکنش وارونه»^۳ علیه پرخاشگری خود اقدام می‌کرد و با اضطراب آزاردهنده‌ای در انتظار مخالفت بسر می‌برد، هر چند از درگیری و برخورد اجتناب می‌کرد. گاهی اوقات به ویژه هنگامی که یک مسأله، او را از نظر عاطفی برانگیخته می‌کرد برای دستیابی به آرزوهای سیری ناپذیر و لجاجت اجباری، باعث می‌گردید تا به «انکار»^۴ و «ادراک تحریف شده»^۵ پردازد. وقتی این الگو اتفاق می‌افتاد او به طور معمول شکست می‌خورد.

تفسیر وینشتاین به طور واضح، علت اساسی رفتار سیاست خارجی ویلسون را چنین شرح می‌دهد: وی از بیماری‌هایی رنج می‌برد که خودش را در سکنه‌های دوره‌ای به خصوص در سال ۱۹۰۶ و احتمالاً در آوریل ۱۹۱۹ نشان داد، و در نهایت با سکنه سختی در اکتبر ۱۹۱۹ به اوج خود رسید. وینشتاین عنوان می‌کند که چنین وضعیت پزشکی موجب تسریع یک مجموعه تغییرات شخصیتی گردیده و به الگوی «شکست خود»^۶ ویلسون کمک کرده است. این تغییرات شخصیتی عبارت بودند از اعتماد بیش از حد توأم با خوشی^۷، لجاجت^۸، تحریک پذیری^۹، سوءظن^{۱۰} و هذیان^{۱۱}.

-
۱. Approval
 ۲. Respect
 ۳. Reaction Formation
 ۴. Denial
 ۵. Distorted
 ۶. Self Defeat
 ۷. Euphoric Over Confidence
 ۸. Stubbornness
 ۹. Irritability
 ۱۰. Suspiciousness
 ۱۱. Delusion

۴-۴-۲. لیندون جانسون

زندگی لیندون جانسون^۱ - سی و ششمین رئیس جمهور آمریکا - موضوع مطالعاتی پیچیده‌ای است که نشان می‌دهد بررسی شخصیت رهبر و لایه‌های شخصیتی شخصیتی وی تا چه اندازه دشوار است. جانسون را شخصیتی فعال - منفی‌گرا^۲، خودشیفته^۳، پارانویایی^۴، شیدا - افسرده^۵ و قربانی تربیت سخت مادری توصیف کرده‌اند. دوریس کیرنز گودوین^۶، زندگی‌نامه‌نویس رسمی و محرم اسرار قبلی او، بهترین و قدیمی‌ترین تحلیل روان‌شناختی از جانسون را به دست داده است. گودوین گودوین در کتابی تحت عنوان «لیندون جانسون و رویای آمریکایی»^۷ که برای اولین بار در سال ۱۹۷۶ میلادی یعنی سه سال بعد از مرگ جانسون چاپ شد، از روش‌های روانکاوی برای تحلیل شخصیت جانسون استفاده کرد. گودوین نشان می‌دهد که تربیت اولیه او به خصوص شیوه‌ی تربیتی مادرش، به تعاملات آتی با کارکنانش و افراد دیگر در دنیای سیاست شکل داد. مادر باهوش و بلندپرواز جانسون حس می‌کرد همسرش، سم جانسون، که دائم الخمر بود، فرصت‌های زندگی‌اش را از او ربوده است. گودوین مدعی است که مادر جانسون از لیندون به عنوان مکانیسمی جبرانی برای بلند پروازی‌های شخصی‌اش بهره برد و هنگامی که پسر طبق خواسته‌های مادر عمل نمی‌کرد، نسبت به او بی‌مهری نشان می‌داد.

گودوین مدعی است که ربکا، «نهاد» جانسون را بسیار پرورش داد. به تعبیر جانسون «او باعث شد احساس بزرگی و مهم بودن بکنم و باور داشته باشم که قادر به انجام هر کاری در جهان هستم». عشق او به پسرش چون جزر و مد بود و حتی اگر لیندون جوان با نمره‌های بد از مدرسه به خانه برمی‌گشت، این عشق فروکش می‌کرد. گودوین در ادامه می‌گوید: هنگامی که لیندون خواسته‌هایش را برآورده نمی‌ساخت، تنها او را ملامت نمی‌کرد بلکه عاطفه و مهربانی‌اش را از لیندون دریغ می‌داشت. «پس از

۱. Lyndon B. Johnson

۲. Active-Negative

۳. Narcissist

۴. Paranoid

۵. Manic-Depressive

۶. Doris Kerns Goodwin

۷. Lydon Johnson and the American Dream

بی‌توجهی‌ام به درس و مدرسه، روزها در خانه قدم می‌زد و وانمود می‌کرد من مرده‌ام. بدتر آنکه، مجبور بودم او را تماشا کنم که با پدر و خواهرهایم مهربان‌تر شده است.»

بعدها هنگامی که جانسون از رفتن به کالج خودداری کرد همین تجربه باز هم تکرار شد و ربکا برای چندین هفته از او دلگیر شد و از حرف زدن و حتی نگاه کردن به جانسون خودداری می‌کرد. گودوین مدعی است که پیوندی بسیار روشن بین شیوه‌ی رفتار مادر جانسون و رفتار و ارتباط‌های دوران بزرگسالی خود جانسون با کارکنانش وجود دارد. سخاوت و مهربانی جانسون با دوستان، همکاران و زیردستانش باورنکردنی بود. اما آنها به صورتی یکسان به یاد می‌آوردند که هرگاه نمی‌توانستند به معیارهایی که جانسون مقرر داشته بود عمل کنند، این مهربانی و محبت به خشم و دشمنی تبدیل می‌شد: جانسون خواهان سپاسگزاری و وفاداری بسیار زیادی بود. هنگامی که ناامید می‌شد تمایل داشت از مهربانی و محبت خودداری ورزد؛ یعنی همان روشی که مادرش در سال‌های قبل با آن به او آسیب رسانده بود و او نیز با آن به دیگران آسیب می‌رساند.

رابرت دالک^۱ جانسون را موضوعی مناسب برای بررسی «پارانویای سیاسی» می‌داند. دالک در کتاب «تَرکِ بزرگ»^۲ بیان می‌کند که «جانسون گاهی تا حد پارانویای شدید پیش می‌رفت»: مصیبت جانسون این بود که تصور می‌کرد مخالفان داخلی‌اش در صدد توطئه‌چینی برای تحلیل بردن نهادهای ملی هستند. پارانویای جانسون باعث بوجود آمدن تردیدهایی در باب قضاوت و توانایی او در زندگی و در اتخاذ تصمیمات سرنوشت‌ساز می‌شود. این من نیستم که به صورت اتّفاقی این موضوع را مطرح می‌کنم. این امر مسأله‌ای دشوار و وحشت‌انگیز است که کشور هرگز بدان توجه نکرده است (دالک، نقل از هوتون، ۱۳۹۳).

جانسون در بازدید از واتیکان در سال ۱۹۶۶ میلادی، مجسمه‌ی خود را به پاپ اهدا کرد. او خودش را بسیار مهمّ و ابدی می‌دانست. دکتر جابلو هرشمن^۳ روانپزشک، جانسون را در مرز دوره‌ی شیدایی-افسردگی تشخیص داده بود.

۱. Robert Dallek

۲. Flawed Giant

۳. Jablow Hershman

۴-۳-۴. جرج بوش (بوش پسر)

هنگامی که کتاب «بوش روی کاناپه: درون ذهن رئیس‌جمهور»^۱ اثر جاستین فرانک^۲ در سال ۲۰۰۴ منتشر شد طوفانی به پا کرد: اگر یکی از بیمارانم مدام یک چیز بگوید ولی خلاف آن عمل کند می‌خواهم دلیل این کار را بدانم. اگر متوجه شوم که اغلب از کلماتی استفاده می‌کند که معنی واقعیشان را مخفی کرده است و شخصیتی شود که ماهیت کنش‌هایش را مبهم است، بیشتر نگران خواهم شد. اگر با ساده‌سازی بیش از حد اختلاف بین درست و غلط، خوب و بد و دوست و دشمن، جهان بینی ثابتی را بیان کند، توانایی درک واقعیت او را زیر سؤال می‌برم. اگر رفتارهایش نشان دهند نسبت به رنج انسانی بی‌تفاوت است و یا حتی سادیستی رفتار می‌کند و این تمایل خود را در لفافه‌ی استدلال‌ات دینی دلسوزانه پنهان می‌کند، در مورد امنیت افرادی که با او در تماس هستند نگران خواهم شد. در مدت سه سال گذشته، بی‌ثباتی‌ها و انکارهای چنین فردی را مشاهده کرده‌ام. اما این شخص یکی از بیماران من نیست. او رئیس‌جمهور ما است (فرانک، نقل از هوتون، ۱۳۹۳).

فرانک براساس نظریه‌های روانکاوی ملانی کلاین^۳ معتقد است که شکل‌گیری شخصیت بوش در اوایل کودکی، راهنمای مهمی برای درک رفتارهای بعدی او است. فرانک اظهار می‌کند که رشد اولیه بوش با رفتارهایی که از والدینش دریافت کرده مختل شده است. جورج اچ دبلیو بوش^۴، پدری غایب و اغلب دور از واشنگتن و باربارا بوش^۵، مادری بی‌عاطفه، بی‌احساس و قدرت طلب بود. طبق دیدگاه مانیچین^۶، بوش در واکنش به این روش تربیتی، جهان را با تفکر سیاه و سفید می‌شناسد و جنون خودبزرگ‌بینی^۷ و قدرت مطلق^۸ دارد. فرانک معتقد است رفتارهای او در مقام رئیس‌جمهور انعکاس حرکت کودکی رشدنیافته و کودکی «لنگان» از نظر هیجانی بود.

۱. Bush On The Couch: Inside the Mind of the President

۴. این عنوان اشاره‌ای ضمنی به کاناپه‌ی مشهور فروید دارد که بیمارانش را روی آن روانکاوی می‌کرد.

۲. Justin Frank

۳. Melanie Klein

۴. Georg H. W. Bush

۵. Barbara Bush

۶. Manichaeism

۷. Megalomania

۸. Omnipotence

به عنوان مثال فرانک، سابقه‌ی اعتیاد به الکل بوش و ناکامی او در درمان‌هایی مانند انجمن معتادان گمنام را به عنوان سند «علائم چندگانه، جدی و درمان‌نشده‌ی» او می‌داند. وی نتیجه می‌گیرد که کناره‌گیری از قدرت بهترین «گزینه‌ی درمانی» بوش و همه‌ی مردم است.

۴-۴-۴. آدولف هیتلر

هانری موری^۱ که اقدام به چهره‌پردازی روانی هیتلر کرده است؛ خطوط اصلی شخصیت هیتلر را به شرح زیر اعلام می‌کند:

۱. روحیه سلطه‌جویی و برتری خواهی

۲. روحیه تهاجم و انتقام

۳. سرکوبی شعور اخلاقی، سازگاری و عشق

۴. نسبت دادن عناصر انتقادپذیر شخصیت خود به دیگران

به باور موری احساس خجالت و فرمانبرداری خاص هیتلر باعث می‌شد که او با پرورش نیاز به سلطه در خود، در برابر این دو حس واکنش نشان دهد. او بی‌اختیار ضعف خود را سرکوب می‌کرد و هرگونه نشانه ضعف را که در دیگران می‌دید، محکوم می‌کرد. سلطه‌جویی برای او مایه تحسین و در عین حال حسادت برانگیز بود. او همیشه سعی می‌کرد که بر دیگران برتری یابد. این حس برتری جویی با دستیابی بی‌حد و حصر به اعتماد به نفس در او بروز می‌یابد. تا جایی که خود را انسانی دارای قدرت کشف و شهود می‌پنداشت. شاهدین بسیاری که با هیتلر می‌زیسته‌اند، این موضوع را تأیید می‌کنند. بدون شک آنچه را که اصطلاحاً وجدان اخلاقی می‌نامند، در هیتلر وجود نداشته و همه می‌دانند که او فاقد خصوصیت انتقاد از خود بوده است.

زشت‌ترین جنبه‌ی شخصیتی هیتلر مرده دوستی^۲ او می‌باشد. نکروفیلی (مرده دوستی) میل غیرطبیعی نسبت به افراد و اشیاء مرده، در حال

۱. Henry Murray

۲. Necrophilia

پوسیدن، کثیف، متعفن و بیمار می‌باشد. در این مورد خاص، موضوع نکروفیلی هیتلر، مردم و سرزمین آلمان بود.

نخستین قربانیان حس ویرانگری هیتلر، ضعفا و بیماران درمان ناپذیر آلمان بودند. بودند. در گام دوم، سروان «ارنست روهم»^۱ و چند صد نفر از اراذل و اوباش سازمان اس.آ به قتل رسیدند. دست آخر، کشتار نژادهای اسلاو، کولی‌ها و یهودیان آغاز شد. از دیدگاه منحنی و بیمار آدولف هیتلر، نژادهای پست، خون آریایی مردم آلمان را مسموم می‌کردند (نویمار، ۱۳۸۱).

۴-۴-۵. محمدرضا پهلوی

محمدرضا شاه بسیار خود بزرگ بین بوده است. این ویژگی نتیجه محیط دیکتاتوری بود که محمدرضا شاه در آن دوران رشد نمود و شخصیت وی شکل گرفت. فریدون هویدا در کتاب «سقوط شاه» می‌نویسد: «توهّمات عظمت گرایانه شاه به قدری او را از حقایق دور ساخته بود که حتی سازمان «سیا» نیز ضمن گزارش محرمانه ای در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) شاه را به عنوان مردی که خطرات ناشی از عقده خود بزرگ بینی او را تهدید می‌کند، توصیف کرده بود.»

یکی از ویژگی شخصیتی محمدرضا شاه اشتیاق و تمایل زیاد به تملق و چاپلوسی و تعریف از وی بود. پرویز راجی (۱۳۶۴) در کتاب «خدمتگزار تخت طاووس»، عطش سیری ناپذیر به شنیدن تملق و چاپلوسی را از ویژگی‌های شخصیتی شاه بر شمرده است. در گزارشی که از سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه آمریکا فرستاده شده بود، به این موضوع اشاره شده بود که؛ شاه به گونه‌ای حیرت‌انگیز نسبت به تملق و چاپلوسی حساس است. وی مردی است پر نخوت و اطرافیانش این را می‌دانند. این خصلت سبب می‌شد که وی درک صحیحی از حقایق جامعه نداشته باشد و واقعیات کشور را بخوبی نشناسد.

محمدرضا شاه ضعف زیادی در برابر زنان داشت، در فساد اخلاقی حد و مرزی نمی‌شناخت و اصول اخلاقی را رعایت نمی‌کرد. یکی از روان‌شناسان فرانسوی که جزء پزشکان خانوادگی پهلوی بود در مورد علت گرایش شدید شاه به انحرافات جنسی می‌نویسد: «رضا شاه با روحیه قلدری و دیکتاتوری که داشت محمدرضا را در

۱. Ernest Roehm

کودکی از خانواده دور کرد و توسط مربیان خشن فرانسوی و آلمانی در سوئیس بزرگ شد و مجموعه این وقایع در رفتار و آینده او اثر مخربی بر جای گذاشت. او بعدها کوشید کمبود محبت نهادینه شده در جسم و جان خود را ضمن معاشرت های افراطی با زنان گوناگون جبران نماید.»

۴-۴-۶. معمر قذافی

قذافی نمونه بارز «خودشیفتگی» است. او به دنبال کودتای نظامی به رهبری خود وی، در ۲۷ سالگی به عنوان رئیس جمهور انتخاب می شود. کلنل جوان جاه طلب که معتقد به عظمت سرنوشتش است، نمی خواهد تنها به رهبری لیبی قناعت کند و می خواهد رهبر کل جامعه مسلمانان شود، اما بینش نسبتاً سست وی از اسلام به زودی او را از جامعه عرب دور می کند. سپس تلاش می کند کل کشورهای عربی را متحد کند و سعی در الحاق کشورش به مصر دارد. بدین منظور حرکت عظیمی برای اشغال مصر سازماندهی می کند که به نحوی رقت انگیز در مرز مصر به پایان می رسد. سپس به سمت جنوب حرکت می کند و در نبردی تهاجمی به سمت «چاد» پیش می رود که این نبرد هم با شکست وی به پایان می رسد. او که با شکست های پی در پی دلسرد شده بود، تصمیم می گیرد به غرب و به ایالات متحده حمله کند. بعد از بمباران هوایی توسط «ریگان» که به قیمت زندگی دختر خوانده قذافی تمام شد، مجبور شد سیاست اش را تغییر دهد و با جامعه جهانی آشتی کند.

در طول ماه هایی که قذافی در برابر شورش های عمومی در لیبی مقاومت می کرد، اظهارات عجیب و غریبی تحویل مردمش می داد. او انکار می کرد که تظاهرکنندگان از دست حکومت عصبانی هستند و حتی ادعا می کرد اگر درگیری ای هم اتفاق افتاده باشد، نتیجه استفاده از مواد توهم زا بوده است.

قذافی یک نمونه اغراق آمیز از یک دیکتاتور خودشیفته است. چنان که قذافی بارها و بارها گفته است: «همه مردم من، دوستم دارند.» او خودش را خالق و سازنده لیبی می داند و در یکی از اولین نقل قول هایش گفته من لیبی را ساختم و می توانم خرابش کنم.

۴-۴-۷. ژوزف استالین

استالین به محض اینکه در رأس قدرت قرار گرفت، چنان گرایش های پارانوئیدی و ستیزه جویانه ای بروز داد که «لنین» او را به عنوان انسانی بسیار خشن توصیف می کند. در دهه ۱۹۳۰، دوره ای که پارانوئیدی او بحرانی شد، پاک سازی گسترده «حزب بلشویک» سر زبانها افتاد و طی دادگاهی که «منحرفین جناح چپ» سپس «طرفداران جناح راست» به جرائم عجیب خود اعتراف کردند، آنها را محکوم کرد. «لاوانتی بریا»^۱، پلیس مخفی شوروی از این اوضاع آشفته استفاده کرد تا از دست رقبایش رهایی یابد. «خروشچف» در کتاب خاطراتش، تفاوت میان سوء ظن و پارانوئیدی بیمارگونه استالین را به طور خلاصه این چنین بیان می کند: «استالین حق داشت به همه مظنون باشد. اما حق نداشت انسان ها را فقط به خاطر بدگمانی هایش قتل عام کند. این همان چیزی است که او را به جنون کشاند.»^۲ تأسف انگیزترین واقعه شاید واقعه قحطی اوکراین باشد. در سال ۱۹۳۲، کشور اوکراین با وجود برنامه ریزی، نتوانست گندم مصرفی پیش بینی شده را تأمین کند. زمانی که استالین پی برد کشاورزان مخفیانه مقداری گندم برای خود برداشته اند، ارتش سرخ را برای مصادره گندم فرستاد. نتیجه این شد که قحطی فجیع همه جا را فرا گرفت، این قحطی به قیمت جان میلیون ها مرد و زن و کودک - ۵ تا ۷ میلیون نفر - تمام شد. و همه این ها تنها به خاطر جنون پارانوئیدی یک انسان بود. استالین تا آستانه مرگ در سال ۱۹۵۳، پیگیر «توطئه» خیالی پزشکان یهود بود که طالب مرگ وی بودند (دوسوتور، ۱۳۹۰).

۴-۴-۸. وینستون چرچیل

چرچیل از دو نوع افسردگی رنج می برد. اولین افسردگی، خلق ادواری^۳ بود. مشخصه این نوع افسردگی دوره های متناوب شادی و ناامیدی شدید است. لحظات افسردگی یا به قول خود چرچیل «سگ های سیاه من»، باعث بی اشتها یا اشتهای مفرط، بی خوابی یا پر خوابی، افت انرژی، عدم اعتماد به نفس، عدم تمرکز، اشکال در

۱. Laventi Beria

۲. Khrushchev Remembers, Little Brown, Boston, ۱۹۷۰

۳. Cyclothymic

تصمیم‌گیری، و احساس یأس و ناامیدی در بیمار می‌شود. نوع دیگر افسردگی ناشی از بیماری‌های عمومی است. پس از جنگ، چرچیل دچار نوعی جنون شد که به یک رشته عوارض عروقی مربوط می‌شد. این عوارض به سیستم عصبی او تأثیر می‌گذاشتند و قدرت تشخیص او را کاهش می‌دادند. در چنین حالتی، فرد عادی از کار کناره‌گیری می‌کند. اما چرچیل آنقدر در منصب قدرت باقی ماند تا اینکه آنتونی ایدن^۱ روی کار آمد.

۴-۹-۴. فیدل کاسترو

کاسترو نمونه بارز یک رهبر سیاسی منزوی و شخصیت اسکیزوئید است. او که تحریم‌های ایالات متحده، دشمنی دنیای غرب، و به خود واگذاشتگی متحدین کمونیست قدیمی را متحمل شده بود، به عنوان آخرین رهبر انقلابی کمونیست کره زمین شناخته شده است. در کشورش، تقریباً بیشتر یاران مبارز قدیمی‌اش مرده بودند و نسلی که او را تحسین می‌کرد. پا به سن گذاشته بود. نسل جوان کوبا خواهان تغییرات بود و می‌خواست که او از قدرت کناره‌گیری کند. می‌توان گفت که کاسترو تنها مانده بود. جرال د پست^۲ عقیده دارد که انزوای او با شخصیت خودشیفته‌اش در ارتباط است. این تیپ شخصیتی، ظاهری مبتکر، خودپسند و سرشار از اعتماد به نفس دارد. قبل از به وجود آمدن مشکلات سلامتی، فرمانده فیدل کاسترو، رئیس شورای دولتی، رئیس الوزرا، فرمانده ارتش و دبیر کل حزب کمونیست کوبا، هر روز در برنامه‌های رادیو و تلویزیون شرکت می‌کرد. گاهی آنقدر برنامه‌های طولانی می‌شد که در میانه نطق خود به خواب می‌رفت، بیدار می‌شد و ادامه می‌داد، انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است.^۳ در ظاهر کاسترو به هیچ کس احتیاج نداشت، حتی در دوره‌ای از اینکه خود را تنها می‌یافت، احساس رضایت می‌کرد. اما پشت این نقاب، چهره‌ای پنهان بود که تردیدها و احساس عدم تطابق با جامعه آزارش می‌داد.

۱. Anthony Eden

۲. Gerald Post

۳. Nikita Khrouchtchev, Memoires, Belfond, Paris, ۲۰۰۶

۴-۵. مطالعات موردی

در سال ۱۹۳۹ کارل یونگ در برلین با هیتلر و موسولینی ملاقات کرد و شاهد تعامل‌های بین آنها بود. فردریک کولیج^۱ و دانیل سگال^۲، روان‌شناسان شخصیت دانشگاه کلورادو، در سال ۲۰۰۹ در مقاله‌ای با عنوان «آیا کیم جونگ-ایل مثل صدام حسین و آدولف هیتلر است؟» می‌نویسند: «به گفته یونگ هیتلر حتی یک بار هم نخندید و به نظر می‌رسید که ناراحت و بدخلق است. یونگ او را فردی خالی از جنسیت و خالی از انسانیت دید که تنها یک هدف در سر داشت: ایجاد رایش سوم، یک آلمان قادر مطلق و اسرارآمیز که بر تمام تهدیدهایی که هیتلر احساس می‌کرد غلبه می‌کرد و توهین‌هایی که در طول تاریخ به آلمان شده بود را پاسخ می‌داد.» هیتلر در یونگ تنها حس ترس را برانگیخت. در عوض موسولینی به چشم یونگ ظاهراً «مردی اصیل» آمد که «گرما و انرژی» داشت.

به استثنای یونگ، برای بیشتر مردم پیدا کردن فرصت دیدار تک به تک با دیکتاتورهای سیاسی بی‌نهایت دشوار است و برای روان‌شناسان یا روان‌پزشکان انجام معاینه بالینی رودرروی این افراد اساساً غیرممکن است. بنابراین در بیشتر بررسی‌های خصوصیات شخصیتی این نوع رهبران از گزارش‌های افراد مطلع استفاده شده است. چنین گزارش‌هایی اگرچه قطعاً ایده‌آل نیستند، اما با این حال حاوی اطلاعات زیادی درباره حیات ذهنی بعضی از بدنام‌ترین رهبران جهان هستند. در یک بررسی معلوم شده گزارش افراد مطلع با «گزارش شخصی» یا اصطلاحاً «خودسنجی» تفاوت زیادی ندارد و اینکه گزارش افراد مطلع مختلف معمولاً با یکدیگر همخوانی دارند. حتی در مورد بیماران عادی مبتلا به اختلال شخصیت نیز گزارش‌های افراد مطلع در نهایت برای متخصص بالینی مفید هستند. گزارش‌های افراد مطلع بویژه هنگامی اهمیت دارند که نشانه‌های اختلال شخصیت بیمار را و دارد اطلاعات غیرواقعی به متخصص بالینی بدهد.

کولیج و سگال در سال ۲۰۰۷ پنج متخصص هیتلر شناس را گرد آوردند و از آنها خواستند که او را بر اساس نشانگان روان‌آسیب‌شناختی DSM-IV و اختلال‌های

۱. F. Coolidge

۲. D. Segal

شخصیتی ارزیابی کنند. اجماع میان این متخصصان آن بود که هیتلر در اختلال‌های شخصیتی: پارانویا^۱، جامعه‌ستیزی^۲، خودشیفتگی^۳ و آزارگری^۴، امتیاز بسیار بالایی داشت. شرح حال شخصیتی هیتلر که از این اطلاعات نتیجه شد نیز نشان می‌داد احتمالاً تمایلات اسکیزوفرنیک و از جمله خودبزرگ‌بینی مفرط^۵ و خطای فکر^۶ داشت.

کولیج و سگال در بررسی دیگری که در سال ۲۰۰۷ انجام دادند، همین کار را در مورد صدام حسین انجام دادند. درست همچون مورد هیتلر، این بار هم آنها شرح حال شخصیتی مورد اجماع را بر اساس گزارش‌های افراد مطلع از ۱۱ نفر عراقی با میانه سنی ۲۴ سال که صدام را از نزدیک می‌شناختند، استخراج کردند. این بررسی نشان داد که صدام در همان اختلال‌های شخصیتی امتیاز بالایی داشت: پارانویا، جامعه‌ستیزی، خودشیفتگی و آزارگری، هرچند ویژگی‌های آزارگری در صدام قوی‌تر بود تا در هیتلر. این بررسی در صدام نیز همچون هیتلر نشانگان احتمال اسکیزوفرنی را نشان داد. میان شرح حال‌های شخصیتی به دست آمده برای این دو نفر، همبستگی نسبتاً بالایی وجود داشت.

کولیج با ترکیب نتایج این دو بررسی، به این فرضیه رسید که ترکیبی از شش اختلال شخصیتی می‌تواند شخصیت دیکتاتورها را به طور کلی نشان دهد: آزارگری، جامعه‌ستیزی، پارانویا، خودشیفتگی، اسکیزوئید^۷ و اسکیزوفرنی گونه^۸.

بیشتر بدانیم:

بر اساس معیارهای راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی DSM-۵: مهم‌ترین نشانه‌های اختلال اسکیزوئید کناره‌گیری از روابط اجتماعی، گوشه‌گیری و ترجیح فعالیت‌های فردی و نداشتن دوست نزدیک است. اختلال اسکیزوفرنیک‌گونه یا اسکیزوتایپال نسبتاً شدیدتر است و مهم‌ترین نشانه‌های آن عبارت‌اند از باورهای شبه‌هدیانی و به خود گرفتن همه چیز، عقاید عجیب یا تفکرات

۱. Paranoid
۲. Antisocial
۳. Narcissism
۴. Sadism
۵. Excessive Grandiosity
۶. Aberrant Thinking
۷. Schizoid
۸. Schizotypal

رازآلود، تحریف‌های شناختی یا ادراکی و رفتارهای غیرعادی، عاطفه نامناسب یا محدود، رفتار یا ظاهر نامأنوس، فقدان دوستان نزدیک و اضطراب اجتماعی مفرط. علاوه بر این، معیارهای کنونی DSM-IV-TR برای اسکیزوفرنی از نوع پارانوئید شامل نشانگان‌هایی همچون اشتغال ذهنی مدام به یک یا چند هذیان آزار یا عظمت است که معمولاً پیرامون یک موضوع مرتبط سازماندهی شده است. ویژگی‌های همبسته عبارت‌اند از؛ اضطراب، خشم، کناره‌گیری و تمایل به جدال لفظی.

DSM-IV-TR همچنین بیان کرده که موضوعات آزاری و هذیان عظمت ممکن است افراد اسکیزوفرنیک را مستعد خشونت کند، و اینکه چنین افرادی در تعاملات بین فردی شیوه بالادستی یا رئیس‌مآبی دارند و اینکه چنین افرادی ممکن است هیچ نشانه‌ای از اختلال شناختی بروز ندهند و در حوزه کارکرد شغلی و زندگی مستقل عملکرد خوبی داشته باشند.

همچنین؛ در سال ۲۰۰۹، کولیج و سگال پژوهش‌های‌شان را گسترش دادند تا دیکتاتور تازه در گذشته کره شمالی، کیم جونگ-ایل را نیز در بر گیرد. کولیج و سگال از طریق همکاران‌شان به یک روان‌شناس دانشگاهی کره جنوبی معرفی شدند که «آموزش‌های روان شناختی پیشرفته دیده بود و درباره کیم جونگ-ایل شناخت مسلم داشت.» این روان‌شناس ناشناس موافقت کرد که درباره شرح حال روان شناختی کیم جونگ-ایل یک گزارش مطلع تهیه کند.

شرح حال شخصیت کیم جونگ-ایل نیز ترکیب همان شش اختلال شخصیتی را نشان داد: آزارگر، جامعه‌ستیز، پارانوئید، خودشیفته، اسکیزوئید و اسکیزوفرنیک‌گونه. جدول زیر امتیازهای هر دیکتاتور را برای ۱۴ اختلال شخصیتی و همچنین برای اسکیزوفرنی و طرز فکر روان‌پریش نشان می‌دهد. اختلال‌ها بر اساس امتیازی که در مورد هر دیکتاتور به دست آورده‌اند، مرتب شده‌اند: هر سه دیکتاتور در مورد شش اختلال شخصیتی بالای فهرست با هم مشترک‌اند و تنها ترتیب آنها در هر کدام اندکی متفاوت است. علاوه بر این، همه آنها در مورد اسکیزوفرنی و طرز فکر روان‌پریشانه هم امتیاز بالایی گرفته‌اند.

جدول: ۴-۲:		
نمره های استاندارد اختلال شخصیت برای صدام حسین، آدولف هیتلر و کیم جونگ - ایل		
صدام حسین	آدولف هیتلر	کیم جونگ ایل

اختلال شخصیت	میانگین نمره	اختلال شخصیت	میانگین نمره	اختلال شخصیت	میانگین نمره
۱. آزارگری	۸۱/۰	۱. پارانویا	۷۸/۴	۱. آزارگری	۸۱/۱
۲. پارانویا	۷۹/۳	۲. جامعه ستیزی	۷۷/۸	۲. پارانویا	۷۷/۸
۳. جامعه ستیزی	۷۷/۴	۳. خودشیفتگی	۷۶/۹	۳. خودشیفتگی	۷۶/۰
۴. خودشیفتگی	۷۴/۲	۴. آزارگری	۷۵/۹	۴. اسکیزوئید	۷۵/۰
۵. اسکیزوئید	۷۲/۶	۵. اسکیزوئید	۶۷/۴	۵. اسکیزوتایپال	۷۴/۲
۶. اسکیزوتایپال	۷۰/۷	۶. اسکیزوتایپال	۶۷/۲	۶. جامعه ستیزی	۷۴/۱
۷. وسواسی - جبری	۶۷/۷	۷. مرزی	۶۵/۶	۷. اجتنابی	۷۰/۱
۸. وابسته	۶۷/۵	۸. منفعل-پرخاشگر	۶۳/۷	۸. مرزی	۶۵/۶
۹. افسرده	۶۷/۴	۹. افسرده	۶۱/۹	۹. تناقض گویی	۶۱/۹
۱۰. تناقض گویی	۶۵/۴	۱۰. وسواسی-جبری	۵۹/۵	۱۰. وابستگی	۶۱/۹
۱۱. مرزی	۶۳/۷	۱۱. اجتنابی	۵۸/۷	۱۱. وسواسی-جبری	۶۱/۴
۱۲. منفعل-پرخاشگر	۶۳/۲	۱۲. وابسته	۵۵/۰	۱۲. منفعل-پرخاشگر	۶۰/۴
۱۳. هیستریک	۶۱/۷	۱۳. هیستریک	۵۴/۰	۱۳. افسرده	۵۵/۶
۱۴. اجتنابی	۵۹/۴	۱۴. تناقض گویی	۵۰/۶	۱۴. هیستریک	۵۲/۶
محور ۱		محور ۱		محور ۱	
اسکیزوفرنی	۷۸/۵	اسکیزوفرنی	۶۹/۶	اسکیزوفرنی	۷۶/۱
طرز فکر روان پریشانه	۸۹/۹	طرز فکر روان پریشانه	۷۳/۰	طرز فکر روان پریشانه	۷۸/۳

مقایسه میان این سه دیکتاتور نشان داد که کیم جونگ-ایل با صدام حسین شباهت بیشتری دارد؛ (۰/۶۷ همبستگی) تا با هیتلر؛ (۰/۲۰ همبستگی). نگاهی به نمره‌های شان نشان می‌دهد که هم در کیم جونگ-ایل و هم در صدام حسین اختلال شخصیتی آزارگری بالاترین نمره را گرفته و نمره‌های دیگری که گرفته‌اند نیز تقریباً یکسان است، به طوری که بیش از سه انحراف استاندارد بالاتر از میانگین جمعیت است!

نظریه بزرگ مرد در رهبری^۱ به ساده ترین شکل خود مدعی است که رویدادهای مهم ملی یا جهانی تحت تأثیر افرادی برجسته است که سازنده آن رویدادها هستند. به یک معنی این مردان بزرگ هستند که تاریخ را می سازند. شاید معروف ترین طرفدار این نظریه توماس کارلایل^۲ باشد که معتقد بود نوابغ نفوذ خود را در هر جا که قرار گیرند، می گسترانند (کریمی، ۱۳۹۳).

آیا می توان این نظریه رهبری را با به دست آوردن همبستگی بین قابلیت های فرمانروایان و میزان رشد یا عقب ماندگی کشورهای آنان در دوره حکومت شان، به بوته آزمایش گذاشت؟ فردریک وود^۳ مورخ آمریکایی اوایل قرن بیستم چنین عقیده ای داشت. وی در سال ۱۹۱۳ مطالعه گسترده ای را روی ۳۸۶ رهبر که بین سال های ۱۰۰۰ میلادی تا انقلاب کبیر فرانسه در ۱۴ کشور اروپای غربی می زیستند، انجام داد. وود رابطه بین شخصیت رهبران و وضعیت کشورها را چنین توصیف کرد: رهبران قوی، متوسط و ضعیف به ترتیب بر کشورهای قوی، متوسط و ضعیف حکومت می کنند. به باور وود رهبران قوی باعث رشد و شکوفایی کشورشان می شوند.

سودفلد و رنک^۴ (۱۹۷۶) معتقدند که موفق ترین رهبران انقلابی کسانی بوده اند که توانسته اند رفتارهای خود را به تناسب تقاضاهای زمان و موقعیت تغییر دهند. محققان مذکور این فرضیه را پیش کشیدند که در مرحله اولیه کشمکش ها و درگیری ها، لازم است که رهبران انقلابی از نظر شناختی، ساده باشند؛ یعنی در برخورد با مسائل قاطع و یک جانبه عمل کنند. اما پس از پیروزی و برای تداوم انقلاب، رهبران موفق باید دیدگاه واقع بینانه تری از جهان داشته باشند. در یک تحقیق آرشویی، این محققان فرضیه خود را با تجزیه و تحلیل نوشته های ۱۹ نفر از رهبران مشهور قبل و بعد از انقلاب به بوته آزمایش گذاشتند و فرضیه آنان تأیید شد. رهبرانی که پس از پیروزی انقلاب خود باز هم همچنان موفق بودند - مثل کرامول در انگلستان، توماس جفرسون در آمریکا، لینن و استالین در شوروی، و فیدل کاسترو در کوبا - کسانی بودند که پس از پیروزی از نظر شناختی به سوی انعطاف بیشتر تغییر جهت دادند. زمینه های مورد

۱. Leadership

۲. Tomas Carlyle

۳. Frederick Wood

۴. Suedfeld And Rank

توجه آنان متنوع تر و اندیشه ها و عقاید آنان پیچیده تر شده بود. بر عکس رهبرانی که نتوانستند پس از پیروزی انقلاب قدرت خود را حفظ کنند - از قبیل آلکساندر همیلتون در آمریکا، تروتسکی در شوروی و چه گوارا در کوبا - همچنان بر قاطعیت و یک جانبه بودن خود اصرار و پافشاری داشته اند.

بر اساس واینبرگ^۱ (۱۳۹۴) ویژگی های رهبر سیاسی ایده آل به شرح زیر می باشد: ۱. درستکار ۲. زیرک ۳. بانزاکت ۴. باصلاحیت ۵. منصف ۶. مصمم ۷. شجاع ۸. باثبات ۹. مطمئن ۱۰. هدفمند ۱۱. خوددار ۱۲. مستقل ۱۳. خوشبین ۱۴. تحصیل کرده ۱۵. باهوش ۱۶. پر انرژی ۱۷. کوشا ۱۸. خوش سخن ۱۹. خوشنام ۲۰. غنی ۲۱. صادق ۲۲. دلسوز ۲۳. با استعداد ۲۴. پایبند به اصول اخلاقی ۲۵. جذاب ۲۶. مهربان ۲۷. الهام بخش ۲۸. قوی ۲۹. دارای توانایی رهبری ۳۰. دارای بینش سیاسی

رهبری سیاسی با ویژگی های بالا اساساً یک رهبر «فرهمند»^۲ قلمداد می شود. به علاوه چنین فردی معنوی، جذاب و توأم با سخنوری عالی و استعداد الهام بخشی و هدایت مردم می باشد. معنویت، جذابیت، مهارت های ارتباطی و توانایی متقاعدسازی برجسته ترین ویژگی وی به شمار می رود.

حضرت امام خمینی(ره)، نمونه ای از رهبران شکوهمند به شمار می رود. وی یکی از رهبران تأثیرگذار سیاسی - مذهبی قرن اخیر است که با بنیانگذاری انقلاب اسلامی، الگوی سیاسی بسیاری از کشورها بویژه کشورهای منطقه خاورمیانه شد. در مطالعه ابعاد وجودی حضرت امام خمینی(ره) به ویژگی های منحصر بفردی بر می خوریم که نشأت گرفته از مکتب اصیل و انسان ساز اسلام بوده است. از جمله خصوصیات حضرت امام خمینی(س) می توان به موارد زیر اشاره کرد(سهرابی، ۱۳۹۱):

۱. ایمان به غیب و توکل به خدا؛
۲. تواضع؛
۳. قاطعیت و سازش ناپذیری؛
۴. صبر و گذشت؛

۱. Ashley Weinberg

۲. Charisma

۵. جامعیت شخصیت؛
۶. نظم و برنامه ریزی؛
۷. عدم توجه به دنیا؛ و
۸. خودسازی و اخلاق پسندیده اسلامی

۴-۷. روان شناسی نخبگان سیاسی

اصطلاح نخبه^۱، اغلب اوقات برای ارجاع به اعضای بسیار فعال جمعیت مورد استفاده قرار می گیرد. برای مثال کی^۲ (۱۹۶۱) دریافت: «نخبه سیاسی در مفهوم گسترده آن، شامل رهبران سیاسی، کارمندان دولتی، فعالان حزبی، افکارسازان و سایر افراد قشر نسبتاً مبهم تعریف شده ای از جامعه است که در نقش های سیاسی صحبت و عمل می کنند». این مفهوم، کاملاً با دیدگاه لیپمن درباره بازیگران مطابقت دارد. همان طور که کی آن را بیان کرد، «نخبه سیاسی، از قبیل سخن گوینان، متقاعدکنندگان، وکلا و مخالفان، واسطی میان دنیای رویدادهای بعید و پیچیده و توده عموم هستند» (پرایس، ۱۳۹۰).

آلموند (۱۹۵۰)، با استفاده از اصطلاح نخبه، به قشر مشخصی از حاملان سیاست در جمعیت اشاره می کند که به عموم ساختار می دهند. وی در این قشر چندین نوع متفاوت از نخبگان را مشخص می سازد: رهبران سیاست رسمی (نخبگان سیاسی)، اعضای هیأت تخصصی که به دلیل آشنایی و تماس با دولت از قدرت های خاصی برخوردارند (نخبگان بروکرات)، نمایندگان بخش خصوصی یا گروه های دارای جهت گیری سیاسی (نخبگان منافع) و نخبگان ارتباطاتی. آخرین مورد، نه تنها اعضای رسانه های گروهی، بلکه رهبران افکار مؤثر که از کانال های میان فردی استفاده می کنند، از قبیل روحانیون، باشگاه ها و رهبری مبتنی بر نظم دوستانه و ... را شامل می شود. پاره تو^۳ جزء اصلی ترین نظریه پردازان نخبگان با رویکردی روان شناختی است. او اندیشه خود را در کتاب «ذهن و جامعه» به رشته تحریر درآورده است. او می گوید نخبگان به دو بخش تقسیم می شوند، اما میان آن چه «نخبگان حاکم» و «نخبگان غیر

۱. Elit

۲. Key

۳. Vilfredo Federico Damaso Pareto

حاکم» می نامند، تمایز برقرار می کند. نخبگان حاکم کسانی هستند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر تصمیمات سیاسی تأثیر می گذارند و نخبگان غیر حاکم کسانی هستند که دارای موقعیت رهبری در جامعه هستند اما بر تصمیمات سیاسی تأثیر نمی گذارند (جعفرپور کلوری، ۱۳۸۹).

به نظر پاره تو گروه از ویژگی های انسانی، از توانایی ها و از غریزه های فردی ناشی می شود. به نظر او انسان ها به طور منطقی رفتار نمی کنند، بلکه می کوشند کنش های خود را به طور منطقی از طریق ایدئولوژی ها یا ارزش ها، که او آن ها را «اشتیاق ها» می نامد، توجیه کنند. این ارزش ها یا اشتیاق ها غرایز یا حالات ذهنی ای ایجاد می کنند که پاره تو آن ها را «باقی مانده ها» می نامد، و این ها هستند که اساس فعالیت انسانی را تشکیل می دهند. او باقی مانده ها را به دو نوع یا دو طبقه «غرایز ترکیب» و «ماندگاری انبوهه ها» تقسیم می کند. اوّلی شامل استفاده از اندیشه و تخیل است و کسانی که بر این اساس عمل می کنند روبه صفت هستند و دوّمی بر دوام، ثبات و نظم تأکید می ورزد و کسانی که بر این اساس عمل می کنند، شیر صفت هستند. لذا گروه نخبه ی مورد نظر پاره تو ترکیبی از روباه ها و شیرها می باشد. گردش نخبگان نیز توازنی میان دو نوع نخبه است. در نظر پاره تو طبقه ی نخبگان فقط از راه زور فرمان نمی رانند بلکه دست کم تا حدی با رضایت فرمانبرداران حکومت می کنند؛ چون به «ثابت های روان شناختی» - باقی مانده ها - که فطری طبیعت آدمی است، متوسل می شوند. نظریه ی گردش نخبگان پاره تو به لحاظ روان شناختی منسجم می نماید. پاره تو برای تبیین جایگاه نخبگان بحث «هرم اجتماعی» را مطرح می کند. هرم نماد جامعه است. رأس هرم را طبقه ی نخبگان اشغال کرده و بدنه و قاعده ی آن هم در اختیار توده هاست. اعضای طبقه نخبگان افرادی هستند دارای هوش، توانایی، قدرت روحی و تمرکز و اراده ای برتر. افراد نخبه در طی زندگی کم کم این ویژگی ها را از دست می دهند و به طبقات پایین نزول می کنند و در لحظه افرادی زاده می شوند که چنان با استعدادند که می توانند رهبرانی بالقوه باشند. اینان رفته رفته به رأس هرم صعود می کنند. این چنین جریان «گردش نخبگان» صورت می گیرد. هر چه این جریان روان تر باشد به همان اندازه جامعه سالم تر

و کارکرد آن بهتر خواهد بود. اما واقع امر آن است که نخبگان حاکم معمولاً نمی خواهند موقعیت خود را از دست دهند و راه را برای ورود نخبگان تازه وارد می بندند و لذا طبقه ی نخبگان حاکم با گردش نخبگان در حالت دگرگونی بی وقفه قرار می گیرد. او یادآور می شود که شرط اساسی برای آن که یک طبقه ی حاکم هم چنان پایدار و موفق باشد، این است که اعضایش آمیزه ای معقول از دو سنخ روباهان و شیران باشند. فراوانی یکی نسبت به دیگری نشانی از خطر است و بخت طبقه ی نخبگان را برای بقاء و حفظ قدرت به نحوی کاهش می دهد. لذا به نظر پاره تو وقتی گروه نخبه ی حاکم به دلیل تجمع عناصر فاسد و یا ضعف و ناتوانی در به کارگیری زور ضعیف می شوند، مردم با سازماندهی و بسیج سیاسی و ایجاد نارضایتی، توازن اجتماعی را بر هم می زنند و در این شرایط امکان انقلاب فراهم می گردد.

پرسش های مروری

۱. در خصوص پدیده رهبری چند دیدگاه وجود دارد؟
۲. فروید در کدام کتاب و به چه شکل به مسأله رهبری و پیروی و سیاست پرداخته است؟
۳. لاسول رهبران سیاسی را از نظر ریخت شخصیتی به چند دسته تقسیم بندی می کند؟
۴. مطالعات موردی کولیج و سگال چه نتایجی بدست داده است؟
۵. الگوی رهبری فرهمند حائز چه نوع ویژگی هایی است؟
۶. آلموند چند نوع نخبه را مشخص کرده است؟

پرسش های چهارگزینه ای

۱. بر اساس نظر فروید در رهبر کدام حالت شخصیت قوی تر است؟
الف) من (ب) فرامن (ج) نهاد (د) فراخود
۲. بر اساس نظر فروید در پیروان کدام حالت شخصیت قوی تر است؟
الف) نهاد (ب) من (ج) فرامن (د) ب و ج

۳. لاسول، نیچه را در کدام ریخت شخصیتی قرار داده است؟
الف) اصلاح گر (ب) آشوبگر (ج) مدیر (د) الف و ب
۴. بر اساس نظر لاسول کدام ریخت لیبدوی خود را متوجه زندگی اجتماعی کرده و آن را برای تغییر محیط اجتماعی بکار می برد.
الف) مدیر (ب) اصلاح گر (ج) آشوبگر (د) سازنده
۵. از نظر لاسول کدام ریخت در زندگی سیاسی «عمل گرا» است؟
الف) آشوبگر (ب) زنده گرا (ج) اصلاح گر (د) مدیر
۶. به نظر وینشتاین سیاست خارجی ویلسون تحت تأثیر کدام نوع بیماری قرار داشته است؟
الف) سگته های دوره ای (ب) سلطه گری
ج) شکست خود (د) پارانویا
۷. رابرت دالک کدام شخصیت را موضوعی مناسب برای بررسی «پارانویای سیاسی» مناسب دانسته است؟
الف) نیکسون (ب) جرج بوش (ج) جانسون
د) قذافی
۸. بر اساس تحلیل فرانک کدام مورد زیر جزو ویژگی های شخصیت جورج بوش نمی باشد؟
الف) خودبزرگ بینی (ب) قدرت مطلق (ج) تفکر سیاه و سفید
د) اسکیزوئید
۹. کتاب «خدمتگزار تخت طاووس» در خصوص زندگی کدام شخصیت سیاسی می باشد؟
الف) قذافی (ب) محمدرضا پهلوی (ج) رضاخان
د) استالین
۱۰. چرچیل از کدام نوع اختلال رنج می برده است؟
الف) افسردگی (ب) پارانویا (ج) وسواس
د) فوبیا
۱۱. مطالعات کولیج و سگال کدام شخصیت سیاسی را در بر نمی گیرد؟

- الف) هیتلر ب) کیم جونگ ایل ج) قذافی د) صدام
 ۱۲. نتایج حاصل از مطالعات کولیچ و سگال میزان همبستگی بین نمرات کیم جونگ ایل و صدام را چقدر برآورد کرده است؟
 الف) ۰/۶۷ ب) ۰/۲۰ ج) ۰/۸۰ د) ۰/۹۰
۱۳. بر اساس نظر واینبرگ کدام گزینه جزو ویژگی های یک رهبر سیاسی ایده ال نمی باشد؟
 الف) شجاع ب) جنگ طلب ج) الهام بخش د) باهوش
 ۱۴. حضرت امام خمینی (ره) جزو کدام الگوی رهبری سیاسی می باشد؟
 الف) فرهمند ب) بزرگمرد ج) رهبر دینی د) انقلابی
۱۵. کدام فرد جزو اصلی ترین نظریه پردازان نخبگان با رویکرد روان شناختی است؟
 الف) آلموند ب) کی ج) پاره تو د) واینبرگ

فصل ۵

عاطفه، هیجان و نگرش

سیاستمداران بیشتر کارهای خویش را از روی کین یا مهر انجام می دهند.
 ارسطو، سیاست، کتاب سوم

هدف کلی

آشنایی با تأثیر عاطفه و هیجان بر رفتار سیاسی و نگرش سیاسی و چگونگی تغییر آن

هدف های یادگیری

- از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:
۱. عاطفه و هیجان در قلمرو سیاست را تعریف کنید.
 ۲. عقلانی و یا غیر عقلانی بودن هیجانات سیاسی را توضیح دهید.
 ۳. شناخت گرم و شناخت سرد و ارتباط این دو را تبیین نمایید.
 ۴. تأثیر هیجانات بر رفتار سیاسی را شرح دهید.
 ۵. نگرش سیاسی را تعریف نمایید.
 ۶. اجزاء نگرش سیاسی را توضیح دهید.
 ۷. ویژگی های نگرش سیاسی را شرح دهید.
 ۸. عوامل مؤثر در تغییر نگرش سیاسی را نام برده و توضیح دهید.

۵-۱. مقدمه

افراد به موضوعات، بازیگران و رویدادهای سیاسی، و نیز اصول سیاسی و آرمان هایی که ارج می‌نهد، پاسخ های هیجانی می‌دهند. در بررسی دسته بندی های اجتماعی و تصورات قالبی، این گرایش وجود دارد که بر فرایندها و ویژگی های شناختی، مانند باورها، مفروضات و دانش مربوط به انواع مردم، گروهها یا کشورها تأکید شود. اما آشکار است که پدیده های شناختی، مانند تصورات قالبی، پردازش اطلاعات و اتخاذ تصمیمات سیاسی، از قبیل اینکه به چه کسی باید رأی داد، در بر گیرنده عواطف و هیجان نیز هست. عواطف و هیجان ها را به سختی می‌توان بررسی کرد، زیرا درباره ماهیت و نحوه اندازه گیری آنها نظریات مخالف بسیاری وجود دارد، و اغلب در علوم سیاسی استدلال می‌شود که تصمیم گیری عقلانی باید غیر هیجانی باشد. با این وجود، ضروری است که روان شناسی سیاسی در زمینه درک تأثیر عاطفه و هیجان بر رفتار، به جلو گام بردارد. نه تنها هیجان، آن هم در قالب پیش داوری، بیش از اجزای شناختی با رفتار ملازمت دارد (فیسکه^۱، ۱۹۸۸)؛ بلکه ما نمی‌توانیم خشونت جمعی، همچون نسل کشی را

۱. Fiske

بدون درک نقش هیجان‌ها بپذیریم. به علاوه هیجان در تصمیم‌گیری نقش مؤثری دارد.

چه موقعی در جریان اعمال خشونت بار هیجان غلبه می‌کند؟ آیا بر برخی از تعارضات، عوامل شناختی و بر برخی دیگر عواطف غلبه دارد؟ در بررسی جالبی که یکی از روان‌شناسان بالینی، بک^۱ (۱۹۹۹)، انجام داده، خشونت داخلی یا خشونت گروهی و خشونت بین‌المللی مقایسه شده است. او بر جنبه شناختی اقدامات خشونت بار تأکید و به این شکل مسأله را بررسی می‌کند که افراد قبل از اینکه به خشونت بپردازند، چه فکر می‌کنند؟ اگر چه خود آنها واقعاً متوجه نیستند که در آن لحظه به چه چیز خاصی فکر می‌کنند، ولی به دنبال پافشاری، تشخیص می‌دهند که قبل از ارتکاب به خشونت گرفتار افکار خودسرزندی و آزدگی خاطر بوده‌اند. از سوی دیگر این سؤال وجود دارد که وقتی هیجان پایان می‌پذیرد، اگر فکری وجود داشته باشد، چه اتفاقی برای فرایند فکر کردن در شرایطی که افراد مرتکب ظلم‌های زیادی در یک دوره طولانی می‌شوند، می‌افتد؟

۵-۲. عاطفه و هیجان

فیسکه و تیلور^۲ (۱۹۹۱) عاطفه^۳ را واژه‌ای عمومی برای طیف وسیعی از ترجیحات، ارزیابی‌ها، حالات و هیجان‌ها دانسته‌اند. عاطفه ممکن است مثبت یا منفی باشد، یعنی ارزیابی‌ها و ترجیحاتی که خوشایند یا ناخوشایندند. اوتانی و ویر (۱۹۹۵) تعریف دقیق‌تری دارند و عاطفه را حالتی فیزیولوژیک می‌دانند که به صورت‌های خوشایند یا غیر خوشایند، مثبت یا منفی تجربه می‌شود. فیسکه و تیلور (۱۹۹۵) هیجان^۴ را ترکیبی پیچیده از عواطف، فراتر از صرفاً احساسات خوب یا بد می‌دانند که شامل خوشحالی، آرامش، عصبانیت، غصه، ترس و احساس‌های دیگر است. اوتانی و ویر هیجان‌ها را حالات عاطفی تعریف می‌کنند که به معنای دقیق‌تر، برچسب عصبانیت، نفرت، ترس، عشق و احترام بر آن خورده باشد (کاتم و همکاران، ۱۳۸۶).

۱. Bek
۲. Taylor
۳. Affect
۴. Emotion

این موضوع روشن است که روان‌شناسی سیاسی بدون شرح نقش هیجان - که به آن عاطفه نیز می‌گویند - کامل نخواهد بود. بسیاری پدیده‌ها در سیاست، بیش از نوع «سرد» پردازش اطلاعات متضمن هیجان و احساس هستند. تمام مفاهیم سیاسی متهم‌اند که - مثبت یا منفی - هیجانی هستند؛ چیزی که بسیاری روان‌شناسان از آنها به «شناخت‌های گرم» یاد می‌کنند. محرک‌های سیاسی اغلب هیجان‌ات و احساساتی قوی همچون دوست داشتن، تنفر، شادی، غم، عصبانیت، گناه، قدرشناسی، انزجار، انتقام، لذت، ناامنی، ترس، نگرانی و امثال آن را برمی‌انگیزانند.

ما به صورتی بیطرفانه به سیاست نمی‌نگریم؛ آنگونه که برخی کامپیوترهای بسیار پیشرفته ممکن است به آن بنگرند. به عنوان مثال عده‌ی بسیار کمی می‌توانند به عکس جرج دبلیو بوش، هیلاری کلینتون یا تصویر برخورد هواپیما به مرکز تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی بدون هیچ احساسی نگاه کنند. تعداد کمی از آمریکایی‌ها می‌توانند به عکس اسامه بن لادن نگاه کنند و احساس عصبانیت، حقارت و... نکنند؛ درست مانند بسیاری از طرفداران القاعده در خاورمیانه که به همان عکس‌ها نگاه می‌کنند و احساس غرور، تحسین و... می‌کنند. البته این پدیده به سیاست محدود نمی‌شود. همانگونه که رابرت زایونک^۱ روان‌شناس یادآور می‌شود: هیچ کسی را نمی‌توان بدون تجربه‌ی برخی احساسات آنی^۲ دفعی یا جذبی و بدون اندازه‌گیری چنین احساساتی به دیگران معرفی کرد. ما به صورت مداوم دیگران، رفتار، انگیزه‌ها و نتایج رفتارشان را ارزیابی می‌کنیم. جدای از وضعیت‌های اجتماعی، احتمالاً تعداد بسیار اندکی از ادراکات و شناخت‌ها در زندگی روزمره وجود دارند که دارای عناصری عاطفی نیستند؛ به عبارت دیگر، گرم نیستند یا حداقل نیم‌گرم هستند (زایونک، نقل از هوتون، ۱۳۹۳).

سیاست به همان اندازه که با «تفکر» سروکار دارد با «احساس» نیز سروکار دارد. این درک، به منظور فهم بهتر هیجان‌ات سیاسی به ما کمک می‌کند تا انواع مختلف هیجان‌ات سیاسی ممکن را طبقه‌بندی کنیم. احساسات خاص^۲ - به عبارت

۱. Robert Zajonc

۲. Object-Specific Feelings

دیگر، آنهایی که از واکنش به چیز یا شخص خاصی نشأت می‌گیرند - متفاوت از احساسات پراکنده^۱ - آنهایی که به چیز یا شخص خاصی مربوط نمی‌شوند - هستند. ما می‌توانیم این نوع دوم از احساس هیجانی را «خُلُق»^۲ بنامیم. به عنوان مثال وینستون چرچیل، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا، در بیشتر عمرش از افسردگی رنج می‌برد؛ شرایطی که او اغلب آن را «سگ سیاه» خود می‌نامید. یکی از ویژگی‌های متمایز کننده‌ی چنین خلق‌وخوهایی این است که مریض قادر نیست احساسات تاریکش را به شیء یا علت خاصی نسبت دهد. همه‌ی ما به دفعات بیدار شدن با خلقی شاد را تجربه کرده‌ایم و این در طبیعت بسیار عادی است. از طرف دیگر، پاسخ‌های هیجانی و خلق‌وخوی خوب می‌توانند ناپایدار و فانی باشند. اما آنها واکنش‌هایی هستند که شخص یا رویداد خاصی آنها را برمی‌انگیزاند. بنابراین می‌توانیم «علت‌هایی» را به آنها نسبت دهیم. به عنوان مثال؛ زمانی رونالد ریگان، جوکی نسبتاً نامناسب - زمانی که جنگ سرد همچنان ادامه داشت - در مورد بمبگذاری در اتحاد جماهیر شوروی ساخت. برخی با عصبانیت، عده‌ای با آزرده‌گی و گروهی دیگر با خنده به آن واکنش دادند.

برخی هیجانانگیز از هر دو نظر خلق‌وخو و پاسخ‌های هیجانی متفاوت هستند؛ بدین معنی که آن احساسات نسبت به هریک از عادات و پاسخ‌های هیجانی مدت طولانی‌تری دوام می‌آورند. برای مثال؛ «ارزیابی‌ها» به نگرش‌های طولانی مدت نسبت به یک گروه سیاسی خاص یا حزب اشاره می‌کند؛ نگرش‌هایی که به ندرت یک شبه تغییر می‌کنند. جورج دبلیو بوش و هیلاری کلینتون، الهام‌بخش ارزیابی‌های به شدت عاطفی در میان رأی دهندگان آمریکایی هستند. این امر در مورد جان هاوارد در استرالیا و تونی بلر در بریتانیا نیز صادق است. البته امکان ارزیابی رهبران سیاسی تنها با استفاده از فرایندهای شناختی «سرد» مانند طرحواره‌ها یا درجه‌ی تطابق ارزش‌های سیاستمدار با ما وجود دارد. اما این امر غیرمحمتمل است؛ چرا که تمام سیاستمداران، واکنش‌های هیجانی - دوست داشتن، تنفر شدید یا بی‌تفاوتی - را در مردم برمی‌انگیزند.

۵-۲-۱. آیا هیجانانگیز «غیر عقلانی» هستند؟

۱. Diffuse Feelings

۲. Mood

مدت‌های طولانی، هیجانات را اموری منبعث از معده و نه مغز می‌دانستند. این شیوه‌ی تفکر، ریشه در تفکرات باستانی دارد. در سنت اندیشه سیاسی غرب، «منطق» در تقابل با «هیجان» باقی مانده است. در یک سو استدلال منتظم و عقلانی - امر مطلوب و تحسین شده-، و در سوی دیگر محرک‌های عاطفی و غیرعقلانی - اموری که باید از آنها اجتناب شود- قرار دارند. به عنوان مثال، این موضوع در تمایز فرویدی بین نهاد و فرامن روشن است. تفکر در باب هیجان به مثابه امری مضر برای تصمیم‌گیری مبتنی بر اطلاعات و واقعیت، برای ما بسیار آشنا است.

این رویکرد ممکن است به صورتی جدی گمراه‌کننده باشد. دیدگاهی بسیار متفاوت و محبوب در روان‌شناسی سیاسی وجود دارد که این منظر را به چالش می‌کشد که فرایندهای هیجانی، فی‌ذاته ماهیتی غیرعقلانی یا غیرشناختی دارند. یقیناً صحیح است که شناخت‌های گرم اغلب با شناخت‌های سرد در رقابت هستند. هر کسی که در تلاش برای از دست دادن وزن است می‌داند که رژیم غذایی همانند با خود جنگیدن است؛ عقل به ما می‌گوید باید شکلات و بستنی نخوریم، در حالی که اشتها خلاف آن را به ما دیکته می‌کند. همانگونه که استیون پینکر^۱ اشاره می‌کند «زندگی ذهنی اغلب همانند یک پارلمان است. اندیشه‌ها و احساسات برای به دست گرفتن کنترل در رقابت هستند؛ به گونه‌ای که هر یک عاملی با استراتژی‌هایی خاص هستند که می‌خواهند تمامیت وجود شخص را در کنترل خود بگیرند». ما همگی با آسیمی که هیجانات لجام‌گسیخته -همچون خشم- می‌توانند بر جای بگذارند آشنا هستیم. با وجود این، او معتقد است که هیجانات الزاما مضر نیستند. استیون پینکر با ترکیب یک رویکرد شناختی مدرن با رویکردهای تکاملی داروینی بیان می‌کند که ما دارای هیجانات هستیم، چون آنها ثابت کرده‌اند که در بقای گونه‌ها کارآمد و مفید هستند. به عنوان مثال، ما به نزدیکانمان احساس عشق و همبستگی می‌کنیم، چون این امر ناشی از انگیزش تضمین بقای نسل است. این دیدگاه رومانیتیک نیست، اما برخی نیز عشق را «غیرعقلانی» می‌دانند. برخی فرهنگ‌ها را «هیجانی‌تر» از سایر فرهنگ‌ها می‌دانند؛ برای نمونه، کلیشه‌های «لاتین تبارهای زودجوش» یا «آلمانی‌های بی‌احساس». اما

۱. Steven Pinker

پینکر استدلال می‌کند که تفاوت فرهنگ‌ها فقط در شیوه‌ی ابراز احساسات اعضای آنها است و نه محتوای احساس شان. او ابراز می‌دارد که تکامل، هیجان‌ات مشابهی را در همه‌ی ما برنامه‌ریزی کرده است. همه‌ی ما در پاسخ به رویدادها، هیجان‌ات یکسانی را از خود بروز نمی‌دهیم - برای مثال، تفاوت در واکنش‌ها به تصویر بن لادن در جاهای مختلف دنیا-، اما همه‌ی ما ظرفیت یکسانی برای احساس طیف بسیار مشابهی از هیجان‌ات را در خود رشد داده‌ایم.

۵-۲-۲. شناخت گرم و شناخت سرد

هیجان‌ات، کیفیتی «خودکار» دارند و گاهی می‌توانند انعکاس فرایندهای ناهشیار باشند. جورج مارکوس بیان می‌کند که «در آغاز به این ایده که فرایندهای هیجانی در خارج از آگاهی هشیار رخ می‌دهند با تردید بدان نگریسته می‌شد، ولی امروزه کاملاً پذیرفته شده است». بنابراین در باب شیوه‌های تعامل هیجان و فرایندهای شناختی خاص در سیاست، پژوهش‌های بیشتری باید صورت گیرند. هرچند خونگ در کتاب «جنگ قیاس‌ها»، اولویت پژوهشی‌اش «شناخت‌های گرم» نیست، اما خاطر نشان می‌کند که استدلال قیاسی علاوه بر شناخت، محتوایی عاطفی نیز دارد: زمانی که دین راسک وزیر امور خارجه تصمیم گرفت که خطر در ویتنام شبیه خطر در کره است، این قیاس نه تنها ممکن بود تصویر نظامیان چینی در حال عبور از «رود یالو»^۱ را فرابخواند، بلکه همچنین احساساتی منفی را درباره‌ی این نظامیان مرموز برانگیزد.

خونگ ابراز می‌دارد که او همچنین به خاطر پیش‌بینی نکردن مداخله‌ی چین در جنگ کره احساس پشیمانی می‌کرد. ما به شیوه‌ای جداگانه و به سادگی، بارها قیاسی را برمی‌گزینیم که اهمیت هیجانی بسیاری برایمان دارد؛ همانگونه که کره برای جانسون و وزیر امور خارجه‌اش چنین اهمیتی داشت. در دسترس بودگی شناختی می‌تواند تابعی از فرایندهای گرم و سرد باشد، اما در روان‌شناسی سیاسی این امر نادیده گرفته شده است.

روشن است که هیجان‌ات - به خصوص ترس - نقشی مهم در روند تصمیم‌گیری جانسون درباره‌ی ویتنام داشته است. یکی از نگرانی‌هایی که او اغلب با زیردستانش در

۱. Yalu River

میان می‌گذاشت، دورنمای ورود چین به جنگ و در نتیجه، آغاز سهوی جنگ جهانی سوم بود. جانسون به دوریس کیرنز گودوین گفته بود که «شب‌ها در حالی که در رختخواب دراز کشیده‌ام، پسرانم - سربازان- را تصور می‌کنم که در حال پرواز بر فراز ویتنام شمالی هستند و دارند مجموعه‌ای از سؤالات بی‌پایان را از من می‌پرسند. اگر یکی از آن اهدافی که امروز انتخاب کرده‌ای، روسیه و چین را تحریک کنند چه می‌شود؟ بعد چه اتفاقی می‌افتد؟». روشن است که این طرز تفکر تا حدی مبتنی بر قیاس کره است، ولی این مقایسه نشانه‌ی هیجاناتی در جانسون است که به ناگزیر، سیاستگزاری او را تحت تأثیر قرار داده بود. تحلیل بلما استینبرگ^۱ در مورد تصمیم آمریکا در مسأله ویتنام نشان می‌دهد که هیجانات شرم و تحقیر، دلیل لیندون جانسون و خلفش نیکسون بودند: لیندون جانسون و ریچارد نیکسون، بسیار خودشیفته و از احساسات شرم و تحقیر رنج برده بودند. این احساسات که در بافت کلی ساختارهای شخصیت خودشیفته‌شان به چشم می‌خورد، نقش مهمی را در شکل‌دهی به تصمیمات این دو در مورد ویتنام بازی کرد.

در حالی که هیچ کس با تحلیل روانکاوانه‌ی استینبرگ از این دو نفر موافق نیست، و رای این تردید، به نظر می‌رسد این هیجانات بی‌تأثیر هم نبوده‌اند. یکی دیگر از ترس‌های جانسون که مدارک متقنی نیز در مورد آن وجود دارد این بود که می‌ترسید «نخستین رئیس‌جمهور آمریکایی باشد که در جنگ شکست می‌خورد».

۵-۲-۳. هیجانات و رفتار سیاسی

خشام^۲ هیجانی است که اغلب در رفتار سیاسی دیده می‌شود. خشام هیجانی منفی است که در آن سرزنش رفتار نامطلوب و حوادث نامطلوب ناشی از آن به سمت فرد یا گروه دیگر فرافکنی می‌شود. این امر زمانی اتفاق می‌افتد که اهداف عقیم مانده‌اند و توجه به مانعی که بر سر راه هدف قرار گرفته متمرکز می‌

۱. Blema Steinberg

۲. Anger

شود (استین، تراباسو و لیواگ^۱، ۱۹۹۳). خشم موجب تمایل به کسب مجدد کنترل، رفع مانع، و اگر لازم باشد، حمله به منبع آسیب می‌شود (فریژا^۲، ۱۹۸۶؛ ایزارد^۳، ۱۹۷۷؛ لازاروس^۴، ۱۹۹۱).

ترس و اضطراب^۵، دو هیجان مهم دیگر در سیاست‌اند. هر دو زمانی رخ می‌دهند که احساس خطر شود، ولی فرق آنها در این است که ترس همراه با تهدیدی روشن و مشخص است در حالی که اضطراب همراه با عدم قطعیت درباره تهدید است. معمولاً وقتی افراد ترس را تجربه می‌کنند، می‌خواهند از تهدید اجتناب یا فرار کنند. اما وقتی اضطراب را تجربه می‌کنند واقعا نمی‌دانند چه کنند یا چگونه پاسخ دهند (لازاروس، ۱۹۹۱).

تصویر «دشمن»^۶، همراه با ادراک قوی تهدید و عواطف و هیجان‌های بسیار شدید است. در افراطی‌ترین شکل، دشمن شیطانی به صورت تغییر ناپذیری انگیزه تجاوز دارد. برخی از هیجان‌هایی که از وجود دشمن بر می‌خیزد شامل: خشم، ناکامی، رشک، حسادت، ترس، بی‌اعتمادی و احتمالاً احترام‌آکراه‌آمیز است. تصویر دشمن، دفاع قوی و پرخاشگرانه را انتخابی منطقی می‌سازد.

هیجان‌های مثبتی نیز وجود دارند که در سیاست حائز اهمیت‌اند، مانند افتخار فرد به پیشرفت گروه یا کشورش، یا بروز خوشحالی وقتی که فرصت دستیابی به هدفی مهم فراهم می‌شود.

باربر^۷ (۱۹۷۲) خاطر نشان می‌سازد که موقعیت رئیس‌جمهوری بسیار بالاتر از یک موقعیت عادی است. رئیس‌جمهوری بر شدیدترین و پایدارترین هیجان‌ها در سیاست متمرکز است. رئیس‌جمهوری یک رهبر نمادی بوده و شخصی است که امیدها و ترس‌های مردم در مورد آینده سیاسی آنها را به هم نزدیک می‌کند. بنابراین، یقیناً در مبارزات انتخاباتی رئیس‌جمهوری سعی می‌شود هیجان‌آلودان انتخاب‌کنندگان تحریک شود. به نظر می‌آید موفقیت در کسب آراء به توانایی رئیس‌جمهور برای تحریک

۱. Stein, Trabasso and liwag

۲. Frijda

۳. Izard

۴. Lazarus

۵. Fear and Anxiety

۶. Enemy

۷. Barber

احساسات مثبت بالقوه (امید و غرور) و اجتناب از ایجاد احساسات منفی (ترس و خشم) وابسته است. در واقع، امیدواری‌های رؤسای جمهور احساس‌هایی قوی ایجاد می‌کند. به علاوه از داوطلبان ریاست جمهوری خاص نیمرخ‌های متمایزی از پاسخ‌های عاطفی استنباط می‌شود. برای مثال در سال ۱۹۸۰ از ادوارد کندی اساساً خشم و غم، در حالی که از جیمی کارتر اساساً ناکامی و ناراحتی استنباط شد (آبلسون و دیگران، ۱۹۸۲).

۵-۳. نگرش سیاسی و چگونگی تغییر آن

۵-۳-۱. نگرش

آلپورت (۱۹۳۵) نگرش^۱ را «حالتی ذهنی» که فرد را برای انجام دادن کنش آماده می‌سازد و جزو متغیرهای واسطه و مشاهده‌نشده است، تعریف می‌کند (تاپیا و همکاران، ۱۳۷۹). وی همچنین در تعریف آن می‌گوید: «نگرش به طور ضمنی دلالت دارد بر نوعی آمادگی روانی عصبی برای فعالیت ذهنی و جسمی» (آلپورت، ۱۳۷۱). کرج نیز چنین تعریفی ارائه کرده است: «آمادگی روانی فرد برای رو به رو شدن با چیزها و واکنش به آن‌هاست که معمولاً با هیجان‌های خاص همراه است و شامل عناصر شناختی^۲، عناصر عاطفی (هیجانی)^۳ و عنصر آمادگی برای عمل^۴ است» (کرج و همکاران، ۱۳۴۷). آلفیلیپ و همکاران نیز آن را به معنای «جهت‌گیری کلی و ارزش‌گذاری نسبت به موضوع معینی می‌دانند. مثلاً موافق یا مخالف چیزی بودن، چیزی را خوب یا بد دانستن، درست یا غلط پنداشتن و غیره» (تاپیا^۵ و همکاران، ۱۳۷۹).

این موضوع که نگرش‌ها چگونه شکل می‌گیرند و چگونه تغییر می‌کنند، برای رهبران، سیاستمداران و دیگران بسیار مهم است؛ زیرا می‌توانند با پیش‌بینی رفتار سیاسی دیگران، اقدام مناسب و تأثیرگذاری مورد نظر را اعمال کنند. از میان

۱. Attitude
 ۲. Cognitive
 ۳. Feeling
 ۴. Action Tendency
 ۵. Claude Tapia

عوامل مختلفی که در ایجاد نگرش‌ها مؤثرند، نیازها، اطلاعات، تعلق به گروه خاص و شخصیت، چهار عامل مهم اند (الشیخ، ۱۹۹۲، نقل از برزگر، ۱۳۸۹).

۵-۳-۲. اجزاء نگرش سیاسی

هر نگرش دارای سه جزء یا رکن شناختی، عاطفی (هیجانی) و رفتاری است. غالب پژوهشگران عناصر و ترتیب آن را به همین صورت نقل کرده‌اند؛ اما بسته به این که نگاه پژوهشگر نسبت به سیاست و رفتار سیاسی مثبت باشد یا منفی، ترتیب ذکر این سه رکن جا به جا می‌شود. مثلاً اگر تلقی روان‌شناس سیاسی آن باشد که دنیای سیاست واقعی، دنیایی غیر عقلایی است، ترتیب آن‌ها عبارت می‌شود از جزء عاطفی، جزء شناختی و جزء رفتاری؛ یعنی جزء عاطفی در صدر قرار می‌گیرد و اهمیت بیشتری می‌یابد. به طور مثال برخلاف اکثر پژوهشگران، آلفیلیپ و همکاران، نظیر روزنبرگ و هاوولد^۱ وجه غالب نگرش را وجه عاطفی می‌دانند و بنابراین در ذکر سه مؤلفه، ابتدا از بعد عاطفی یاد می‌کنند:

- بعد عاطفی (آمادگی قبلی برای ارزش‌گذاری مثبت یا منفی موضوع)؛

- بعد شناختی (باور یا شناخت‌های فرد در مورد موضوع)؛

- بعد رفتاری (نحوه رفتار فرد نسبت به موضوع) (تاپیا و همکاران، ۱۳۷۹). تعریف

سه عنصری و تأکید بر سه رکنی بودن نگرش، تقریباً مورد اجماع روان‌شناسان اجتماعی قرار گرفته است. عنصر شناختی شامل اعتقادات و باورهای شخص درباره یک شیء یا اندیشه است. عنصر احساسی یا عاطفی آن است که معمولاً نوعی احساس عاطفی و هیجانی در ما بر می‌انگیزد و عنصر آمادگی عمل به تمایل ما برای پاسخگویی به شیوه‌ای خاص اطلاق می‌شود. به طور مثال نگرش یک شخص نسبت به یک شخصیت سیاسی ممکن است حاوی این شناخت باشد که او یک شخصیت سیاسی دارای شَمّ سیاسی بالاست. از نظر عاطفی، شخص شیفته سخنرانی‌های بسیار جذاب اوست و به شدت مسحور او قرار می‌گیرد. بخش رفتاری این نگرش آن است که شخص همواره آماده ملاقات و مشتاق حضور در جلسات سخنرانی آن شخصیت است (کریمی، ۱۳۷۵).

۱. Rosenberg & Hovland

در اینجا این سه جزء را توضیح بیشتری می‌دهیم:

الف. جزء شناختی

عبارت از اعتقاداتی است که شخص درباره موضوع نگرش دارد. به طور مثال نگرش فردی درباره کمونیسم شامل اطلاعاتی است که شخص درباره نظریه مارکس و روسیه شوروی یا چین کمونیست دارد. مهم‌ترین این شناخت‌ها آن‌هایی است که با نوعی «ارزیابی» همراه‌اند. مثلاً اعتقاد به خوبی یا بدی جنبه‌های مختلف کمونیسم: آیا رژیم کمونیستی به اشخاص آزادی می‌دهد یا مخالف آزادی است، آیا بشر را به سوی صلح یا به سوی جنگ می‌کشاند و از این قبیل (کرچ و همکاران، ۱۳۴۷). این شناخت سیاسی به فرایند پردازش اطلاعات اشاره می‌کند. یعنی فعالیت‌های ذهنی که کسب آگاهی می‌کند به رویدادها معنا می‌دهد، فعالیت سیاسی را درک می‌کند و بینش‌های منسجم درباره واقعیت سیاسی عرضه می‌نماید. آنان موارد خاص را به اصول کلی ربط می‌دهند و رویدادهای عینی را در پرتو ایده‌های انتزاعی درک و از اصول نظری کلی نتایجی مشخص استنتاج می‌کنند (اپتر و آندریین، ۱۳۸۰). انسان‌ها اطلاعات سیاسی را ذخیره می‌نمایند و به یاد می‌آورند. البته تجربه نشان می‌دهد مردم اطلاعاتی را به یاد می‌آورد که بیشتر برای آنان قابل درک باشد؛ مثلاً مردم آمریکا درباره مالیات بر درآمد اطلاعات بیشتری به خاطر می‌آورند تا سیاست پولی بین‌المللی یا کنترل سلاح‌های تسلیحاتی در سطح جهان. پردازش اطلاعات سیاسی متضمن عمل بر مبنای اطلاعات و باورهایی است که از حافظه‌بازیابی می‌شوند و آن را از مرحله نگرش به مرحله عمل سیاسی می‌رسانند.

ب. جزء احساسی

مربوط به احساسات و شورهایی است که موضوع در شخص برمی‌انگیزد. موضوع ممکن است خوشایند یا ناخوشایند باشد. محبت را برانگیزد یا ترس و نفرت را (کرچ و همکاران، ۱۳۴۷). جنبه احساسی نگرش‌هاست که به آن‌ها از لحاظ انگیزش رفتار اهمیت خاص می‌بخشد. بنابراین «انگیزش» در واقع در این

بعد جایگاه یابی می شود. مثلاً فرد مؤمن به دین کاتولیک، آداب و رسوم کاتولیک در او احساس و شور خاصی بر می انگیزد و شیفتگی، تحسین و احترام در او پدید می آورد. بر عکس کسی که به این آیین اعتقادی ندارد، این آداب و رسوم ممکن است به نظرش مضحک آید و در او احساس ریشخند برانگیزد و یا هیچ احساسی ایجاد نکند.

ج. جزء آمادگی برای عمل

این جزء نگرش، شخص را آماده می کند که در برخورد با «موضوع» نگرش به نحو معینی رفتار نماید. اگر شخص نسبت به موضوعی «نگرش مثبت» داشته باشد، آماده است که کمک کند، پاداش دهد و ستایش کند و از موضوع نگرش خود حمایت نماید. بر عکس اگر نسبت به آن موضوع «نگرش منفی» داشته باشد، آماده خواهد بود که بدگویی کند و آزار برساند و کیفر دهد و نابود کند. مثلاً اگر شما نسبت به ملت بیگانه ای نگرشی موافق داشته باشید، آماده اید آنان را به دوستی برگزینید و به آنان کمک کنید و با مساوات با آنان رفتار نمایید. لیکن اگر نگرش شما ناموافق باشد، میل تان آن خواهد بود که از آنان پرهیز و از دوستی با آنان احتراز کنید و رفتاری تحقیر آمیز با آنان داشته باشید.

۵-۳-۳. ویژگی های نگرش سیاسی

الف) سازه ای فرضی است و ورای وجود مؤلفه ها و عناصر سه گانه اش وجود عینی ندارد و قابل مشاهده و اندازه گیری کمی نیست.
 ب) هر نگرش معطوف به یک شیء، شخص، رویداد و موقعیت است.
 ج) هر نگرش دارای یک بعد ارزیابی یا ارزیابی کننده است.
 د) هر نگرش معمولاً دارای ثبات و دوام قابل توجهی است. معمولاً افراد نگرش خود را تا در معرض فشار زیاد یا مبارزه جدی قرار نگیرند، تغییر نمی دهند. مثلاً وقتی ما بگوییم: «من با هر کاری که فلان سیاستمدار انجام دهد، موافقم» این عبارت اول آن که در مورد یک شخص است. دوم آن که جنبه ارزشیابانه دارد (با او موافقم) و سوم آن که از این عبارت برمی آید که عقیده ما درباره او دارای ثبات نسبی است (کریمی، ۱۳۷۵).

ه) نگرش اکتسابی است و به تدریج بوجود می آید و ریشه در آموزش و «تجربه» شخص دارد و از این رو نمی تواند یک «غریزه اجتماعی» باشد. و) نگرش به سوی تحقق برخی اهداف و ارزش ها معطوف است و از این نظر با بازتاب های ساده و شرطی شده تفاوت دارد. ز) نگرش به هیچ وجه عملی رفلکسی (خود به خودی) و روزمره نیست (آپورت و جونز، ۱۳۷۱).

از میان عناصر تشکیل دهنده، عنصر عاطفی و از میان ویژگی ها، ویژگی ارزشیابی مهم ترین مؤلفه های نگرش ها را تشکیل می دهند. مثلاً کسانی که تهدید یک گروه مخالف را جدی ارزیابی کنند. برای اعطای فرصت مبارزات انتخاباتی از قبیل برگزاری راهپیمایی، اجتماع و سخنرانی برای مردم در رادیو و تلویزیون به آن گروه تساهل نشان نمی دهند (اپتر و آندریس، ۱۳۸۰).

۵-۳-۴. عوامل مؤثر در تغییر نگرش سیاسی

نگرش ها که رسوب تجارب شخص هستند، به جهان او شکل می دهند و در آن ثبات ایجاد می کنند. لیکن آدمیان نمی توانند پیوسته در جهان درونی خود مقید باشند؛ زیرا جهان بیرونی پیوسته در حال تغییر است و اشخاص به درجات مختلف نسبت به این تغییرات جهان بیرونی، پاسخ می دهند و خود را با آن سازگار می کنند. از اینجاست که شخص احساس می کند نگرش های او نیز، به سختی یا به آسانی و با رغبت یا به جبر، تغییر می کند (برزگر، ۱۳۸۹). در اینجا ما به برخی از مهمترین عوامل تأثیرگذار در تغییر نگرش بویژه نگرش سیاسی می پردازیم:

الف. نگرش

خود نگرش و ویژگی های آن یکی از عوامل اثر گذار در تغییر پذیری آن است. معمولاً هرچه نگرشی افراطی تر، شدیدتر و با اعتماد بیشتری مورد قبول شخص باشد، کمتر در معرض تحوّل است و تغییر آن سخت است. همچنین در اجزاء یک نگرش، تمایلی هست که با یکدیگر متجانس باشند. نظام نگرش

متجانس، پایداری بیشتری دارد، زیرا اجزاء آن یکدیگر را تأیید می‌کنند. بر عکس، نظام نگرش نامتجانس که اجزاء آن با یکدیگر هماهنگ نیستند، یکدیگر را ضعیف می‌کند و در نتیجه تغییر نگرش به آسانی اتفاق می‌افتد. به علاوه دگرگون شدن نگرشی که خود جزئی از خوشه نگرش هاست به آسانی صورت می‌گیرد. یعنی نگرشی که با نگرش‌های دیگر در همان خوشه، هماهنگ است با سهولت بیشتری در جهت موافق تغییر می‌کند. مثلاً فردی که هوادار جناح خاصی است اگر با یکی از سیاست‌های اقتصادی آن موافق نباشد، ممکن است به آسانی نگرش او نسبت به آن مسأله بخصوص نیز تغییر کند و موافق شود و به هماهنگی با سایر نگرش‌ها تمایل پیدا کند. بین نگرش‌ها از حیث اساسی یا غیر اساسی بودن تفاوت وجود دارد. برخی از نگرش‌ها اساسی است، یعنی منعکس‌کننده ارزش‌های حیاتی فرد است و با نیک و بدی که بدان اعتقاد بنیادی دارد، مرتبط است. نگرشی که نتیجه اعتقاد اخلاقی اساسی شخص است و مورد قبول فرهنگ اجتماعی اوست با دشواری فراوان در جهت ناموافق تغییر می‌کند. مانند اعتقاد فرد به قصاص به عنوان یک ارزش و لازمه عدالت که به دشواری تغییر می‌کند.

ب. شخصیت

رابطه میان شخصیت و تغییر نگرش به عوامل مختلفی بستگی دارد از جمله هوش افراد. تفاوت هوشی میان افراد، آنان را از لحاظ قابلیت در مسائل اجتماعی جدید و در نتیجه تغییرپذیری نگرش‌ها متفاوت می‌کند. افراد باهوش تر از توان تغییرپذیری بیشتری برخوردارند. به طور مثال گفته شده است که درک اخبار مربوط به کارهای دولت، عمل دشوار ذهنی است و آن کس که توان ذهنی بیشتری دارد، بهتر می‌تواند آنها را درک کند. بنابراین میان هوش و اطلاع از کارهای دولت رابطه وجود دارد. افراد کم اطلاع از کار دولت، غالباً ضریب هوشی کمتری دارند. شخص کم هوش تر در عوض از تبلیغات (پروپاگاندا) که به منظور تغییر نگرش او انجام می‌شود، متأثر می‌گردد؛ زیرا قدرت سنجش مطالب و بازشناسی درست از نادرست در او ضعیف است و قدرت هم‌رنگ جماعت شدن در او قوی تر است (کرچ و همکاران، ۱۳۴۷).

ج. هیجان

هیجان‌ها و بیدار کردن آنها در دنیای سیاست نقش مهمی دارد. پژوهش‌های هاولند و همکاران و کاپویو و همکاران نشان می‌دهد که جمعیت‌هایی که تحصیلات کمتری دارند، پیام‌های هیجانی را زودتر می‌پذیرند. سیاستمداران هم وقتی می‌خواهند بر نگرش‌های سیاسی مردم اثر بگذارند، بر هیجان‌ها به ویژه «ترساندن» متوسل می‌شوند. به هر تقدیر ترس از دشمن خارجی یا از تبعات اختلافات سیاسی و ایجاد ناامنی، در متقاعدسازی یا تغییر نگرش سیاسی اثرگذار است. همانند ترساندن رانندگان با نشان دادن تصاویر وحشتناک لاشه‌های اتومبیل‌های تصادف کرده و اجساد در پارچه پیچیده که بی‌تردید در رعایت احتیاط مؤثر است (بدار، ۱۳۸۱).

هیجان‌های جنسی نیز در اشکال گوناگون بر تغییر نگرش‌های سیاسی اثرگذار است. ترویج ابتذال فرهنگی قهراً نگرش‌های سازگار خود را می‌طلبد و این امر ممکن است در رفتارهای سیاسی متفاوت اثرگذار باشد. فراتر از آن «عاطفه، هیجان و احساسی که نسبت به یک عقیده یا موضوع یا نامزد وجود دارد، موجب می‌شود که فرد از حزب، نامزد انتخاباتی یا سیاستی خاص حمایت کند یا با آن مخالفت ورزد.» (رنی، ۱۳۷۴). فهم بسیاری از تحولات سیاسی و رفتارهای سیاسی نظیر خشونت‌های سیاسی و نسل‌کشی‌ها بدون توسل به هیجان ناممکن است. هیجان‌ها آشکارا بر رکن شناختی نگرش و پردازش اطلاعات و حتی تصمیم‌گیری اثرگذار است (کاتم و همکاران، ۱۳۸۶).

پرسش‌های مروری

۱. آیا هیجان‌ها غیر عقلانی هستند؟
۲. شناخت گرم و شناخت سرد در عرصه سیاست چه نقشی ایفاء می‌کنند؟
۳. اجزاء نگرش سیاسی کدامند؟
۴. عوامل اثرگذار در تغییر نگرش سیاسی چند مورد هستند؟

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱. بک در بررسی اقدامات خشونت بار بر کدام جنبه به عنوان عامل آن تأکید دارد؟
 الف) هیجانی ب) شناختی ج) عاطفی د) هر سه مورد
۲. احساساتی که از واکنش به چیز یا شخص خاصی نشأت می‌گیرند چه نام دارند؟
 الف) احساسات خاص ب) احساسات پراکنده
 ج) تفکر د) هیجان
۳. کدام سیاستمدار افسردگی را «سگ سیاه» خود نامیده است؟
 الف) کلیتون ب) ریگان ج) تونی بلر د) چرچیل
۴. در سنت اندیشه سیاسی غرب کدام موضوع در «تقابل» با هیجان قرار دارد؟
 الف) منطق ب) شناخت گرم ج) عواطف د) شناخت سرد
۵. کدام هیجان نقشی مهم در روند تصمیم‌گیری جانسون - رئیس‌جمهور آمریکا - درباره جنگ ویتنام داشت؟
 الف) غرور ب) انتقام ج) ترس د) تحسین
۶. با تهدید مشخص همراه است و با عدم قطعیت درباره تهدید توأم است.
 الف) اضطراب - ترس ب) ترس - اضطراب
 ج) خشم - نفرت د) نفرت - خشم
۷. از نظر باربر کدام موقعیت بر شدیدترین و پایدارترین هیجانات در سیاست متمرکز است؟
 الف) نخست‌وزیری ب) وزیر جنگ ج) رهبری د) رئیس‌جمهوری
۸. از نظر آلپورت نگرش یک است.
 الف) هیجان ب) حالت ذهنی ج) تفکر د) رفتار
۹. هاولند و روزنبرگ کدام بعد را به عنوان وجه غالب نگرش لحاظ کرده‌اند؟
 الف) بعد شناختی ب) بعد رفتاری ج) بعد عاطفی د) بعد احساسی
۱۰. کدام جزء نگرش، شخص را آماده می‌کند که در برخورد با «موضوع» نگرش به نحو معینی رفتار نماید؟

الف) احساسی ب) آمادگی برای عمل ج) شناختی د) رفتاری

فصل ۶

زیست‌شناسی، مغز و شناخت

در دنیای سیاست، پارانویا مانند زنگار عمل می‌کند. یأس‌ها، ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های ناشی از خیانت، انسان را کم‌کم از داخل می‌پوساند. برای اینکه به شرافت و درستکاری فرد، زمانی که در راهروهای قدرت رفت و آمد می‌کند، ایمان داشته باشید، باید به حس خوش‌بینی منحصر به فردی مجهز باشید.

پاسکال دو سوتر

هدف کلی

آشنایی با فرایندهای شناختی و زمینه‌های وابسته آن مثل زیست‌شناسی و مغز و تأثیر آنها بر جهان سیاست و رفتار سیاسی

هدف‌های یادگیری

- از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:
۱. زیست‌شناسی را تعریف کنید.
 ۲. بخش‌های مختلف مغز که با رفتار سیاسی مرتبط‌اند را توضیح دهید.
 ۳. نتایج یافته‌های بدست آمده درباره پاسخ‌های هیجانی مغز نسبت به مسائل سیاسی را شرح دهید.

۴. آزمایشات صورت گرفته درباره پاسخ های هیجانی مغز نسبت به مسائل سیاسی را شرح دهید.
۵. تأثیر فرایندهای شناختی بر رفتار سیاسی را شرح دهید.
۶. نظریه انسجام شناختی را با ذکر مثال شرح دهید.
۷. نظریه اسناد را با ذکر مثال شرح دهید.
۸. چگونگی ارتباط نظریه طرحواره با سیاست را با ذکر مثال توضیح دهید.
۹. تأثیر استدلال قیاسی در خصوص رویدادهای تاریخی - سیاسی را بیان کنید.

۶-۱. مقدمه

شناخت و هیجان^۱ معمولاً دو فرایند مرتبط و به هم وابسته اند. شناخت به طور کلی فرایند و کارکرد ذهنی پیچیده ای است که غیر قابل مشاهده است. هیجانات نیز به به آشکال و جلوه های گوناگون در رفتار و «زبان بدن»^۲ ما جلوه گر می شوند. از این رو این دو بر کلیت زندگی و رفتار ما اثرگذار هستند و به تبع در رفتار و تصمیم گیری سیاسی ما نیز نقش محوری دارند. در فصل قبل نقش هیجان در سیاست را بررسی و مطالعه کردیم. در این فصل برآنیم تا به مقوله شناخت و زمینه های وابسته آن بپردازیم.

۶-۲. زیست شناسی

بررسی ادبیات سیاست نشان می دهد، نظریه پردازان سیاسی هر کدام به گونه ای بر ماهیت زیست شناختی رفتار سیاسی تأکید کرده اند. «افلاطون»^۳ در کتاب «جمهوریت»^۴ تأکید می کند که اساساً سه نوع طبع انسانی متفاوت وجود دارد و ساختار نهایی آرمان شهر خود را بر اساس ظرفیت های سیاسی متفاوت مربوط به هر طبع قرار می دهد. «ارسطو»^۵ در کتاب «سیاست»^۶ روی این فرضیه بحث می کند که «انسان ماهیتاً موجودی سیاسی است» و بعد دو فرضیه زیست شناختی دیگر ارائه می دهد: ۱. بردگان

۱. Cognition & Emotion

۲. Body Language

۳. Plato

۴. Republic

۵. Aristotle

۶. Politics

به واسطه ماهیت زیست شناختی خود بردگی می کنند و احتمالاً به همین دلیل به گونه معمول ستیزه جوترند. ۲. زنان به خاطر ساختار زیست شناختی متفاوت خود از نظر عقلانی از مردان پائین ترند.

قائده چنین تأکیدهایی آن است که ماهیت انسان طبیعی است؛ و بخش زیادی از تفاوت های عمده میان فیلسوفان و مکاتب فلسفی به همین موضوع بر می گردد. مفاهیم بکار رفته در کردارشناسی، زیست اجتماعی و تحوّل برای توصیف و توضیح رفتار حیوانات و ارتباط آن با رفتار سیاسی انسان، تقریباً با استنباط از علاقه افراد در حال مطالعه عناوین و موضوع های اصلی «رفتار سیاسی»^۱ انسان به دست می آید. در میان این مفاهیم سلطه جویی، فرمانبرداری، پرخاشگری، نوع دوستی و ایجاد قلمرو قرار دارد که ظاهراً معادل هایی انسانی نیز دارد. کار بر روی این مفاهیم ما را با موضوع هایی بزرگ از قبیل ماهیت انسان، جنگ، پرخاشگری، تضادهای سیاسی و منشأ سلسله مراتب سیاسی ارتباط می دهد (تمدنی، ۱۳۸۵).

فرض اساسی کردارشناسی آن است که تحوّل برای هر گونه، یک الگوی رفتاری معین بوجود می آورد. این الگوی رفتاری در طی میلیون ها سال تحوّل، کارکردی در جهت بقای گونه پیدا می کند. بعضی از این الگوهای رفتاری عبارت است از: لانه سازی، شکار، دفاع، اظهار عشق، جفت گیری، مراقبت از کوچک ترها، و ارتباط با همنوع. مطمئناً این دستور العمل ها که به گونه ژنتیکی انتقال می یابد از یک نوع جاندار به نوع دیگر، به میزان تأثیر بر رفتار تغییر می کند. دستورالعمل های ژنتیکی در میان اشکال پائین تر حیات تغییر ناپذیرتر و غیرقابل کنترل تر است. اما همچنانکه یک گونه در نردبان تحوّل در سطح بالاتری قرار می گیرد، پاسخ هایی را نیز یاد می گیرد و تنوعی از پاسخ به شرایط در حال تغییر محیط را بکار می بندد. با وجود این، از خزنده گرفته تا پستاندار، دستور العمل های ژنتیکی سهم مهمی در رفتار همه جانداران دارد.

آیا این مسأله در مورد انسان نیز صادق است؟ از نظر کاربردی همه کردارشناسان پاسخ مثبت می دهند و تأکید می کنند که انسان نیز محصول انتخابی

مشابه است؛ یعنی تحول، انسان‌ها را نیز موضوع قوانین زیست‌شناختی مشابه اشکال دیگر حیات قرار داده است.

۶-۲-۱. زیست‌سیاسی

زیست‌سیاسی^۱ مفهومی است که سعی می‌کند با بکارگیری مفاهیم و فنون زیست‌شناختی درک بهتری از پدیده‌های منبعث از رفتار سیاسی انسان‌ها ارائه کند. زیست‌اجتماعی نیز چشم‌انداز دیگری است که به این مهم می‌پردازد. موضوع مورد مطالعه این چشم‌انداز نوع دوستی و تعاون است. به نظر طرفداران زیست‌اجتماعی نوع دوستی یک رفتار فداراکارانه به نفع دیگران است. به تعبیر کورت^۲ (۱۹۷۷) ممکن است بخشی از حمایت شهروندان آمریکایی از آزادی، نوعی بیان ژنتیکی نوع دوستی باشد. کورت می‌گوید اجازه عمل آزاد به دیگران ممکن است با امیال خود شخص در تضاد قرار گیرد. برای مثال به نظر طرفداران تبعیض نژادی دادن حق رأی به سیاهان، به معنی کاهش قدرت و موقعیت آنهاست. به نظر آنان اینکه به یک سیاه اجازه داده می‌شود رأی دهد، شکلی از رفتار نوع دوستی است. آنهایی که به زیست‌سیاسی علاقمندند تلاش زیادی کرده‌اند تا توضیحاتی زیست‌شناختی از تظاهرات پرخاشگرانه انسان ارائه کنند. کورنینگ^۳ (۱۹۷۳) تحلیل تحولی مفصلی از پرخاشگری ارائه کرد. واینر^۴ (۱۹۷۲)، به کنترل «خشونت سیاسی»^۵ علاقمند شد و فرض کرد که انسان ذاتاً پرخاشگر است؛ او می‌گوید این واقعیتی است که برای حل پرخاشگری انسان باید آن را پذیرفت. در میان پیشنهادها واینر برای به حداقل رساندن ظهور پرخاشگری، پیشنهاد ایجاد واحدهای سیاسی کوچک قرار دارد. استریت^۶ (۱۹۸۱) یک چارچوب زیست‌اجتماعی سازگار با این محتوا ارائه می‌کند، به نظر او تنها کارکرد نظام‌های سیاسی دفاع از اعضای خود در برابر حملات دشمن است؛ به نظر استریت نیروی

۱. Biopolitics

۲. Kort

۳. Corning

۴. Weiner

۵. Political Violence

۶. Strate

اصولی رفتار سیاسی تضادهای بین گروهی است (شونچسک و بوید^۱، ۱۹۸۲؛ روس، ۱۹۸۱).

۳-۶. مغز

مغز انسان در طی میلیون‌ها سال پیشرفت کرده است. همانگونه که وستن^۲ اشاره دارد، «ساختار مغز، لحاف چهل تکه و ظریفی از مدارهای متصل به هم است». با حرکت از لایه‌های بیرونی مغز به طرف نخاع شوکی^۳، می‌توان آن را «باستان‌شناسی» کرد. نخست، ساقه‌ی مغزی^۴ - نسخه‌ی ابتدایی مغزی که امروزه داریم - رشد یافت که اجازه تفکر و احساس را به ما می‌داد و سائق‌های اساسی مانند گرسنگی را تنظیم می‌کرد. پس از آن مخ^۵ رشد پیدا کرد. وستن خاطر نشان می‌سازد که: «تکامل بیشتر، به ساختارهای عالی‌تری منجر شد که برای تجربه‌ی هیجان در ما حیاتی هستند». قسمت بادامی شکل^۶، یکی از این ساختارها است که «درگیر بسیاری از پردازش‌های هیجانی ما از جمله تشخیص و پاسخ به تظاهرات هیجانی دیگران، مهم شمردن رخدادهای از نظر هیجانی، ایجاد شور ناشی از تجربه‌ی هیجانی و مرتبط ساختن احساس ترس با رخدادهای است».

مغز انسان شبیه چاقوی نظامی سوییسی است که هر یک از اجزای آن کارکرد خاصی دارند. از منظر دیگر، عملکرد آن شبیه تفکیک قوا است؛ به این معنی که به رغم مشخص بودن وظایف هر بخش، همه‌ی بخش‌ها به صورت یک کل سازمان‌یافته و یکپارچه عمل می‌کنند. وستن مغز را با «نظام سیاسی فدرال» مقایسه می‌کند. هریک از نواحی خاص آن - بویژه آنهایی که در مراحل ابتدایی تکامل مغز پدید آمدند - به عنوان مرکز اختصاصی عملکردی خاص فعالیت می‌کند. به عنوان مثال قسمت بادامی شکل در هنگام ترس و عصبانیت فعال می‌شود، در حالی که انسولا در ایجاد تنفر نقش دارد. اما مناطق دیگر در فرایندهای متفاوتی

۱. Schonscheck and Boyd

۲. Drew Westen

۳. Spinal Cord

۴. Brain Stem

۵. Cerebrum

۶. Amygdala

نقش دارند که این امر، ایجاد قاعده‌ای کلی برای فهم آنها را دشوار می‌سازد. همانگونه که وستن بیان می‌کند:

هر ساختار مغزی به تنهایی یک کارکرد دارد. هر چه بیشتر عصب‌شناسان مغز را مطالعه می‌کنند، ما نیز بیشتر درمی‌یابیم که همه‌ی واکنش‌های ذهنی از طریق فعالیت و همکاری مدارهای مغزی - از مدارهای ابتدایی ساقه‌ی مغز گرفته تا مدارهای لوب پیشانی که حاصل تکامل متأخر ما هستند - اتفاق می‌افتند.

قشر مخی^۱ در قسمت بالای مخچه^۲ قرار دارد. این ناحیه از پشت چشم‌ها تا فرق سر امتداد می‌یابد که به قشر پیشانی یا پیش‌مغز^۳ نیز مشهور است. این بخش، نقش مهمی در پردازش‌های منطقی بر عهده دارد. به بالا و گوشه‌های قشر مخی، قشر پیشانی جانبی^۴ نیز گفته می‌شود و «اغلب هنگامی به کار می‌افتد که انسان، تصمیمی آگاهانه می‌گیرد». این بخش، نوعی «مدار منطقی» است که در بررسی سود و زیان یک کنش، نقشی مهم را بازی می‌کند. این ناحیه از مغز درگیر فرایندهای استدلالی «سرد» است. ناحیه‌ی دیگری به نام قشر پس‌سری مغز^۵ وجود دارد که با هیجان‌ات و استدلال هیجانی - یا همان شناخت «گرم» مد نظر ما - سر و کار دارد. به نظر می‌رسد این ناحیه واسطه‌ی فرایندهای سرد و گرم شناختی است.

۶-۳-۱. نتایج یافته‌ها

چند پژوهش تأیید کننده تأثیر ساختار مغز انسان بر تفکر و رفتار سیاسی است (مانهایم^۶، ۱۹۸۲). جی شوبرت (۱۹۸۱) تأکید می‌کند که با مسأله تأثیر ساختار مغز بر تصمیم‌گیری‌های یکپارچه منطقی مخالف است؛ زیرا مغز انسان برای دریافت انتخابی محیط بسته به اینکه محرک برای فرد از نظر ذهنی معنی دار باشد، برنامه‌ریزی شده است. ظاهراً تصمیم‌گیری‌های غلط به علت داده‌های مخدوش گرفته می‌شود. پترسون (۱۹۸۲) نیز منطقی بودن رفتار سیاسی انسان را مورد پرسش قرار می‌دهد. او بر اساس مفهوم بسیار جذاب پائول مک‌لین^۷ درباره سه گانه بودن مغز و اطلاعات اخیر

۱. Cerebral Cortex

۲. Cerebellum

۳. Prefrontal Cortex

۴. Dorsolateral Prefrontal Cortex

۵. Ventromedial Prefrontal Cortex

۶. Manheim

۷. Paul Maclean

در مورد شیمی مغز و روان‌شناسی شناختی تأکید می‌کند: «ساختار سه گانه مغز به تمایل طبیعی انسان برای فرضیه سازی منجر می‌شود.» پترسون تحریف را به خلاقیت های انتزاعی انسان اسناد می‌دهد، به نظر او انسان فرض های انتزاعی را قبول کرده، حتی کورکورانه از آن طرفداری می‌کند (پتمن^۱، ۱۹۸۱).

دیویس^۲ (۱۹۸۰) به احتمال اولین دانشمند علوم سیاسی است که ریشه روان‌شناختی پرخاشگری را بررسی کرده است. او در این مورد به ساختار مغز و همچنین عوامل هورمونی توجه دارد. دیویس چارچوبی دقیق با پیش فرضی نوروفیزیولوژیکی ارائه می‌کند. استژن گا^۳ (۱۹۷۸) و کورینگ و کورینگ (۱۹۷۲) همانند بحث تحوّل برای توضیح ظهور خشونت، ادبیاتی را که بر پیوند پرخاشگری و مغز تمرکز دارد، خلاصه کرده اند. بعضی دیگر از علاقمندان زیست‌شناختی، کارکردهای تخصصی نیمکره های مغز روی رفتار سیاسی را مورد بررسی قرار داده اند. نوروفیزیولوژیست ها اعتقاد دارند که در اکثر افراد، نیمکره چپ در مسائل «تحلیلی»^۴ و فرایندهای منطقی تخصیص یافته و نیمکره راست فرد را بیشتر به «کل‌نگری»^۵ و تفکر اشرافی مستعد می‌کند. مردان عموماً، به ویژه نخبگان سیاسی مرد، تحت تأثیر نیمکره چپ مغز قرار دارند. بنابراین نخبگان مرد تمایل به تفکر تحلیلی در مقابل کل‌نگری دارند.

۶-۳-۲. چند آزمایش

کاپلان، فریدمن و یاکوبونی رأی‌دهنده‌ای دموکرات به نام جان گراهام را زیر ماشین ام آر آی^۶ قرار و برای برانگیختن پاسخ‌های هیجانی او، به وی تصاویری طراحی شده نشان دادند. تبلیغات کمپین انتخاباتی بوش - که در آنها از تصاویر حوادث ۱۱ سپتامبر استفاده شده بود - و همچنین کلیپ تبلیغی مشهور لندون جانسون در انتخابات سال ۱۹۶۴ میلادی به نام «دسته‌ی گل آفتابگردان»^۷، از

۱. Pettman
 ۲. Davies
 ۳. Stegenga
 ۴. Analytical
 ۵. Holistical
 ۶. Magnetic Resonance Imaging
 ۷. Daisy Chain

جمله‌ی این تصاویر بودند. آنها پژوهش‌شان را با مطالعه‌ی تصویری سایر رأی‌دهندگان جمهوریخواه و دموکرات دنبال کردند و تصاویر جورج دبلیو بوش و جان کری را به آنها نشان دادند. یاکوبینی و همکارانش در سال ۲۰۰۷ میلادی یعنی زمانی که تنور تبلیغات انتخاباتی سال ۲۰۰۸ میلادی تازه داشت گرم می‌شد از ۲۰ نفر سوژه‌ی مطالعاتی شامل ۱۰ زن و ۱۰ مرد آزمون گرفتند که به گفته‌ی خودشان، رأی‌دهندگانی «شناور» بودند. او و همکارانش همچون قبل، تصاویر متحرکی از نامزدهای مختلف را از طریق عینک‌های ویژه‌ای به این افراد نشان دادند. همچنین از آنها خواستند که برای هریک از نامزدها، یکی از گزینه‌های مقیاس‌سنجش احساسات را برگزینند که از «بسیار موافقم» تا «بسیار مخالفم» را شامل می‌شد.

عصب‌شناسان نتایج جالبی به دست آوردند. برای مثال در مطالعه‌ی سال ۲۰۰۷ میلادی، هنگامی که به مردان کلمه جمهوریخواه را نشان می‌دادند، نواحی بادامه و انسولای مغز آنها - دو منطقه‌ای که با تنفر و اضطراب در ارتباط هستند - به صورت قابل توجهی کاملاً روشن می‌شد و هنگامی که کلمه دموکرات ذکر می‌شد روشنایی این نواحی کاهش می‌یافت. همچنین پژوهش مذکور، این پیش‌بینی را تأیید نمود که رأی‌دهندگان، هیجانات متفاوتی نسبت به هیلاری کلینتون دارند. ولی به صورتی پیش‌بینی‌ناپذیرتر دریافتند که اختلاف‌نظر در مورد کلینتون بیش از حد عادی است. یاکوبونی و همکارانش بیان می‌کنند که:

رأی‌دهندگانی که خانم کلینتون را در پرسشنامه خود در مقیاس «بسیار مخالفم» رتبه بندی کرده بودند، ارزیابی تصاویر مغزی‌شان چیز دیگری را نشان می‌داد. در هنگام نمایش تصاویر کلینتون، عکس‌های مغزی این رأی‌دهندگان فعالیت قابل توجهی را در قشر سینگولیت قدامی^۱ - یکی از مراکز هیجانی مغز که هنگامی تحریک می‌شود که فرد احساس می‌کند باید بالاجبار از بین دو راه یا شیوه‌ی متفاوت، یکی را برگزیند - نشان می‌داد. به نظر می‌آید این رخداد زمانی اتفاق می‌افتاد که این افراد، سائق‌های متعارضی در باب دوست داشتن یا نداشتن وی داشتند.

تصاویر جان ادوارد نیز واکنش‌های شدیدی را برانگیخت. افرادی که جان ادوارد برایشان محبوب نبود به هنگام مشاهده‌ی عکس‌های او، ناحیه‌ی انسولای مغزشان فعال

۱. Anterior Cingulate Cortex

می‌شد. اما نورو‌ن‌های بازتابی مغز رأی‌دهندگان بالقوه‌ی وی، هنگام نگاه به عکس‌های او، فعالیت قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دادند. این نورو‌ن‌ها زمانی فعال می‌شوند که مردم احساس همدلی می‌کنند. این مشاهده نشان می‌داد که سوژه‌های مطالعاتی مذکور نسبت به او احساس نزدیکی می‌کردند.

دریووستن و همکارانش در همان زمان و درست قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۴ میلادی به مطالعه‌ی مشابه دیگری دست زدند. پژوهش کاپلان و همکارانش، چگونگی واکنش شرکت‌کنندگان به تصاویر نامزدهای حزب خودشان و نامزدهای حزب مخالف را بررسی می‌نمود. اما وستن و همکارانش به دنبال این بودند که دریابند هنگامی که به شرکت‌کننده در آزمایش، اطلاعاتی داده شود که نامزد حزبی او را در موضع ضعف قرار می‌دهد، مغز او چه واکنشی نشان خواهد داد؟ ۱۵ دموکرات و ۱۵ جمهوری خواه متعصب برای این پژوهش انتخاب شدند. به سوژه‌های مطالعاتی هنگامی که درون دستگاه اف ام آر آی^۱ بودند جملات متناقضی از گفته‌های نامزدهای خودی و غیرخودی نشان داده می‌شد که در واقع، آزمایش‌گران آنها را ساخته بودند. در هر مورد، نقل قول ساختگی دوم از یک نامزد، متناقض با نقل قول ساختگی نخست او بود.

فرضیه‌ی این آزمایش‌ها این بود که آن نواحی مغز که با تناقض و احساس منفی سر و کار دارند در مواجهه با ناهماهنگی در باب نامزد ترجیحی فرد، به سرعت فعال شده و این ناهماهنگی را مرتفع می‌سازند. آزمایش‌ها این فرضیه را تأیید کردند. یکی از یافته‌های ضمنی و البته ناگفته‌ی این آزمایش‌ها، شواهد عصب‌شناسان مستقلی بود که برای مدل تشخیص هویت حزبی فراهم کردند. مدل تشخیص هویت حزبی، مدلی برای تعیین تعلق هیجانی و عاطفی به یک حزب سیاسی خاص است و مؤسسان آن، تحت تأثیر تئوری انسجام شناختی قرار داشتند. مطالعه وستن و همکارانش به صورت مشابهی بیان می‌کند که طرفداران متعصب، اطلاعات نامناسب در مورد نامزدهایشان را دور می‌اندازند. این نخستین بار است که این فرایندها با اسکن‌های مغزی اثبات می‌شوند.

۱. اف ام آر آی یا تصویرسازی تشدید مغناطیسی کارکردی (به انگلیسی: Functional Magnetic Resonance Imaging) مشهور به fmri نام نوعی روش تصویربرداری در ام آر آی

۴-۶. شناخت

از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، روان‌شناسان سیاسی کوشیدند با بررسی ساختارهای شناختی، تفاوت‌های افراد در حوزه‌های مختلفی چون تصمیم‌گیری سیاست خارجی و رفتار رأی‌دهی را تبیین کنند. در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، روان‌شناسی روندی را طی کرد که به «انقلاب شناختی»^۱ معروف است. مطالعه شناخت - که به معنی فرایندهای تفکر یا دانش است - از آن زمان تاکنون، بر این رشته‌ی مطالعاتی مسلط شده است. اینکه ما چگونه تصمیم می‌گیریم؟ چگونه اطلاعات را پردازش می‌کنیم؟ چگونه دانش کسب می‌کنیم؟ چگونه زمانی که به دانش مان نیاز داریم بدان دسترسی پیدا می‌کنیم؟ چه عواملی دیدگاهمان نسبت به جهان را شکل می‌دهند؟ چگونه می‌آموزیم؟ مطالعه درباره‌ی چنین پرسش‌هایی نیازمند بررسی فرایند شناخت و چگونگی تفکر انسان است. ما اغلب بدون اینکه بدانیم، از میانبرهای شناختی متنوعی استفاده می‌کنیم. امروزه روان‌شناسی شناختی از ایده‌های روانکاوانه‌ای که سنگ بنای اولیه‌ی آن بودند بسیار فاصله گرفته است. از آنجایی که روان‌شناسی سیاسی بسیار مدیون علم مادر خود یعنی روان‌شناسی است، این امر به این معنی است که بسیاری از طرفداران قبلی، مجذوب شناخت سیاسی یا همان شیوه‌های استدلال و تفکر سیاسی شده‌اند.

تعدادی از مفروضات این مدل به صورت مستقیم از روان‌شناسی شناختی و حوزه‌ی مطالعاتی گسترده‌تری که به علوم شناختی^۲ شهرت پیدا کرده است سرچشمه گرفته‌اند. این علم از این جهت گسترده است که بسیاری از مباحث روان‌شناسی شناختی را پوشش می‌دهد و به شاخه‌هایی چون زبان‌شناسی، علوم کامپیوتری، عصب‌شناسی، فلسفه و غیره تقسیم می‌شود. دیوید گرین^۳ و همکارانش، علم شناختی را به این صورت تعریف می‌کنند: مطالعه‌ی علمی و میان رشته‌ای ذهن؛ که به دنبال فهم چگونگی عملکرد ذهن برحسب فرایندها و بازنمایی‌ها است. در این علم، ذهن و از این رو پایه‌های کنش فکری آن، برحسب محاسبات یا فرایندهای پردازش اطلاعات دیده می‌شوند.

۱. Cognitive Revolution

۲. Cognitive Science

۳. David Green

ذهن انسان وسیله شگفت‌انگیزی است و مطالعه‌ی ذهن مصنوعی نمی‌تواند جای آن را بگیرد. همانگونه که استیون پینکر^۱ اشاره می‌کند، کامپیوترها و ربات‌ها دارای احساسات انسانی نیستند. انسان به راحتی قادر به گرفتن و پردازش چیزهایی است که آنها را نمی‌توان در مغز کامپیوتر گذاشت. با فرض پیچیدگی مغز انسان و اینکه هنوز در آغاز راه مطالعه‌ی آن هستیم، تفاوت‌های طبیعی بسیاری در شیوه‌های برخورد دانشمندان علوم شناختی با مسائل مربوط به پردازش اطلاعات وجود دارد. در اینجا به دو نظریه خواهیم پرداخت که در سال‌های اخیر، تأثیر بسیاری بر روان‌شناسی سیاسی داشته‌اند: نظریه‌ی اسنادی^۲ یا «دانشمند خام» و نظریه‌ی طرحواره^۳ یا «خساست شناختی». البته لازم است پیش از شروع بحث از نظریه‌ی انسجام شناختی نیز سخن بگوییم. در آخر نیز، فصل پیش‌رو را با صحبت کردن از استدلال قیاسی^۴ که موضوعی همپوند با سایر موضوعات مطرح شده است، جمع‌بندی خواهیم کرد.

۶-۴-۱. نظریه‌ی انسجام شناختی

نظریه‌ی انسجام شناختی به خصوص در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به صورت قابل توجهی شهرت یافت. این نظریه استدلال می‌کند که به عنوان مثال هنگامی که مردم برخلاف باورهایشان رفتار می‌کنند، تعادل روانی خود را از دست می‌دهند. تصور بر این است که افراد نمی‌توانند عملی را انجام دهند که باعث نابودی باورهایشان می‌شود، به داشتن باورهایی که با دیگر باورهایشان هماهنگی ندارند علاقمند نیستند و از وضعیتی که این تناقض را روشن می‌سازد، دوری می‌کنند. لئون فستینگر^۵ این ناهماهنگی را وضعیت «ناهماهنگی شناختی»^۶ می‌نامد. این نظریه همچون نظریه‌ی فریتز هیدر^۷ در باب تعادل شناختی است. به عنوان مثال ممکن است چهره‌های قدرتمند حزب، بر سر مسأله‌ای کلیدی مانند سقط

۱. Steven Pinker
 ۲. Attribution Theory
 ۳. Schema Theory
 ۴. Analogical Reasoning
 ۵. Leon Festinger
 ۶. Cognitive Dissonance
 ۷. Fritz Heider

جنین، حقوق مدنی یا تأیید کاندیدای ریاست‌جمهوری که حزب شان معرفی نموده است، با حزب اختلاف‌نظر پیدا کنند. این نظریه فرض می‌گیرد که رأی‌دهنده در برخورد با اینگونه ناهماهنگی، به شدت برانگیخته می‌شود تا امور را به حالت تعادل بازگرداند؛ یا همان چیزی که فستینگر آن را «هماهنگی»^۱ می‌نامد. با کم‌اهمیت‌سازی عقلایی موضوع محل اختلاف - «لایحه‌ی حقوق مدنی چیزی را تغییر نمی‌دهد» یا «به هر حال دیک چنی هرگز رئیس‌جمهور نخواهد بود»- یا افزودن باوری بزرگ و فوق‌العاده که ناهم‌آوایی را کاهش می‌دهد می‌توان این کار را انجام داد. سرانجام آنکه شخص می‌تواند وفاداری حزبی‌اش را به کلی تغییر دهد و حزب دیگری را برگزیند؛ هرچند بسیاری از مدل‌های رأی‌دهی نشان می‌دهند چهره‌های مطرح حزبی، قادر به این کار نیستند.

با رشد نارضائیتی از مدل انسجام‌شناختی در طول دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، روان‌شناسان اجتماعی و شناختی به صورت فزاینده‌ای شروع به چرخش به سمت دو رویکرد جدید کردند: نظریه‌ی اسنادی و نظریه‌ی طرح‌واره.

۶-۴-۲. نظریه‌ی اسنادی

نظریه‌ی اسنادی، آدمیان را بیش از آنکه «انسجام‌جو» ببیند، آنان را «دانشمندانی خام»^۲ یا حلال مشکلات می‌داند. نظریه‌ی اسنادی استدلال می‌کند که افراد به جای ایجاد تعادل بین باورها و عمل، به صورتی اساسی به دنبال کشف علل رفتار خود و دیگران هستند. افراد به صورت مداوم به دنبال علت‌ها و تأثیرها هستند و از خود می‌پرسند که «چرا این اتفاق افتاد؟»؛ البته نه به شدت و دقت دانشمند در آزمایشگاه. آنها همیشه به دنبال معنادار کردن دنیای اطراف شان هستند و این کار را با کمک مفروضاتی که درباره‌ی خود و دیگران دارند، انجام می‌دهند. هارولد کلی^۳، ریچارد نیسبت^۴ و لی راس^۵ به صورت خاصی در توسعه‌ی این رویکرد به شناخت تأثیرگذار

۱. Consonance

۲. Naïve Scientist

۳. Harold Kelley

۴. Richard Nisbett

۵. Lee Ross

بوده‌اند. خطای بنیادی اسناد^۱، خطایی است که به نتایج سیاسی عمده و بالقوه مربوط می‌شود. هنگامی که در حال توضیح کنش‌های خود هستیم، اغلب از اسنادهای وضعیتی استفاده می‌کنیم. در واقع اغلب در منتج دانستن کنش‌ها از وضعیت، بیش از اندازه غلو می‌کنیم. از سوی دیگر، هنگام پرسش از چرایی کنش فرد، ممکن است این اشتباه را انجام دهیم و تأثیر وضعیت را دست کم بگیریم و برای طبایع ارزش بیشتری قائل شویم. اما چه چیز این مطلب می‌تواند برای دانشجوی علوم سیاسی جالب باشد؟ دبرا ولش لارسن^۲، روان‌شناس سیاسی و کارشناس تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، در مطالعه کلاسیک خود در باب شروع سیاست بازدارندگی در جنگ سرد ابراز می‌دارد:

سیاست‌گذاران تلاش دارند کنش‌های دولت متبوع شان را ناشی از شرایط قلمداد کنند؛ حتی هنگامی که خودشان، رفتار سایر دول را به «ویژگی‌های» بنیادین ملت یا رهبران آنها نسبت می‌دهند. نظریه‌ی اسنادی در مورد مسأله‌ی تبیین تغییر در جهت‌گیری سیاست‌گذاران خارجی ایالات متحده نسبت به شوروی مدعی است که مقامات واشنگتن میل داشتند انگیزه‌هایی ایدئولوژیک و توسعه‌طلبانه به شوروی نسبت دهند که تنها می‌توانست بازتاب محاسباتی امنیتی باشد؛ محاسباتی که در سایر حوزه‌ها نیز شبیه این حوزه بود.

برخی از سیاستمداران در دام چنین اسنادهای اشتباهی می‌افتند؛ البته این بدین معنی نیست که همه‌ی ما محکومیم این گونه رفتار کنیم.

۶-۴-۳. نظریه‌ی طرحواره

نظریه‌ی طرحواره^۳ در حالت عادی مانند نظریه‌ی اسنادی فرض می‌کند که انسان دارای ظرفیت شناختی محدودی است و در خیلی از روش‌ها همانند هم هستند. ما روزانه با اطلاعات بمباران می‌شویم. نظریه‌ی طرحواره بیش از آنکه انسان را در جستجوی دلیل و الگوهای مؤثر یا همچون دانشمندی خام تصور کند، با او به مثابه مقوله‌بند و برچسب‌زننده رفتار می‌کند. برای اینکه از عهده اطلاعات

۱. Fundamental Attribution Error

۲. Deborah Welch Larson

۳. Schema Theory

بسیار سنگین برآییم درگیر اقتصاد ذهنی می‌شویم؛ ما «خسیس‌های» شناختی هستیم. بیش از آنکه با هر تکه‌ای از اطلاعات جدید به صورت جداگانه برخورد کنیم، آنها را با مقولاتی از پیش ساخته هماهنگ می‌کنیم که طرحواره‌ها یا سناریوها نامیده می‌شوند. این امر از نظر شناختی کارآمد و نسبتاً آسان است.

اصطلاح طرحواره اغلب با سهل‌انگاری استفاده می‌شود و تعاریف گوناگونی به خود می‌گیرد. هرچند آنگونه که در اینجا تعریف شده است، یک طرحواره، نوعی کلیشه‌ی ذخیره شده در حافظه است که اطلاعات را براساس ویژگی‌های نوعی مانند موضوع، رخداد یا شخص فراهم می‌کند. طرحواره‌ها مجموعه‌های عامی از دانش هستند: مفاهیم عام، قواعد، درس‌ها و کلیشه‌های ذخیره شده در حافظه. آنها برای فراهم آوردن اطلاعات در باب چستی یک امر، از نمونه‌ها فراتر می‌روند و ما از آنها برای طبقه‌بندی اطلاعات جدید و تفکیک آنها از هم بهره می‌گیریم. همچنین ما طرحواره را جعبه‌ای ذهنی تصور می‌کنیم که «ارزش‌های قراردادی» یا نوعی امری آشنا را در بر می‌گیرد. فرض بگرید من می‌خواهم معمایی ساده را برای شما طرح کنم: من در حال فکر کردن به «چیزی» هستم. این چیز پوست خز دارد. ناخن دارد. می‌توانید آن را برای پیاده روی با خود ببرید.

چگونه همه‌ی اینها به سیاست ربط پیدا می‌کنند؟ اینها به این دلیل به سیاست ربط دارند که تصمیم‌گیرندگان نخبه - و همچنین رأی‌دهندگان - باید تقریباً همیشه تصمیمات شان را تنها با اطلاعات ناقصی که در دست دارند، اتخاذ کنند. بازیگران سیاسی با تطبیق افراد و رخدادها با مقولات اشتباه یا طرحواره‌هایی که بر موادی کم‌مایه استواراند، دچار اشتباه می‌شوند. دبرا ولش لارسن این مطلب را با کمک مثالی کلاسیک برای ما تشریح می‌کند. توماس پندرگاست^۱، رئیس و پیشکسوت حزب قدیمی هری ترومن در ایالت میسوری بود. در آن ایام، رؤسای حزب به صورتی اساسی سیستم سیاسی را به خصوص در سطح محلی اداره می‌کردند و شما برای ترفیع در سطح ملی ابتدا مجبور بودید از جانب سطوح مختلف سرپرستی حمایت شوید. ترومن هیچ وقت تأثیر پندرگاست بر حرفه اش را فراموش نکرد و پندرگاست تبدیل به نمونه‌ای از حاکمی قدرتمند برای رئیس‌جمهور آینده شد. ترومن اهمیت سر حرف خود ماندن و

۱. Thomas Pendergat

آنچه را که «قانون سیاستمدار»^۱ می‌نامید از پندرگاست یاد گرفت. از این رو، هیچگاه به کسی که بر سر حرفش نمی‌ماند، اعتماد نمی‌کرد.

ترومن، جوزف استالین را شبیه به پندرگاست یافت. ترومن در آغاز به خاطر این شباهت سطحی، به شکل گرمی به رهبر شوروی واکنش نشان می‌داد. در سال ۱۹۴۶ میلادی، این دو مرد برای دومین بار با یکدیگر ملاقات کردند و ترومن بسیار تحت تأثیر استالین قرار گرفت:

ملاقات با استالین این اعتقاد ترومن را نیرومندتر ساخت که دیکتاتور شوروی شبیه رئیس پندرگاست است. ترومن با تحسین به دستیارش گفته بود که «استالین بیشتر از هر کسی که من می‌شناسم شبیه تام پندرگاست است». ترومن از شباهت ظاهری استالین به پندرگاست فراتر رفت و اشاره داشت که این روس، خصوصیات شخصیتی مشترکی با رئیس میسوری دارد. ترومن به کارمندانش گفت که «استالین کسی بود که اگر چیزی را در یک لحظه بگوید همان را در زمان دیگری نیز خواهد گفت. ترومن اشاره می‌کند که استالین شبیه پندرگاست است؛ پس می‌توان به حرفش اعتماد کرد. ترومن به یاد می‌آورد که «من تحت تأثیر وفاداری استالین به توافقات قرار گرفتم و اینکه او کمیته‌ی اجرایی حزب کمونیست را همچون کنگره‌ی هشتم حزب دم دستش داشت».

استالین ثابت کرد نمی‌توان به قول‌هایش اعتماد داشت. بنابراین، این خطای شناختی تأثیری بلندمدت نداشت. اما در کوتاه‌مدت باعث شد ترومن بیش از حد به استالین اعتماد کند. ترومن حتی پس از اینکه تشخیص داد استالین به او خیانت کرده است، دیدگاهی نسبتاً مثبت نسبت به او داشت.

۴-۴-۶. استدلال قیاسی

روش دیگر تفکر درباره‌ی رخداد‌های تاریخی، استدلال قیاسی است. هنگامی که وضعیت‌های جدید را با وضعیت‌های مشابهی که در گذشته با آنها مواجه شده ایم - یا نسبتاً چیزهایی که به نظر مشابه می‌رسند - مقایسه می‌کنیم، در حال استدلال قیاسی هستیم. ما بیشتر اوقات از قیاس تاریخی به هنگام بحث درباره‌ی

۱. Cod Of The Politician

امور بین‌المللی یا سیاست خارجی استفاده می‌کنیم. براساس گفته‌ی الکساندر هیگ^۱ وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، «سیاست بین‌الملل مجذوب قیاس‌ها است؛ همانگونه که عسل خرس‌ها را جذب می‌کند». از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، مجادله بر سر سیاست خارجی آمریکا اغلب شبیه جنگ میان دو قیاس تاریخی به نظر می‌آمد: مونیخ/جنگ جهانی دوّم و ویتنام. اوّلی از بدنامی و شکست سیاست مصالحه با هیتلر ناشی می‌شد و بر نیاز به تقابل با دشمن از طریق نیروی نظامی تأکید می‌کرد. دوّمی با اطلاع از ناتوانی آمریکا برای شکست ویتنام شمالی کمونیست به رغم برتری سلاح‌های متعارف، پیشنهاد می‌کرد که استراتژی گروه اول خطرناک است. اصطلاحاتی مانند «سقوط در باتلاق»^۲، «کیسه‌ی حمل جنازه»^۳ و «استراتژی خروج»^۴ از این دوره تاریخی در سیاست خارجی آمریکا متداول شدند.

پرسش‌های مروری

۱. زیست سیاسی چیست؟
۲. در خصوص ارتباط مغز با رفتار و نگرش سیاسی چه آزمایشاتی صورت گرفته است؟
۳. خطای بنیادین اسناد چگونه به نتایج رفتار سیاسی عمده و بالقوه ارتباط پیدا می‌کند؟

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱. کدام دانشمند بر این باور است که انسان ماهیتاً موجودی سیاسی است؟
الف) افلاطون ب) ارسطو ج) سقراط د) داروین
۲. پیشنهاد واینر برای به حداقل رساندن ظهور پرخاشگری چیست؟
الف) مذاکره ب) ایجاد واحدهای سیاسی کوچک ج) خشونت سیاسی د) حل تضادهای بین گروهی
۳. هنگامی که انسان تصمیم آگاهانه می‌گیرد کدام بخش مغز به کار می‌افتد؟

۱. Alexander Haig
۲. Bogged Down
۳. Body Bags
۴. Exit Strategy

- الف) قشر پیشانی جانبی
ب) قشر مخ
- ج) قشر پس سری
د) مدارهای لوب پیشانی
۴. بر اساس تحقیقات نوروفیزیولوژیست‌ها نخبگان سیاسی مرد تحت تأثیر کدام بخش مغز هستند؟
- الف) نیمکره راست
ب) بادامه
ج) نیمکره چپ
د) انسولا
۵. نواحی بادامه و انسولای مغز با و در ارتباط هستند.
- الف) تنفر و اضطراب
ب) اضطراب و تنفر
- ج) انتقام و عشق
د) عشق و انتقام
۶. نظریه ناهماهنگی شناختی فستینگر با کدام نظریه همپوشان است؟
- الف) نظریه فریتز هیدر
ب) تعادل شناختی
- ج) حساست شناختی
د) الف و ب
۷. کدام نظریه شناختی استدلال می‌کند که افراد به جای ایجاد تعادل بین باورها و عمل، به طور اساسی به دنبال کشف علل رفتار خود و دیگران هستند.
- الف) ناهماهنگی شناختی
ب) نظریه اسناد
ج) هماهنگی شناختی
د) طرحواره
۸. هنگامی که وضعیت‌های جدید را با وضعیت‌های مشابهی که در گذشته با آنها مواجه شده ایم؛ مقایسه می‌کنیم، در حال انجام چه عملی هستیم؟
- الف) حل مسأله
ب) استدلال شناختی
- ج) استدلال استقرایی
د) استدلال قیاسی

فصل ۷

رسانه های جمعی، تبلیغات، شایعه و افکار عمومی

در مسائل عمده، میان نخبگان و افکار مردم تفاوت وجود دارد. رسانه ها همواره منعکس کننده نظر نخبگان هستند. مثلاً در مسائلی مانند از هم پاشیدن برنامه های رفاهی کشور و یا انجماد سلاح های هسته ای و یا سیاست های ایالات متحده در آمریکای مرکزی در دهه ۱۹۸۰، و یا در ماهیت جنگ ویتنام، نظراتی که در رسانه ها ابراز می شود، همواره متفاوت از افکار عمومی و در راستای افکار نخبگان است.

نوآم چامسکی، برگرفته از کتاب فهم قدرت

هدف کلی

آشنایی با رسانه، تبلیغات رسانه ای، شایعه و افکار عمومی و ارتباط این مفاهیم با باورها، نگرش ها و رفتارهای سیاسی

هدف های یادگیری

از شما دانشجوی محترم انتظار می رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. رابطه رسانه و سیاست را بیان کنید.
۲. تبلیغات را تعریف کنید.
۳. نظریه های تبلیغات رسانه ای را نام برده و شرح دهید.
۴. تبلیغات سیاسی را شرح دهید.
۵. شایعه را تعریف کنید.
۶. پنج متغیر دخیل در انتشار شایعه را توضیح دهید.
۷. افکار عمومی را تعریف کنید.
۸. مبانی روان شناختی افکار عمومی را شرح دهید.
۹. سه مفهوم طرح واره، ارزش و هویت گروهی را در خصوص افکار عمومی توضیح دهید.

۷-۱. مقدمه

مفاهیم و موضوعاتی نظیر رسانه های جمعی، تبلیغات، شایعه و افکار عمومی همچون سایر مفاهیم و موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده اند و ارتباط شان با سیاست بدست آمده است، نیز، به افکار، باورها، ارزش ها، نگرش ها و رفتارهای سیاسی مربوط می شوند و به علاوه، ارتباط مستقیم پیدا می کنند. بدون آنکه در اینجا توضیح بیشتری بدهیم، لازم است به مطالعه توضیحات هریک از مفاهیم و موضوعات مذکور که در ادامه این فصل به صورت کافی و بسنده تبیین و تشریح شده است، پردازیم.

۷-۲. رسانه

براساس ماهیتی کارکردی؛ «رسانه»^۱ ها به وسایل انتقال پیام از فرستندگان به مخاطب یا مخاطبان مثل روزنامه، کتاب، رادیو- تلویزیون، ماهواره، فناوری های نوین ارتباطات و اطلاعات گفته می شوند (دادگران، ۱۳۷۸). کرایگ^۲ (۲۰۰۴) رسانه ها را «کارگزاری واسطه ای» برای برقراری ارتباطات توصیف می کند. آن ها می توانند برقراری ارتباط را نیز تسریع و تقویت کنند. رسانه در معنایی وسیع تر شامل هر چیزی است که حامل پیام یا معنایی برای گیرنده باشد. از این نظر؛ گفتار، نوشتار، ایماء و اشاره، بیان چهره ای، لباس، بازیگری، نمایش و علائم نیز نوعی رسانه محسوب می شوند (سولیوان و همکاران، ۱۳۸۵). گاهی از اصطلاح رسانه برای اشاره به ابزار ارتباطات استفاده می شود (مانند رسانه های چاپی)؛ برخی مواقع نیز مقصود از آن شکل هایی فنی است که این ابزارها به کمک آن ها فعلیت می یابند؛ مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه، کتاب، عکس، فیلم، موسیقی. مک لوهان^۳ در گفته معروف خود: «رسانه پیام است.» از اصطلاح رسانه در این معنا استفاده کرده است. از نظر او، نوع فناوری رسانه بر محتوای آن اثر می گذارد؛ «محتوای هر رسانه، خود محتوایی دیگر است.» (مک لوهان، ۱۳۷۷). این

۱. Media

۲. Craig

۳. Marshal McLuhan

همان رویکردی است که اوج آن را در نگاه «ژان بودریار»^۱ می بینیم. بودریار آن چه را که رسانه های جمعی نمایش می دهند، فقط وانمودهای واقعیت می بیند که اغلب ارتباطی با واقعیت ندارند (طاهری، ۱۳۷۷). دیوید اولسون^۲ ضمن تأکید بر ماهیت فناورانه رسانه، به لحاظ محتوایی نیز آن را فناوری می داند که با نمادها هم سروکار دارد. از نظر وی، رسانه نوعی فناوری برای اطلاع دادن، ضبط کردن، اشتراک در نمادها و توزیع آن هاست (اولسون، ۱۳۷۷).

برخی نویسندگان، جدی ترین نوع برنامه های رسانه ای را «خبر» و «ژانر خبری» دانسته اند (استریت، ۱۳۸۴). از این نظر «رسانه های خبری»^۳ را می توان جدی ترین نوع رسانه هایی دانست که از آن ها انتظار می رود بر سیاست اثرگذار باشند. رسانه های خبری طبق برخی تعاریف، بخشی از رسانه های جمعی هستند که نقطه تمایز آن ها تمرکز بر ارائه خبرهای جدید و رویدادهای جاری به جامعه است؛ به عبارتی، هر گونه سازمانی که کار آن «گردآوری»^۴ و «انتشار»^۵ خبر است. رسانه های خبری انواعی دارند: تلویزیون، مطبوعات، رادیو و رسانه های آنلاین که هر یک ضمن داشتن مختصاتی ویژه، تأثیرات خاص خود را بر جامعه و به ویژه بر حوزه سیاست دارند. از این میان، تلویزیون قدرتمندترین رسانه فراگیر دست کم در جهان صنعتی است. بررسی پیمایش های متعدد نشان داده است تلویزیون امروزه اصلی ترین منبع خبری بیشتر مردم در سراسر جهان است (کرایگ، ۲۰۰۴).

۱-۲-۷. رسانه و سیاست

رسانه ها چه ارتباطی با سیاست دارند؟ آیا می توانند بر سیاست اثر بگذارند یا از آن اثر می پذیرند؟ میزان و نحوه اثر گذاری و اثر پذیری و سازوکار این تعامل چگونه است؟ رسانه از طریق تأثیرگذاری بر حوزه های اندیشه، آگاهی و احساسات بر کنش ها و فرایندهای سیاسی اثر می گذارد و روابط قدرت را تحت تأثیر قرار می دهد. سیاست با هر تعریفی در تعامل با اطلاعات و رسانه های ارتباطی خواهد بود. چپستی

۱. Jean Baudrillard

۲. David Olsson

۳. News Media

۴. Gathering

۵. Publishing

و چگونگی فرآیند ها و ساخت های سیاسی تحت تأثیر ارتباطات و اطلاعات و فناوریهای مربوط به آن بوده و نیز بر آن ها تأثیر می گذارند. ایجاد حکومت های و ظهور دولت - ملت را تا حدودی نتیجه گسترش صنعت چاپ و خلق جماعت کتاب خوان می دانند. در حالی که نظام ارتباط شفاهی و رو در رو می توانست از جغرافیایی و جمعیتی به ایجاد نظام سیاسی محدود منجر شود (منتظر قائم، ۱۳۸۱). یک سویه یا دو سویگی فرآیند ارتباطات در هرم قدرت نیز به ترتیب با ایجاد و فعالیت حکومت آمرانه یا دموکراتیک تناسب تام دارد. حکومت ها نیز با بهره گیری از فناوری های ارتباطی، حاکمیت خویش را تحکیم می بخشند و مشروعیت حاکمان و سیاست هایشان را در افکار عمومی شهروندان محک می زنند. به طور خلاصه، سیاست و حکومت از نظر محدوده وجودی و نوع عملکرد خود وابسته به نظام ارتباطی و تکنولوژی ها و سازمان های رسانه ای موجود است.

روان شناسان اجتماعی، نقش جهت دهنده و تقویت کننده ی رسانه ها را با سه فراگرد مرکب توضیح می دهند: استفاده ی انتخابی، ادراک انتخابی^۱، انباشت انتخابی^۲. به عبارت دیگر، مخاطبان به طور طبیعی، برنامه ای را که با افکارشان هم سو باشد تماشا می کنند و می شنوند و در مرحله دوم، از میان دیده ها و شنیده ها، آن چه به آن علاقه دارند ادراک می کنند، و در نهایت، آن چه از ادراک شده ها را که نتوانند با نظام اعتقادی خود هماهنگ کنند، زود فراموش می کنند و مطلبی را حفظ می کنند که با نظام فکری شان هماهنگ است. استفاده، ادراک و انباشت انتخابی با آزمایش های متعددی اثبات شده است. لازارسفیلد درباره ی مبارزه ی انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۴۰ نشان داده است که دو سوّم از افراد مورد پرسش، به تبلیغات حزب خود بیشتر گوش می دهند تا حزب مخالف.

۳-۷. تبلیغات

۱. Selective Perception

۲. Selective Retention

انسان در عصر انفجار اطلاعات پیوسته در معرض پیام‌هایی قرار گرفته که هر یک با آراء مختلف و بعضاً متناقض او را در معرض بایدها و نبایدهای خود قرار داده و انتخاب و تصمیم‌گیری و تشخیص درست و نادرست را برای او بسیار پیچیده کرده است. گویی انسان را سر در گم و مبهوت در طوفان اطلاعات و آموزش‌های تبلیغی رها کرده اند. هم‌اکنون «تبلیغات»^۱ نه فقط به عنوان وسیله‌ای برای معرفی و ترویج یک کالای تجاری بلکه به عنوان ابزاری بسیار نیرومند در جهت تسخیر افکار و عقاید و تغییر و تحریف آن‌ها به منظور نیل به اهداف سلطه‌جویانه‌ی کشور‌های قدرتمند اقتصادی، صنعتی و اطلاعاتی مطرح می‌باشد.

«کارتر» رئیس‌جمهور سابق آمریکا می‌گوید، یک دلار سرمایه‌گذاری در تبلیغات بهتر از ده دلار سرمایه‌گذاری در تسلیحات است. به عبارت دیگر آن چه را با اسلحه می‌توان به دست آورد، بسیار سهل‌تر و بیشتر با تبلیغات می‌توان به چنگ آورد. از این رو است که «تبلیغات» به عنوان یکی از ابزارهای اولیه و اساسی «افکار عمومی» به شمار می‌آید و پر واضح است در این میدان کشوری برگ برنده را در دست دارد که هم‌ساز و برگ تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی بزرگ‌تر و پیشرفته‌تری را فراهم کرده باشد و هم از نظر تحقیق و پژوهش در زمینه‌ی ارتباطات و متقاعدسازی و تولیدات فرهنگی، خبری و هنری جلوتر از رقبای حرکت کند. شاید سهل‌الوصول‌ترین و کم‌هزینه‌ترین ابزار اعمال قدرت در صحنه‌ی بین‌المللی، ابزار اطلاع‌رسانی و تبلیغات باشد (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

۷-۳-۱. تعریف تبلیغات

پروپاگاندا یا تبلیغات دارای ریشه‌ی لاتینی بوده و معنی آن پخش کردن، منتشر ساختن و چیزی را شناساندن است. امروزه تبلیغات به معنای تأثیرگذاری بر عقاید و افکار دیگران تعریف می‌شود و هدف از آن فراهم ساختن موجبات بیشترین شمار ممکن از افراد به یک ایدئولوژی، حزب یا نظام سیاسی است. «لاسل» تبلیغات را مدیریت رسانه‌های همگانی در جهت اهداف قدرت تعریف کرده است. وی مبلغ (تبلیغات‌چی) را شخصی می‌داند که به نحوی از انحاء بخواهد با ارائه مطالبی، عکس‌العمل جمعی را تحت تأثیر قرار دهد. لاسول خبرهایی را که در گیرندگان آن، احساسی

۱. Propaganda

از علاقه یا نفرت را برانگیزد جزء تبلیغات می‌داند. اُگ برن و نیم کُف^۱ معتقدند، تبلیغات فعالیتی است برای دگرگون ساختن افکار عمومی از راه‌های غیر مستقیم و سایلی مانند زبان، خط، تصویر، نمایش و غیره. «کیمبال یونگ»^۲ نیز مانند همین تعریف را ارائه می‌کند با این تفاوت که تأکید بیشتری بر رفتار دارد. از نظر «یونگ» تبلیغات عبارت است از «بهره‌گیری کم و بیش عمدی، نظام‌دار و طراحی شده از سمبل‌ها که به طور عمدی توسط تلقین و راهبردهای روانی مناسب انجام می‌شود و با هدف تغییر و کنترل افکار، عقاید، ارزش‌ها، و در نهایت تغییر رفتار آشکار افراد، به سوی مسیر تعیین شده، همراه است» (هالستی^۳ به نقل از حسینی ۱۳۷۷).

در واقع می‌توان گفت «تبلیغات» عبارت است از کوشش کم و بیش نظام‌دار که هدف نهایی آن شکل دادن به عقاید، بازخوردها و رفتار مردم در جهت خاصی که مورد نظر مبلغ است. بنابراین وقتی از تبلیغات سخن به میان می‌آید بیشتر جنبه‌ی سیاسی آن مطرح است، زیرا تبلیغات یعنی تحت تأثیر قرار دادن افکار و حالات بسیاری از مردم وابسته به یک گروه یا جامعه.

۷-۳-۲. نظریه‌های تبلیغات رسانه‌ای

الف. نظریه بازتاب شرطی

این نظریه متعلق به پاولف^۴ روان‌شناس روسی است که پس از یک رشته آزمایش‌های ساده روی یک سگ، تدوین شد. پاولف، در این آزمایش، دادن قطعه‌ی گوشت به سگ را با صدای زنگ، همزمان کرد و پس از چند بار تکرار، با نواختن صدای زنگ، بزاق دهان سگ ترشح می‌شد. این نظریه، مورد سوء استفاده نیز قرار گرفته است؛ چنان‌که دکتر گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر کاملاً به این نظریه اشراف داشت. بر این اساس، لازمه‌ی افکارسازی، به اضمحلال کشاندن تفکر روشن و منطقی و در نتیجه وادار کردن ذهن افراد تحت سیطره‌ی اسطوره‌ها و

۱. Ogbrn & Nim Koff
 ۲. Kimball Yong
 ۳. Holsti
 ۴. Ivan Pavlov

نمادها به پذیرش باورهای مورد نظر بود و بدین منظور، پیام‌ها در قالب مفاهیم عقلایی و استدلالی از رسانه‌ها پخش می‌شدند. رژیم هیتلر با استفاده از رسانه‌های چاپی، رادیو، و سینما به افکار عمومی شکل می‌داد و حتی تصرف بعضی از کشورها را با ابزار تبلیغات، سرعت بخشید. سرژ چاکوتین در کتاب «تبلیغات سیاسی، وسیله‌ای برای تجاوز به خلق» به نقد شیوه‌های تبلیغاتی دکتر گوبلز پرداخته و معتقد است که گوبلز برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی با استفاده از یک یا چند محرک و غریزه، (غرایزی چون مبارزه جویی، میل به تصاحب مادی، غریزه جنسی، حب نفس، غریزه پدری یا مادری)، مخاطب را به شدت تحریک می‌کرد. به اعتقاد چاکوتین، تکرار نمادها یا شعارها از طریق بازتاب‌های شرطی و به صورت‌های مستقیم و غیر مستقیم، راه را به سوی محرک‌های اصلی باز می‌کند و آن‌ها را به حرکت درمی‌آورد و همین امر در حقیقت، رمز موفقیت نازی‌ها در تحریک افکار عمومی بود (دهقان، ۱۳۸۷).

ب. نظریه اقتناع

اقتناع روندی است که در آن افراد از پیام‌ها برای تأثیرگذاری بر دیگران استفاده می‌کنند. به عبارتی، فعالیت اقتناعی به میزان زیادی، یک فرایند یک طرفه است. این فعالیت به طور روشن از اطلاعات کافی بهره می‌گیرد. در واقع، هدف فرستنده روی تأثیرگذاری بر گیرنده متمرکز است، نه ارائه اطلاعات جامع و کامل و ایجاد فرصتی برای شنونده تا خود تصمیم بگیرد. اقتناع تلاشی برای تغییر افکار یا وادار کردن افراد برای دست زدن به یک نوع کار مورد نظر فرد اقتناع‌گر است.

ج. نظریه‌ی جاذبه‌های تبلیغاتی

از نظر علم تبلیغات، هر پیام تبلیغاتی برای این که بتواند مخاطب را به سوی محتوای پیام خود جلب کند، از یک نظریه‌ی اثبات شده در جاذبه استفاده می‌کند. فیلیپ کاتلر جاذبه‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱. جاذبه‌های منطقی و اطلاع‌رسان، ۲. جاذبه‌های هیجانی / عاطفی، ۳. جاذبه‌های اخلاقی (کاتلر و دیگران، ۱۹۹۹). در یک تقسیم‌بندی دیگر انواع جاذبه‌های تبلیغاتی به این شکل است: جاذبه منطقی، جاذبه احساسی، جاذبه ترس، جاذبه خنده و طنز، جاذبه جنسی، و جاذبه بازگشت به

گذشته. در زمان کارزارهای انتخاباتی و نیز زمان جنگ و خشونت، رسانه‌ها سعی می‌کنند با بکارگیری این قبیل جاذبه‌ها افراد را به سمت و سوهای دلخواه و مطلوب خودشان هدایت کنند.

۷-۳-۳. تبلیغات سیاسی

تبلیغات سیاسی عبارت از آن نوع فعالیت‌های تبلیغی است که برای مقاصد سیاسی مثل انتخابات صورت می‌گیرد. تبلیغ سیاسی با ایجاد تغییر در نگرش^۱ افراد موجب تغییر موضع از جانبداری از یک نامزد به نامزد دیگر می‌شود و معمولاً برای ترغیب بینندگان برای حمایت از یک نامزد، یک حزب یا یک دیدگاه سیاسی طراحی می‌شود.

تبلیغات سیاسی، برجسته‌سازی^۲ در مورد موضوعاتی را که بویژه مهم هستند و باید برای ما محسوس باشند، تنظیم می‌کنند (شلیودر، مک کامبس و وانتا، ۱۹۹۱). بدیهی است یک نامزد می‌کوشد تا بر مهم‌ترین مباحث تأکید کند. برای مثال یک متقاضی احراز مقام ریاست جمهوری با دستیابی به برخی سیاست‌های خارجی موفق، با وجود مشکلات اقتصادی داخلی، می‌کوشد موضع سیاست خارجی را به عنوان موضع اصلی در مبارزات انتخاباتی مطرح سازد، در حالی که نامزد رقیب ممکن است تلاش کند تا تصمیم‌گیری‌های مهم را به سمت مباحث داخلی سوق دهد. در این میان، تبلیغ سیاسی به دنبال ارائه تصویری مثبت از نامزد یا شاید تقویت یا باز تعریف تصویر موجود است. این تصویرسازی به صورت مؤثر بویژه از سوی تلویزیون صورت می‌گیرد که ارتباطات غیر کلامی را مانند رفتارهای کلامی مخابره می‌کند (انگلیز، ۱۹۹۴، نقل از هاریس، ۱۳۹۰).

۷-۳-۴. پروپاگاندا ی غیر مستقیم

چامسکی^۳ و هرمن، دو نظریه پرداز بلندآوازه ی آمریکایی، به نقد و بررسی نقش وسایل ارتباط جمعی، در ایجاد زمینه های روانی - اجتماعی پرداخته و

۱. Attitude

۲. Agenda setting

۳. Noam Chomsky

مدلی را با عنوان «مدل پروپاگاندا»^۱ ارائه کرده اند. این مدل ادعا می کند که اخبار رسانه های غربی، به خصوص بخش خارجی، یک پروپاگاندا همه جانبه، فعال، مؤثر، ولی غیر مستقیم است و هدفش عبارت است از هم رأیی و هم سوئی جامعه. توده ی مردم فکر می کنند و انتظار دارند که وسایل ارتباط جمعی در غرب مستقل باشند و به کشف و گزارش واقعیات کمک کنند، اما چامسکی و هرمن معتقدند که این قدرت مندان هستند که به راحتی، گفتمان های ارائه شده در رسانه ها را کنترل می کنند و تصمیم می گیرند که مردم چه چیزی را ببینند و بشنوند و بخوانند و بخواهند. لیپمن، نظریه پرداز دیگر، ادعا کرده است که پروپاگاندا به یکی از ارگان های اصلی و اساسی هر حکومت مردمی تبدیل شده است و به تدریج پیچیده تر می شود. این نظریه پردازان بر دوگانگی و یک بام و دوهوایی رسانه ها اعتراف و تأکید دارند. در این مدل، جایگاهی برای حقایق و آن چه هست، قائل نمی شوند، بلکه آن چه قدرت مندان می خواهند و از نظر آن ها باید باشد، مهم تلقی می شود (کاوایانی، ۱۳۹۲).

این مدل تبلیغاتی، پنج فیلتر را بر رسانه های جمعی غرب حاکم می داند و معتقد است این پنج فیلتر چنان طبیعی کار می کند که یک خبرنگار جوان را پس از طی دوران رشد و بلوغ حرفه ای، عادت می دهد که حادثه های خبری را به طور خودکار، از لابه لای این فیلترها ببیند. در حقیقت، تحصیلات دانشگاهی، نحوه ی خبر نویسی، و تهیه ی گزارش و کسب تجربه و بلوغ خبرنگاری، همانا یادگیری چگونگی استفاده از این عینک خاص است، عینکی که خبر را از زاویه ی منافع گروهی خاص می بیند. در این جا اشاره ای مختصر به این پنج فیلتر می کنیم:

۱. محدودیت و تمرکز مالکیت وسایل ارتباط جمعی: از آن جا که داشتن و اداره کردن رسانه های جمعی، به سرمایه ی هنگفت اولیه نیاز دارد، این فیلتر از حدود یک قرن پیش یا حتی پیش تر از آن وجود داشته و به تدریج مؤثرتر گشته است. روزنامه ها، مجله ها، شرکت های چاپ و نشر، استودیوهای تهیه فیلم، ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی کوچک اقماری فراوان هستند، اما برای ادامه ی حیات خود، باید با شرکت های غول آسا و منافع صاحبان آن ها هماهنگ شوند.

۱. Propaganda model

۲. **آگهی های تبلیغاتی:** افزون بر سرمایه های اولیه، درآمد زایی نیز برای رسانه ها اهمیت دارد. یکی از عمده ترین منابع درآمد، آگهی های تبلیغاتی است و این سبب حاکمیت سفارش دهنده ها مانند شرکت های بزرگ صنعتی و تجاری می شود و همانند یک فیلتر قوی در جهت دهی رسانه ها، ایفای نقش می کند. در حقیقت کسب آگهی تبلیغاتی کافی، مانند یک اجازه ی ادامه ی حیات از سوی شرکت های بزرگ است، پس به راحتی می توانند بعضی رسانه ها را تضعیف یا تقویت کنند.

۳. **منابع خبری:** سازمان ها، شرکت ها، و افراد قدرت مند جامعه که خبر سازند، با وسایل ارتباط جمعی، نوعی ارتباط دو جانبه و منافع متقابل دارند. این منابع خبری، خبرهای خود را به هر رسانه ای نمی دهند و رسانه ها نیز از هر منبعی خبر نمی گیرند. این تعامل دو سویه نیز به صورت یک فیلتر قوی در جهت دهی و حذف یا تقویت رسانه ها مؤثر واقع می شود.

۴. **مؤاخذة های شدید:** واکنش های منفی شدید نسبت به رسانه ها که از سوی افراد، گروه ها، شرکت ها، یا دولت صورت می گیرد نیز، نوعی فیلتر است. باید رسانه ها به گونه ای عمل کنند که از این مؤاخذة ها آسیب نبینند یا آن را به حداقل رسانند و این نیز خود سبب نوعی هم گرایی پنهان می شود.

۵. **ضدیت با کمونیسم:** به عنوان پست ترین عنصر شیطنانی و بزرگترین دشمن مالکیت خصوصی، همیشه ریشه های این طبقه را مورد تهدید قرار داده است. انقلاب های چین، شوروی و کوبا، همچون خوره ی روحی، اشرافیت غرب را مورد آزار قرار می داد و به همین ترتیب، ماشین کنترل ضد کمونیستی، قدرت و نفوذ زیادی بر وسایل ارتباط جمعی یافت.

پنج فیلتر نام برده شده، چنان دامنه ی اخبار را محدود می کند که فقط مطالبی به خبرهای بزرگ تبدیل می شوند که از فعالیت های سازمان یافته ی دولت ها و سازمان های پر قدرت خصوصی حاصل می شود.

لاسلول با بسط موضوع پروپاگاندا چرخشی ماکیاولیستی و فرصت طلبانه در آن ایجاد کرد. وی بر بکارگیری رسانه های اقناع گر و استفاده گزینشی از ترور، خشونت و سایر روش های اجبار به عنوان ابزار برقراری ارتباط با و مدیریت

مردم محروم از حق رأی و نظر، تأکید می‌کرد. به جای تاکتیک‌های چماق و سرکوب، وی از آنچه به کارگیری علمی ترغیب و خشونت می‌نامید، دفاع می‌کرد. وی در سال ۱۹۳۳ نوشت: «پروپاگاندا به عنوان تنها ابزار بسیج جمعی، که کم‌هزینه‌تر از خشونت، تطمیع و سایر تکنیک‌های کنترل است، به جایگاه برجسته‌ای دست یافته است. مدیریت موفق اجتماعی و سیاسی اغلب به ایجاد هماهنگی مناسب میان پروپاگاندا با این عوامل بستگی دارد: ۱. اجبار خشن و یا غیر خشن ۲. انگیزش اقتصادی مثل تطمیع ۳. مذاکره دیپلماتیک و سایر تکنیک‌هایی از این دست. پروپاگاندا باید با خدمات اطلاع‌رسانی و جاسوسی هماهنگ شود، چرا که دومی می‌تواند محتوای لازم را برای پروپاگاندیست فراهم کند و میزان پیشرفت تلاش‌های پروپاگاندا را گزارش دهد. اینکه می‌توان همبستگی مؤثری بین پروپاگاندا با فشارهای دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی ایجاد کرد، در جنگ جهانی اول به وفور اثبات شده است.» (نقل از سیمپسون، ۱۳۹۳).

۷-۴. شایعه

شایعات^۱ را می‌توان عبارات خبری تأیید نشده و اساساً «مرتبط» در حال انتقالی تعریف کرد که در موقعیت‌های مبهم، پرخطر، یا تهدیدی بالقوه شکل گرفته و کارکرد آن کمک به مردم در درک منطقی و مدیریت شرایط مخاطره‌آمیز می‌باشد. تمرکز این تعریف بر شرایط بروز شایعه، محتوای اظهارات شایع شده و کارکردهای گروهی‌ای است که شایعه ایفاد می‌کند (دی فونزو و پراشان، ۱۳۹۴).

شایعه یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین شیوه‌های جنگ روانی است، و عبارت است از ترویج یک خبر ساختگی که اساساً دور از واقعیت است و با مبالغه و ایجاد رعب و وحشت یا تحریف‌های خبری که بهره‌ناچیزی از حقیقت دارند، همراه است و هدف آن تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی است و با مقاصد سیاسی، اقتصادی یا نظامی همراه می‌باشد (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۶).

شایعه یک پدیده اجتماعی است. حداقل دو نفر لازم است که یکی گوینده و دیگری شنونده باشد. هر حلقه شایعه از سه گام: ۱. ادراک ۲. یادآوری ۳. ارائه گزارش

۱. Rumors

عبور می‌کند و در هر کدام از آنها ممکن است تفاوت مختصری در محتوای شایعه حاصل شود. مثلاً؛ ممکن است در یک شایعه دیداری، تصویر یک جغد، به تدریج تبدیل به تصویر یک گربه شود. در شایعه شنیداری ممکن است خطاهای شنیداری رخ دهد (آلپورت و همکاران، ۱۳۷۲).

شایعات را می‌توان بر حسب معیارهای مختلف دسته‌بندی کرد: بر اساس معیار زمان می‌توان از شایعات خزنده، آتشین، و غواص نام برد. نوع اول بسیار به آرامی گسترش می‌یابد، در حالی که شایعه نوع دوم چونکه مخاطرات یا وعده‌های واهی و فوری را مطرح می‌کند، به سرعت پخش می‌شود. محتوای این نوع شایعات یا خشونت‌آمیز یا بسیار امیدوارکننده است. به عبارت دیگر؛ بیشتر بر هیجان‌ات اصلی انسان، مانند خشم، امید، و نفرت مبتنی است. شایعات غواص نیز مدتی رواج می‌یابد، سپس خاموش می‌شود و دوباره پس از مدت زمان معین دیگری ظهور می‌یابد.

رواج شایعه دو شرط اصلی دارد: ۱. مهم بودن شایعه برای گوینده و شنونده ۲. حقایق در هاله‌ای از ابهام، پیچیده شده باشد. قانون اصلی شایعه نیز همین است: مقدار موفقیت شایعه مساوی است با مقدار ابهام ضربدر مقدار اهمیت موضوع؛ اهمیت به انگیزه‌های افراد بر می‌گردد. مثلاً؛ موضوعات جنسی، ترس، و پلیسی زودتر پخش می‌شوند، البته گاهی نیز ممکن است نه به خاطر اهمیت، بلکه فقط به خاطر پر کردن وقت، یا بخاطر اینکه به دیگری بفهمانیم که «من چیزی می‌دانم که تو نمی‌دانی»، در پراکندن شایعه کمک می‌کنیم. در مورد ابهام نیز زمان‌ها متفاوت هستند. مثلاً؛ در شرایطی که همه در انتظار به وقوع پیوستن یک حادثه عظیم هستند، زمینه فراهم‌تر است و آن ابهام و انتظار مؤثر است. نقش تخریبی شایعات عبارتند از (آلپورت، ۱۳۷۲):

۱. تخریب روحیه مردم
۲. ایجاد جو بدبینی نسبت به گردانندگان مملکت
۳. از بین بردن روحیه تحقیق و تفحص
۴. تبدیل فرهنگ تحقیقی به فرهنگ شفاهی بر اساس شنیده‌ها
۵. تغییر در روند ثابت رو به تثبیت مملکت

۶. ضربه بر پیکره اقتصاد
 ۷. سست کردن پایه های اعتقادی مردم
 ۸. به تمسخر گرفتن مقدّسات

۷-۴-۱. یافته های روان شناسی

سوابق مکتوب روان شناختی شایعه، پنج متغیر دخیل در انتشار شایعه را تشخیص داده است: تردید، اهمیت یا وجود پیامدی مرتبط، فقدان کنترل، اضطراب، و باور (بورديا و دیفونزو ۲۰۰۲؛ روسنو، ۱۹۹۱؛ واکر و بلاین^۱، ۱۹۹۱).

الف. تردید

نقش تردید و ابهام در پخش شایعه در توضیحات اولیه درباره پخش شایعه ارائه گردید. بلجیون^۲ (۱۹۳۹) اظهار می دارد: «شایعه به تردید وابسته است». پراساد (۱۹۳۵) ادعا کرد که شرایطی از «نوع غیر عادی و ناآشنا» منجر به شایعات می شود. آلپورت و پستمن (۱۹۴۷) به صورتی مشابه متذکر شدند که پخش شایعه نسبت مستقیمی با «ابهام ضرب در اهمیت» موضوع دارد. کپلاو (۱۹۴۷) اظهار داشت که شایعات اغلب با تردید افزایش می یابند. فستینگر و همکارانش (۱۹۴۸) به این نکته اشاره داشتند که شایعات به مسائلی وابسته هستند که در پوشش ابهام شناختی قرار دارند. شچتر و بوردیک (۱۹۵۵) تأثیر تردید در یک مطالعه میدانی را به نمایش گذاشتند. آنها یک شایعه را در یک دبیرستان پیش دانشگاهی دخترانه پخش کردند و سپس دانش آموز را در معرض حادثه ای ساختگی قرار دادند با این هدف که ایجاد تردید نمایند. پخش شایعات در این گروهی که تردید زیادی داشت، تقریباً دو برابر (آن گروه با تردید کم) بود. به همین نحو، تردید رابطه مثبتی با انتشار شایعه در میان مسافرین یک خط حمل و نقل برون شهری داشت که به دلیل اعتصاب در شرف تعطیلی بود (اسپوزیتو، ۱۹۸۷/۱۹۸۶).

ب. اهمیت

۱. Blaine
 ۲. Belgion

نقش اهمیت موضوعی (که از آن به عنوان «ارتباط پیامد» نیز یاد می شود؛ روسنو، ۱۹۹۱) در پخش شایعه نیز به صورت تجربی نشان داده شده است. روسنو، اسپوزیتو، و گیبینی (۱۹۸۸) پخش شایعه را پس از وقوع قتلی در محیط یک دانشگاه مورد مطالعه قرار دادند. نسبت افرادی که گزارش شد به پخش شایعه در ارتباط با قتل در محیط دانشگاه محل وقوع قتل (اهمیت زیاد) پرداختند، دو برابر افرادی بود که در محیط دانشگاه دیگر (اهمیت کم) در همان شهر بودند. به همین صورت، در مطالعه اسپوزیت (۱۹۸۶/۱۹۸۷) درباره مسافران خط حمل و نقل برون شهری، اهمیت محتوای شایعه رابطه مثبتی با پخش آن دارد. مردم نسبت به بسیاری از موضوعات تردید دارند، اما فقط به دنبال کاهش تردید در موضوعاتی هستند که ارتباط شخصی دارند یا این که هدف «مؤثر عمل کردن» را مورد تهدید قرار می دهند.

ج. کنترل

کنترل روان شناختی نیز به دو طریق در انتشار شایعه دخالت دارد. همان گونه که پیش تر متذکر شدیم، موقعیت هایی که شخصاً تردید مرتبط با موضوعات مهم نیز دارند، احتمالاً موجب بروز احساسات عدم کنترل (آشفورد^۱، و بلک^۲، ۱۹۹۶؛ بوردیا هوبمان^۳، جونز گالویس و کالان، ۲۰۰۴) و نهایتاً اضطراب می گردند.

د. اضطراب

اضطراب با هدایت منابع شناختی، جهان بینی فرد را تحت تأثیر قرار می دهد تا به جستجوی محرک های تهدید پردازد (کالوو و کاستیلو^۴، ۱۹۹۷) و بر تهدید از علائم نامشخص تأکید بیش از حد دارد (مک لئود^۵ و آی.ال.کوهن^۶، ۱۹۹۳). فرد مضطرب ممکن است سرنوشت شوم و ملالت بار شایعات هراس آور را موافق با

۱. Ashford
 ۲. Black
 ۳. Hobman
 ۴. Calvo & castillo
 ۵. Mac leod
 ۶. I.L.Cohen

حالت احساسی خود ببیند و از تفسیر ارائه شده در این شایعات جانبداری کند. این نظریه ممکن است همچنین به توضیح این نکته پردازد که چرا، در کل، شایعات هراس آور، بیش از شایعات نویدآور به صورت گسترده تری پخش می شوند (اس. آر. کلی^۱؛ آر. اچ. نپ^۲، ۱۹۴۴). اضطرابی که همراه با حوادث تردیدآمیز با اهمیت بالای شخصی است، محتوای شایعه را به سمت تفسیرهای منفی و تهدیدآمیز سوق می دهد. این شایعات هم چنین به توجیه اضطرابی می پردازند که شکل گرفته است (فستینگر، ۱۹۵۷).

ه. باور

به راحتی می توان متوجه شد که مردم چگونه ممکن است نسبت به یک شایعه باورکردنی، باور داشته باشند، اما باور گسترده شایعات باورکردنی، همانند موارد مذکور، نیازمند توضیح است. در شرایط کلی تر، چطور افرادی که در تبادل اجتماعی هستند به صحت شایعات پی می برند؟ یک نظریه مرتبط با این مبحث توسط گیگرنزر^۳، هوفراگ^۴، و کلاین بولتینگ^۵ پیشنهاد گردید (۱۹۹۱؛ با دی^۶ ۱۹۸۶ مقایسه کنید). این نویسندگان «الگوهای ذهنی احتمالی» را پیشنهاد کردند که برای توضیح این نکته بود که چطور مردم به داوری هایی درباره اطمینان به عباراتی از دانش عمومی می رسند. «داوری های اطمینان» ارزیابی های ذهنی درباره احتمالی است که یک قضیه صحت داشته باشد، و هم چنین از نظر مفهومی با شدت درجه بندی های باور یک شایعه شباهت دارد.

تحقیقات وسیع درباره «باور» نشان داده است که اعتبار منبع با شکل گیری و تغییر نگرش ارتباط دارد (هولند و ویس^۷، ۱۹۵۱؛ پتی و کچیوپو^۸، ۱۹۸۱). به همین صورت، این احتمال نیز وجود دارد که شایعاتی که از منابع معتبرتر، موثق تر، یا با موقعیت

۱. S.R. Kelley

۲. R.h. Knapp

۳. Higerenzer

۴. Goffrage

۵. Kleinbolting

۶. Day

۷. Hovland & Weiss

۸. Petty & Cacioppo

بهرتر (برای مثال، شنیدن شایعات اخراج کارگران از یک مدیر) از شایعاتی که از منابع کم اعتبارتر، کم تر موثق، یا با موقعیت ضعیف تر (برای مثال، شنیدن شایعات اخراج کارگران از همکاران) شنیده می شوند، بسیار باورکردنی هستند و در واقع، شواهد و قرائن این نظریه را تأیید می کنند. در ابتدا این که محققانی که مشغول جمع آوری مجموعه هایی از شایعاتی بوده اند، همواره چنین نکته ای را مشاهده کرده اند که استناد به یک منبع معتبر بخشی از تدوین معمول شایعات می باشد (برای مثال، برد^۱؛ ۱۹۷۹؛ بلیک، مک فاول^۲، و پورتر^۳؛ ۱۹۷۴؛ آر.اچ.نپ، ۱۹۴۴). پس از گردآوری و فهرست بندی ۱۰۸۹ شایعه جنگ جهانی دوم در سپتامبر سال ۱۹۴۲، نپ (۱۹۴۴) به این نتیجه رسید که شایعات «موفق» (پر رونق) گرایش به استناد به منابع موثق داشتند: اگر چه ممکن است شایعه از یک چیز پیش پا افتاده ای شروع شود، با این حال به سرعت به منبع موثق استناد می یابد. این امر به شایعه ظاهر صحت می دهد.

۷-۵. افکار عمومی

بر اساس نظر نوئل - نیومن^۴ روسو اولین کسی بود که عبارت «افکار عمومی»^۵ را در حدود سال ۱۷۴۴ میلادی برای استناد به سنت های اجتماعی و شیوه های رفتاری جامعه به کار برد. در دهه ۱۷۸۰ نویسندگان فرانسوی به طور گسترده ای از عبارت افکار عمومی بیشتر برای پدیده های سیاسی استفاده می کردند تا پدیده های اجتماعی و آن را در مورد با خواست و اراده عمومی^۶، روح عمومی^۷، شعور عمومی^۸ و دیگر واژه های وابسته به کار گرفتند (پرایس، ۱۳۹۰).

۷-۵-۱. مطالعه افکار عمومی

-
۱. Donald Allport Bird
 ۲. Mc Faul
 ۳. Porter
 ۴. Noelle - Neumann
 ۵. Opinion Publique
 ۶. Common Will
 ۷. Public Spirit
 ۸. Public Conscience

تا اواسط قرن نوزدهم، عمده مطالب نوشته شده درباره افکار عمومی، ماهیتی هنجاری و فلسفی داشتند و بیشتر شامل مطالعات در تئوری سیاسی بودند تا مطالعات مربوط به خود افکار عمومی. اگر چه نظریه دموکراتیک نمایندگی در طول قرن نوزدهم از پشتیبانی فزاینده ای برخوردار شد، اما نوشته های این دوره به هیچ وجه در ارزیابی صلاحیت افکار عمومی پی گیرانه نبودند. طرفداران اصلاحات دموکراتیک و لیبرال، آن را به مثابه صدای طبقه متوسط روشنگر و حفاظی در مقابل بی قانونی و نیز به مثابه نماینده پیشرفت ملاحظه می کردند؛ در حالی که منتقدان محافظه کارتر، آن را به وجهی متضاد، یعنی از یک سو بالقوه خطرناک، سطحی، گذرا و بسیار گمراه کننده و از سوی دیگر همچون نیروی سیاسی نیازمند محدودیت های عملی، درک می کردند.

تقریباً در پایان قرن نوزدهم، افکار عمومی در پرتو ویژگی های شیوه تجربی علوم اجتماعی در حال رشد و تکامل، به شکل فزاینده ای مورد تجزیه و تحلیل منظم قرار گرفت. نویسندگان، فریفته نیروی تازه افکار عمومی در جامعه شدند. به نظر می رسید که این نیرو، با توجه به دستاوردهای موجود در زمینه آموزش و پدیداری وسائل مؤثرتر ارتباطات جمعی، تقریباً در میان تمام طبقات اجتماعی گسترش می یافتند و قدرت کسب می کردند.

با فرارسیدن سال ۱۹۰۰، یک جابجایی هم در توجه به مسأله و هم در شیوه تحلیل افکار عمومی، پدید آمد. همراه با رشد علوم سیاسی در دانشکده ها، نوشته های قرن بیستم در مورد افکار عمومی به شکل روشن تری به انعکاس علایق جامعه شناسانه و روان شناسانه پرداختند تا علائق سیاسی و فلسفی. در حالی که بسیاری از بحث های اولیه درباره افکار عمومی در ابتدا به مسأله فلسفی تبدیل اراده های جداگانه و فردی به اراده دولت مربوط بود، تحلیل گران به شکل فزاینده ای توجه خود را معطوف به مسأله فهم جنبه های اجتماعی و رفتاری افکار عمومی نمودند. به بیان بینکلی^۱ در سال ۱۹۲۸، علایق به سمت موضوع عملکرد و قدرت های افکار عمومی در جامعه و وسایلی معطوف شد که با آن می توان افکار عمومی را اصلاح و کنترل کرد. همچنین، اهمیت نسبی عوامل هیجانی و عقلایی در تدوین و تنظیم آن مورد توجه قرار گرفت (بینکلی،

۱. Binkley

۱۹۲۸). این مسیر تحقیقاتی، مطالعه درباره افکار عمومی را به سوی زمینه های آکادمیک جدید، از جمله رفتارهای جمعی و روان شناسی اجتماعی، تحقیق افکار، تحلیل تبلیغات سیاسی^۱، رفتار سیاسی و تحقیقات وسایل ارتباط جمعی، سوق داد.

۷-۵-۲. مبانی روان شناختی افکار عمومی

استفاده از اصطلاح افکار متغیر است، زیرا گاهی به یک پدیده رفتاری و در موارد دیگر به یک پدیده روان شناسانه اشاره می کند. ممکن است در سطح ظاهری از «افکار آشکار»^۲ صحبت کنیم. این سطح، بیانگر قضاوت هایی پیرامون اقدامات خاص یا اعمال پیشنهادی از علایق جمعی است که در موقعیت های خاص رفتاری صورت می گیرد. این موارد، داده های اساسی هستند که در تحقیق پیرامون افکار عمومی جمع آوری شده اند و برای جمع آوری آنها از مصاحبه های پیمایشی در موقعیت های رفتاری استفاده شده است. بنابراین، واضح است که افکار نیز می توانند در مباحث غیر رسمی، نامه های نوشته شده به مقامات دولتی و ستون سردبیری روزنامه ها، انداختن رأی به صندوق ها، شرکت در تظاهرات، اعتصاب کارگری و غیره بیان شوند. این احتمال وجود دارد که ما به صورت جداگانه از «افکار پنهان»^۳ سخن به میان آوریم که در ذهن برای قضاوت در مورد اقدامات خاص یا اعمال پیشنهادی، حول محور مسائل مورد علاقه جمعی شکل گرفته است. هر چند این نوع افکار اغلب از پاسخ های پیمایشی استنباط می شوند، اما به طور مختصر به ذکر دلایل چندی در مورد این مسأله می پردازیم که چرا چنین تفسیرهایی، آن طور که در ابتدا به نظر می رسد، آن چنان هم پیچیده نیست. این قضاوت های پنهان، همانند افکار آشکار، به مثابه پاسخ به موضوعی خاص، یعنی همانند ارتباط به سیاست های خاص با نظر داشت مشکلات مشترک، مفهوم می یابند. عام تر از افکار آشکار یا پنهان، نگرش ها هستند که بر

۱. Propaganda

۲. Overt opinions

۳. Covert Opinions

اساس آفرینش مفهومی ویپ^۱ (۱۹۵۳)، به عنوان آمادگی های پایدار جهت پاسخ گویی مثبت یا منفی نسبت به مجموعه عامی از محرک ها استنباط می شوند (پرایس، ۱۳۹۰). ممکن است افکار آشکار، قضاوت های پنهان و نگرش ها به هم مرتبط باشند؛ اما باشند؛ اما در اینجا دلایل مهمی وجود دارد که نشان می دهد چرا آنها شایسته آن هستند که از نظر مفهومی از هم متمایز شوند. اول اینکه مردم می توانند افکاری را بیان کنند که به طور مشخص از دیدگاههای خصوصی آنها متفاوت هستند؛ به ویژه زمانی که در معرض فشارهای اجتماعی قرار داشته باشند (آش^۲، ۱۹۵۱). برای مثال؛ در یکی از انتخابات آمریکا که در آن نامزدهای سیاه پوست در مقابل مخالفان سفیدپوست برای کسب مقام کاندیدا شدند، سنجش افکار نمایانگر تغییر شدید در تعادل حمایت از کاندیداها، بسته به موقعیت نژادی فرد مصاحبه گر بود. پاسخ دهندگان سفید پوستی که با سیاه پوست ها مصاحبه می کردند، با احتمال بیشتری می گفتند که از نامزدهای سیاه پوست حمایت می کنند (کیتر^۳، ۱۹۹۰؛ فینکل، کاتربوک و بورگ^۴، ۱۹۹۱). زمانی که احتمال دارد که مخالف صورت می گیرد، برخی از مردم ممکن است با وجود داشتن دیدگاههای روشن یا نگرش های قوی، موقعیت های بیانی خود را کلاً تغییر دهند و یا از گفتن حقایق طفره روند.

تحقیقات به وضوح نشان می دهند که مردم مایل هستند تا افکار خویش را درباره مسائل ارائه دهند؛ حتی زمانی که به ظاهر هیچ قضاوت یا نگرش پنهانی در آنها وجود نداشته باشد. مثال آشکار این موضوع پاسخ دهندگان نظرسنجی هستند که گاهی اوقات با «قضاوت های عجولانه»^۵ یا «شبه افکار»^۶ به سؤالات مصاحبه گران پاسخ می دهند. کانورس در سال های ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰ دریافت که بیشتر پاسخ دهندگان، افکار فوق العاده ناپایداری دارند. در نظرسنجی های تصادفی که در سال های ۱۹۵۶، ۱۹۵۸، و ۱۹۶۰ صورت گرفت، اکثر مردم برای یک سؤال، به جای ارائه پاسخ های یکسان، پاسخ های متفاوتی دادند. همچنین، پاسخ دهندگان به طرز قابل توجهی در دیدگاههای

۱. Wiebe

۲. Asch

۳. Keeter

۴. Finkel, Cuterbock & Borg

۵. Snap Judgments

۶. Pseudo Opinions

سیاسی شان بی ثبات بودند؛ به طوری که بسیاری از مردم می خواستند تا نسبت به یک مسأله موضعی لیبرال اتخاذ کنند، اما در عمل افکار خویش را در قالبی محافظه کارانه بیان می کردند. کانورس به این نتیجه رسید که افکار سیاسی اندازه گیری شده در بیشتر نظرسنجی ها، جدا از انعکاس نقطه نظرات سیاسی شفاف، ممکن است به آسانی بازتابی از آشفتگی های روحی افراد باشد. سایر محققان، ضمن مخالفت با نظریات کانورس، عدم ثبات پاسخ های نظرسنجی را به جای فقدان شکل گیری مناسب افکار، ناشی از خطای مقیاس اندازه گیری می دانستند و یا بحث در این بود که شدت یابی مسایل سیاسی از دهه ۱۹۶۰، افکار و تفکرات ایدئولوژیک بیشتری را در حوزه های انتخابیه به نمایش می گذاشت(نای، وربا و پتریک^۱، ۱۹۷۵). در ورای مسأله ناهماهنگی بالقوه میان افکار آشکار و دیدگاه های پنهان، مشکل بسیار اساسی تری وجود دارد. یک فرد برای بیان افکار خود لزوماً نیازمند داشتن هیچ نوع قضاوت اساسی و یا اولویت نیست و در عین حال، آمادگی مداوم بسیار کمتری برای رفتار در خصوص دسته ای از موضوعات دارد.

مطابق با فرضیه کانورس، تحقیقات تجربی نشان می دهد که نسبت قابل توجهی از پاسخ دهندگان به نظرسنجی، دیدگاه های خود را درباره مسایلی بیان می کنند که درباره آنها اطلاعاتی ندارند یا در مورد آن ها تفکر زیادی نکرده اند. با این همه، حتی این افکار ناقص و بی مایه ممکن است حدس های قریب به یقین باشند که از آمادگی های اساسی افراد منتج شده اند و بنابراین، کاملاً تصادفی نیستند(اسکیومن و پریسر^۲، ۱۹۸۱). چنین تحقیقاتی باعث شد تا تعبیر افکار آشکار به دنبال فرضیه تورستون، به مثابه یک مرجع تجربی بی پرده برای نگرش مشاهده نشده و یا حتی تعبیر آن به مثابه انطباق سنجیده نگرش های متعدد با یک موقعیت رفتاری خاص (به دنبال فرضیه ویب)، با شک و تردید مواجه شود. در عوض، این تحقیق نشان می دهد که افکار آشکار را باید تنها برای چیزی که در ظاهر به چشم می خورد، پذیرفت؛ زیرا آن ها رفتارهای ظاهراً سطحی هستند که لزوماً بر تصمیم یا نگرش پنهانی دلالت ندارد. این امر، روندی معمولی در مفهوم

۱. Nie, Verba & Petreik

۲. Schuman & Presser

سازی افکار به شمار می رود؛ حداقل برای مواردی از نظر سنجی های نمونه ای که در مورد امور مردم جمع آوری شده اند (زالر و فیدمن^۱، ۱۹۸۷). محققان، با حذر کردن از این اندیشه که نگرش ها منعکس کننده ساختار روان شناسانه از پیش موجود محسوب می شوند، می پذیرند که آن ها بیشتر پدیده های گذرا هستند. این امکان وجود دارد که افکار، تنها بازتابی از پاسخ های ناپایداری باشند که پیرامون یک مسأله مشخص تجمع یافته اند. اگر چه محققان معاصر نسبت به محققان اولیه تمایل کمتری به پذیرش رابطه موجود میان مسایل عمومی و نگرش های تثبیت شده درباره آن ها دارند، اما به هیچ وجه علاقه خویش را برای کشف شالوده روان شناسانه افکار آشکار از دست نداده اند. در مورد این هدف، مفاهیم تئوریک متنوعی، از جمله طرح واره ها^۲، ارزش ها^۳ و تعیین هویت گروهی^۴ برای محاسبه شکل گیری و تغییر افکار مد نظر قرار می گیرد.

الف. طرح واره

کانورس در سال ۱۹۶۴ اظهار می دارد که اغلب آمریکایی ها فاقد یک بینش منسجم نگرشی درباره سیاست هستند. یعنی در مجموع، هیچ نوع ایدئولوژی مبتنی بر محافظه کاری یا لیبرال ندارند که دیدگاه هایشان را سازمان بخشد؛ به گونه ای که در اساس حاوی حمایت های تجربی باشد و به طور گسترده مورد پذیرش قرار گیرند (کیندر و سیرز^۵، ۱۹۸۵؛ نیومن، ۱۹۸۶ و لاسکین^۶، ۱۹۸۷). در صورتی که دیدگاه های سیاسی در درون یک سیستم یا یک ایدئولوژی منفرد فراگیر به طور عام سازمان نیابند، چگونه می توان آن ها را سازمان بخشید؟ پاسخ عادی نسبت به این مسأله معنای دیگری را مفهوم می بخشد که هم اینک با عنوان «طرح واره» در روان شناسی اجتماعی مشهور است. یک طرح واره، یک ساختار شناختی است که شناخت عام در مورد یک مفهوم مفروض یا یک قلمرو تحریکی را نشان می دهد و در برگیرنده صفات یک مفهوم و روابط میان این صفات است. به عبارت دیگر، یک طرح واره را می توان به هر

۱. Zaller & Feidman
 ۲. Schema
 ۳. Values
 ۴. Group Identification
 ۵. Kinder & Sears
 ۶. Luskin

نوع ساختار اطلاعاتی ربط داد. همچنین، می توان آن را به مثابه سیستم استنباطی از عقاید مرتبط به هم درباره هر مفهوم خاص در نظر گرفت. حال این مفهوم می تواند یک شخص، یک گروه (مثلاً حقوقدان)، یک حادثه (مثل رفتن به کلاس) و یا حتی برخی تصورات مجازی (مثل آزادی) باشد. محققان، فرضیه های متفاوتی را پیرامون اشکال ساختاری طرح واره مطرح کرده اند. برخی از آن ها سیستم های سلسله مراتبی از موضوعات مرتبط به هم (معادل با تئوری) را پیشنهاد می کنند و پیشنهاد سایرین، ساختارهای مجموعه ای ساده تر، مانند توالی حوادث و یا فیلم نامه است. تحقیقات روان شناسانه، بیانگر آن هستند که یک طرح واره وقتی فعال می شود، نوعی درک سریع ذهنی در فکر و تصور کردن را فراهم می آورد. همچنین، به فرد کمک می کند تا اطلاعاتش را در حافظه فهرست بندی نماید (فیسک و تیلور، ۱۹۸۴؛ مارکوس و زیونک، ۱۹۸۵). از نظر تئوری، طرح واره به چندین شیوه بر شکل گیری افکار تأثیر می گذارد؛ در ابتدا، به ایجاد فیلترهای مفهومی می پردازد که به واسطه آن ها تنها باید اطلاعات مرتبط با یک مسأله عمومی عبور کند. گرابر^۱ در سال ۱۹۸۴ این اندیشه را بر مجموعه ای از مصاحبه های عمیق با گروهی از ساکنان منطقه شیکاگو تسری داد و در انجام کار توجه خود را به این مسأله معطوف کرد که آن ها چگونه اخبار را پردازش می کنند. این طور به نظر می رسید که در مصاحبه وی، پاسخ دهندگان، طرح واره ساده ای را در مورد امور عمومی به کار می برند تا موضوعات خاصی از اخبار را از جریان اطلاعات ارائه شده توسط وسایل ارتباط جمعی انتخاب نمایند. این طرح واره ساده مجموعه ای کوچک اما سازمان یافته از عقاید و نظرات درباره مردم و سیاست بود. مطابق با پیشنهادات اولیه لین^۲ (۱۹۶۲)، گرابر اثبات کرد که مردم افکار خود را پیرامون امور سیاسی به صورت تلگرافی و مختصر بیان می کنند. آن ها فعالانه از مسایل مختلف عمومی به مفهوم سازی می پردازند، اما اغلب با کمک طرح واره های مختلف و بدون فراهم سازی یک ایدئولوژی یا فلسفه پوشش دهنده که دارای ساختار سیاسی است، هر مسأله را به صورت جداگانه تفسیر می کنند.

۱. Graber

۲. Lane

دوم این که طرح واره ها ممکن است در پاسخ به اطلاعاتی، پیرامون امور عمومی، پایه ای برای استنباط تلقی شوند. یک طرح واره فعال شده، مجموعه ای از عقاید مرتبط به هم را به ذهن می آورد و سپس در مورد اطلاعات جدید، تداعی های ذهنی مردم را تغییر می دهد. گیلویچ^۱ (۱۹۸۱)، در این مورد مثالی کاملاً روشن ارائه داد. آزمایش شونندگان در تحقیقات وی، فیلم نامه هایی را مطالعه می کنند که در آن ها شروع یک بحران نظامی فرضی در یک کشور خارجی تشریح می شود و آن ها به صورت تجربی آمادگی دارند. بنابراین، می توانند طرح واره جنگ ویتنام (با رجوع به هلیکوپترهای شینوک^۲ با حملات سریع و برق آسایشان و غیره) یا طرح واره جنگ جهانی دوم (با رجوع به انتقال سربازان پیاده نظام و شبیخون ها) را در ذهن خود تداعی کنند. همان طور که گیلویچ پیش بینی کرده بود، بیشترین حمایت برای مداخله نظامی آمریکا در این بحران فرضی در میان کسانی یافت می شد که روایت جنگ جهانی دوم را خوانده بودند؛ احتمالاً به دلیل این که افراد تداعی های مطلوب تری نسبت به برخورد داشتند و نتایج مثبتی از آن استنباط می کردند. چندان شگفت آور نیست که بدانید روش هایی که در آن پوشش های خبری حاوی چارچوبی برای مسایل عمومی هستند، علایق زیادی را در میان محققان افکار عمومی برمی انگیزند. برای مثال، پخش تصاویر تلویزیونی فقر از دیدگاه افراد قربانی، بیش از دیدگاه شرایط و روندهای ملی می تواند بینندگان را به سمتی سوق دهد که به فقر بیشتر براساس سطح فردی بیندیشند تا دلایل سطحی سیستمی. بنابراین، عادات کاری به جای نیروهای اقتصادی عامل فقر تلقی می شوند. این امر می تواند به نوبه خود، بر ارزشیابی آن ها از عملکرد دولت با توجه به مسأله ای همچون درصددگیری میزان کارایی ریاست جمهوری اثر بگذارد (لینگار^۳، ۱۹۹۰). نظریات مبتنی بر پردازش اطلاعات طرح واره ای، تأثیر عمیقی بر روی تحقیق افکار عمومی داشته است. حتی مفهوم نگرش، اخیراً به عنوان یک زیر مجموعه خاص طرح واره نقش تازه ای یافته است. با توجه به این مفهوم، نگرش ها دسته هایی از عقاید مرتبط به هم در مورد یک موضوع ویژه هستند که با تأثیری جهانی

۱. Gillovich

۲. Chinook

۳. Lyengar

– خوب یا بد- به هم پیوند خورده اند. پراتکانیس^۱ و گرین والد^۲ در سال ۱۹۸۹ پیشنهاد کردند که نگرش، به واسطه چند عامل به این شرح در حافظه بیان می‌شخصات موضوعی (تیتز موضوع) و قواعد کاربرد آن (برای مثال، یک وکیل است که به دانشکده حقوق رفته است)،^۲ خلاصه ارزشیابانه ای از آن موضوع مثال من وکلا را دوست ندارم)،^۳ یک ساختار دانشی برای حمایت از ارزشیابی پیرامون آن موضوع (برای مثال مجموعه منسجمی از عقاید درباره وکلا). نگرش ها، مانند تمامی طرح واره ها، به عنوان ابزارهای شناختی و مفهومی، به سازمان دهی اندیشه ها درباره موضوعات کمک می‌کنند. با این همه، به نظر می‌رسد عملکرد اصلی آن ها، روش یافتاری^۳ باشد که وظیفه ارزشیابی موضوعات را آسان می‌کند. همچنین، نگرش ها از نظر تئوریک و وظایف دیگری را برای شخصیت ها انجام می‌دهند. آن ها می‌توانند دفاع از من^۴ باشند؛ برای مثال، در ایجاد، حفظ یا تشدید احساسات فرد نسبت به ارزش خود نقش داشته باشد (پراتکانیس^۵ و گرینوالد، ۱۹۸۹). در مواردی که چنین ساختارهای نگرشی وجود دارد، عملکرد شیوه یافتاری نگرش ها، به طرز شگفت آوری نیاز به ارزشیابی طاقت فرسا و مداوم اطلاعات جدید را کاهش می‌دهد. همان طور که اسمیت، برن و وایت^۶ (۱۹۵۶) عنوان کردند، نگرش ها به مردم امکان می‌دهند تا وضعیتی را بسنجند و درباره خوب یا بد بودن آن قضاوت کنند. وقتی یک نگرش قوی پیرامون یک موضوع خاص پدیدار می‌شود، ممکن است قضاوتی سریع در مورد آن در حافظه صورت گیرد؛ به گونه ای که اطلاعات بعدی تابع تفسیرهای انتخابی فرد می‌شود. دلایل اولیه این پدیده توسط کوپر^۷ و جاها^۸ در سال ۱۹۴۷ ارائه شد. آن ها دریافتند که پخش کارتون هایی که برای به استهزا گرفتن پیش داوری های نژادی ساخته و پرداخته شده بودند، از سوی مردمی که پیش داوری زیادی داشتند، کاملاً

-
۱. Pratkains
 ۲. Greenwald
 ۳. Heuristic
 ۴. Ego - defensive
 ۵. Pratkanis
 ۶. Smith, Brune & White
 ۷. Cooper
 ۸. Jahoda

بدون قصد و عمد تفسیر می شدند. شاید در دفاع از من خودشان، کارتون ها همان مردم را به مثابه کسانی تعبیر می کردند که حامی نگرش های پیش داورانه خود هستند. می توان از بیشتر مثال های اخیر، نقش محتمل نگرش ها را در شکل گیری افکار دریافت. برای مثال، شواهد مربوط به واکنش مردم در برابر بحران ایدز- بیماری که ارتباط تنگاتنگ آن با گروه همجنس بازان شناخته شده است- نشان می دهد که مردم ما نسبت به همجنس بازی گرایش های منفی دارند و کمتر پذیرای این گونه بیماران هستند تا افرادی که درباره چگونگی انتقال این بیماری اطلاعات علمی دارند. آن ها همچنین تمایل بیشتری دارند که از سیاست های محدودکننده شدیدی برای برخورد با بیماران ایدزی حمایت شود (استیپ و کر^۱، ۱۹۸۹؛ پرایس و هسو^۲، ۱۹۹۲).

ب. ارزش ها

ارزش ها، همانند نگرش ها، به مفهوم عقاید قابل ارزیابی در نظر گرفته می شوند، اما آن ها کیفیت های تجویزی خاصی دارند. ارزش ها، عقایدی هستند پیرامون چیزی که مقبول است؛ حال چه به مثابه یک وضعیت پایانی باشد که روکیچ^۳ آن ها را «ارزش های نهایی»^۴ نامید (برای مثال، هرکس باید برای پیشرفت از فرصت های مساوی برخوردار باشد) و یا به مثابه وسیله ای برای رسیدن به یک هدف، یعنی چیزی که روکیچ آن را «ارزش ابزاری»^۵ نامید (برای مثال، مردم باید متناسب با فعالیت های خود به موفقیت برسند). ارزش ها از نظر تئوری، به صورت معیارهایی برای ارزیابی رفتار شخصی و اجتماعی و همچنین به مثابه برنامه های عام برای راهنمایی اعمال شخص عمل می کنند. ارزش ها، بیشتر در بطن تحقیقات مربوط به اثرات رسانه های جمعی مورد استفاده قرار می گیرند (بال- روکیچ، روکیچ و گروب^۶، ۱۹۸۴) و به طور معمول در مطالعات افکار عمومی به کار می روند. فلدمن در سال ۱۹۸۸ دریافت که مقیاس های حمایتی مربوط به بعضی از ارزش های سیاسی اساسی می توانند وجود تنوعات

۱. Stipp & Kerr

۲. Pric & hsu

۳. Rokeach

۴. Terminal Values

۵. Instrumental Values

۶. Grube

گسترده موجود در افکار پیرامون سیاست های عمومی خاص را توضیح دهند. برای مثال، تعهد نسبت به ارزش فرصت های برابر، به طور اساسی به مواضع سیاسی متنوع مرتبط با مسایل داخلی بستگی دارد.

ج. هویت گروهی

ساختار تئوریک دیگری که گاهی اوقات به مثابه شالوده و بنیان شکل گیری افکار در نظر گرفته می شود، «خودپنداره»^۱ فرد است که بخش عمده ای از آن بر مبنای هویت گروهی تعیین می گردد. هویت یابی اجتماعی ممکن است به طور اساسی بر شکل گیری افکار در مورد مسائل عمومی دلالت داشته باشد. به عبارت دیگر، به دلیل ماهیت گروهی بودن اغلب مسائل سیاسی، هویت های گروهی مردم کاملاً در مورد مسائل عمومی شکل می گیرد.

پرسش های مروری

۱. ربط رسانه و سیاست در چیست؟
۲. تبلیغات سیاسی چیست؟
۳. فیلترهایی را که پروپاگاندا ی غیر مستقیم بر رسانه های جمعی غرب حاکم می داند، کدام است؟
۴. پنج متغیر دخیل در انتشار شایعه کدامند؟
۵. افکار آشکار و پنهان چیست؟
۶. در قلمرو افکار عمومی «ارزش» به چه مواردی اطلاق می شود؟

پرسش های چهارگزینه ای

۱. این جمله معروف از کیست؟ «رسانه پیام است.»
(الف) مک لوهان (ب) اولسون (ج) بودریار (د) کرایگ
۲. این جمله: «یک دلار سرمایه گذاری در تبلیغات بهتر از ده دلار سرمایه گذاری در تسلیحات است.» از کیست؟

^۱ Self - Concept

- الف) نیکسون (ب) کارتر (ج) لاسول (د) هالستی
 ۳. دگرگون ساختن افکار عمومی از راه های غیر مستقیم و با وسایلی مانند زبان، خط، تصویر، نمایش و غیره، چه نام دارد؟
- الف) متقاعد سازی (ب) پیام رسانه ای (ج) ژانر خبری (د) تبلیغات
 ۴. رمز موفقیت نازی ها در تحریک افکار عمومی آلمان در استفاده از کدام تکنیک بود؟
- الف) اقناع (ب) بازتاب شرطی (ج) جاذبه (د) پروپاگاندا
 ۵. استفاده از تکنیک برجسته سازی در موضوعات مهم سیاسی مثل انتخابات برای ایجاد تغییر موضع در افراد چه نام دارد؟
- الف) تبلیغ رسانه ای (ب) تحریک افکار عمومی
 ج) پروپاگاندا غیر مستقیم (د) تبلیغات سیاسی
 ۶. مدل پروپاگاندا توسط چه کسی مطرح شد؟
- الف) چامسکی (ب) هرمن (ج) مک لوهان (د) الف و ب
 ۷. لاسول به جای تاکتیک چماق و سرکوب به کارگیری علمی ترغیب و خشونت را پیشنهاد می کرد. این مهم به کدام مورد زیر اشاره دارد؟
- الف) پروپاگاندا (ب) رسانه های اقناع گر (ج) اجبار خشن (د) الف و ب
۸. کدام نوع شایعه مدتی رواج می یابد، سپس خاموش می شود و دوباره پس از مدت زمان معین دیگری ظهور می یابد؟
- الف) غواص (ب) آتشین (ج) خزنده (د) دروغین
 ۹. این جمله: «شایعه به تردید وابسته است.» از کیست؟
- الف) بوردیا (ب) کیپلا (ج) بلجیون (د) پراساد
 ۱۰. کدام عامل روان شناختی موجب می شود محتوای شایعه به سمت تفسیرهای منفی و تهدیدآمیز سوق پیدا کند؟
- الف) تردید (ب) باور (ج) اضطراب (د) کنترل
 ۱۱. اولین کسی که عبارت «افکار عمومی» را بکار برد چه کسی بود؟
- الف) مک لوهان (ب) روسو (ج) چامسکی (د) نویسندگان فرانسوی

۱۲. افکار سیاسی اندازه گیری شده در بیشتر نظرسنجی ها، ممکن است بازتابی از آشفتگی های روحی افراد باشد.

الف) کانورس ب) ویب ج) وریبا د) نای

۱۳. در مبحث افکار عمومی مفهوم نگرش زیر مجموعه کدام رویکرد است؟

الف) هویت گروهی ب) ارزش ها ج) طرح واره د) افکار پنهان

۱۴. کدام مفهوم به مثابه شالوده و بنیان شکل گیری افکار عمومی مطرح است؟

الف) اعتماد به نفس ب) خودپنداره ج) دفاع از خود د) عقاید

فصل ۸

روانشناسی احزاب سیاسی و رفتار انتخاباتی

اگر کشوری بخواهد آموزش به بهترین وجه اداره شود، باید اصل اشتراک را در مورد زن و فرزند و تربیت و اشتغال به کارهای جنگ و صلح بپذیرد و از میان اتباع خود تنها کسانی را به پادشاهی برگزیند که هم در حکمت و هم در جنگ برتری خود را به ثبوت رسانیده باشند.

افلاطون، جمهور، کتاب هشتم

هدف کلی

آشنایی با ریشه های روانی کارکردهای حزبی و رفتارهای انتخاباتی در دو سطح نخبگان و مردم عادی

هدف های یادگیری

- از شما دانشجوی محترم انتظار می رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:
۱. کارکرد احزاب را نام ببرید.
 ۲. ریشه های روان شناختی گرایش به احزاب را توضیح دهید.
 ۳. نقش حزب در افکارسازی را شرح دهید.
 ۴. نقش حزب در مدیریت تعارض را توضیح دهید.
 ۵. نقش حزب در روند انتخابات را بیان کنید.
 ۶. عوامل و مؤلفه های روان شناختی تأثیرگذار در رفتار انتخاباتی را شرح دهید.

۸-۱. مقدمه

در این فصل تلاش شده است تا دو مقوله مهم احزاب و انتخابات در کنار هم بحث و بررسی شود، چرا که احزاب سیاسی و آئین‌های انتخاباتی با هم رابطه مستقیم دارند. بویژه در کشورهای توسعه یافته کارکرد اصلی احزاب، معرفی نامزدهای انتخاباتی و حمایت از آنان و در نهایت رقم زنده سرنوشت جامعه است. به عنوان مثال در ایالات متحده آمریکا دو حزب بزرگ و تأثیر گذار دموکرات و جمهوری خواه همواره سرنوشت انتخابات را رقم می‌زنند.

با این وصف، این فصل دو مقوله مهم احزاب و رفتار انتخاباتی را از منظر روان‌شناسی به ویژه روان‌شناسی سیاسی مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

۸-۲. تعریف حزب

واژه حزب معادل Party در زبان انگلیسی و Parti در زبان فرانسه است. بنابراین حزب یک واژه غربی است که بهترین معادل آن را در فارسی «گروه» یا «دسته» به کار می‌برند، اگر چه معنای این دو واژه در زبان‌های اروپایی با الفاظ دیگری به کار رفته است. مثلاً گروه را Group و دسته را Fraction می‌نامند، اما در فرهنگ سیاسی ایران واژه حزب مترادف با همان Party در زبان‌های اروپایی به کار رفته و رایج است (تبریزنی، ۱۳۷۱). از دیدگاه موريس دوورژه^۱ حزب، گروه‌های بنیان یافته، منظم و مرتبی هستند که برای مبارزه و در راه قدرت ساخته شده‌اند و منافع و هدف‌های نیروهای اجتماعی گوناگون را بیان می‌کنند و خود هم به درستی وسیله عمل سیاسی آنان هستند.

به عقیده ادموند برک^۲؛ حزب گروهی از افراد جامعه است که با یکدیگر متحد شده و بر مبنای اصول خاصی که مورد قبول همه آنها است برای حفظ و توسعه منافع ملی می‌کوشند (ابوالحمد، ۱۳۷۰).

حزب سیاسی به سازمان سیاسی گفته می‌شود که در سطوح محلی و ملی زیر لوای دفاع از مردم، در قالب مسلک و مکتب شخصی شکل می‌گیرند و شهروندان را بر اساس

۱. Maurice Duverger

۲. Edmund Burke

اصول مورد قبول با منافع مورد نظر خود گرد می‌آورند و متشکل می‌سازند تا به اهداف اساسی خود که همانا فتح قدرت و اجرای آن باشد، دست یابند (قاضی، ۱۳۷۱).

۸-۳. چگونگی پیدایش احزاب

اصولاً زمینه‌های اولیه پیدایش احزاب، در نظام‌های باستان پیدا شد. در این نظام‌ها «گروه‌هایی را که موجب تقسیم جمهوری‌ها می‌شدند، حزب می‌خواندند. در ایتالیای عهد رنسانس دسته‌هایی را که دور افرادی مجتمع می‌شدند حزب می‌نامیدند. باشگاه‌هایی را که محل اجتماع نمایندگان مجالس انقلابی بوده و همچنین کارگروه‌هایی را که فراهم آورنده‌ی مقدمات انتخابات با شرط میزان پرداخت مالیات رأی دهندگان بودند، حزب می‌نامیدند. در برابر این گروه‌ها دسته‌ای دیگر مرکب از سازمان‌های وسیع که مبین افکار عمومی در دموکراسی-های نوین هستند نیز حزب نامیده می‌شوند» (دوورژه، ۱۳۵۷).

روند تحوّل تدریجی احزاب که به شکل سیاسی پایه عرصه سیاست نهادند از اواخر قرن ۱۸ برای اولین بار در آمریکا و سپس در اوایل قرن ۱۹ در اروپا شکل گرفت. پیدایش این احزاب که با رواج دموکراسی و سیستم پارلمانتاریستی و انتخابات همراه بود به سرعت در سراسر اروپا، خصوصاً کشورهای انگلیس و فرانسه گسترش و توسعه یافت. این احزاب که در آغاز به شکل کمیته‌های انتخاباتی ظاهر شدند و دست به انجام تحرکات سیاسی زده بودند، به طور عمده پس از پایان انتخابات منحل و یا حداقل از حضور کم رنگ‌تری در صحنه جامعه برخوردار می‌شدند.

احزاب سیاسی که امروزه در اغلب کشورهای جهان در صحنه پیکار سیاسی حضوری فعال دارند، در گذشته نه چندان دور طی یک فرایند همه جانبه سیاسی و اجتماعی به صورتی که امروز ما می‌شناسیم شکل گرفتند. این سازمان‌های پایدار که در سطح ملی پیکار سیاسی را عینیت می‌بخشند، پس از یک قرن تحمل تدریجی در پایان قرن ۱۹ در اروپا و قبل از آن در آمریکا پا به عرصه سیاست نهادند و به نام احزاب سیاسی جدید شناخته شدند (نقیب‌زاده، ۱۳۶۰).

۸-۴. کارکرد احزاب

برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم کشورهای ایتالیا، آلمان و فرانسه به طور مختصر با اختصاص یک ماده در قانون اساسی به نقش حزب آن هم در محدوده گزارش انتخاباتی سخن به میان آوردند. در واقع از نقطه نظر کلاسیک نقش حزب بر مشارکت در انتخابات محدود می‌شود و از این دیدگاه عملکرد حزب را می‌توان به سه مقوله منحصر دانست: شکل‌دادن به افکار عمومی، دستچین کردن نامزدهای انتخاباتی و سازمان‌دادن به انتخاب‌شدگان (نقیب‌زاده، ۱۳۶۸).

احزاب در جوامع غربی به عنوان عوامل تأثیرگذار بر نهادهای سیاسی، اجتماعی محسوب می‌شوند در واقع قدرت سیاسی و اجتماعی را شکل می‌دهند. این روند در جوامعی که از یک حزب واحد برخوردار هستند، نمود بیشتر داشته و بر تمامی مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر می‌گذارد، مثل جوامع کمونیستی که به تمامی موارد فوق اشراف و احاطه دارد (تیرزینیا، همان: ۲۳۷).

بر این اساس می‌توان گفت مهم‌ترین محورهای عملکرد احزاب به شرح زیر می‌باشد:

۱. احزاب به عنوان میانجی بین دولت و جامعه می‌توانند تقاضاها را کانالیزه کنند.
۲. وجود احزاب در جوامع می‌تواند همبستگی مردمی را افزایش دهد.
- حزب به عنوان یک تشکیلات نهادینه شده می‌تواند در جامعه مشارکت سیاسی داشته باشد.
۳. حزب کانال مساعدی برای تأثیرگذاری در تصمیم‌گیری‌های حکومت است.
۴. حزب زمینه‌های مشارکت سیاسی را فراهم می‌سازد.
۵. حزب با تحرک احساسات مردمی به تقویت دولت می‌پردازد.
۶. حزب با توسعه و گسترش زمینه‌های همگرایی تضادهای سیاسی را حل و فصل می‌کند.
۷. حزب می‌تواند افکار عمومی را شکل دهد.
۸. در مبحث انتخابات نامزدهای انتخاباتی را دست‌چین و معرفی می‌کند.

۸-۵. ریشه های روان شناختی گرایش به احزاب

در اینجا به سه مورد از علل و ریشه های روان شناختی بالقوه گرایش افراد و توده ها جهت عضویت در احزاب و گروههای سیاسی می پردازیم:

۸-۵-۱. انگیزش و تحریک پذیری

بررسی های روان شناختی در مورد احساسات توده ها بیانگر آن است که تقریباً همه آنها تحت هدایت ناخودآگاه خود قرار دارند. اعمالی که توسط توده ها انجام می گیرد می تواند از لحاظ نحوه انجام گرفتن کامل باشد، اما چون از جانب مغز صادر نمی شود رفتار هر فردی ناشی از تحریک های اتفاقی است. توده همچون گوئی در دست تحریکات دنیای خارج است و بازتاب تغییرات بلاانقطاع این تحریکات است. بدین ترتیب توده بنده تحریکات دریافتی است. شخص منفرد نیز می تواند تحت همان تحریکاتی که توده قرار دارد، قرار داشته باشد، اما چون مغزش عواقب وخیم تسلیم تحریکات شدن را به وی گوشزد می کند، از اطاعت سرباز می زند. این امر مقدمه ای است که زمینه های مقاومت را در فرد بوجود می آورد. به همین لحاظ فردی که می خواهد بر جمعی از انسان ها تسلط یابد، سعی می کند با احساسات آنها بازی کند. این احساسات می تواند در زمینه های شهرت، شرافت، دیانت، و میهن پرستی به منصفه ظهور رسیده و فرد را به سمت خود جذب نماید (لوبون، ۱۳۸۴).

۸-۵-۲. تلقین پذیری و زودباوری

گوستاو لوبون، «تلقین پذیری»^۱ را در تغییر عامل مهمی قلمداد می کند. تلقین فرد را تحت تأثیر قرار می دهد و او را وادار می کند تا امری را بپذیرد و یا باور کند. در تلقین فرد بدون تفکر و اندیشه و ندانسته موردی را که مورد تأیید شخص مشهوری است، می پذیرد (لوبون، ۱۳۸۴). تلقین پذیری اساساً بر این مبنا استوار است که کسی فکر یا نظری را که از بیرون به گوشش می رسد، بپذیرد بی آنکه آن را بسنجد و یا خواستار دلیل و علتی باشد.

۸-۵-۳. مبالغه و یک‌جانبه‌گرایی

احساساتی که در وجود یک توده تبلور می‌یابد، دارای دو خصوصیت است، یکی این که این احساسات خیلی ساده هستند و دیگر این که بسیار مبالغه‌آمیز هستند. این افراد به درجات یک احساس توجهی ندارند، چیزها را کلی می‌بینند و حد فاصلی نمی‌شناسند. مبالغه در احساسات یک توده بر اثر عامل تلقین و سرایت به سرعت منتشر می‌شود و از این طریق قوت بیشتری می‌یابد. یک‌جانبه‌گرایی و مبالغه در توده‌ها، آنان را در مقابل شک و دو دلی حفظ می‌کند.

۸-۶. حزب و افکارسازی

مهندسی کردن و شکل دهی به افکار عمومی یکی از کارکردهای احزاب است. احزاب با ارائه برنامه و خط و مشی سیاسی، موجد فکر جمعی می‌شوند، که زیر پوشش آن، افراد پراکنده به نوعی وحدت سیاسی می‌رسند. بدون شکل دادن به افکار عمومی که کار عمده احزاب و گروههای سیاسی است، نمی‌توان رابطه معقولی بین حاکمان و حکومت شوندگان برقرار کرد (نقیب زاده، ۱۳۶۸). به بیان دوورژه، بدون وجود احزاب، افکار عمومی متغیر است. در کشورهایی که به تازگی نظام دموکراتیک را پذیرفته‌اند و احزاب در آن ممالک هنوز ریشه‌ای نیرومند ندارند، تغییرات مهمی از یک انتخابات تا انتخابات دیگر پدید می‌آید که رژیم را ضعیف می‌کند. آنها عقاید مشابه را هماهنگ می‌سازند، تفاوت‌های فردی را کاهش می‌دهند، مسائل با جنبه شخصی را سوهان زده، آن را در چند خانواده بزرگ معنوی مستهلک می‌سازند. اگر احزاب نباشند، انجام انتخابات در میان درهمی و تشتت خط مشی‌های فردی، غیر ممکن می‌شود. افکار عمومی که به این کیفیت ابراز می‌شوند، مظهري از مجموع عقاید خاصی است که احزاب مستمراً از آن آگاهی پیدا می‌کنند، آن را هدایت می‌نمایند و در کانالی صحیح قرار می‌دهند (دوورژه، ۱۳۷۵).

به این ترتیب، همچنانکه دیوید اپتر^۱ می‌گوید، در روند نوسازی کشورهای جهان سوم، احزاب سیاسی خود را تنها به جهت دادن و کانالیزه کردن مشارکت‌ها محدود

۱. D.Apter

نمی‌کنند. آنها قدرت را تولید کرده، شکل می‌دهند و به دولت اعمال می‌کنند. آنها در شکل دادن عقاید جدید، ایجاد شبکه‌های ارتباطی برای انتشار و انتقال آن عقاید و ارتباط دادن عموم مردم به رهبران، به گونه‌ای که قدرت، تولید، بسیج و جهت داده شود، نقش خلاقانه‌ای ایفاء می‌کنند. در نتیجه، آنها نه فقط گروه‌های تازه به دوران رسیده طالب مشارکت را سازماندهی و هدایت می‌کنند، بلکه افراد و گروه‌های سنتی و اقلیت بی‌تفاوت را نیز به مشارکت و ورود در صحنه سیاسی زندگی نوین تشویق می‌کنند.

۷-۸. حزب و مدیریت تعارض

احزاب در دو بعد می‌توانند در «مدیریت تعارض»^۱ های سیاسی دخالت و اختلاف میان افراد و گروه‌های قدرت مختلف را به مسیر مسالمت‌آمیزی هدایت کنند. بعد اول، مدیریت تعارض در سطح درون حزبی است و بعد دوم، نقش آن در مدیریت تعارض‌های سیاسی در کل سیستم، یا تعارض برون حزبی است. در بعد اول مسأله اصلی، به تعبیر آلموند^۲؛ توانایی حزب در تألیف منافع، یعنی؛ ایجاد توافق بر سر اهداف و مواضع برون حزبی و درون حزبی و یا به تعبیر دیوید ایستون^۳؛ «دروازه بانی سیاسی»^۴، یعنی؛ تبدیل خواسته‌ها و نیازمندی‌ها به تقاضا در یک فرایند زمانی است.

بعد دوم، متقاعد کردن سایر احزاب و مدعیان منافع سیاسی به پذیرش شیوه‌های حصول توافق بر سر اهداف و منافع رقیب و متضاد است. با این کار، حزب به تعریف و تثبیت هنجارهایی برای پیگیری مسالمت‌آمیز اهداف، و یا همان چیزی که ایجاد قاعده بازی خوانده می‌شود، کمک می‌کند. از دید نظریه پردازان توسعه سیاسی، خشونت تنها در صورتی جای خود را به ثبات و آرامش می‌دهد که حزب یا احزاب قدرتمندی در کشور حضور داشته و بتوانند چنین مدیریت مؤثر منازعه‌ای را به اجرا درآورند (حسینی، ۱۳۷۸).

۱. Conflict Management
 ۲. Gabriel Almond
 ۳. David Easton
 ۴. Political Gatekeeping

۸-۸. حزب و انتخابات

انتخابات، هم وسیله ای برای وارد کردن نخبگان به صحنه ی تصمیم گیری و برخورداری آنها از شأن و قدرت تصمیم گیری سیاسی است، و هم از مهمترین مجراهای انعکاس و مؤثر سازی افکار عمومی در حکومت و کشورداری به شمار می آید. اولین گام احزاب در جریان انتخابات، معرفی نامزد است. هرچند نقش احزاب در این مرحله، در همه نظام های سیاسی اهمیت دارد، اما در کشورهای در حال تحول، به دلیل سیاست زدگی گسترده و فقدان تجربه ی انتخاباتی کافی، این نقش حیاتی است. در این کشورها، از یک سو، انگیزه ی مشارکت بسیار بالاست و اگر به شهروندان عادی فرصت ابراز وجود داده شود، خیل انبوهی از آن ها کاندیدای تصدی پست های سیاسی خواهند شد. بنابراین، حزب به عنوان صافی عمل می کند و روند نامزد شدن را معتدل تر می سازد. از سوی دیگر، مردم عادی کوچک و بازار، که قسمت اعظم وقت خود را صرف زندگی روزمره می کنند، معمولاً فرصت و تخصص کافی برای بررسی و شناخت افراد لایق برای تصدی مقام های سیاسی ندارند. به علاوه، اگر قرار باشد که هرکس، خود به دنبال شناخت و معرفی کاندیدای مورد نظر برآید، صحنه ی سیاست دچار بی نظمی و آشفتگی می شود. احزاب با مداخله در این امور و معرفی نامزدهای مناسب، روند تعیین نامزدها را منظم و متعادل می سازند (همان منبع).

گام بعدی، حمایت از نامزدهای انتخاباتی و تلاش برای متقاعد کردن مردم به رأی دادن به آن هاست. حزب این کار را با حمایت مالی از مبارزات انتخاباتی و با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی و وسایل ارتباطی در دسترس خود انجام می دهد. گام آخر، سازمان دادن به انتخاب شوندگان و اعمال نفوذ بر آن هاست. تمام احزاب پس از انتخابات، به منظور پیشبرد اهداف خود، در مجلس به همان پیکاری می پردازند که قبلاً در سطح جامعه بدان دست زده بودند. از این رو، لازم است که نمایندگان خود را سازماندهی کرده و بین آن ها هماهنگی برقرار کنند.

۸-۹. روان شناسی رفتار انتخاباتی

در روان‌شناسی انتخابات با یک سه ضلعی پویا رو برو هستیم که یک بعد آن به سوی رأی دهنده و بعد دیگر به سوی رأی گیرنده معطوف است. بعد سوم عامل زمینه یا عامل سیستم می باشد. بعد سوم این مثلث از پیچیدگی بسیار بالایی برخوردار است و به روابط رأی دهنده و رأی گیرنده و تعامل عوامل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظایر آن میان دو گروه یاد شده بستگی دارد (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۸).

متخصصانی که در حیطه روان‌شناسی انتخابات فعالیت می‌کنند، با ابعاد گوناگونی سروکار دارند. بعضی از این متخصصان به ویژگی‌های شخصیتی رأی دهندگان تأکید کرده و نظریه‌های ویژه‌ای را برای طبقه بندی رأی دهندگان ارائه می‌کنند. عده‌ای دیگر به بررسی عقاید و نگرش رأی دهندگان پرداخته و مجموعه‌ای متنوع از تحقیقات پیمایشی را ترتیب می‌دهند. به علاوه، عده‌ای دیگر به جنبه‌های مؤثر رسانه‌های گروهی تأکید کرده و از فنون روان‌شناسی مؤثر برای موفقیت برخی از کاندیداهای خاص بهره می‌گیرند. روان‌شناسان و به خصوص روان‌شناسانی که در حیطه روان‌شناسی سیاسی فعالیت می‌کنند اقدام به مشاوره دادن به احزاب و گروه‌های سیاسی می‌کنند و اطلاعات سودمند و مفیدی را در خلق شیوه‌های جدید برای معرفی اهداف حزبی، فنون تبلیغاتی و محتوای سخنرانی و نیز استفاده از رنگ و شعارهای جذاب و تهییج کننده جهت متقاعدسازی عامه مردم ارائه می‌دهند.

در اینجا به عوامل و مؤلفه‌های تأثیرگذار در رفتار انتخاباتی و نقش روان‌شناسی و بویژه روان‌شناسی سیاسی می‌پردازیم:

۸-۹-۱. نظریه هویت حزبی

اولین مدل‌های رفتار رأی‌دهی مانند «شاخص تمایل سیاسی»^۱، که پاول لازارسفلد و برنارد برلسون^۲ آن را مطرح کردند، تقریباً همگی ماهیتی کاملاً وضعیت‌گرا داشتند. این رویکرد مدعی بود که نتایج انتخابات را پیشاپیش می‌توان

۱. Index of political predisposition (IPP)

۲. Bernard Berelson

با توجه به وضعیت سیاسی - اقتصادی، مذهبی، و دیگر ویژگی‌های معمول رأی‌دهندگان و با دقتی زیاد پیش‌بینی کرد. رفتار رأی‌دهی به مثابه کارکردی از محیط محیط اجتماعی رأی‌دهنده تلقی می‌شد. این رویکرد همچنین افراد رأی‌دهنده را پذیرندگان منفعل وضعیت‌هایی می‌بیند که این گروه، خودشان را در آنها می‌یابند.

در دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، مطالعات رفتار رأی‌دهی با پذیرش متغیری جدید یعنی رویکرد تشخیص «هویت حزبی»^۱، عمیقاً به سمت طبع‌گرایی چرخش نمود. این نظریه به وضوح دریافت که انتخاب رأی‌دهندگان تنها ناشی از وضعیت اجتماعی یا اقتصادی نیست. آنگوس کمپبل و همکارانش در دانشگاه میشیگان در کتاب کلاسیک خود تحت عنوان «رأی‌دهنده‌ی آمریکایی» معتقداند که در دوران نوجوانی و شکل‌گیری شخصیت رأی‌دهندگان، در آنان پیوند هیجانی بلندمدتی - یا همان طبع - نسبت به حزبی خاص رشد می‌کند. هرچه از نظر سیاسی رشد می‌کنیم - که اغلب این امر ناشی از گوش دادن به صحبت‌های والدین و همسایه‌ها در مورد مسائل سیاسی است و یا اینکه از سایر جوانب زندگی اجتماعی ناشی می‌شود - پیوند خاصی نسبت به حزبی خاص در ما رشد می‌کند. این احساس پیوستگی و نزدیکی، شیوه‌ی رأی‌دهی‌مان را تا آخر عمر تعیین می‌کند؛ مگر اینکه رخدادی دراماتیک نظر ما را تغییر دهد. طبق نظریه‌ی تشخیص هویت حزبی، رفتار رأی‌دهی حاصل تعامل نیروهای کوتاه‌مدت - واکنش رأی‌دهنده به مسائل موضوعی - و بلندمدت - به ویژه پیوند حزبی - طبع‌گرایانه است.

۸-۹-۲. طرح واره‌ی سیاستمدار

سیاستمداران پیوسته درصدد آن هستند که «طرحواره»^۲های مثبت را در ذهن رأی‌دهندگان برانگیزند. حتی ممکن است این کار را به شیوه‌ی شهودی یا با استفاده از روان‌شناسی عامه انجام دهند. «طرحواره‌ی کندی» مثالی بارز در این زمینه است. یک نامزد ایده آل برای اکثر رأی‌دهندگان باید دارای سن نسبتاً کم، میانه‌روی، هوش سرشار، ادیب، خوش‌سیما، از نظر فکری با استعداد و از نظر فیزیکی فعال باشد. جان اف کندی تمامی این خصوصیات را داشت. سناتور سابق ایالات ماساچوست، قهرمان

۱. Party Identity

۲. Schema

جنگ نیز بود و این خود خصوصیت جذاب دیگری برای بسیاری از رأی‌دهندگان است. به همین دلیل است که نامزدها معمولاً می‌خواهند تصویری شبیه به کندی از ارائه دهند و نیز حتی خود را به صراحت با وی مقایسه می‌کنند. بارزترین مثال در زمینه مناظرات انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۸۸ میلادی است که در آنها دن کوایل جمهوریخواه اظهار داشت که در مقایسه با کندی، وی دارای همان تجارب سیاسی است. نامزدها معمولاً سعی می‌کنند به روش‌هایی ظریف، تصویری همانند کندی از خود ارائه دهند. برای مثال در انتخابات سال ۱۹۹۲ میلادی، تیم مبارزاتی کلیتون عمداً از تصاویری استفاده می‌کرد که کلیتون را در حال دست دادن با کندی نشان می‌داد؛ آن هم در زمانی که او عضو گروه پیشاهنگی مدرسه‌اش بود. این عکس برای تبلیغات انتخاباتی کلیتون موهبتی الهی بود، زیرا ناخودآگاه این نکته را تداعی می‌کرد که وی سرنوشتی شبیه به کندی دارد. جالب اینکه در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۴ میلادی، تیم تبلیغاتی جورج بوش موفق شد چالش‌هایی را که جان کری ایجاد می‌کرد به صورت کامل خنثی کند. جان کری نامزدی بود که بسیار به کندی شباهت داشت و حتی اسم کوچک آنها و حرف اول نام خانوادگی‌شان نیز مانند هم بود. اما بوش چالش وی را به دو شیوه خنثی کرد و نشان داد که کری و کندی شباهتی به یکدیگر ندارند. جمهوریخواهان با موفقیت نشان دادند که کری بسیار لیبرال‌تر از کندی است و همچنین در سوابق جنگی کری تردیدهایی ایجاد کردند که تیم تبلیغاتی وی توانایی جواب دادن به آنها را نداشت (هوتون، ۱۳۹۳).

۸-۹-۳. تیپ‌شناسی رأی‌دهندگان

از مباحث بسیار مهمی که در خصوص روان‌شناسی انتخابات وجود دارد، پرداختن به موضوع تیپ‌شناسی افراد رأی‌دهنده است. پس از شناسایی ویژگی‌های رأی‌دهندگان اقدامات مؤثری برای قانع‌سازی آنان در جهت مشارکت در رأی‌دهی و افزایش آرای یک جناح یا نامزد خاص صورت می‌گیرد. آلن بارتون^۱ (۱۹۶۸) افراد رأی‌دهنده را از نظر تیپ به چهار دسته تقسیم‌بندی می‌کند:

۱. Allen Barton

۱. حساس و حرارتی^۱: به مباحث سیاسی علاقمند بوده و از یک حزب خاص پیروی می کنند.

۲. مستقل^۲: به سیاست علاقه دارند، ولی در حزب خاصی فعالیت نمی کنند.

۳. عادت گونه^۳: در حزب خاص فعالیت می کنند، اما به سیاست علاقه ای ندارند.

۴. بی تفاوت^۴: به سیاست و رفتار سیاسی بی علاقه بوده و طرفدار هیچ حزب و جناحی نیستند.

با استفاده از نظریه بارتون در خصوص تیپ شناسی رأی دهندگان، اطلاعات سودمندی در زمینه ویژگی های هر گروه و گستردگی آنان بدست می آید و از این طریق، مسیر برای اقدامات بعدی در خصوص موفقیت حزب و جناح خاص تعیین می شود.

در زمینه شناسایی تیپ های رأی دهندگان نظریه پترسون^۵ کاربرد فراوان تری دارد. وی افراد را بر اساس علاقمندی به امور سیاسی به دو گروه علاقمند و بی علاقه تقسیم بندی می کند و در زمینه گرایش به حزب و جناح خاص، آنها را به دو گروه حزبی و غیر حزبی تفکیک می کند. بر اساس نظر پترسون تیپ شناسی رأی دهندگان شامل چهار وضعیت متفاوت می باشد:

۱. حزبی علاقمند به مسائل سیاسی

۲. حزبی بی علاقه به مسائل سیاسی

۳. غیر حزبی علاقمند به مسائل سیاسی

۴. غیر حزبی بی علاقه به مسائل سیاسی

ماکسول مک کومبز^۶ در خصوص تأثیرات تیپ شخصیتی رأی دهندگان یک تحقیق انجام داده است. وی در پژوهش خود تلاش کرده است از طریق افزایش آگاهی و اطلاعات به وسیله رسانه های گروهی، زمینه را برای تغییر ویژگی های ذهنی و در

۱. Partisan

۲. Independent

۳. Habituate

۴. Apathetic

۵. Collin Peterson

۶. Maxwell Mc.Combs

نتیجه، جنبه های نگرشی فراهم کند. وی ابتدا تعداد هزار نفر از رأی دهندگان را به صورت تصادفی گزینش کرد و پس از جلب همکاری آنها، تلاش نمود فهرستی را برای اعضای طرح نمونه برداری تدوین کند. سپس از طریق بررسی های تیپ شناسی و بر اساس نظریه پترسون آنها را به چهار گروه مختلف تقسیم نمود. پس از جایگزینی نمونه های تحقیق با تأکید بر تیپ شناسی آنها، اطلاعات متفاوتی برای هر کدام از گروه های چهارگانه ارائه شد که محتوای این اطلاعات با ویژگی های تیپ شناسی هر کدام از چهار گونه یاد شده به منظور مساعد سازی نگرش آنها نسبت به کاندیداهای مورد نظر و افزایش موفقیت آنها ارائه گردید. در نهایت با استفاده از مدل اماری «لیندکوئیست»^۱ مشخص شد که نمونه های تحقیق با سطح اطمینان ۹۰ درصد تغییر کرده و تمام آنان نگرش مثبتی نسبت به کاندیداهای مذکور اتخاذ نمودند.

با ملاحظه نتایج تحقیقات یاد شده مشخص می شود که اگر شناخت کاملی از ویژگی های رأی دهندگان وجود داشته باشد و بتوان با تأکید بر تیپ شناسی آنها را تقسیم بندی کرد، می توان محتوای اطلاعات و آگاهی های بدست آمده از جریان های تبلیغاتی را تغییر داد و تبلیغات انتخاباتی را با ویژگی های تیپ شناسی رأی دهندگان هماهنگ کرد. این امر موجب موفقیت کاندیداها در رقابت های انتخاباتی شده و نگرش رأی دهندگان را به سمت کاندیدای مورد نظر جلب می نماید.

۸-۹-۴. انگیزه خود علاقه مندی

یکی از عوامل تعیین کننده رفتار سیاسی در انتخابات که کاربرد فراوانی در روان شناسی انتخابات دارد، «مدل خود علاقه مندی»^۲ است؛ چرا که با تأکید بر آن می توان توجیه منطقی برای انگیزش رأی دهی بدست آورد. اکثر نظریه پردازان معتقدند انگیزش خود علاقه مندی، مهم ترین عامل در هدایت و سوق دادن افراد به سمت صندوق های رأی است. این مدل که در سال ۱۹۹۷ میلادی توسط

۱. یکی از طرح های عامل کاربردی در حیطه اندازه گیری مکرر یا سنجش تناوبی است. (به کتاب آمار توصیفی و استنباطی مراجعه شود).

۲. Self-Interest of Model

«پلتزمن»^۱ مطرح شد، عوامل روانی را از مهم‌ترین عناصر فرایند رأی دهی می‌داند. پلتزمن با مرور تحقیقات و انجام مصاحبه‌های مختلف و متعدد با رأی‌دهندگان به این به این نتیجه رسید که انگیزه خود علاقه مندی، مهم‌ترین عامل در تصمیم‌گیری‌ها به ویژه هنگام انتخاب کاندیدای مورد نظر در انتخابات است. در برخی موارد، انگیزه خود علاقه مندی در حیطه‌های اقتصادی و گاه در زمینه‌های سیاسی منعکس می‌شود. بدین ترتیب که شخص برای بهبود وضعیت اقتصادی خویش و بهینه‌سازی سیستم‌های اقتصادی، به حزب خاص یا کاندیدای آن حزب رأی می‌دهد یا برای مساعد ساختن اوضاع سیاسی کشور و به تبع آن وضعیت خویش، به کاندیدای حزب دیگر رأی می‌دهد.

در چنین شرایطی روان‌شناسان امر انتخابات تلاش می‌کنند با مدنظر قرار دادن انگیزه خود علاقه مندی و ترغیب جنبه‌های درونی به عنوان عامل ایجادکننده این انگیزه، میزان رأی‌دهندگان را افزایش داده و احتمال موفقیت کاندیدای مورد نظر را بالا ببرند. برای این منظور، روان‌شناسان امر انتخابات احزاب مورد نظر خود را به گونه‌ای خاص و با کمک رسانه‌ها به تصویر کشیده و اعلام می‌کنند که پیروزی این حزب می‌تواند موجبات بهینه‌سازی سیستم‌های اقتصادی و وضعیت سیاسی را فراهم نماید. از آنجا که روان‌شناسان در تحریک و هدایت این انگیزه، با ظرفیت‌های ویژه از آخرین فنون روان‌شناختی بهره می‌گیرند، رأی‌دهندگان از تحریک درونی خود و فعال شدن انگیزه خود علاقه مندی آگاهی پیدا نمی‌کنند.

*** اثر تحریک:** مکسول و همکارانش برای استفاده از انگیزه خود علاقه مندی از «اثر تحریک»^۲ به عنوان یکی از مؤثرترین فنون روان‌شناختی برای تحریک و هدایت رأی‌دهندگان بهره گرفته‌اند. اثر تحریک را می‌توان واکنش‌های بیرونی دانست که در یک موقعیت آزمایشی، زمینه را برای اعمال افکار محیطی فراهم می‌سازد. یکی از ساده‌ترین شیوه‌ها برای آزمون کاربرد اثر تحریک، برپایی سخنرانی‌های غیرمستقیم از سوی طرفداران احزاب است. بدین ترتیب که افراد مختلف تلاش می‌کنند آینده مشترکی را برای شهروندان ترسیم کرده و از طریق سخنرانی‌های سازمان‌نیافته و مصاحبه‌های

۱. Peltzman

۲. Stimulus Effect

متفاوت، زمینه مساعدی را برای آینده مشترکی که بسیار مطلوب ترسیم شده است، طراحی می کنند. در این مکانیزم، دست اندرکاران تبلیغاتی احزاب بر ترسیم آینده مشترکی تأکید می کنند که در آن، وضعیت اقتصادی و سیاسی با ظهور برخی از احزاب خاص یا موفقیت کاندیداهای ویژه، امکان پذیر می شود. در این مواقع به علت نیازهای درونی و محرومیت های فراوان اقشار جامعه، به راحتی می توان تجسم مثبتی از آینده مطلوب مشترک ارائه کرد. این وضعیت منجر به تحریک و هدایت انگیزه خود علاقه مندی شده و رأی دهنده برای دستیابی به آینده مطلوب به پای صندوق رأی می رود و نه تنها خود تلاش می کند به موفقیت حزب و کاندیدای خاص کمک کند، بلکه دیگران را نیز به گزینش حزب و کاندیدای مورد نظر خود ترغیب می نماید. «دندرو»^۱ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۲ میلادی در آمریکا با تکیه بر انگیزه خود علاقه مندی، ثابت کرد که مردم آمریکا تأثیرپذیری چندانی از اخبار رسانه های گروهی به ویژه تلویزیون در زمینه انتخابات نشان نداده و تأثیرپذیری آنان در روابط بین فردی و نفوذ افراد بر یکدیگر بیش از نفوذ رسانه های گروهی بر افراد بوده است.

با توجه به مطالب یاد شده، در روان شناسی انتخابات تلاش می شود با به کار بردن شیوه های غیر مستقیم تبلیغی، انگیزه های خود علاقه مندی رأی دهندگان - البته به صورت ناخودآگاه - تحریک شود. در این صورت، تعداد بیشتری از رأی دهندگان به نفع حزب یا کاندیدای خاص بسیج می گردند. بنابراین، بهترین و مؤثرترین شیوه برای تحریک و هدایت انگیزه خود علاقه مندی، فنون «تحریک» و «هدایت غیرمستقیم» است و رسانه های گروهی که تبلیغات مستقیم به نفع حزب یا کاندیدای خاص انجام می دهند، نمی توانند انگیزه خود علاقه مندی را تحریک و هدایت نمایند و نتیجه معکوس می گیرند.

۸-۹-۵. فرضیه رفتار تقلیدی

۱. Dan Drew

فرضیه «مدل رفتار تقلیدی»^۱ و تأثیر آن بر رأی دهندگان، یکی از عمیق ترین و با نفوذترین نظریات در مباحث مربوط به انتخابات است. این فرضیه به تلفیق عقاید رفتارگرایان و شناخت گرایان در حیطه روان شناسی معطوف است. فرضیه رفتار تقلیدی ابتدا بوسیله رفتارگرایان مطرح شد و پس از الحاق نقطه نظرات روان شناسان شناختی به آن، اکنون یکی از نظریات عمده رفتارگرایان شناختی محسوب می شود. در این مدل که توسط «آلبرت بندورا»^۲ ارائه شد، اصطلاحاتی از قبیل سرمشق دهی و ویژگی های مطلوب سرمشق دائماً بکار می رود. هدف سرمشق دهی، شکل دادن یک رفتار در الگوهای شخصیتی فرد بوده و یکی از فنون رفتاری است که می تواند خزانه رفتاری فرد را افزایش داده و رفتارهای جدیدی را پایه ریزی نماید. در این فرآیند، ابتدا الگوی رفتاری مطلوب مشخص شده و پس از تعیین رفتارهای خوشایند و یک فرد به عنوان سرمشق، فرد مذکور رفتارهای مطلوب را به نمایش گذاشته و سپس تقویت یا پاداش های محیطی را دریافت می کند.

استفاده از سرمشق دهی در تبلیغات کاملاً مرسوم و مشهود است. بدین ترتیب که کمپانی ها و شرکت های بزرگ تولیدی و تجاری برای بالا بردن میزان فروش محصول خود از فرد مشهوری که محبوبیت بالایی نیز در میان مردم دارد، استفاده می کند. وی را به عنوان سرمشق در موقع خرید یا مصرف کردن محصول مورد نظر خود به تصویر کشیده و مردم را به خرید و مصرف این محصول ترغیب می نماید.

در تبلیغات سیاسی و انتخاباتی ابتدا سرمشق های خاصی که از شهرت، معروفیت و محبوبیت بالایی در میان مردم برخوردارند، انتخاب شده و سپس با آنها در مورد حزب یا کاندیداهای خاص و مورد نظر مصاحبه می شود. این امر زمینه سرمشق گیری را برای عده زیادی از عامه مردم فراهم نموده و آنان نیز رفتار مشابهی را در قبال حزب یا کاندیدایی خاص انجام می دهند. با این وصف در مدل رفتار تقلیدی ابتدا سرمشق های متخصص و محبوب و مورد اطمینان اقلیت ها، اقوام و عامه مردم انتخاب شده و پس از هماهنگ کردن عقاید و رفتار آنها با حزب یا کاندیدای خاص تلاش می شود از طریق رسانه های گروهی، این عقاید و رفتار اشاعه یافته و از طریق همانند سازی الگوی رفتار تقلیدی، وضعیت انتخابات را به نفع حزب یا کاندیدای خاص تغییر داد.

۱. Imitative Behavior Model

۲. Albert Bandora

۸-۹-۶. نفوذ اجتماعی

مفهوم نفوذ اجتماعی^۱ از مباحث مطرح شده در قلمرو روان‌شناسی اجتماعی و روان‌شناسی سیاسی می‌باشد. این مفهوم به معنای تغییر الگوها، عقاید، رفتارها، باورها و نگرش‌های افراد و گروه‌های خاص توسط افراد یا گروه‌های دیگر - که معمولاً به عنوان گروه‌های فشار شناخته می‌شوند - است. واژه نفوذ اجتماعی توسط «آلپورت»^۲ (۱۹۲۴) به کار برده شد. و اگر چه در آغاز به تغییر نگرش توده‌های متفاوت معطوف بود، ولی امروزه دامنه آن افزایش یافته و علاوه بر تغییر نگرش، با جنبه‌های مختلف فرایندهای ذهنی و رفتاری سروکار دارد. مبحث نفوذ اجتماعی یکی از جالب‌ترین و جذاب‌ترین مباحث روان‌شناسی سیاسی بوده و صاحب‌نظران علوم سیاسی تلاش می‌کنند از آخرین نظرات مربوط به آن استفاده مطلوب به عمل آورند.

***قابلیت قبول:** یکی از عواملی که می‌تواند میزان نفوذ اجتماعی را افزایش دهد، قابلیت قبول^۳ است. قابلیت قبول به ویژگی‌های منبع ارتباطی بستگی دارد. بدین ترتیب که اگر فرد مطرح‌کننده پیام و مبلغ آن، شخص موثق و قابل قبولی باشد، به راحتی می‌تواند نفوذ اجتماعی یافته و پیام‌گیران را متقاعد نماید. به تعبیر «ارسطو»، ما گفتار نیک مردان را کامل‌تر و آسان‌تر از دیگران باور می‌کنیم. «کارل هولند»^۴ و «والتر وایس»^۵ در سال‌های ۱۹۵۳، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۷ میلادی در سه آزمایش متفاوت به این حقیقت دست یافتند که میزان متقاعدسازی و نفوذ اجتماعی با منبع پیام و مبلغ آن ارتباط مستقیم دارد. بدین ترتیب که هر چه قدر منبع پیام معتبرتر، موثق‌تر و قابل قبول‌تر باشد، نفوذ اجتماعی و متقاعدسازی پیام‌گیران بیشتر است و بر عکس.

***اعتمادپذیری:** از دیگر عواملی که میزان نفوذ اجتماعی و متقاعدسازی مخاطبان را افزایش می‌دهد، اعتمادپذیری^۶ است. به طور کلی اگر منبع پیام و مبلغ

۱. Social Influence
 ۲. Floyd Henry Allport
 ۳. Credibility
 ۴. Caryl Hovland
 ۵. Walter Weiss
 ۶. Trust Worthiness

آن اعتمادپذیری بالایی داشته باشد، به راحتی می‌تواند در دیگران نفوذ کرده و فرایند متقاعدسازی را ایجاد و میزان آن را افزایش دهد.

در این خصوص، روان‌شناسان سیاسی با تأکید بر افزایش مقبولیت و اعتمادپذیری در منابع پیام، تلاش می‌کنند مدلی تلفیقی میان علم روان‌شناسی و علم ارتباطات برقرار سازند. بدین ترتیب که با ملاحظه منبع پیام به عنوان یکی از ارکان مهم علم ارتباطات و سعی در افزایش میزان مقبولیت و اعتمادپذیری آن، تأثیر منبع پیام را در متقاعدسازی رأی دهندگان برای انتخابات کاندیدای خاص افزایش داده و میزان موفقیت آن را بیشتر نمایند.

***منطق و هیجان:** از دیگر شیوه‌هایی که می‌تواند نفوذ اجتماعی را ایجاد کرده و آن را افزایش دهد، بکارگیری منطق و هیجانات است؛ چرا که برای نفوذ در جامعه گاه باید به منطق و استدلال متوسل شد و گاه از هیجان بهره‌گیری کرد. با مطالعه تحقیق «لوینس»^۱ در سال ۱۹۹۲ میلادی در کشور ترکیه در می‌یابیم که اکثر احزاب این کشور برای پیروزی در رقابت‌های انتخاباتی به شیوه‌های هیجانی رو آورده‌اند. این احزاب با تصویر و ترسیم آینده ناخوشایند و ترسناک برای کشور ترکیه در صورت ادامه وضع موجود، از مخالفان و رأی دهندگان می‌خواهند برای جلوگیری از این وضعیت، به کاندیداهای مورد نظر آنها رأی دهند.

۸-۹-۷. افکار عمومی

بررسی افکار عمومی^۲ یکی از اقدامات اولیه و گاه اساسی در روان‌شناسی انتخابات است. روان‌شناسی انتخابات و افکار عمومی دو عنصر مکمل یکدیگر بوده و تلفیق آنها، تأثیرات قابل توجهی بر جای می‌گذارد. بررسی افکار عمومی می‌تواند اطلاعات سودمندی بدست دهد. از طریق بررسی افکار عمومی مشخص می‌شود که توده مردم به چه چیزی می‌اندیشند. روان‌شناسان امر انتخابات می‌کوشند به توده مردم القاء کنند که چگونه و به چه چیزی باید فکر کنند. «برنارد کوهن»^۳ معتقد است که رسانه‌های گروهی می‌توانند افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده و افکار عمومی

۱. Lewins

۲. Public Opinion

۳. Bernard Cohen

می تواند پدیده انتخابات را کاملاً تحت تأثیر قرار دهد. هر چند کوهن به طور مستقیم نظریه ای در این زمینه ارائه نکرده است، ولی نوشته های او زمینه را برای پایه ریزی مقوله روان شناسی انتخابات آماده کرد و باعث شد از سال ۱۹۷۰ میلادی به بعد به نوسانات افکار عمومی توجه و تأکید شود.

با بررسی افکار عمومی اطلاعات سودمندی در اختیار روان شناسان امر انتخابات قرار می گیرد و از این طریق نگرانی ها، آگاهی ها، و اشتغالات ذهنی رأی دهندگان را شناخته و چگونگی استفاده مطلوب از آن را بدست می آورند. با مراجعه به تحقیقات «دونالدشاو»^۱ که به بررسی انتخابات مختلف از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰ پرداخته است، مشخص می شود که رسانه ها تلاش کرده اند افکار عمومی را شناخته و آنها را به سوی مسیر دلخواه شان سوق دهند. اما آنها این مهم را چندان موفق انجام ندادند و به قول «شاو» فقط توانستند به اختصار بیان کنند که اکثریت افراد دارای چه ویژگی های فکری هستند و افکار عمومی چگونه است؛ ولی در زمینه القای افکار خاص و تغییر افکار عمومی، پیشرفت چندانی بدست نیاوردند. این در حالی است که با رجوع به تحقیقات «آنتون»^۲ در زمینه کارایی روان شناسان امر انتخابات در تمام موارد و با سطح اطمینان ۹۵ درصد، در تأثیرگذاری بر افکار عمومی موفق بوده و به طور قابل توجه، اثرات معناداری بر شناخت، آگاهی، نگرانی و اشتغال ذهنی رأی دهندگان بر جای گذاشته اند.

پرسش های مروری

۱. علل روان شناختی گرایش به احزاب کدامند؟
۲. نقش حزب در مدیریت تعارض به چه شکل است؟
۳. بارتون افراد رأی دهنده را به چند تیپ تقسیم بندی می کند؟
۴. مفهوم نفوذ اجتماعی رفتار انتخاباتی را چگونه شرح می دهد؟

پرسش های چهارگزینه ای

۱. Donald shaw

۲. Anton

۱. کدام مورد از کارکردهای احزاب نمی باشد؟
 الف) افکارسازی
 ب) مدیریت تعارض
 ج) برگزاری انتخابات
 د) معرفی نامزد انتخابات
۲. دروازه بانی سیاسی به مدیریت تعارض در سطح اشاره دارد.
 الف) درون حزبی
 ب) برون حزبی
 ج) کل سیستم
 د) الف و ب
۳. کدام نظریه معتقد است که در دوره نوجوانی در افراد پیوند هیجانی بلند مدتی نسبت به یک حزب خاص شکل می گیرد؟
 الف) طرح واره
 ب) هویت حزبی
 ج) نفوذ اجتماعی
 د) اثر تحریک
۴. از نظر بارتون کدام تیپ در حزب خاص فعالیت می کنند اما به سیاست علاقه ای ندارند؟
 الف) مستقل
 ب) حساس و حرارتی
 ج) عادت گونه
 د) بی تفاوت
۵. کدام نظریه پرداز افراد را بر اساس علاقه مندی به امور سیاسی به دو تیپ علاقه مند/بی علاقه و حزبی/غیر حزبی تقسیم بندی می کند؟
 الف) بارتون
 ب) پترسون
 ج) مک کومبز
 د) آلپورت
۶. مدل «انگیزه خود علاقه مندی» در امر انتخابات توسط چه کسی مطرح شد؟
 الف) کمپبل
 ب) دندرو
 ج) ماکسول
 د) پلترمن
۷. بهترین و مؤثرترین شیوه برای تحریک و هدایت انگیزه خود علاقه مندی، به جهت مشارکت در امر انتخابات بکارگیری کدام فن است؟
 الف) تحریک
 ب) هدایت غیر مستقیم
 ج) تبلیغات مستقیم
 د) الف و ب
۸. فرضیه رفتار تقلیدی توسط چه کسی ارائه شده است؟
 الف) آلپورت
 ب) اسکینر
 ج) بندورا
 د) واتسون
۹. این تعبیر «ارسطو» که می گوید؛ ما گفتار نیک مردان را کامل تر و آسان تر از دیگران باور می کنیم. اشاره به کدام عامل در مبحث نفوذ اجتماعی دارد؟
 الف) اعتمادپذیری
 ب) قابلیت قبول
 ج) منطق
 د) هیجان
۱۰. کدام نظریه پرداز معتقد است که رسانه های گروهی افکار عمومی را تحت تأثیر قرار می دهند و افکار عمومی نیز انتخابات را؟
 الف) کوهن
 ب) دونالد شاو
 ج) آنتوان
 د) لوینس

فصل ۹

ملّی‌گرایی، تعارض قومی، نسل‌کشی و تبعیض نژادی

مادام که انسان‌ها از سایه شخصی و جمعی خویش ناآگاه
بمانند، همواره به دشمن نیاز دارند و لذا دشمن‌تراشی می
کنند. این حکم اهمیّت خاصی در سیاست دارد. ... فردی
که روان‌اش هنوز تنوع و تفکیک لازم را نیافته است، اسیر
جریان یا رویدادهای روان‌شناختی‌ای می‌شود که هیچ
کنترلی بر آنها ندارد.

والتر اوداینیک، کتاب یونگ و سیاست

هدف کلی

آشنایی با علل و پیامدهای روان‌شناختی ملی‌گرایی، تعارض قومی، نسل‌کشی و تبعیض نژادی

هدف‌های یادگیری

از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. ملی‌گرایی و تعارض قومی را از منظر روان‌شناسی سیاسی شرح دهید.
۲. پنج رویکرد در خصوص تبیین ملی‌گرایی را نام برده و توضیح دهید.
۳. نسل‌کشی را از منظر روان‌شناسی سیاسی شرح دهید.
۴. نظریات روان‌شناسی در خصوص تبیین نژادپرستی را نام برده و توضیح دهید.

۹-۱. مقدمه

انفجار ملی‌گرایی و تعارض قومی^۱ از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، منجر به تجدید علاقه به آنها به عنوان موضوعاتی برای پژوهش‌های آکادمیک شد. در حال حاضر تنها تعداد اندکی کتاب که با ابعاد روان‌شناختی این موضوع سروکار دارند در دسترس هستند. البته ملی‌گرایی و تعارض قومی پدیده‌های جدیدی نیستند و فکر ملی‌گرایی حداقل به خیلی قبل‌تر از انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه بر می‌گردد. والکر کانر^۲ در سال ۱۹۹۶ میلادی می‌نویسد که در حال حاضر، آشوب ملیت و قومیت در جاهای گوناگون و دور از همی مانند کانادا، گینه، هند، اوگاندا، سودان، برمه، یوگسلاوی، قبرس، رواندا، انگلستان و عراق وجود دارد. اما منصفانه است که بگوییم شدت این مسائل در دوران جنگ سرد مبهم بود. در این دوران، ملی‌گرایی و کشمکش‌های قومی اغلب به صورت معمول تنها از دریچه‌ی کشمکش بین کمونیسم و کاپیتالیسم دیده می‌شدند. جنگ ویتنام به تنهایی آشکارترین و برجسته‌ترین مورد در این رابطه است.

۱. Ethnic Conflict

۲. Walker Connor

کشورهایی مانند یوگسلاوی، رواندا و سودان - سه مکانی که کانر در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی به عنوان نقاط ناآرام بدانها اشاره کرد- در سال‌های اخیر تعارض‌های قومی خونباری را به خود دیده‌اند. در آوریل ۱۹۹۴ میلادی، هابیارimana^۱ رئیس‌جمهور رواندا کشته شد و افراطیون هوتو، کنترل دولت را به دست گرفتند. در طی ۱۰۰ روز بعد، حدود هشت هزار رواندایی قصابی شدند. این سریعترین میزان کشتار جمعی در قرن بیستم بود. تعداد ۸۰۰ هزار نفر - حدود ۱۰ درصد از کل جمعیت - به قتل رسیدند. ۹۰ درصد قربانیان از توتسی‌ها^۲ - از جمله زنان و کودکان- بودند. در اواخر سال ۲۰۰۸ میلادی، سناریویی مشابه در ناحیه دارفور سودان در جریان بود. جانجاوید^۳، یک گروه شبه‌نظامی عرب، به نسل‌کشی در دارفور پرداخت و حداقل ۱۰۰ هزار نفر از رقیبان شان - گروه‌های سودانی غیرعرب- را کشتند. جانجاوید متحد دولت بود و نیروهای اتحادیه‌ی آفریقا سعی کردند «صلح» را در این منطقه برقرار سازند.

تعریف جاشوا سیرل-وایت^۴ در این زمینه تعریفی مفید است، زیرا ملی‌گرایی را چنان وسیع تعریف می‌کند که متضمن عاملی روان‌شناختی نیز می‌شود:

ملی‌گرایی در تعریف موسع آن؛ حس هویت مشترک با گروهی از مردم است که تاریخ، زبان، قلمرو سرزمینی و فرهنگ مشترک یا ترکیبی از این موارد را دارند. ملی‌گرایی ممکن است جنبشی برای ایجاد دولتی مستقل برای گروهی ملی باشد یا نباشد، زیرا عمدتاً دولت-ملت هدف نهایی جنبش‌های ملی‌گرایانه است؛ چرا که حق تعیین سرنوشت در جهان امروز، حقی ویژه و ممتاز تلقی می‌شود.

بیشتر پژوهش‌های صورت گرفته در مورد ملی‌گرایی تا حدودی بر این نکته تأکید دارند که ملی‌گرایی، برساخته‌ای اجتماعی^۵ است. با فرض اینکه ملی‌گرایی در درجه‌ی اول امری روان‌شناختی - مانند هویت حزبی در دموکراسی‌های غربی- است، چه نظریه‌هایی وجود دارند که ممکن است بتوانند نوع انسجام اجتماعی را که ملت‌ها را کنار هم نگه می‌دارد و حس «ملیت» ایجاد می‌کند،

۱. Habyarimana

۲. Tutsi

۳. Janjaweed

۴. Joshua Searle-White

۵. Socially Constructed

توضیح دهند؟ و روان‌شناسی سیاسی می‌تواند درباره‌ی دلایل تعارض بین نیروهای قومی رقیب چه چیزی به ما بگوید؟ در فصل‌های گذشته تعدادی از پارادایم‌هایی را مطرح ساختیم که ممکن است تا حدی به این سؤال‌ها پاسخ دهند. نظریه‌ی شخصیت اقتدارگرا و پارادایم استنلی میلگرام از جمله‌ی این پارادایم‌ها بودند. در اینجا قصد داریم پنج رویکرد را معرفی نماییم که در سال‌های اخیر برای تبیین ملی‌گرایی از آنها استفاده شده است: نظریه‌ی تعارض گروهی واقع‌گرایانه، نظریه‌ی هویت اجتماعی، نظریه‌ی سلطه‌ی اجتماعی، دیدگاه پوی‌شناسی روانی و رویکرد زیستی-سیاسی. دو رویکرد اول به صورت مبهمی وضعیت‌گرا هستند و سه مورد بعد، اساساً ماهیتی طبع‌گرا دارند.

۹-۲. پنج رویکرد برای تبیین ملی‌گرایی

۹-۲-۱. نظریه‌ی تعارض گروهی واقع‌بینانه

این رویکرد با تفکر «ما علیه آنها»^۱ یا تمایز بین آنچه روان‌شناسان اجتماعی «گروه خودی»^۲ و «گروه غیر خودی»^۳ می‌نامند سروکار دارد. این رویکرد مدعی است که تعارض هنگامی گسترش می‌یابد که یک گروه، دلیلی واقع‌بینانه و «منطقی» برای رقابت یا جنگ با گروه دیگر دارد. این نظریه ممکن است بتواند تعارض طولانی مدت بین فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها بر سر قلمرو سرزمینی را توضیح دهد.

۹-۲-۲. نظریه‌ی هویت اجتماعی

همانند دیدگاه اول، این رویکرد نیز حول تمایز بین گروه درونی (خودی) و گروه بیرونی (بیگانه) می‌چرخد. روان‌شناس اجتماعی بریتانیایی هنری تاجفل^۴ و همکارانش دریافته‌اند که برخلاف انتظار اولیه آنها، خصومت میان گروهی می‌تواند در نبود هیچگونه تعامل و تفاوت «قابل توجه» و «عقلانی» بین دو گروه اتفاق بیفتد. به عبارت دیگر، نظریه‌ی هویت اجتماعی^۵ معتقد است که تعارض می‌تواند اتفاق بیفتد حتی زمانی که گروه مطلقاً هیچ سودی از رقابت با گروه مقابل به دست نمی‌آورد.

۱. Us Versus Them

۲. Ingroups

۳. Outgroups

۴. Henri Tajfel

۵. Social Identity Theory

این تئوری همچنين بيان مي‌کند که احساس برتری یک ملت، به یک نیاز اساسی بشر خدمت می‌کند که آن نیاز به عزت نفس است. سیرل- وایت به این مطلب نکاتی دیگری را نیز اضافه می‌کند. برای نمونه، «دلیل ما حق است» نیز یکی از نیازهای بنیادین بشری در همه‌ی ما است. گاهی این نیاز با حس «قربانی بودن» همراه می‌شود و این احساس را در ما برمی‌انگیزد که حق با ماست و کیفر و انتقام را توجیه می‌کند. سرانجام هویت ملی به ما کمک می‌کند که برای زندگی‌مان معنایی بیابیم.

۹-۲-۳. نظریه‌ی سلطه‌ی اجتماعی

رویکرد سلطه‌ی اجتماعی^۱ نیز ملی‌گرایی و سایر اشکال تعارض گروهی را بررسی می‌کند. جیم سیدانیوس^۲ و همکارانش واضعان این رویکرد هستند. این نظریه‌ی به شدت تحت تأثیر روان‌شناسی تکاملی قرار دارد. سیدانیوس مدعی است که این رویکرد: جامعه را فی‌ذاته سرکوبگر و سرکوب گروهی را شرایط مفروض روابط انسانی می‌دانند. بیشتر شکل‌های سرکوب از جمله نژادپرستی، قوم‌گرایی، سرکوب اقلیت‌های مذهبی مانند یهودیان، ملی‌گرایی و تبعیض طبقاتی و نیز تعدادی از سایر نگرش‌های اجتماعی، تمایلات بشری است و تا حدی کارکرد نهادهای اجتماعی به ایجاد و استمرار یکپارچگی این ساختار سلسله مراتبی مبتنی بر گروه کمک می‌کند.

حامیان این نظریه معتقداند که تمام جوامع سلسله مراتبی هستند و در هر جامعه‌ای حداقل یک گروه غالب و یک گروه زیردست وجود دارد. همانگونه که مونرو^۳، هانکین^۴ و فختن^۵ ابراز می‌دارند: «تمایل به تسلط اجتماعی خواسته‌ای بنیادی برای مثبت دیدن گروه خود و تصاحب وضعیت‌های اجتماعی بالاتر نسبت به سایر گروه‌های مرتبط است». تمایل به تسلط اجتماعی به عنوان ایدئولوژی قانونی شده برای نابرابری، ظلم و تبعیض به کار می‌رود که میان تمام سیستم‌های

۱. Social Dominance Theory

۲. Jim Sidanius

۳. Monroe

۴. Hankin

۵. Van Vechten

سازمان یافته‌ی سلسله مراتبی اتفاق می‌افتد. سیدانیوس مانند میلگرام معتقد است سلسله مراتب امری طبیعی است، زیرا مزیت تکاملی رقابتی چنین جوامعی بیشتر از از آنهایی است که بدین شیوه سازمان نیافته‌اند. او همچنین مانند میلگرام به جنبه تاریک تاریخ این حقیقت تکاملی می‌پردازد. تبعیض حتی در جزئی‌ترین شکل اش واقعیتی واقعیتهای اساسی در زندگی روزمره در چنین سیستم‌هایی است. در این رویکرد برخلاف نظریه‌ی هویت اجتماعی، طرفداری یا دفاع از گروه بیرونی نیز به فراوانی اتفاق می‌افتد؛ به خصوص میان گروه‌هایی که منزلت اجتماعی پایینی دارند و متفاوت از گروه‌های دارای منزلت اجتماعی بالا هستند. سیدانیوس معتقد است که سیاهپوستان، شخصیت «عمو تام»^۱ را در دوره جدایی نژادی با این هدف خلق کردند. همچنین ممکن است گروه‌های دارای منزلت اجتماعی پایین به دلیل انتظارات اجتماعی پایین‌تری که از آنها می‌رود تلاش کمتری برای یادگیری از خود نشان دهند- شکلی از «خودمعلولیتی»^۲.

۹-۲-۴. دیدگاه روان کاوی

هنگامی که به تعارض اعراب- اسرائیل یا تعارض بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در ایرلند شمالی نگاه می‌کنیم، نوعی بسامد و پژواک را در آنها مشاهده می‌کنیم. چرا که اینها مثال‌هایی واضح از همسایگانی هستند که ناظر خارجی اغلب نمی‌تواند تفاوت آنها را تشخیص دهد. همچنین فریاد به صورت خاصی معتقد بود که پرخاشگری یکی از محرک‌های پایه و درونی بشر است. اما وقتی دقیق‌تر نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که جامعه با جامعه‌پذیری خاص خود، ما را مستعد سرکوب می‌سازد.

فریاد تنها اندکی در باب روان‌شناسی ملی‌گرایی سخن گفته است و همانند دیگر حوزه‌ها، پیروانش نظرات وی در این زمینه را گسترش داده‌اند. در میان آنهایی که از این نظریات برای شرح ملی‌گرایی و تعارض قومی استفاده کرده‌اند احتمالاً وامیک وُلکان^۳ و همکارانش شناخته‌شده‌ترین آنها باشند. ولکان در کتاب «نیاز به داشتن دشمن و متحد»^۴

۱. Uncle Tomming

۴. عمو تام تجلی مرد سیاهپوستی بود که تسلیم اقتدار مسلط می‌شد. فعالان جنبش حقوق مدنی این شخصیت را در تقابل با شخصیت عمو سام خلق کردند.

۲. Self-handicapping.

۳. Vamik Volkan

۴. Need To Have Enemies and Allies

تحلیل خود از این موضوع را با نظریه‌ی کلاسیک فروید یعنی «دو نیمه کردن»^۱ شروع می‌کند. ما در اوایل رشد تمایل داریم جهان را به صورت «خوب» و «بد» تقسیم کنیم. جنبه‌هایی از خودمان را که دوست نداریم یا برای دیگران نامقبول می‌شماریم بیرونی‌سازی یا فرافکنی می‌کنیم. بنابراین وقتی ما دشمنان مان را محکوم می‌کنیم، به صورت واقعی تنها آنها را محکوم نمی‌کنیم بلکه چیزهایی را محکوم می‌کنیم که برای خودمان دوست نداریم. در حقیقت جنبه‌های ناخواسته خودمان را به سمت دنیای بیرون فرافکنی^۲ می‌کنیم. بنابراین دشمنان خدمتی ارزشمند اما ناآگاهانه به ما می‌کنند. عصبانیت و خشونت که ما در رابطه با آنها احساس می‌کنیم ما را از عصبانیت و خشونت که ندانسته در رابطه با خودمان حس می‌کنیم رها می‌سازد.

۹-۲-۵. رویکرد زیست‌سیاسی

یک توضیح زیستی مشهور برای ملی‌گرایی و تعارض قومی - و در واقع برای تمام انواع تعارض‌های بشری - این نظر ساده است که انتخاب طبیعی، یک گزینه پرخاشگری درونی را در وجود بشر قرار داده است. این ادعا باورکردنی است؛ چرا که روزگاری بشر نمی‌توانست مایحتاج خود را از سوپر مارکت تهیه کند و برای رسیدن به غذا می‌بایست دیگران را می‌کشت. اما بیشتر ما در همه اوقات سلطه‌جو نیستیم. حتی اگر این گفته درست باشد این سؤال را ایجاد می‌کند که کدام وضعیت‌ها این گزینه را تحریک می‌کنند؟ تعدادی از مفسران از رویکرد زیستی به سیاست صحبت می‌کنند؛ مانند دیدگاه داروینی که در آن تکامل باعث می‌شود ما حداقل به صورت درون‌گونه‌ای به شیوه‌هایی پیش‌بینی‌پذیر، فکر و عمل کنیم. در واقع چنین دید واحدی از نظریه‌ی تکاملی، غیر واقعی است. هرچند روان‌شناسان تکاملی، قوم‌شناسان و زیست‌شناسان این دیدگاه مشترک را دارند که فرایندهای تکاملی از نظر ژنتیکی ما را به رفتار به شیوه‌ای «همپیوند» وادار

۱. Splitting
۲. Projecting

می‌سازند - این ایده در تضاد با ایده‌ی لوح سفید اسکینر است-، اما بر سر اینکه این همپیوندی از چه چیزی تشکیل شده است اختلاف‌نظر دارند.

برای مثال؛ در مقابل، ریچارد داوکینز^۱ نویسنده‌ی کتاب «ژن خودخواهی»^۲ و ماری کلارک^۳ نویسنده‌ی کتاب «در جستجوی ماهیت بشر»^۴ قرار دارند. داوکینز جهان را محلی می‌داند که توانایی کنش منفعت‌جویانه‌ی آدمیان در آن تکامل یافته است:

خودخواهی، کیفیت غالب در یک ژن موفق است. این خودخواهی ژنی معمولاً باعث نمایان شدن خودخواهی در رفتار فرد می‌شود. شرایط خاصی وجود دارند که در آنها یک ژن می‌تواند با پرورش شکل محدودی از نعدوستی در سطح حیوانات فردی، به اهداف خودخواهانه‌ی خود دست یابد. «خاص» و «محدود» کلماتی مهم در جمله قبلی هستند. بیش از آنچه فکر کنیم، عشق و رفاه جهانشمول گونه‌ها، مفاهیمی هستند که از نظر تکاملی با عقل جور در نمی‌آیند.

همانگونه که نظریه‌ی داوکینز و کلارک توضیح می‌دهد، «ژن‌های خودخواهی» اجازه دوست داشتن، ترحم یا پرهیزگاری را نمی‌دهند. آنها نبایدهای تکاملی هستند. آنها مناسب نیستند و فقط ظرفیت بقای فرد را کاهش می‌دهند. در واقع اگر همپیوندی ژنتیکی ما درست باشد، تبیین بسیاری از اعمال نعدوستانه‌ای که در جهان واقعی می‌بینیم - برای مثال، فعالیت‌های نجات بخش رائل والنبرگ و پرانگر - مشکل است. کلارک مدعی است که: «من نمی‌توانم درک کنم که چگونه است که هیچ یک از پستانداران اجتماعی - سایر نخستی‌ها، دلفین‌ها و فیل‌ها - از این قواعد که انتخاب طبیعی در اختیارشان گذاشته است پیروی نمی‌کنند». چنین دیدگاهی نه تنها قادر به توضیح رفتارهای نعدوستانه و همدلانه نیست، بلکه همچنین نمی‌تواند تشریح کند که چرا ما احساسات عشق و اندوه را تجربه می‌کنیم و چرا در گروه‌ها گرد هم می‌آییم. کلارک استدلال می‌کند که ما به جای شکل یافتن توسط «ژن خودخواهی»، از نظر ژنتیکی مستعد کمک به سایر انسان‌ها هستیم. اگر اعضای هر گونه مستعد کمک به هموعان خویش باشند این کمک به بقای نسل آنها یاری خواهد رساند.

۱. Richard Dawkins
 ۲. The Selfish Gene
 ۳. Mary Clark
 ۴. Search of Human Nature

از طرف دیگر جی فیلیپ راشتون^۱ معتقد است که می‌توانیم نوعدوستی در راستای گروه قومی خویش و خصومت در نسبت به دیگران را با استفاده از «نظریه‌ی تشابه ژنتیک»^۲ توضیح دهیم؛ نظریه‌ای که بیان می‌دارد ما مایلیم برای کسانی که از نظر ژنتیکی به ما شبیه هستند، سودمند باشیم. این نوع از نوعدوستی محدود، با هدفی تکاملی در ما رشد یافته است؛ چرا که می‌خواهد ژن‌های خود ما را تکثیر کند. برای مثال ما می‌خواهیم با کسانی ازدواج کنیم که از نظر قومی، تحصیلات، اعتقادات و حتی شخصیت شبیه به ما هستند. اما تحلیل‌هایی مانند این به شدت تقلیل‌گرایانه هستند. هرچند او تحلیل ژنتیکی محض از سیاست را نفی می‌کند، اما به نظر می‌رسد نگرش‌های سیاسی را منطقی کردن ناخودآگاه علایق ژنتیکی می‌داند. این نوع تحلیل‌ها، مکانیزم‌های ترجمه‌ی انگیزه‌های ژنتیکی به اعمال سیاسی را مشخص نمی‌کنند و همچنین نمی‌توانند خصومت در مقابل آنهایی را که از نظر ژنتیکی شبیه ما نیستند، توضیح دهند. و رای اینکه ملی‌گرایی قومی، ترس از بیگانه‌ها و نسل‌کشی می‌تواند تبدیل به وجه تاریک نوعدوستی شوند، اما راشتون توضیح نمی‌دهد که چرا ژنتیک منجر به خصومت با گروه بیرونی یا عمق یافتن چنین حسی می‌شود.

۹-۳. روان‌شناسی نسل‌کشی

دقیقاً نسل‌کشی چیست؟ همانگونه که مونرو اشاره می‌کند: «نسل‌کشی به نابودی سیستماتیک و تعمدی مردم، نه به خاطر اعمال فردی یا قابلیت‌های آنها، بلکه به خاطر تولدشان در یک گروه ملی، قومی، نژادی و یا مذهبی اشاره دارد». اما چه چیزی ممکن است نسل‌کشی - افراطی‌ترین شکل تعارض قومی - را توضیح دهد؟ همانگونه که مونرو اشاره می‌کند:

دو توضیح مرتباً برای توضیح این پدیده ارائه شده‌اند. اولی بر اختلاف‌های میان‌گروهی در وضعیت‌های سیاسی - اقتصادی تأکید دارد و خواست گروه برتر برای استفاده از قدرت اش در به دست آوردن شرایط زندگی بهتر، زمین بیشتر و

۱. J. Philippe Rushton

۲. Genetic Similitary Theory

ثروت مادی اقلیت قومی. این تحلیل، نوعی رویکرد انسان اقتصادی یا شرح تعارض گروهی واقع‌گرایانه-مونرو آن را «درکی اندک از عقلانیت» می‌نامد- است. چرا که با عقل ما جور در می‌آید. اما دوّمین نوع تبیین، نسل‌کشی را زخم چرکین تنفّری باستانی در لباس سیاست می‌داند؛ تنفّری که نسل اندر نسل در مذاکرات سیاسی، حل‌نشده باقی مانده‌اند. مونرو اشاره می‌کند که متأسفانه هر دو نوع توضیح ناکارآمد هستند. حداقل نه به خاطر این که دو گروه بر سر منابع اندک رقابت و تنفّری باستانی از هم دارند.

مونرو تبیینی پیچیده، چندسطحی و چندلایه از نسل‌کشی ارائه می‌کند. او می‌گوید که عوامل متنوع باید وجود داشته باشند - بسیاری از آنها وضعیت‌گرا و برخی طبع‌گرا هستند - تا نسل‌کشی اتفاق بیفتد. اوّل از همه باید تقسیمات قومی آشکار یا جامعه‌ای «تکثرگرا» وجود داشته باشد. این شرط ساده و ضروری است، اما البته شرط کافی نیست. در سطح دوّم، عوامل بافتی و وضعیتی این تقسیمات را به وجود آورده باشند. پریشانی اوضاع اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی، جنگ یا انقلاب چند نمونه از این عوامل هستند. این عوامل باید جامعه را در قالب خطوط قومی مجزا تقسیم ایجاد کرده باشند. این قدمی حیاتی در این فرایند است، اما لزوماً هنوز منجر به قتل عام اعضای یک گروه توسط گروه دیگر نمی‌شود. در سطح سوّم، گروه‌های مختلف باید درکی شناختی از همسایگان خود به مثابه «دیگری» داشته باشند. قربانی کردن و رفتار کلیشه‌ای باید اتفاق افتد، یک قربانی برای سرزنش در دسترس باشد. سرانجام آنکه برای اینکه گروه مسلط از نظر وجدانی در پذیرش بی‌رحمی وحشتناک علیه زیردستان یا اقلیت‌ها متقاعد شود، باید از قربانی انسانیت‌زدایی شود.

سطح اوّل یا پیش‌نیاز، به اندازه‌ی کافی واضح است. بنابراین تعریف، زمانی که نابرابری‌های بلندمدت در زمینه‌ی مشارکت سیاسی با شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی همراه شود و تعارض بین این گروه‌ها مسبوق به سابقه باشد، بروز نسل‌کشی تسهیل می‌شود.

مونرو بیان می‌کند که سطح دوّم، متضمن ظهور بی‌ثباتی شرایط اقتصادی و سیاسی است که «نظم اجتماعی را تهدید می‌کند». سوزان وودوارد^۱ در کتاب *تراژدی بالکان*^۲، شرحی عالی از فروپاشی یوگسلاوی ارائه می‌دهد که روی این نوع دوم از توضیح

۱. Susan Woodward

۲. Balkan Tragedy

تمرکز دارد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی یوگسلاوی را نویدی برای آینده می‌دانستند و اقتصاددانان سیاسی لیبرال، سیستم اقتصادی این کشور را پیوندی میمون میان سوسیالیسم و نظام‌های مبتنی بر بازار تلقی می‌کردند. این کشور همچنین از مرگ مارشال تیتو آسیبی ندید؛ کسی که نقشی اساسی در توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی یوگسلاوی داشت. با وجود این، یوگسلاوی بعد از جنگ سرد به سرعت به عناصر قدیمی خود - متحدین پیروز پس از جنگ جهانی اول - تجزیه شد. چگونه می‌توانیم این اتفاق ناگهانی را توضیح دهیم؟

بسیاری از ناظران بین‌المللی به سرعت به استدلال «تفرّ باستانی»^۱ متوسل شدند. به عنوان مثال جان میجر، نخست‌وزیر انگلستان به مجلس عوام گفته بود که: این نسل‌کشی به خاطر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظم‌ی که بر تفرّات تاریخی در یوگسلاوی سابق سرپوش می‌گذاشت رخ داد. به محض از میان رفتن این نظم، نفرت‌های تاریخی دوباره ظاهر شده‌اند و وقتی جنگ رخ داد توانستیم نتایج آن را مشاهده کنیم.

این اظهارنظر با بزرگنمایی کنترل شوروی بر یوگسلاوی غیرمتعهد، این واقعیت را نادیده گرفته است که صرب‌ها، کروات‌ها، بوسنیایی‌ها و سایرین، سال‌ها با نظم‌ی چشمگیر و در یک فضای ملی مشترک با هم زندگی می‌کردند. همچنین این واقعیت را نادیده می‌گیرد که این دولت از عواقب مرگ شخصی نجات یافته بود که این عناصر قومی را با استفاده از زور کنار هم نگهداشته بود. در آغاز، از این نوع دیدگاه‌ها اجتناب می‌شد، ولی پس از مدتی محبوب شدند. تحلیل سوزان وودوارد براساس چنین دیدگاه‌هایی است. او تبیینی آشکارا اقتصادی از این رخداد به دست می‌دهد. پریشانی اوضاع اقتصادی - بی‌مصرفی ترتیبات اقتصادی موجود، ورود سریع به نظام بازار جهانی یا همان چیزی که وودوارد آن را «برنامه‌ی شوک درمانی اصلاح اقتصادی» می‌نامد - تنش‌هایی در این دولت نسبتاً نوپا ایجاد کرد و آن را به سمت پرتگاه نابودی هل داد. توتسی‌ها باعث کمبود زمین در رواندا شدند. این مسأله، به بی‌ثباتی اقتصادی و در نتیجه به ترس هوتوها از ایشان دامن زد.

۱. Ancient Hatred

البته این شرایط وضعیتی گسترده به خودی خود برای بروز نسل‌کشی کافی نیستند. برای نمونه تصویرپذیر است که قسمت‌های مختلف یوگسلاوی مانند چکسلواکی سابق بتوانند به صورتی مسالمت‌آمیز از هم جدا شوند و یا احزاب بدون نسل‌کشی تمام‌عیار، جنگی داخلی به راه بیندازند. مونرو خاطرنشان می‌کند که به لحاظ منطقی، این مسأله باید مراحل داشته باشد. در اینجا است که بینش‌های روان‌شناسی برای ما سودمند واقع می‌شوند و ادراک‌های فرهنگی و فردی و نیز طبایع اهمیت پیدا می‌کنند.

همانگونه که مونرو بیان می‌کند؛ نخستین گام در این سطح روان‌شناختی، این است که انواعی از ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش پدید می‌آیند تا کشتار رخ داده را توجیه کنند. این توجیه، اغلب شکلی «علمی» به خود می‌گیرد. مونرو اشاره می‌کند که «دکترین تعیین‌گرایی زیست‌شناختی^۱ به صورتی کنایه‌آمیز برای توجیه نسل‌کشی به کار گرفته و نسل‌کشی، مترادف جنگی صلیبی برای آزادسازی جسم سیاست از بافت بیمار تصویر می‌شود. بنابراین، نسل‌کشی به پیشگیری علمی از آلودگی ناشی از «آلاینده‌ی نژادی»^۲ تبدیل می‌شود؛ آلاینده‌ای که همچون انگل و باکتری عامل بیماری، زوال و مرگ افراد میزبان خود است. این همان اهریمن‌سازی گروه اقلیت است؛ درکی که ناشی از احساس تهدید گروه مسلط نژادی یا مذهبی و یا خواست ایشان مبنی بر پیروی همگان از ایدئولوژی آنها است.

قدم بعدی این است که درک از خودمان در رابطه با دیگران را تغییر دهیم. مونرو با استفاده از شواهدی که پژوهش کریستوفر براونینگ^۳ در مورد گردان ۱۰۱ ارتش نازی ارائه می‌دهد، معتقد است که برچسب اجتماعی و حفظ وجهه در مقابل همکاران، از زندگی «دیگری» در این شرایط مهم‌تر می‌شود. همچنین ممکن است خود را «بی‌اختیار» بدانیم. سوّمین تغییر روان‌شناختی این است که خودمان را در حال عمل در نوعی شرایط «همدردی تحریف‌شده»^۴ بپنداریم. همچنین ممکن است خودمان را موجوداتی اخلاقی تصور کنیم که ملزم به خلاص کردن «این دیگری» از فلاکتش هستیم. برخی از

۱. Doctrine Of Biological Determinism

۲. Racial Pollution

۳. Christofer Browning

۴. Twisted Compassion

اعضای گردان ۱۰۱، کشتن کودکان را اخلاقی می‌دانستند؛ چرا که معتقد بودند با اعدام والدین شان، زندگی آتی آنها تحمل‌ناپذیر خواهد بود. سرانجام اینکه انسانیت‌زدایی^۱ و فاصله‌گذاری^۲ - و شاید تغییر «اصلی» و مقدم بر سایر تغییرات - رخ می‌دهد. فاصله‌گذاری لزوماً به معنای فاصله‌گذاری فیزیکی نیست، بلکه به فاصله‌ی هیجانی و روان‌شناختی که عاملان جنایت در ذهن شان نسبت به قربانیان می‌گیرند و آن را سرنوشت خود می‌پندارند، اشاره دارد.

۹-۴. روان‌شناسی نژادپرستی

روان‌شناسان سیاسی مدتی طولانی است که به ریشه‌یابی تساهل و عدم تساهل نژادی علاقمند هستند. عبارت دیگر اینکه چگونه افراد از نظر روانی سالم، عادی و معقول به صرف رنگ پوست شان، خود را از شخص یا گروه دیگر کاملاً متمایز می‌دانند؟ این امر یکی از معماهای بزرگ روان‌شناسی سیاسی و اجتماعی است. از این رو جای تعجب نیست که بسیاری در جستجوی یافتن دلایل این پدیده رایج هستند. تعداد زیادی نظریات روان‌شناختی برای تبیین نژادپرستی و گسترش تنش نژادی ارائه شده‌اند. ما در اینجا به برخی از آنها می‌پردازیم:

۹-۴-۱. نظریه شخصیت اقتدارگرا

باب آلتیمیر^۳ قسمتی از نظریه‌ی قدیمی شخصیت اقتدارگرای تئودور آدورنو و همکارانش را رد کرد و آن را به سه «خوشه‌ی نگرشی»^۴ با عناوین تبعیت اقتدارگرایانه^۵ به معنی تمایل زیاد به تبعیت از اقتدارگرایی، پرخاشگری اقتدارگرایانه^۶ یعنی خصومت نسبت به گروه‌های بیرونی و قراردادگرایی^۷ به معنی مطابقت با هنجارهای اجتماعی و عدم تمایل به تعارض با چیزهایی که وجود

۱. Dehumanization
 ۲. Distancing
 ۳. Bob Altemeyer
 ۴. Attitudinal Clusters
 ۵. Authoritarian Submission
 ۶. Authoritarian Aggression
 ۷. Conventionalism

دارند، تقلیل داد. آلتیمییر این رویکرد اصلاح شده را «اقتدارگرایی راست گرایانه»^۱ نام نهاد و معیاری برای سنجش میزان تطابق افراد با این خصیصه ارائه کرد. از نظر آلتیمییر، نژادپرستی بهترین عنوان برای این خصیصه‌ی شخصیتی است: «اقتدارگرایی راست گرایانه درجه بالایی از عدم تساهل را در برابر همه‌ی انواع گروه‌های بیرونی شامل آمریکاییان آفریقایی تبار و همجنس‌گراها نشان می‌دهد؛ کسانی که اقتدارگراها «تعارض» فراوانی با آنها دارند. آنها رفتار خصمانه‌ای با بسیاری از اقلیت‌هایی دارند که به نظر می‌رسد خواهان تساوی حقوق هستند. آنها معمولاً نمی‌خواهند بدانند که دچار خودمحوری شده‌اند... و نسبتاً آماده هستند به دولت کمک کنند هر گروه ممکن - حتی خودشان - را تحت تعقیب قرار دهد.»

۹-۴-۲. جهت‌گیری سلطه‌ی اجتماعی

براساس نظر فیلیسیا پراتو^۲ و همکارانش، جهت‌گیری سلطه‌ی اجتماعی ضدسیاهپوستی، مربوط به نژادپرستی بر ضدسیاهپوستان و در حالت کلی مربوط به تعصب در مقابل گروه‌های اقلیت است. آنها معتقد هستند که ایدئولوژی نژادپرستانه‌ی ضدسیاهپوستان، از فعالیت‌های شخصی تبعیض‌آمیز و همچنین تبعیض نژادی نهادین بانک‌ها، مقامات حمل و نقل عمومی، مدارس، کلیساها، قوانین ازدواج و دستگاه کیفری ناشی می‌شود.

۹-۴-۳. نظریه‌ی طرحواره/کلیشه‌سازی

در سال‌های اخیر رویکرد خاصی در اردوگاه طبع‌گرایان محبوب شده است که نژادپرستی را از طریق شیوه‌ی مقوله‌بندی اطلاعات در ذهن انسان بررسی می‌کند. از نقطه نظر نظریه‌ی طرحواره این امکان وجود دارد که کلیشه‌های نژادی تا اندازه‌ای برای پاسخ به نیاز اساسی افراد مبنی بر ساده‌سازی واقعیت و مقوله‌بندی ساده‌لوحانه‌ی افراد و چیزها به وجود آمده باشند. همانگونه که فیسک و تیلور در کتاب کلاسیک «شناخت اجتماعی»^۳ به سال ۱۹۸۴ بیان کرده‌اند، «دیدگاه کلیشه‌ای، بخشی از فرایند شناختی

۱. Right-Wing Authoritarianism

۲. Felicia Pratto

۳. Social Cognition

عادی در باب دیگران است». طرحواره‌های منفی در مورد گروه‌های اقلیت یا کلیشه‌های نژادی تا حدی به این دلیل اتفاق می‌افتند که مردم بین افراد و گروه بزرگتری که این افراد بدان تعلق دارند، همبستگی‌هایی توهمی^۱ را تصور می‌کنند. فیسک و تیلور خاطرنشان می‌کنند که: اعضای گروه اکثریت ارتباط کمی با اعضای گروه اقلیت دارند و از این رو، رفتارهای منفی نیز نسبتاً کم اتفاق می‌افتند. شاید به همین دلیل باشد که اعضای گروه اکثریت، میان دو رخداد نادر یک همبستگی توهمی تصور می‌کنند و آن را به اعضای گروه اقلیت نسبت می‌دهند.

کلیشه و نقش آن در عدم تساهل حداقل از اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی مورد مطالعه قرار گرفته است. بیشتر پژوهش‌های اولیه به شیوه‌ی روانکاوانه یا فرویدی معتقد هستند که نژادپرستی شکلی از فرافکنی است که در آن افراد روان‌نژند، احساسات نامناسب شان را به دیگران نسبت می‌دهند. اما پیشگام واقعی در مطالعه‌ی این پدیده گوردون آلپورت^۲ روان‌شناس اجتماعی بسیار مشهور بود؛ کسی که کتابش به نام «ماهیت عدم تساهل» در سال ۱۹۵۴ میلادی منتشر شد و نفوذش در این زمینه بعد از مرگش نیز ادامه یافت. آلپورت عدم تساهل را تنفر مبتنی بر تعمیم ناقص و انعطاف‌ناپذیر نسبت به فرد یا گروهی خاص تعریف می‌کرد. او نخستین کسی بود که نژادپرستی را ناشی از فرایندهای شناختی عادی انسان دانست. آلپورت بیان می‌کند که «مغز انسان به کمک مقولات تفکر می‌کند. مقولات شالوده‌ی پیش‌دآوری‌های عادی هستند. ما نمی‌توانیم از این فرایند اجتناب کنیم؛ چرا که زندگی منظم مبتنی بر آن است». او در توسعه رویکرد شناختی به عدم تساهل نقش مهمی ایفا کرد. آلپورت طرفدار دیدگاه قدیمی تصور عدم تساهل به مثابه تنفر تاریخی نیز بود. وی بر نقش عوامل هیجانی و انگیزشی در تعصب نیز تأکید می‌کرد.

۹-۴-۴. نظریه‌های وضعیت‌گرا

۱. Illusory Correlations

۲. Gordon Allport

همانگونه که در ابتدای این فصل گفتیم نظریه‌ی تعارض واقع‌گرایانه سعی در توضیح تعارض قومی دارد، ولی نژادپرستی را تنها در یک جامعه توضیح می‌دهد. این رویکرد تعارض بین گروه‌ها - نژادی یا غیره - را ناشی از رقابت بر سر منافع محدود می‌داند. رویکرد مذکور همچنین سیاست را بازی با حاصل جمع صفر تصور می‌کند. بازی با حاصل جمع صفر وضعیتی است که در آن هریک از طرفین برنده شود، طرف مقابل بازنده‌ی قطعی خواهد بود. این بازی شبیه بازی الاکلنگ دو کودک است؛ زمانی که یکی بالا می‌رود، دیگری پایین می‌آید. این بازی، وضعیت‌گرا است؛ به این معنا که استقرار فرد در رأس ساختار گروهی به معنای بیرون ماندن دیگری خواهد بود.

۹-۴-۵. تساهل و عدم تساهل

شیوه‌ی دیگر بررسی واکنش مردم به گروه‌های بیرونی، بررسی سطوح تساهل سیاسی کلی در درون جامعه است. جوهره‌ی تساهل، رضایت به زندگی در کنار افراد و ایده‌هایی است که قبول شان نداریم. این نوع تعریف از این گفته‌ی مشهور «ولتر»^۱ ناشی می‌شود که: «من از دیدگاه تو متنفرم ولی آماده‌ام خود را فدا کنم تا اینکه تو آن را بیان کنی». نیازی نیست فرد متساهل تا این حد افراط به خرج دهد، ولی حداقل لازم است با ایده‌های سیاسی و رفتارهایی که به صورت آشکاری متفاوت با رفتارها و ایده‌های خودش هستند، خود را سازگار کند.

پرسش‌های مروری

۱. بر اساس نظریه تعارض گروهی واقع‌گرایانه، تعارض چه هنگام گسترش می‌یابد؟
۲. پنج رویکرد برای تبیین ملی‌گرایی کدامند؟
۳. رویکرد زیست سیاسی ملی‌گرایی و تعارض قومی را چگونه توضیح می‌دهد؟
۴. ریشه نسل‌کشی چیست؟

۱. Voltaire

۵. نژاد پرستی از منظر فرضیه «تساهل سیاسی» چگونه تبیین می‌شود؟

پرسش های چهارگزینه ای

۱. ملی‌گرایی برساخته ای است.
- الف) روان‌شناختی ب) سیاسی ج) اجتماعی د) حزبی
۲. بر اساس نظریه هویت اجتماعی احساس برتری یک ملت به کدام نیاز اساسی بشر خدمت می‌کند؟
- الف) نیاز به اعتماد به نفس ب) عزت نفس ج) غرور د) برتری
۳. نظریه سلطه اجتماعی در خصوص ملی‌گرایی و تعارض قومی توسط چه کسی وضع شده است؟
- الف) هانکین ب) مونرو ج) سیدانیوس د) فختن
۴. کتاب «نیاز به داشتن دشمن و متحد» از کیست؟
- الف) فروید ب) داو کینز ج) کلارک د) ولکان
۵. عمل «دو نیمه کردن» در تبیین ملی‌گرایی و تعارض قومی مربوط به کدام نظریه می‌باشد؟
- الف) سلطه اجتماعی ب) هویت اجتماعی ج) روانکاوی د) زیست سیاسی
۶. بر اساس دیدگاه فیلیپ راشتون نوع دوستی نسبت به گروه قومی خودی با استفاده از کدام نظریه قابل توضیح است؟
- الف) تشابه ژنتیک ب) زیست سیاسی د) انتخاب طبیعی د) ژن خودخواهی
۷. نابودی سیستماتیک و تعمدی مردم، به خاطر تولدشان در یک گروه ملی، قومی، نژادی و یا مذهبی چه نام دارد؟
- الف) تعارض قومی ب) نسل‌کشی ج) ملی‌گرایی د) نژاد پرستی
۸. از نظر مونرو علت نسل‌کشی چیست؟

الف) جامعه متکثر (ب) بی‌ثباتی اقتصادی (ج) بی‌ثباتی سیاسی (د) هر سه مورد

۹. آلتیمیر از رویکرد «اقتدارگرایی راست‌گرایانه» برای تبیین کدام عامل استفاده کرده است؟

الف) نسل‌کشی (ب) ملی‌گرایی (ج) نژادپرستی (د) تعارض قومی
۱۰. کدام نظریه تعارض گروهی و نژادی را رقابت بر سر منافع محدود قلمداد می‌کند؟

الف) وضعیت‌گرا (ب) تعارض واقع‌گرایانه (ج) فردگرا (د) الف و ب

فصل ۱۰

رژیم‌های سیاسی، روابط بین‌الملل، جنگ و انقلاب

برای برقراری صلح باید با قدرت طلبی یا هذیان‌های پارانویایی رهبران مبارزه کنیم؛ باید از نظر دور نداریم که جنگ در ذهن انسان‌ها شروع می‌شود، یعنی یک میل انتحاری در افراد وجود دارد - شاید گزینه مرگ - که منجر به جنگ می‌شود، و چنان افرادی طبیعتاً پرخاشگر هستند.

اسکینر، برگرفته از کتاب فراسوی آزادی و شأن

هدف کلی

آشنایی با روان‌شناسی سیاسی رژیم‌های سیاسی، روابط بین‌الملل، جنگ و انقلاب

اهداف یادگیری

از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:

۱. ریشه‌های روان‌شناختی فاشیسم را توضیح دهید.
۲. ریشه‌های روان‌شناختی دموکراسی را شرح دهید.
۳. روابط بین‌الملل را از منظر روان‌شناسی سیاسی تبیین نمایید.

۴. نقش تحریف در روابط بین‌الملل را بیان کنید.
۵. نظریه‌های تحریف را نام برده و به اختصار توضیح دهید.
۶. ریشه‌های روانی جنگ با توجه به سه رویکرد مطرح شده را شرح دهید.
۷. چهار نظریه در خصوص روان‌شناسی انقلاب را نام برده و به اختصار توضیح دهید.

۱۰-۱. مقدمه

در این فصل نیز همچون فصول قبل برآنیم تا چهار موضوع مهم و مرتبط به هم یعنی؛ رژیم‌های سیاسی، روابط بین‌الملل، جنگ و انقلاب را از منظر نظریه‌های روان‌شناسی سیاسی بحث و بررسی کنیم.

۱۰-۲. روان‌شناسی رژیم‌های سیاسی

۱۰-۲-۱. فاشیسم

اصطلاح فاشیسم^۱ از واژه ایتالیایی فاشو^۲ گرفته شده که به معنای دسته یا گروه و بویژه گروه سیاسی است. فاشیسم نوعی تشکیلات توتالیتری است که در آن احساسات شدید و افراطی ناسیونالیستی، نژادپرستانه و ارتش‌سالارانه^۳ مشاهده می‌شود. در چنین حکومتی تنها یک حزب وجود دارد و مردم وفاداری خود را به دولتی واحد و یکپارچه نشان می‌دهند. اختلاف عقیده و تضارب آراء در چنین حکومت‌هایی به دلیل خفقان شدید و انحصار قدرت، محلی از اعراب ندارد. بیگانه‌هراسی^۴ و ارتش‌سالاری^۵ دو ویژگی اصلی چنین حکومت‌هایی به شمار می‌آیند. فاشیسم برخلاف کمونیسم برآمده از کشورهای ثروتمند و به لحاظ تکنولوژی پیشرفته مثل ایتالیا و آلمان است. فاشیسم یک نظریه سیاسی و نوعی

۱. Fascism
 ۲. Fascio
 ۳. Militaristic
 ۴. Xenophobia
 ۵. Militarism

نظام حکومتی خودکامه ملی‌گراست که نخست بار بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ در ایتالیا و به وسیله موسولینی^۱ رهبری شد.

الف. اصول فاشیسم

اصول اساسی فاشیسم که موسولینی برخی از آن‌ها را در دانشنامه ایتالیا در سال ۱۹۳۲ میلادی ابراز داشته بود عبارتند از:

۱. عدم اعتقاد به سودمند بودن صلح
۲. مخالفت با اندیشه‌های سوسیالیستی
۳. مخالفت با لیبرالیسم
۴. تبعیت زندگی همه گروه‌ها از دولت (توتالیترا بودن)
۵. تقدس پیشوا تا سرحد امکان
۶. مخالفت با دموکراسی (دموکراسی را بوالهوسی و خودپرستی می‌نامند)
۷. اعتقاد شدید به قهرمان‌پرستی
۸. تبلیغ روح رزم‌جویی
۹. نظام تک‌حزبی

ب. ریشه‌های روان‌شناختی فاشیسم

نحله‌های گوناگون روان‌شناسی و سیاست بررسی‌های مختلفی را در خصوص پدیده فاشیسم به ترتیب زیر صورت داده‌اند:

۱. مکتب روان‌شناسی فردی یا روان‌شناسی تاریخی که بر مطالعه فاشیست‌ها تأکید می‌ورزد؛ بنابراین بررسی زندگی فاشیسم و کودکی وی مهم می‌شود.
۲. مکتب روان‌شناسی طبقات اجتماعی که بر مطالعه روان‌شناسی طبقه متوسط رو به پایین تمرکز یافته است.
۳. مکتب روان‌شناسی سیاسی که پیوند زدن دو محور مطالعات سیاسی - اقتصادی از یک سو و مطالعات روان‌شناسی از سوی دیگر (پیوند مارکس و فروید) را الگوی ترکیبی تبیین فاشیسم می‌داند (برزگر، ۱۳۸۹).

۱. Benito Amilcare Andrea Mussolini

از این رو، در خصوص تبیین فاشیسم دیدگاه‌های متعددی از قبیل جامعه‌شناختی، اقتصادی و مارکسیستی وجود دارد. اما یکی از تحلیل‌های قوی در باب چرایی روی کار آمدن فاشیسم در تمدن غرب، تحلیل‌های روان‌شناختی است که وینسنت آنها را به سه دسته کلی به شرح زیر تقسیم می‌کند:

۱. دسته اول شامل برخی از مارکسیست‌های مکتب فرانکفورت نظیر اریک فروم، آدورنو، و ویلهلم رایش است که کوشیده‌اند پیوندی بین مارکس و فروید برقرار سازند و میان تبیین‌های اقتصادی و روان‌شناسی پل زده‌اند. تحلیل ویلهلم رایش^۱ در کتاب «روان‌شناسی توده‌ای فاشیسم»^۲ (۱۹۷۵) فاشیسم را فرآورده سرکوب احساسات جنسی زمان کودکی و نوجوانی می‌داند. در این تلقی تمام انسان‌ها بالقوه فاشیست هستند. فاشیسم تجلی سیاسی منش انسان متوسطی بود که در شرایط معینی بروز کرد. در حالی که مارکس برای آزادی، مردم را به انقلاب اجتماعی و اقتصادی فرا می‌خواند. رایش به انقلاب جنسی دعوت می‌کرد و فضائل آزادی جنسی برای پرهیز از ذهنیت فاشیستی را متذکر می‌شد (وینسنت، ۱۳۷۸).

۲. دسته دوم بر صفات روان‌شناختی برخی طبقات، به ویژه طبقه متوسط رو به پائین و نوجوانان محروم پس از جنگ جهانی اول، تأکید می‌کنند. آلاردیس^۳ تحلیل فروم را در این دسته قرار می‌دهد (آلاردیس، ۱۳۷۱). فروم در همان آغاز بحث روان‌شناسی نازیسم^۴ به طرح دو نظریه متعارض در تبیین این پدیده می‌پردازد. نظریه اول روان‌شناسی فاشیسم را صرفاً تحرکی اقتصادی می‌داند یا آن را به عنوان تمایلات توسعه طلبانه امپریالیسم آلمان و به صورت پدیده‌ای اصولاً سیاسی می‌نگرد که هدف آن کسب قدرت است. از این رو روان‌شناسی قادر به توجیه این پدیده اقتصادی و سیاسی نیست (برزگر، ۱۳۸۹). نظریه دوم فاشیسم را مسأله‌ای کاملاً روانی می‌داند. آنان معتقدند که توجیه نازیسم فقط از راه روان‌شناسی و آسیب‌شناسی روانی ممکن است. آنان هیتلر را به چشم یک

۱. Wilhelm Reich
 ۲. The Mass Psychology Of Fascism
 ۳. Gilbert Allardyce
 ۴. Nazism

دیوانه یا «روان نژند»^۱ و پیروانش را مجانین و محرومین از تعادل روحی فرض می کنند. مامفورد^۲ به عنوان یکی از نمایندگان آن، سرچشمه های فاشیسم را در روان آدمی می داند، نه در اقتصاد و سیاست. به نظر وی غرور مفرط و بیرحمی و از هم پاشیدگی نوروئیک پدیده فاشیسم را توجیه می کند، نه پیمان ورسای و بی کفایتی جمهوری آلمان (فروم، ۱۳۸۱).

۳. دسته سوم فاشیسم را از دریچه «تاریخچه روانی» تبیین کرده اند. در واقع کسانی که کوشیده اند فاشیسم را با دیدگاههای روان کاوی فرویدی، یونگی و سایر مکاتب روان کاوی بنگرند، باعث پیدایش رهیافت روان شناسی تاریخی شده اند (وینسنت، ۱۳۷۸). بر اساس این دیدگاه، کودکی فاشیست ها ساختار عمیق اعتقادات بعدی آنان را شکل می دهد. برخی از اشکال انزوا، آوارگی و فرافکنی که غالباً به دوره کودکی باز می گردند، از خصوصیات ویژه شخصیت های فاشیست دانسته شده است. سرکوب احساسات جنسی در خانواده های خودکامه و مستبد، محرومیت از خلاقیت، عقده ادیپ حل نشده و ترس از اختگی در افراد مذکر ممکن است به احساس حرمان، گناه و ناتوانی بینجامد. این امر به نوبه خود موجب پیدایش خشنونت، پرخاشگری و سادومازوخیسم^۳ {دگرآزاری/خودآزاری} می شود که می تواند به آشکال سیاسی در خیال پردازی های عجیب فاشیستی بروز کند. اریکسون در مورد کودکی هیتلر می گوید: «اکنون دوباره تاریخ به یک مرد اجازه داده است تا خیال پردازی های ملی را با رؤیاهای محلی و شخصی خود درهم آمیزد.» ریچارد کوینگسبرگ^۴ در کتاب «ایدئولوژی هیتلر: مطالعه ای در جامعه شناسی روان کاوانه» می گوید: «ایدئولوژی هیتلر ابزاری در اختیار او نهاد تا خیال پردازی هایش را در سطح واقعیت اجتماعی بیان و تخلیه کند.» (همان منبع).

۱۰-۲-۲. دموکراسی

۱. Neurotic
 ۲. Mumford
 ۳. Sadomasochism
 ۴. Richard Koenigsberg

دموکراسی از دو واژه یونانی «دموس»^۱ به معنای مردم و «کراتوس»^۲ به معنای قدرت تشکیل شده است. با آن که بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران، مطلوب‌ترین و آرمانی‌ترین نوع حکومت می‌دانند ولی در مورد هدف و کمال آن اتفاق نظر ندارند.

یکی از تعاریف مطرح درباره دموکراسی تعریفی است که آبراهام لینکلن بیان کرده است: «دموکراسی حکومت مردم توسط مردم برای مردم، توسط همه و برای همه است.» (نقل از فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷).

در حکومت‌های دموکراتیک مردم یا اکثریت مردم، تعیین‌کننده سرنوشت کشورشان هستند. حداکثر آزادی فردی، رفاه، برابری، برادری، منزلت انسانی و حاکمیت قانون از جمله ویژگی‌های چنین حکومت‌هایی است. به تعبیر توکویل^۳ (۱۸۴۰) از مزایای دموکراسی این است که همچون مکتبی آموزشی به شهروندان حق رأی و حق اعتراض را آموزش می‌دهد. به باور توکویل دموکراسی همانا برابر کردن شرایط جامعه برای همگان است. البته مقصودش برابری فکری یا برابری اقتصادی نیست، بلکه برابری اجتماعی است. معنایش این است که تفاوت‌های موروثی از لحاظ اجتماعی وجود نداشته باشد و همه مشاغل، مناصب و افتخارات در دسترس همگان باشد (آرون، به نقل از برزگر، ۱۳۸۹).

الف. ریشه‌های روان‌شناختی دموکراسی

بررسی ریشه‌های روان‌شناختی دموکراسی مستلزم بررسی دو تیپ شخصیتی است. از نگاه روان‌شناسی سیاسی دو تیپ: ۱. شخصیت سلطه‌جو و ۲. شخصیت دموکراتیک در مقابل هم قرار می‌گیرند. شخصیت سلطه‌جو به موجود بزرگسالی اطلاق می‌شود که به کمال مورد نظر نرسیده و از وابستگی دوران طفولیت خود رها نشده است. در مقابل، شخصیت دموکراتیک به بلوغ و کمال مورد نظر رسیده و خواهان پذیرش مسوولیت در قبال تصمیمات خویش است. شخصیت سلطه‌جو همواره به دنبال یک رئیس و تبعیت از یک شخص است، در حالی که برای

۱. Demos

۲. Kratos

۳. Alexis de Tocqueville

شخصیت دموکراتیک نهادها و نه افراد حائز اهمیت هستند. در واقع در شخصیت سلطه‌جو شخصیت‌گرایی و شخصیت‌پرستی همواره مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی که اصل بنیادی برای شخصیت دموکراتیک نفی هرگونه شخصیت‌پرستی است. داشتن نگرشی سطحی از دنیای اجتماعی و تقسیم بندی آن به نیک و بد، سیاه و سفید، آدم‌های خوب و آدم‌های بد از ویژگی بارز شخصیت سلطه‌جو به شمار می‌رود. در شخصیت دموکراتیک این موارد برعکس است.

از دیدگاه لاسول (۱۹۳۰) استقرار و استمرار دموکراسی به عوامل زیر بستگی دارد:

۱. پرورش شخصیت‌هایی که اهل مدارا و احساس مسئولیت اند. این امر از طریق آموزش افراد تحقق می‌یابد.

۲. ساختارهای سیاسی نهادینه شده‌ای که ابزارهای مهار و توازن قوا در آن تعبیه شده باشد و ضمن ممانعت از سوء استفاده از قدرت، اجازه اعتراض یا مخالفت را به افراد بدهد.

۳. الگوهای نظارتی که امکان دستیابی عادلانه به ثروت، مهارت، اطلاعات و سایر ارزش‌هایی را که قدرت تابع آنهاست، فراهم کند؛ زیرا نخبگان ممکن است به شکلی ناعادلانه در قالب یک طبقه بسته، وضعیت خود را تحکیم بخشند و اجازه گردش نخبگان را به افراد تحت سلطه ندهند.

لاسول در دهه ۱۹۵۰ دیدگاه‌های جالبی در باب «منش و شخصیت دموکراتیک» ارائه کرد. به تعبیر وی این تیپ شخصیتی دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. همسانی با دیگران به نحوی که فرد را آماده اقبال اجتماعی به دیگران می‌کند.

۲. اولویت دادن به ارزش‌ها و خواست‌های مشترک با دیگران

۳. ایمان راسخ به نیک بودن نهاد بشر

۴. کسب حمایت از ناخودآگاه

لاسول ضمن بیان ضرورت تجانس میان «منش دموکراتیک» و «جامعه دموکراتیک» اظهار می‌دارد که روابط نامناسب میان اشخاص، موجب کاهش عزت نفس و توقف رشد منش دموکراتیک می‌شود.

لاسول انجام اصلاحات مداوم برای سازگاری آرام با شرایط در حال تغییر را به سیاستمداران توصیه می‌کرد؛ زیرا بر مبنای علم سیاست به عنوان علم دموکراسی،

نامنظم بودن تغییرات از سوی هیئت حاکمه موجب بدگمانی می شود. وی برای حمایت از دموکراسی بر استفاده از «مصاحبه های طولانی» که آن را شاخص ترین ابداع روش فرویدی می دانست، تأکید داشت.

اریک فروم میان دو جنبه آزادی یعنی «آزادی منفی» و «آزادی مثبت» تفکیک قائل می شود. او آزادی منفی یعنی؛ نفی کننده بندهای بیرونی و استیلای قدرت های بیرونی را برای دستیابی به دموکراسی کافی نمی داند. بلکه لازمه روانی تحقق دموکراسی را تحقق «فردیت» یا «آزادی مثبت» می داند؛ زیرا آزادی منفی بیان افکار و احساسات در صورتی دارای معناست که بتوانیم افکار و احساسات و خواسته های اصلی برای بیان از خود داشته باشیم. مزیت آزادی منفی و رهایی از قیود قدرت های خارجی در این است که بتوانیم در پرتو آن شرایط مساعد، در درون، «فردیت خویش» را محقق سازیم و استحکام بخشیم (فروم، ۱۳۸۱). به باور فروم آزادی منفی موجب بندگی و بردگی انسان شده است. چرا که موجب شده است انسان دچار «از خودبیگانگی»^۱ شود. به زعم وی راه برون رفت از این وضعیت، آزادی مثبت، یعنی؛ تحقق کامل قوای فرد و توانایی برای خودانگیخته بودن و فعال زیستن و تحقق کامل فردیت است. از این رو آینده دموکراسی وابسته به تحقق فردیت آدمی است. فروم رژیم دموکراسی معاصر را به دلایلی از جمله رواج آزادی بی حساب و کتاب، قادر به حل تعارض های روانی انسان نمی داند.

۱۰-۳. روان شناسی روابط بین الملل

ماهیت روابط در سطح بین المللی به صورت جدی تحت تأثیر نگرش به انسان و سیاست قرار دارد. انسانی که ماکیاول، هابز و لاک به تصویر می کشند، از نظر روابط اجتماعی در چارچوب اندیشه تنازع بقا و داروینیسیم اجتماعی جای می گیرد. در این تلقی «ترس» و «حسادت» بنیان روابط اجتماعی است؛ ترس از حذف و نابودی، که نوعی رابطه «گرگ گونه» را مطرح می کند و حسادت به موقعیت و جایگاه برتر دیگران، که همواره فرد را به سوی تنازع و جدایی دائمی سوق می

۱. Alienation

دهد(قوام، ۱۳۸۶). توسیدیدس نویسنده کتاب «تاریخ جنگ پلونزی» می‌گوید که جرقه اصلی مشتعل کننده درگیری خونین میان اسپارت و آتن، ترس دو طرف از یکدیگر بوده است: ترس اسپارت‌ها از آنچه قدرت روزافزون آتن و نتیجه سیاست‌های توسعه طلبانه آن به نظر می‌رسید و ترس آتنی‌ها از تصور اینکه قدرت نظامی بی‌رحم سعی دارد با آتن سر غلبه بر کل یونان رقابت کند. در شوراهاى جنگ دو طرف، سخنرانی‌های رهبران اسپارت و آتن مملو از تصورات قالبی و کاریکاتورهای به شدت منفی و همچنین داشتن تصاویر دشمن قدرتمند از یکدیگر بود(کاتم، ۱۹۹۴).

مکتب «رنالیسم»^۱ با الهام از آموزه‌های انسان‌شناسی، سیاست‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی فلاسفه و اندیشمندانی که به ماهیت انسان نگرش منفی دارند، به تجزیه و تحلیل مسائل بین‌المللی می‌پردازد. از منظر این مکتب، ماهیت روابط خارجی با جدال، تنازع و جنگ دائمی بر سر قدرت و منفعت همراه است. صلح و ثبات در میان جوامع بشری، تنها آرمان و آرزویی است که هیچگاه در چنین فضایی آرام و تحت اراده و اختیار انسان‌ها به وجود نخواهد آمد. از دیدگاه مکتب رئالیسم مکانیزم صلح در چارچوب نظریه موازنه قوا و بازدارندگی مطرح می‌شود که عمدتاً خصالتی اجبارگونه و غیر ارادی دارد(مورگنتا، ۱۳۷۶). از سوی دیگر، مکتب «ایده آلیسم»^۲ با نگاهی کاملاً خوش‌بینانه به انسان، روابط اجتماعی را اخلاقی و انسانی و به دور از تعارض‌ها تحلیل می‌کند. در این تلقی، ماهیت روابط اجتماعی بر محور اخلاق استوار است و اساساً جنگ، زاییده نادیده انگاشتن اخلاق و اصول انسانی است. بنابراین، مکانیزم صلح عمدتاً در چارچوب تشکیل نهادهای جمعی و سازمان‌های بین‌المللی از طریق همکاری و تأمین اخلاق و اصول انسانی مطرح می‌گردد(اشمیت، ۲۰۰۲).

اولین تلاشی که برای به‌کاربردن دیدگاه‌های روان‌شناسی در زمینه روابط بین‌الملل انجام شد «تصمیم‌گیری سیاست خارجی» متعلق به ساپین^۳، بروک^۴ و اسنایدر^۵ است که اولین بار این عقیده ارائه شد که افراد نقش مهمی در شکل‌گیری تصمیمات

۱. Realism
 ۲. Idealism
 ۳. Sapin
 ۴. Bruck
 ۵. Snyder

سیاست خارجی بازی می‌کنند. پژوهش کلاسیک دیگری که چند سال بعد انجام شد «ابعاد روانی سیاست خارجی»^۱ متعلق به ریورا^۲ بود که برخی از دیدگاه‌های روان‌شناسی اجتماعی را برای تحلیل سیاست خارجی به کار برده بود. اما مغز متفکر این کوشش‌های ابتدایی رابرت جرویس^۳ در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی بود که بیشترین تأثیرگذاری را برای متقاعد کردن پژوهشگران روابط بین‌الملل برای استفاده از دیدگاه‌های روان‌شناختی در کارهای‌شان انجام داد.

وی در کتاب اش با عنوان «ادراک و سوءادراک در سیاست بین‌الملل» که اولین بار در دهه‌ی ۱۹۷۰ منتشر شد، روان‌شناسی را محوری برای روابط بین‌الملل قرار داد. با استفاده از نظریه انسجام‌شناختی، بر رهبران و خصوصیات آنها تأکید کرد. او کارش را با این استدلال جالب توجه آغاز کرد که استدلال‌های وضعیتی به تنهایی برای توضیح تصمیماتی که رهبران می‌گیرند و نیز برای تبیین آنچه در روابط بین‌الملل اتفاق می‌افتد، ناکافی هستند. جرویس شیوه‌هایی را که معمولاً رهبران سیاسی از علائمی که دیگر رهبران سعی می‌کنند بفرستند؛ تعبیر نادرستی می‌کنند و شیوه‌های دیگری را که طبایع موجود بر تصمیم‌گیری‌هایمان تأثیر می‌گذارند، مورد بررسی قرار می‌دهد. همانگونه که پیشتر دیدیم انسان گرایش دارد به اینکه شواهد را مطابق با اعتقاداتش تفسیر کند و اطلاعاتی را که مطابق با اعتقاداتش نیست نادیده بگیرد. آنچنان که جرویس آن را بیان می‌کند: دیدگاهها در مواجهه با مقدار زیادی از اطلاعات مختلف جایگاه خود را حفظ می‌کند. ولی همانگونه که توقعات کلی و قوانین پذیرفته شده توسط دولتمردان درباره ارتباطات میان دیگر وضعیت‌ها و خصوصیات دولت‌ها از یک طرف و روابط سیاسی خارجی آن دولت‌ها از طرف دیگر بر تصوراتی که ما در باره دیگران خواهیم داشت، تأثیر گذار است. بنابراین دولتمرد غربی دولت دیگری را اگر دارای سیستم دیکتاتوری باشد سریع‌تر به عنوان متجاوز می‌بیند تا اینکه آن دولت دارای سیستم دموکراتیک پایداری باشد.

۱. The Psychological Dimension of Foreign Policy

۲. Rivera

۳. Robert Jervis

مطالعه دیگری که تنها چند سال پس از پژوهش مؤثر جرویس منتشر شد، مطالعه «میان جنگ و صلح»^۱ ریچارد ند لیو^۲ بود. لیو ضمن دست کم نگرفتن نقش فرایندهای شناختی معتقد بود که نقش برابر یا بیشتر برای ایجاد درک‌های نادرست بوسیله درک نادرست «گرم» ایجاد می‌شود که شامل عوامل هیجانی یا تحریک کننده مانند شرم، احساس گناه و اضطراب است.

در تحلیل نقش انسان در روابط بین الملل به تازگی انقلابی شده است. اکثر پژوهشگران حوزه روابط بین الملل مدتی است به این باور رسیده اند که به نظر دولت ها انسان: ۱. بازیگری خردگراست؛ ۲. تأثیر عوامل روان شناختی بر رفتار سیاسی تصادفی یا انحراف هایی با خصیصه فردی است؛ و ۳. رفتار بین المللی اساساً غیر قابل تحلیل است. بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی بررسی های روان شناختی سیاست جهانی را «بسیار هدفمند اما در واقعیت و تناسب تردید برانگیز» می دانند (هولستی، ۱۹۷۶). پتمن^۳ (۱۹۷۵) این گونه استدلال می کند: هذیان های روانی سیاسی انسان نمی تواند جانشین جاودانگی، آسیب پذیری نظامی، ضعف صنعتی، یک موقعیت جغرافیایی زیانبار و یک جامعه پاره پاره بر اثر تقسیمات شدید شود.

در روابط بین الملل باورها^۴، ادراک ها^۵، نگرش ها و قصدها همگی به شیوه ای نامعین در هم می آمیزد و تأثیر گروه، شخصیت، عوامل روان شناختی، نقش اداری و دیوان سالاری، ساختار سازمانی، فرهنگی و آموزشی بر تصمیم گیری غیرقابل اجتناب است. مدل های گفتگو و تعارض با مدل های تصمیم گیری همپوشانی داشته و جدا کردن یک برش از انبوه یافته های پیچیده روان شناسی برای کاربرد در سیاست جهانی تقریباً غیر ممکن است و لازم است از همه یافته ها استفاده شود.

۱۰-۳-۱. تحریف و نقش آن در روابط بین الملل

۱. Pettman

۲. Richard Ned Lebow

۳. Between Peace And War

۴. Beliefs

۵. Perception

بر اساس یافته‌های روان‌شناسی سیاسی رفتار سیاسی در روابط بین‌الملل به دلایل مختلف روانی دست‌خوش تحریف^۱ می‌شود. تحلیل روان‌شناختی این تحریف‌ها در دو مقوله اساسی صورت می‌گیرد که عبارت است از: ۱. تحلیل شناختی و ۲. تحلیل عاطفی. بر اساس تحلیل شناختی تحریف‌ها به دشواری‌های یک شخص دقیق و منطقی اشاره دارد که سعی می‌کند از محیط مبهم استنباط‌هایی منطقی ترسیم کند (جرویس، ۱۹۷۶). اما تحلیل عاطفی، تحریف‌ها را به هیجان‌های شخص مثل: عدم امنیت، خصومت و اهانت اسناد می‌دهد (اثرچ، ۱۹۷۸).

کسانی که نظریه‌های روان‌شناختی تحریف را در روابط بین‌المللی به کار می‌برند، به جای علاقه‌مندی به روابطی که معمولاً میان دوستان یا طرفداران رایج است؛ عمدتاً به خاطر اینکه تحریف‌ها در روابط دشمنی و در شرایط و حوادث بین‌المللی مثل جنگ و بحران‌ها به بیشترین حد می‌رسد، به روابط خصمانه علاقه بیشتری نشان داده‌اند. با وجود اینکه در روابط بین‌المللی روان‌شناسی مشارکت نادیده گرفته خواهد شد، اما احتمالاً بررسی‌های روان‌شناختی متمرکز بر تحریف‌های ناشی از مدل شناختی و روابط خصمانه ناشی از مدل عاطفی بتواند منفی‌ترین جنبه‌های رفتار بین‌المللی را روشن کند.

۱۰-۳-۲. نظریه‌های تحریف

نظریه‌ها و مدل‌های مختلفی تحریف در روابط بین‌الملل را تحلیل کرده‌اند که ما در اینجا به چهار نوع از آنها می‌پردازیم:

الف. نظریه تفکر سیاه و سفید

این نظریه بر این باور است که ملت‌ها و دولت‌ها واقعیت‌های موجود در عرصه جهانی را به طبقات دو مقوله‌ای خوب - بد، دوست - دشمن تقسیم می‌کنند. سپس بر اساس این مقوله‌ها خودانگاره^۳ اخلاقی خود را در بخش سفید و

۱. Distortion
 ۲. Etheredge
 ۳. Self-Imag

تصویرهای ذهنی دشمن شیطان صفت را در بخش سیاه قرار می دهند(وایت، ۱۹۸۴، ۱۹۷۰؛ میشل، ۱۹۸۱).

ب. نظریه های شخصیت

اثر ج (۱۹۷۸) که تأثیر شخصیت روی سیاست خارجی را بررسی کرده است، نشان می دهد که صفات شخصیتی مختلف مثل: سطح عزت نفس، پیچیدگی شناختی، ناشکیبایی نسبت به ابهام، تعارض نورو تیک (روان آزدگی)، فرافکنی اهداف خیالی، عدم اعتماد، سلطه گری بین فردی و درون گرایی^۱ در ترکیب با یکدیگر بر رجحان ها و ادراک های سیاسی فرد از افراد و ملت های دیگر تأثیر می گذارد. برای مثال افراد شدیداً سلطه گر^۲ از اقدام های نظامی بیشتر حمایت می کنند؛ افراد برونگرا^۳ به روابط با ملل متعارض علاقه مندتر هستند.

گسترده ترین پژوهش ها روی شخصیت و رابطه آن با سیاست خارجی توسط مارگارت هرمن^۴ انجام شده است. وی در یک بررسی جدید، شش مجموعه ویژگی شخصیتی به شرح زیر را شناسایی کرد:

۱. ملت پرستی
۲. باور به توانایی کنترل رویدادها
۳. نیاز به قدرت
۴. نیاز به پیوندجویی^۵
۵. پیچیدگی ادراکی
۶. عدم اعتماد به دیگران

هرمن سپس این ویژگی ها را به رفتارهای سیاست خارجی از جمله جهت گیری آشکار به سوی مبادله دو جانبه؛ استقلال/اتکاء به یکدیگر در عمل؛ سطح تعهد، خصومت/رفاقت و دوستی و نوع بازخورد محیطی ارتباط داد(هرمن، ۱۹۸۰). او در

۱. Introversion
 ۲. Dominance
 ۳. Extroverts
 ۴. Margaret G Hermann
 ۵. Affiliation

ارزیابی این روابط سطح علاقه به امور خارجی و میزان آموزش سیاست خارجی نخبگان تصمیم‌گیری را نیز در بررسی وارد کرد. نتایج نشان داد:

الف) رابطه نیاز فرد به پیوندجویی با جهت‌گیری به سوی مبادله دو جانبه، مخصوصاً در رهبران با علاقه بسیار زیاد به سیاست خارجی، مثبت بود.

ب) رابطه نیاز به قدرت با اتکاء به یکدیگر، مخصوصاً در رهبران با علاقه کمتر به سیاست خارجی، منفی بود.

ج) رابطه عدم اعتماد به دیگران با سطح تعهد، مخصوصاً در رهبران با آموزش کمتر در سیاست خارجی، منفی بود.

بررسی دیگر هرمن (۱۹۷۹) آشکار کرد که چه نوع شخصیت‌هایی در میان کدام ملت‌ها به رهبری سیاسی می‌رسند. برای مثال افراد شدیداً ملت‌پرست، نیازمند به قدرت و شدیداً بی‌اعتماد به دیگران، در ملت‌های با سطح اصلاح‌طلبی پائین‌تر به ریاست می‌رسند. وی در پژوهش دیگری (۱۹۸۰) نشان داد که ترکیب شخصیت یک رهبر با ملت‌پرستی پائین، پیچیدگی شناختی بالا، تفکر باز و باور به توانایی بالای کنترل رویدادها به بیشترین مشارکت جویی بین‌المللی متمایل است.

فالكوسکی^۱ (۱۹۷۹) با بررسی انعطاف‌پذیری^۲ در سیاست‌گذاری خارجی به این نتیجه رسید که مقام‌های انعطاف‌پذیرتر در سیاست خارجی، تمایلی به گرفتن امتیاز بیشتر نشان نمی‌دادند و به میزان امتیاز موجود خود راضی بودند. در حالی که مقام‌های با انعطاف‌پذیری کمتر، حتی اگر امتیازی بدست آورده بودند، مایل به گرفتن امتیاز بیشتر بودند.

ج. فشار روانی

در قلمرو سیاست، فشار روانی^۳ عبارت است از سطح بالای فشار از نظر زمان و فرصت، تهدید بیرونی، عدم اطمینان و عدم اعتماد یا غیر منتظره بودن و

۱. Falkowski

۲. Flexibility

۳. Stress

احتمال بالای مخاصمه نظامی (سی هرمن، ۱۹۷۲؛ برچر^۱، ۱۹۷۹؛ جرج، ۱۹۸۰؛ لباو^۲، ۱۹۸۱). چنانکه جنیس و مان^۳ (۱۹۷۷) به گونه کلی بیان کرده اند؛ یک رویداد فشارزا هر گونه تغییر در محیط است که میزان بالایی از هیجان های ناخوشایند مثل اضطراب، احساس گناه یا شرم را ایجاد کرده و بر الگوهای طبیعی پردازش اطلاعات اثر منفی می گذارد. این شرایط غالباً معرف یک بحران در روابط بین الملل است. وقتی فرد تحت فشار روانی است، الگوی کلی شخصیت و ادراک دچار تحریف های مهمی می شود. شخصیت به نوبه خود نه تنها بر رفتار تصمیم گیری سیاست خارجی فرد درگیر اثر می گذارد، بلکه بر رفتارهای بین المللی یک حکومت نیز مؤثر خواهد بود.

پروویت (۱۹۶۵) یادآور می شود که وجود شواهد ناچیز و آمادگی ذهنی مبنی بر وجود تهدید بین المللی به گونه نظام مند به تحریف درک شواهد منتهی شده، سبب «تفکر امکان پذیری»^۴ می شود. بر اساس این تفکر به نظر فرد تحت فشار روانی امکان وقوع هر رویدادی در آینده وجود دارد. هولستی (۱۹۷۲) اظهار می کند که فشار روانی باعث اختلال در قضاوت در طی بحران شده و در نتیجه ملت ها را به تأکید بیش از حد به توانمندی های نظامی متقابل هدایت می کند؛ بنابراین، آن ملت ها شرایطی - از جمله ذخیره سازی سلاح بیشتر - را مورد توجه قرار می دهند که توانایی یا تمایل به حمله متقابل را محدود می کند. جنیس و مان (۱۹۷۷) تأکید می کنند که فشار روانی غالباً به فرایند «اجتنابی دفاعی»^۵ منتهی می شود. پیامدهای روان شناختی اجتنابی دفاعی بودن عبارت است از توجه انتخابی^۶، فراموشی انتخابی، تحریف معنای پیام های اخطار آمیز، و ساخت توجیه هایی برای کاهش پیامدهای منفی.

جنیس و مان خاطرنشان می سازند که اگر تصمیم گیرنده قادر به اجتناب نباشد و فشار روانی و تهدید بالا باشد، آنگاه شخص تصمیم گیرنده «گوش به زنگ بودن»، یعنی مراقبت و احتیاط شدید^۷ را تجربه می کند. پیامدهای روان شناختی گوش بزننگی

۱. Brecher

۲. Lebow

۳. Janis and Mann

۴. Possibility Thinking

۵. Defensive Avoidance

۶. Selective Attention

۷. Hyper Vigilance

عبارت است از محدودیت شناختی، کاهش حافظه، گسیختگی^۱ و ساده سازی فرایندهای فکری و هراس^۲.

به نظر جرج (۱۹۸۰) فشار روانی، به علت اینکه تصمیم گیرنده اهمیت جنبه های یک بحران را در نظر نگرفته و به شدت بر تجربه گذشته تکیه می کند، ادراک تصمیم گیرنده سیاست خارجی را مختل می کند. در نهایت هولستی (۱۹۷۰) نتیجه می گیرد که شرایط بحرانی اثر شدیدی بر ادراک های خصومت آمیز می گذارد.
د.سندرم تفکر گروهی

ایروینگ جنیس در کتاب سنت شکن «قربانیان تفکر گروهی»^۳ به سال ۱۹۷۲ میلادی، این پدیده را فرآیندی تعریف نمود که گروه از طریق آن به اجماعی شتاب زده و خام می رسد و ایده های بیرونی را نادیده می گیرد. از نظر جنیس، تفکر گروهی «نوعی تفکر است که افراد هنگامی که در گروه هستند با آن مواجه می شوند؛ هنگامی که اعضاء در تلاش برای اتفاق آراء، انگیزه های شان را سرکوب می کنند تا راه حل های دیگر را نیز ارزیابی کنند». برای مثال انسجام گروهی بالا می تواند در جایی رشد کند که اعضاء سال های زیادی همدیگر را می شناسند و بسیار شبیه به هم فکر می کنند. انسجام گروهی یک شرط لازم، نه کافی برای شکل گیری تفکر گروهی است. هرچند شاید چنین گروهی بتواند تصمیمات مؤثری بگیرد، ولی گرفتار این آسیب می شود. هرگاه اعضای گروه «جستجوی توافق» یا به عبارت دیگر اجماع را ستایش کنند، این امر بالاتر از ملاحظات کامل و منطقی درباره تمام راه های موجود قرار می گیرد. جنیس این مسأله را با تصمیم گیری هوشیارانه مقایسه می کند که در آن تصمیم گیران، تمام گزینه های موجود را سختگیرانه و دقیق ارزیابی می کنند. وی به بحران موشکی کوبا به عنوان نمونه ای برجسته اشاره می کند که در آن، این نوع فرآیند اتفاق افتاد. طبق دیدگاه جنیس، تفکر گروهی افزون بر انسجام گروهی، عناصر یا شرایط پیشینی دیگری نیز دارد:

۱. Disruption
۲. Panic
۳. Victim of Groupthink

- **ایزوله سازی گروه در مقابل مشورت خارجی:** گروه به دنبال عقاید افراد بیرون از گروه نیست یا به آنها اجازه‌ی ابراز نظر نمی‌دهد.
 - **رهبری تهاجمی و خودرأی:** رهبر در طول بحث پیرامون گزینه‌های موجود، چنان عقیده خود را مستندتر از دیگران می‌شمارد که امکان جدل جدی در مورد بهترین گزینه در نطفه خفه می‌شود.
 - **فقدان هنجارهایی که نیازمند رویه‌های روش‌شناختی هستند:** همه‌ی اعضای گروه، همه‌ی گزینه‌ها را با یک روش یکسان بررسی نمی‌کنند.
 - **همگونی زمینه‌های اجتماعی یا ایدئولوژی اعضای گروه:** بیشتر اعضای گروه، زمینه‌ی اجتماعی و آموزشی یکسانی دارند و یا بسیار شبیه به هم فکر می‌کنند.
 - **سطوح بالای استرس:** هر مسأله‌ی چالش‌برانگیزی برای گروه همچون نیاز به اتخاذ تصمیمی سریع، استرس را در اعضای آن برمی‌انگیزد.
 - **عزت نفس پایین و موقت**
- چگونه می‌دانیم که چه زمانی تفکر گروهی وجود دارد؟ جنیس هشت نشانه را شناسایی می‌کند که می‌توانند به عنوان معیارهای تشخیصی به کار آیند:
- **توهم آسیب‌ناپذیری^۱:** در گروه خوشبینی بیش از حد پدید می‌آید که در نتیجه ریسک‌پذیری را تشویق می‌کند.
 - **عقلانی‌سازی جمعی^۲:** اعضای گروه، هشدارها را جدی نمی‌گیرند و موفق نمی‌شوند در مفروضات اصلی شان تجدیدنظر کنند.
 - **باور به فطری بودن اصول اخلاقی که گروه از آن تبعیت می‌کند:** اعضاء به «حق اخلاقی» که گروه برایشان ترسیم می‌کند باور پیدا می‌کنند و عواقب اخلاقی تصمیماتشان را نادیده می‌گیرند.
 - **دیدگاه‌های کلیشه‌ای^۳ در مورد گروه‌های بیرونی:** گروه دیدگاهی ساده‌سازانه و منفی در باب دشمن ایجاد می‌کند.

۱. Illusion Of Invulnerability

۲. Collective Rationalization

۳. Stereotyped Views

- اعمال فشار مستقیم بر دگراندیشان: برای اینکه اعضای گروه موضعی مخالف عقیده‌ی گروه اتخاذ نکنند تحت فشار قرار می‌گیرند.
 - خود سانسوری^۱: اعضا موفق نمی‌شود تردیدها و انحرافات خود از اجماع متصور گروه را بیان کنند.
 - توهم اتفاق نظر: دیدگاه اکثریت، یکدست فرض می‌شود، اما در واقعیت بعضی از اعضاء ممکن است شک‌های شخصی داشته باشند.
 - «نگهبانان ذهنی» خودگماشته^۲: اعضای پدیدار می‌شوند که بر خود می‌دانند از گروه و رهبری آن در مقابل اطلاعات و دیدگاه‌های مخالفی که ممکن است اجماع فرضی گروه را به چالش بکشند، حفاظت کنند.
- سندرم تفکر گروهی اساساً مشخص می‌کند که تلاش‌ها برای اجماع و هم‌رأی‌سازی میان اعضای یک گروه سیاست‌گزار خارجی، انگیزه آنها را برای ارزیابی واقعی جریان‌های مختلف عمل از بین می‌برد. و در نتیجه عمل تحریف صورت می‌گیرد و پیامدهای ناگواری بر جای می‌گذارد. مثل جنگ ویتنام و حمله به عراق توسط ایالات متحده آمریکا.

۱۰-۴. روان‌شناسی جنگ

به نظر می‌رسد مردم در طول تاریخ، تقریباً همواره درگیر خشونت، اختلاف و جنگ بوده‌اند. در تمام دوره‌های تاریخی، مؤلفان از حوزه‌های علوم سعی داشته‌اند علل این درگیری‌ها را بفهمند (براون^۳، ۱۹۸۷؛ نیبرگ^۴، ۱۹۶۹). در طول زمان دانشمندان علوم گوناگون فرضیه‌های بسیاری برای توضیح علل خشونت و جنگ ارائه داده‌اند (براون، ۱۹۸۷). مثلاً عده‌ای با تکیه بر اصول زیست‌شناختی اظهار عقیده کرده‌اند که بشر ذاتاً زمینه ژنتیک برای خشونت دارد (فروید، ۱۹۵۱/۱۹۳۲؛ لورنز^۵، ۱۹۶۶؛ اسکات^۶، ۱۹۶۹؛ شاو و وونگ^۷، ۱۹۸۹؛ ویلسون،

۱. Self-Censorship
 ۲. Self-Appointed Mindguards
 ۳. Brown
 ۴. Nieburg
 ۵. Lorenz
 ۶. Scott
 ۷. Shaw & Wong

(۱۹۷۸). برخی دیگر نیز اظهار کرده اند که خشونت انسان نوعی واکنش اجتماعی آموخته شده است (بندورا، ۱۹۷۳، ۱۹۷۷، ۱۹۸۶؛ اسکینر، ۱۹۷۱، ۱۹۷۴). به مرور زمان، زمان، توافقی عمومی به وجود آمده است که بر اساس آن، به قول براون (۱۹۸۷): «اغلب براون (۱۹۸۷): «اغلب پژوهشگران جدی در زمینه خشونت انسانی، آمیزه ای از آمادگی آمادگی ذاتی (به اقتضای تفاوت های فردی) و شرایط زمینه ای را در بروز آن دخیل می دخیل می دانند.» در علوم سیاسی، برای تبیین علل بروز مناقشه، عوامل روان شناختی به عنوان اجزای کلیدی شناخته شده است. برای مثال، نقش ادراک و ادراک نادرست رهبران دولت ها در بروز درگیری بین المللی یا پیشگیری از آن، به تفصیل در بحران های تاریخی توصیف شده است (جرویس، ۱۹۷۶؛ لیو، ۱۹۸۱). همچنین، پژوهشگرانی با توجه به روان شناسی رهبران یا محدودیت های سازمانی مدیریت موفقیت آمیز بحران را عامل پیشگیری جنگ شناخته و درباره اش بحث کرده اند (الیسون و زلیکوف^۱، ۱۹۹۹؛ جرج، ۱۹۹۱). پویایی و ترکیب گروههای سیاست گذار، خود در بروز اختلاف یا اجتناب از آن نقشی عمده دارد (جنیس، ۱۹۷۲؛ جنیس و مان، ۱۹۷۷). در نهایت، شخصیت و ویژگی های رهبران نیز ممکن است در بروز درگیری یا جلوگیری از آن مؤثر باشد (بیرت^۲، ۱۹۹۳؛ پست، ۱۹۹۱؛ استوسینگر^۳، ۱۹۸۵؛ به نقل از کاتم و همکاران، ۱۳۸۶).

۱۰-۴-۱. ریشه روانی جنگ

جانسون و تایلر^۴ (۲۰۱۳)، در اوایل دهه ۱۹۳۰ همراه با آشوب های سیاسی در اروپا و شیخ جنگی که بر آن سایه انداخته بود، آلبرت آینشتاین نامه ای به زیگموند فروید نوشت و در آن از او پرسید «چرا جنگ؟» آینشتاین در پی پاسخی برای یک پرسش ساده و بنیادی بود که دانشوران و دست اندرکاران در طول تاریخ از خود پرسیده اند. پاسخ فروید آن بود که جنگ نتیجه یک «تکانه»^۵ است، غریزه ای ویرانگر که در بسیاری از انسانها یافت می شود. برای بسیاری از کسانی که درباره درگیری و

۱. Allison & Zelikow

۲. Birt

۳. Stoessinger

۴. Dominic Johnson & Bradley A. Thayer

۵. Impulse

تعارض پژوهش می‌کنند، در هشتاد سالی که از این نامه نگاری می‌گذرد، چیز زیادی تغییر نکرده است. زمینه بررسی چه سیاسی باشد و چه تاریخی، به نظر می‌رسد که جنگ به طبیعت انسان مربوط می‌شود. در واقع، این مفهوم ریشه‌های عمیق و دیرینه‌ای دارد.

بیشتر تبیین‌ها درباره علت جنگ در دو اردوگاه فلسفی ریشه دارند. از نظر پیروان فیلسوف سوئیسی، ژان ژاک روسو، جنگ نتیجه مصیبت بار سوء تفاهم‌ها و از پیامدهای منفی جامعه ماست. از نظر فیلسوف انگلیسی، توماس هابز نیز جنگ مصیبت بار است، اما ریشه در روحی متفاوتی دارد که انسان‌ها را به تلاشی ابدی برای غلبه بر دیگران وا می‌دارد. با پایان جنگ سرد، امیدهای بسیاری بود که بتوان هر دوی این چشم‌اندازهای بدبینانه را به تاریخ سپرد و هزاره جدید به مدد نظم نوین جهانی بتواند دنیایی اساساً متفاوت به ارمغان بیاورد. با این حال، اما به قول استیون پینکر جنگ در قرن کنونی بی‌هیچ نشانی از فروکش ادامه دارد.

۱۰-۴-۲. رویکرد ژنتیک

با این همه قرن بیست و یکم برای درک ما از این پدیده نوید بخش امید تازه‌ای است. پیشرفت‌های چشم‌گیر در علوم زیستی ما را به ابزارها و بینش‌های جدیدی برای پی‌بردن به ریشه‌های پرسش‌آینشتاین مجهز کرده است. اگرچه این بینش‌ها از طیفی از رشته‌های علمی شامل ژنتیک، فیزیولوژی، روان‌شناسی و علوم اعصاب حاصل می‌شوند، اما چارچوب وحدت بخش برای شناخت طبیعت انسان در کل، تکامل است. با داشتن تصویری روشن‌تر از اینکه ما از کجا آمده‌ایم، می‌توانیم به درک بهتری از این برسیم که ما که هستیم و به کجا می‌رویم. از آنجا که ما یک «نخستی»^۱ هستیم، کلید دستیابی به این هدف شناخت تاریخ تکاملی انسان و رفتار نزدیک‌ترین خویشاوندان ماست. نتایج این کار برای پاسخ به پرسشی که آینشتاین مطرح کرده، شگفت‌انگیز و قابل توجه است.

نخستی‌شناسانی که نزدیک‌ترین خویشاوندان ما، یعنی شامپانزه، را بررسی کرده‌اند، خبرهای مایوس‌کننده‌ای دارند. رفتار شامپانزه‌ها بد است. آنها برای

۱. Primate

اعمال خشونت مرگبار علیه گروه‌های رقیب با هم متحد می‌شوند. کمین می‌کنند تا افرادی از گروه‌های دیگر را بگیرند و سپس آنها را مثله می‌کنند و می‌کشند. جین گودال^۱ مشهورترین پژوهشگر رفتار شامپانزه‌ها، در کتاب کلاسیک خود با عنوان «شامپانزه‌های گومبه» می‌نویسد: «شامپانزه‌ها در نتیجه ترکیب بی‌همتایی از پیوندهای وابستگی قوی میان نرهای بالغ از یک سو و برخورد فوق‌العاده خصمانه و تهاجمی و خشونت آمیز آنها با افراد غیر خودی از سوی دیگر، در مرحله‌ی رسیدن به دستاوردهای انسان در ویرانگری، بیرحمی و درگیری‌های برنامه‌ریزی شده میان گروهی، قرار دارند». نخستین شناسان دیگر از آن زمان تاکنون این نتیجه‌گیری‌ها را در مناطق مختلف و موقعیت‌های متفاوت تأیید کرده و خشونت میان گروهی‌روشمند و مرگبار میان شامپانزه‌ها را با جزئیات توصیف کرده‌اند. به نظر می‌رسد که برداشت هابز رفتار شامپانزه‌ها را با دقت بیشتری توصیف کرده و به این بحث جان تازه‌ای بخشیده که این رفتار تا چه اندازه در مورد انسان نیز صدق می‌کند.^۲

۱۰-۴-۳. نظریه مدیریت وحشت

بر اساس نظریه مدیریت وحشت^۳ شواهد گسترده‌ای در دست می‌باشد که ترس از مرگ در حقیقت یک محرک روان‌شناسی دارای معنی و مفهوم برای فعالیت‌های بشر است. حال چه این فعالیت‌ها برای مقاصد خوب باشد و چه برای مقاصد بد. زمانی که ما به دنبال پاسخی برای این سؤال «برای چه می‌جنگیم؟» می‌رویم، ما با واقعیت ترس از مرگ و فانی بودن رو به رو می‌شویم. ما می‌جنگیم زیرا اگر نجنگیم کشته خواهیم شد. یعنی؛ ممکن است آنها ما را بکشند. و یا ما می‌جنگیم چون با جنگیدن تهدیدهای ذاتی و بالقوه را از بین می‌بریم. تهدیدهایی که با موجودیت فرد دیگری که رفتارها و باورهای متفاوت از ما دارد، ایجاد می‌شود (گرایم وود^۴، ۲۰۱۵).

۱. J. Goodall

۲. اقتباس و تلخیص از ماهنامه دانشنامه، فروردین ۹۴

۳. Terror Management Theory

۴. Graeme Wood

۱۰-۴-۴. رویکرد افزایش عزت نفس

ما مبارزه می‌کنیم زیرا به راه انداختن جنگ می‌تواند راهی برای بالا بردن «عزت نفس» ما باشد. زمانی که ما خویش را با یک هدف یا نهضت میهن پرستانه پیوند می‌زنیم، ظاهراً خود را با یک هدف یا نهضت متعالی پیوند زده ایم که به ما حس جاودانگی و سعادت، شکست ناپذیری، بقاء و ارزش می‌دهد. در حقیقت همه جنگ‌ها، توسط مردمی که از بسیاری لحاظ شبیه خود ما هستند و خود را بخشی از یک مبارزه مقدس برای ترویج خوبی و تبری جستن از بدی و جهان شیطانی می‌بینند، ایجاد می‌شود. بسیار بعید است کسانی که بدون چنین باور و عقیده‌ای می‌جنگند، خود را برای کسب پیروزی قربانی کنند، و احتمالاً به خاطر احساس گناه و ترس از مرگ سردرگم خواهند ماند. آن دسته از افرادی که حاضر هستند جان خود را برای نیل به هدف فدا کنند به ناچار پذیرفته‌اند که آن هدف دارای ارزش‌های ذاتی و حقیقتی می‌باشد. حال چه آن هدف دارای ایدئولوژی دنیوی باشد و چه ایدئولوژی الهی.

بیشتر بدانیم:

جنگجویان گروه داعش مست شراب سلاح و خلافت هستند. زمانی که یک جوان برای جهاد می‌رود، می‌خواهد جان خود را تقدیم کند. برای رسیدن به هدف اش همه راه‌ها را می‌رود و گزینه روانی اش افراط‌گرایی می‌شود. کسی که فدایی باورهای روانی اش می‌شود، هرگز از مطالباتش کوتاه نمی‌آید. شاید این امر یکی از مهم‌ترین رازهای جذب جنگجویانی است که به عضویت تشکیلات داعش در می‌آیند.

۱۰-۵. روان‌شناسی انقلاب

در روان‌شناسی نظریه‌های مختلفی برای تبیین پدیده «انقلاب»^۱ مطرح شده است. آنچه در همه آنها مشترک است، تقدم فرد بر جامعه یا تقدم اصالت فرد بر اصالت جامعه است. از دیدگاه تئوری‌های روان‌شناختی انقلاب، متغیر مستقل پدیده انقلاب، یک متغیر روان‌شناختی، مانند احساس نارضایتی یا احساس محرومیت نسبی است (پناهی، ۱۳۸۹). چهار نظریه مهم این دیدگاه عبارتند از:

۱. Revolution

نظریه روان پویایی، نظریه سرکوب غرایز، نظریه توقعات فزاینده، و نظریه محرومیت نسبی.

۱۰-۵-۱. نظریه روان پویایی

این نظریه که به نوعی همان نظریه روان کاوی فروید می باشد، وقوع انقلاب در یک جامعه را به ظهور رهبران انقلابی نسبت می دهد و در نتیجه علل تبدیل افراد عادی به رهبران انقلابی را بررسی می کند. به طور کلی، در این رهیافت مهم ترین علت تبدیل افراد عادی به افراد انقلابی، تجربه های دوران کودکی و نوجوانی آنان است؛ بدین معنی که اگر افراد در دوران کودکی و نوجوانی مراحل رشد خود را با موفقیت نگذرانده باشند، به ویژه «عقده ادیپ»^۱ خود را به طور طبیعی با پدر حل نکرده باشند، ناخودآگاه تضادی را که با پدر خود داشتند به تضاد با اقتدار حاکم تبدیل و علیه آن طغیان می کنند. بر اساس این رهیافت فردگرایانه، ویژگی های یک انقلاب را هم می توان از ویژگی های رهبر یا رهبران آن فهمید.

۱۰-۵-۲. نظریه سرکوب غرایز

پیتریم سوروکین^۲ واضع این نظریه می باشد. نظریه سرکوب غرایز^۳ که متأثر از تجربه انقلابی شخص سوروکین از انقلاب روسیه بود، عامل اصلی وقوع انقلاب را سرکوب شدن وسیع غرایز انسانی می داند. به باور سوروکین انسان ها غرایزی دارند که باید ارضاء شود. شرایط عادی جامعه شرایطی است که ارضاء غرایز اکثریت بالای مردم یک جامعه را امکان پذیر می کند. هر چه شرایط جامعه در جهت ممانعت از ارضای غرایز انسان ها تغییر کند، سرکوب غرایز در جامعه افزایش می یابد. فرضیه اصلی نظریه سوروکین این است که هر چه میزان سرکوب غرایز در جامعه افزایش یابد، جامعه از شرایط عادی به شرایط انقلابی نزدیک تر می شود. سوروکین معتقد است که انسان ها شش غریزه مهم دارند که عبارتند از: تغذیه، مالکیت، صیانت نفس، جنسی، آزادی و اظهار وجود.

۱. Oedipus Complex

۲. Pitrim A. Sorokin

۳. Repressing Instincts

۱۰-۵-۳. نظریه توقعات فزاینده

جیمز دیویس^۱ نظریه توقعات فزاینده انقلاب را تدوین کرد که خود آن را یک نظریه روان شناختی معرفی می کند. وی ادعا می کند که انقلاب از محرومیت نسبی ناشی می شود نه از محرومیت و فقر مطلق. فرضیه اصلی نظریه وی این است که هرگاه پس از یک دوره طولانی رشد اقتصادی و اجتماعی، یک دوره برگشت سریع اتفاق بیفتد، احتمال وقوع انقلاب می رود. دوره نسبتاً طولانی رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی که بخش مهمی از خواسته های مردم در آن دوره ارضاء می شود، سبب می شود ذهنیتی شکل بگیرد که در آینده نیز اوضاع رو به بهبود و رفاه بیشتر خواهد رفت. در چنین جامعه ای وقتی رکود اقتصادی سریع و شدیدی اتفاق بیفتد، توقعات مردم برای بهبود وضع خود ادامه می یابد، در صورتی که امکان واقعی ارضاء خواسته ها کاهش می یابد. در نتیجه فاصله بین توقعات و ارضای آنها به سرعت و شدت افزایش می یابد. هر چه شدت و مدت رکود اقتصادی بیشتر باشد این فاصله بیشتر می شود و شرایط انقلابی حادثتر و احتمال وقوع انقلاب بیشتر خواهد بود. در واقع، مسأله ای که سبب وقوع انقلاب می شود ترس از این است که دستاورد سال های طولانی گذشته به سرعت از بین برود و حکومت نیز توان آن را نداشته باشد که جلوی از بین رفتن این فرصت و دستاوردها را بگیرد. بنابراین، نگرش مردم نسبت به دولت و سیاست ها و عملکرد آن در سیاسی شدن نارضایتی ها و مقصر دانستن دولت درباره وضعیت اقتصادی نابسامان، نقش مهمی در وقوع انقلاب دارد.

۱۰-۵-۴. نظریه محرومیت نسبی

نظریه محرومیت نسبی^۲، که تد رابرت گار^۳ آن را در کتاب «چرا انسان ها شورش می کنند»، به طور مفصل بیان کرده است؛ در واقع نظریه «خشونت

۱. Davies

۲. Relative Deprivation

۳. Ted Robert Gurr

سیاسی»^۱ وسیع‌ترین این نظریه‌ها به شمار می‌رود. خشونت سیاسی شامل انقلاب، جنگ‌های چریکی، کودتا، ترور، طغیان، و شورش و سایر خشونت‌هایی می‌شود که علیه اهداف سیاسی به کار می‌رود. بنابراین، متغیر وابسته اصلی نظریه، حجم و اشکال خشونت سیاسی است، که باید بر اساس متغیر مستقل محرومیت نسبی تبیین شود. از نظر او محرومیت نسبی تصور و استنباط بازیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی است. فرضیه اصلی این نظریه این است که هر چه میزان محرومیت نسبی در جامعه افزایش یابد احتمال وقوع خشونت‌های سیاسی (انقلاب) در آن بیشتر است. پس از اینکه نارضایتی سیاسی شده وسیع در جامعه شکل گرفت، شرط لازم برای وقوع خشونت سیاسی به وجود می‌آید. با این وصف، محتمل‌ترین وضعیت برای وقوع انقلاب، زمانی است که محرومیت نسبی شدید و گسترده‌ای هم در بین توده مردم و هم در بین نخبگان سیاسی وجود داشته باشد؛ و نیروهای قهریه و حمایت‌های نهادی مخالفان با نظام حاکم تقریباً برابر باشد؛ و مخالفان نیز در نقطه‌ای از کشور دور از دسترس نظام متمرکز شده باشند و تا حدی حمایت‌های خارجی را هم جلب کرده باشند (پناهی، ۱۳۸۹).

پرسش‌های مروری

۱. ریشه‌های روان‌شناسی فاشیسم کدامند؟
۲. ریشه‌های روان‌شناختی دموکراسی چیست؟
۳. ماهیت روابط بین الملل تحت تأثیر چه عواملی است؟
۴. نقش تحریف در روابط بین الملل چیست؟
۵. نظریه‌ها و مدل‌های تحریف در روابط بین الملل کدامند؟
۶. در قلمرو سیاست فشار روانی به چه معناست؟
۷. جانسون و تایلر در خصوص ریشه‌های روان‌شناختی جنگ چه نظری دارند؟
۸. بر اساس نظریه سرکوب‌گرایی علت انقلاب چیست؟

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱. کتاب «روان‌شناسی توده‌ای فاشیسم» تألیف کیست؟
 الف) وینسنت ب) رایش ج) فروم د) آلاردیس
۲. بررسی ریشه‌های روان‌شناختی دموکراسی مستلزم بررسی کدام تیپ شخصیتی است؟
 الف) شخصیت سلطه‌جو ب) شخصیت دموکراتیک
 ج) شخصیت اقتدارگرا د) الف و ب
۳. از منظر کدام مکتب ماهیت روابط بین‌الملل با جدال، تنازع و جنگ دائمی بر سر قدرت و منفعت همراه است؟
 الف) ایده آلیسم ب) رئالیسم ج) داروینیسم د) فاشیسم
۴. بیشترین تأثیرگذاری بر پژوهشگران روان‌شناسی روابط بین‌الملل توسط چه کسی انجام شده است؟
 الف) جرویس ب) ریورا ج) ساپین د) بروک
۵. چه کسی معتقد بود که درک نادرست «گرم» که شامل عوامل هیجانی تحریک‌کننده است، در روابط بین‌الملل نقش آفرین است؟
 الف) هولستی ب) پتمن ج) لیبو د) اثرج
۶. گسترده‌ترین پژوهش‌ها روی شخصیت و رابطه آن با سیاست خارجی توسط چه کسی انجام شده است؟
 الف) هرمن ب) جرویس ج) اثرج د) میشل
۷. بر اساس پژوهش هرمن افراد شدیداً ملیت‌پرست، نیازمند به قدرت، و شدیداً بی‌اعتماد به دیگران در کدام کشورها به ریاست می‌رسند؟
 الف) کشورهای جنگ‌زده ب) کشورهای جهان سوم
 ج) با سطح اصلاح‌طلبی پائین د) با سطح اصلاح‌طلبی بالا
۸. از دیدگاه جرج ادراک تصمیم‌گیرنده خارجی تحت تأثیر کدام عامل مختل می‌شود؟
 الف) اضطراب ب) فشار روانی

- ج) سندرم تفکر گروهی
دیگران
د) بی‌اعتمادی به
۹. جمله: «در گروه خوشبینی بیش از حد پدید می‌آید که در نتیجه ریسک‌پذیری را تشویق می‌کند». اشاره به کدام یک از معیارهای تفکر گروهی جنیس دارد؟
الف) توهم اتفاق نظر
ب) عزت نفس بالا
ج) خودسانسوری
د) توهم آسیب‌ناپذیری
۱۰. بر اساس نظریه مدیریت وحشت علت جنگ چیست؟
الف) ترس از مرگ
ب) عوامل ژنتیک
ج) سطح پائین عزت نفس
د) تنازع برای بقا
۱۱. از دیدگاه روان‌پویایی علت انقلاب چیست؟
الف) ویژگی رهبران
ب) تجربه‌های اولیه کودکی
ج) حل ناموفق عقده ادیپ
د) هر سه مورد
۱۲. نظریه سرکوب‌غرایز توسط چه کسی مطرح شده است؟
الف) دیویس
ب) سوروکین
ج) فروید
د) رابرت گار
۱۳. بر اساس کدام نظریه اگر پس از یک دوره طولانی رشد اقتصادی، رکود شدید و مدت‌دار بر یک کشور حاکم شود، انقلاب رخ می‌دهد؟
الف) نظریه محرومیت نسبی
ب) نظریه سوروکین
ج) نظریه توقعات فزاینده
د) نظریه خشونت سیاسی

فصل ۱۱

افراطی‌گری و تروریسم

از نقطه نظر اخلاقی هیچ عمل تروریستی قابل اغماض نیست، بی توجه به انگیزه یا شرایطی که تحت آن عمل می‌کند. هیچ چیزی به ما اجازه کشتن یا آزار دیگران را برای اهدافی مشخص نمی‌دهد، حتی یک قتل هم زیادی است.
یورگن هابرماس

هدف کلی

آشنایی با علل و ریشه‌های رفتارهای افراطی و پدیده تروریسم و اختلالات روانی تروریست‌ها

هدف‌های یادگیری

- از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:
۱. افراطی‌گری را از منظر روان‌شناسی سیاسی تعریف کنید.
 ۲. تروریسم را تبیین نمایید.

۳. یافته‌های آسیب‌شناسی روانی در خصوص تروریسم را شرح دهید.
۴. انواع اختلالات روانی مربوط به افراد تروریست را توضیح دهید.

۱-۱۱. مقدمه

روان‌شناسی سیاسی افراطیون از پژوهش‌های غنی در این حوزه محسوب می‌شود. برخی حتی پیدایش روان‌شناسی سیاسی را به آن نسبت داده‌اند. این افراطی‌گری گاه در قالب یک جنبش اجتماعی نظیر روی کار آمدن فاشیسم بروز کرده است. گاه در نتیجه اقدامات ضد نژادی نظیر یهودی‌آزاری در اروپا منعکس شده است. همچنان که بسیاری از کتب و آثار اولیه روان‌شناسی سیاسی بر محوریت دلایل و چگونگی پدیده یهودی‌آزاری بوده است. هر چند که این مباحث نژادی در نسل‌کشی مسلمانان بوسنی بوسیله صرب‌ها، یا فلسطینی‌ها بوسیله اسرائیلی‌ها نیز رخ داده است. گاه نیز این تندروی‌ها را سازمان‌های چندملیتی تروریستی نظیر القاعده و داعش انجام داده‌اند. از این رو پژوهش‌هایی در خصوص علل روان‌شناختی القاعده و داعش انجام شده است. سرانجام اینکه گاه این تندروی‌ها را احزاب سیاسی چپ یا راست و یا افراد منفرد و سازمان‌نیافته انجام می‌دهند.

۲-۱۱. افراطی‌گری

شخص افراطی دارای چه ویژگی‌هایی است و چه عواملی باعث می‌شود که فرد دچار افراطی‌گری شود؟ شخص افراطی شخصی است که:

به صورت شدید و غیر معقول مصمم است. یا به طور نامناسبی اهداف خاصی را در زندگی دنبال می‌کند و تفسیری کاملاً منحصر به فرد و شخصی از جهان دارد. از نظر سیاسی، رفتار وی را شدیداً ایدئولوژی کنترل می‌کند و تأثیر ایدئولوژی بر آن به حدی است که سایر نیروهای اجتماعی، سیاسی و فردی را که ممکن است بر آن رفتار تأثیر بگذارند، تضعیف یا حذف می‌کند (تایلر^۱، ۱۹۹۱).

۱. Tylor

افراطیون تنها با منطق رفتاری خودشان و ساختاری که از جهان در ذهن می‌سازند، عمل می‌کنند. آنها تمایل به نادیده گرفتن زندگی سایر افراد دارند. همه‌های دیگر را نادیده می‌گیرند. جورج و ویلکاکس^۱ (۱۹۹۶) چنین می‌نویسند: ما در بررسی خویش درباره افراط‌گرایی کاملاً آگاهی یافته‌ایم که تمام افراد در زندگی خود دارای سوگیری اند و تمایل دارند وقایع را از دیدگاهی خاص ببینند: ما اصل «راشومون»^۲ را می‌شناسیم که می‌گوید افراد مایل اند وقایع را تعبیر و حتی تحریف کنند تا احساس هماهنگی درونی و اعتماد به نفس شان حفظ شود.

افراطیون، در تلاش برای همسانی، بدون توجه به اینکه چه چیزی صحیح است، «معتقدند آنچه آنها ترجیح می‌دهند صحیح است» (جورج و ویلکاکس، ۱۹۹۶). در نتیجه، آنها در برابر تغییر بسیار مقاوم اند (کاتم و همکاران، ۱۳۸۶).

روان‌شناسان سیاسی در مورد اینکه چرا افراد افراطی می‌شوند، توضیحاتی داده‌اند. این توضیحات طیفی از صفات شخصیتی تا نیاز به همسویی با گروه را در بر می‌گیرد. واضح است که افراطیون یا متعصبان سیاسی همگی بیمار روانی نیستند. تیموتی مک‌وی را در نظر بگیرید که در بمب‌گذاری شهر اوکلاهاما نقش داشت و مرگ نوزده کودک را «آسیب جانبی»^۳ (نامی که ارتش آمریکا بر مرگ شهروندان عادی در جریان جنگ نهاد) تلقی می‌کرد. بعد از بیست و پنج ساعت ارزیابی روان‌پزشکی، روان‌پزشک ارزیابی کننده نتیجه گرفت که بیمار او عمیقاً افسرده و دارای ذهنی آشفته است، ولی دیوانه نیست (رومانو^۴، ۲۰۰۱). در حالی که زمان اعدام مک‌وی نزدیک می‌شد، هفته‌نامه نیویورک شماره ویژه‌ای به شرارت اختصاص داد و روزنامه نگاری (بگلی^۵، ۲۰۰۱) که گزارش را نوشته بود، با صراحت این حقیقت را بیان کرد که کسانی که مرتکب قتل‌های زنجیره‌ای، نسل‌کشی عمومی یا اعمال تروریستی شده‌اند، مانند آنچه مک‌وی و تد کازینسکی تک‌بمب‌گذار انجام داده بودند، دیوانه نیستند. بر اساس نظر روان‌شناسان و روان

۱. George and Wilcox

۲. به تفسیرهای متفاوت از یک رویداد توسط افراد مختلف اثر راشومون گویند (Rashomon).

۳. Collateral Damage

۴. Romano

۵. Begley

پزشکانی که با آنها مصاحبه شده بود، همه ما توانایی اعمال شرورانه را داریم. روان‌پزشکی به نام رابرت سایمون^۱ می‌گوید:

توانایی انجام دادن شرارت، در ذات همه انسان‌ها هست. البته طیفی از شرارت وجود دارد، از شرارت‌های ابتدایی مثل پیچیدن جلوی اتومبیل دیگران در راه بندان تا شرارت‌های بزرگتر مثل تبعیض و شرارت‌های عظیم تر مثل آنچه مرتکبان قتل‌های زنجیره‌ای انجام می‌دهند، ولی در درون همه ما ریشه‌های شرارت وجود دارد» (بگلی، ۲۰۰۱).

اشخاصی که مرتکب اعمال افراطی می‌شوند معمولاً فاقد هم‌حسی با دیگران اند و تمایل دارند انسان بودن قربانیان شان را نادیده بگیرند. شاهد این موضوع اظهارات مک وی است که کودکان را آسیب دیدگان جانبی می‌شمارد. روان‌شناسی به نام بروس پری^۲ می‌گوید:

اگر چه شما می‌توانید اشخاصی را ببینید که توانایی بسیاری برای هم‌حسی و ارتباط دارند، به دوستان شان خیلی نزدیک اند، ولی با نوعی ایدئولوژی بزرگ شده اند که به آنها می‌آموزد مردمی که مذهب، رنگ یا قومیت دیگری دارند، بد هستند و آنها بر اساس ذهنیت خود و نه به مقتضای احساس خویش به شکل شرارت آمیزی عمل می‌کنند، اما قلب و مغزشان با یکدیگر تعامل دارند. کسانی که در محیط خشونت و ظلم و ستم بزرگ شده اند، به ایدئولوژی‌هایی گرایش دارند که بر اساس آن دیگران را به نفع خود تحقیر می‌کنند.

۱۱-۳. تروریسم

بی‌شک تروریسم را می‌توان به مثابه خروجی افراط‌گرایی مد نظر قرار داد. از مشهورترین تعاریف از تروریسم که بسیار نقل شده، تعریف الکس اشمید^۳ است. وی تروریسم را چنین تعریف می‌کند: تروریسم یعنی شیوه ایجاد وحشت بوسیله اقدامات خشونت‌آمیز مکرر توسط افراد، گروه‌ها یا بازیگران دولتی به دلایل سیاسی، جنایی و غیرعادی در جایی که اهداف مستقیم، اهداف اصلی نیستند. قربانیان چنین

۱. Robert Simon
 ۲. Bruce Perry
 ۳. Alex Schmid

خشونت‌ی اغلب به طور تصادفی یا گزینشی از میان جمعیت هدف انتخاب می‌شوند و به عنوان مولدهای پیام‌رسانی عمل می‌نمایند (اشمید، ۱۹۹۳). استفاده از زور، خشونت یا تهدید به منظور کسب اهداف سیاسی از طریق ایجاد وحشت و ارعاب، که در تعریف از تروریسم بسیار کاربرد دارد از عوامل اصلی تعریف تروریسم هستند (لندر^۱، ۱۹۸۱).

هر یک از انواع تروریسم دارای الگوهای انگیزشی متفاوتی هستند، اهمیت نسبی هر متغیر وابسته نیز به بافتی بستگی دارد که شامل نوع ارتکاب، عمل تروریستی، هدف، کشور و دوره زمانی این کار است. در اینجا با ترکیب تعریف ساختاری و روان‌شناختی می‌توانیم به چارچوب نظری گسترده‌ای دست یابیم که با برخی از این ایده‌ها مطابقت داشته باشد. در کل پنج فرایند به هم پیوسته وجود دارد که نظریه‌های اجتماعی - روان‌شناختی آنها را توضیح می‌دهند، این فرایندها عبارتند از:

۱. پیوستن به گروه‌های تروریستی
۲. تشکیل این گروه‌ها
۳. ماندن در آنها
۴. رهبری سازمان تروریستی
۵. شرکت در اعمال تروریستی

اگر چه مردم به تنهایی هم می‌توانند در اعمال خشونت‌آمیز سیاسی شرکت کنند، فرایند عمل تروریستی را تعلق داشتن به یک گروه تروریستی یا رهبری گروه تقویت می‌کند، و فراوانی اعمال خشونت‌آمیز فردی نیز چنانچه این عمل در گروهی متشکل یا دارای حمایت سازمانی انجام داده شود، بیشتر خواهد بود. این تعبیر مکمل نظریه «معاشرت ترجیحی» است که باعث می‌شود تروریسم مثل هر جرم دیگری به عنوان یک رفتار، آموخته شود و اجتماعی شدن در گروه، آن را تقویت می‌کند.

۱. Robert Lander

هفت نظریه روان‌شناختی، رفتارهای تروریستی را تبیین می‌کنند. نظریه روان‌تحلیلی (مورف، ۱۹۷۰)؛ نظریه یادگیری (پیتچر^۱ و همیلتون، ۱۹۸۲)؛ نظریه ناکامی-پرخاشگری (گور، ۱۹۷۰)؛ نظریه خودشیفتگی-پرخاشگری (پیرل اشتاین، ۱۹۹۱)؛ نظریه صفات (راسل و میلر، ۱۹۸۳)؛ نظریه رشد (سایاری^۲، ۱۹۸۵) و نظریه انتخاب انگیزشی/عقلانی (کریشناو، ۱۹۹۰). این نظریه‌ها را باید به عنوان بخشی از تبیین تروریسم پذیرفت، زیرا هیچ‌یک از آنها به تنهایی برای تبیین علل اجتماعی-روان‌شناختی تروریسم کافی نیستند. راهبرد پیشنهادی ترکیب همه این نظریه‌ها در نظریه‌ای واحد است. بر اساس یک دیدگاه ترکیبی، تجربه‌های دوران کودکی و نوجوانی افراد را آماده کسب صفات شخصیتی خاصی می‌کند که موجب شرکت در اعمال تروریستی می‌شوند (راس^۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶).

۱۱-۳-۱. آسیب‌شناسی روانی تروریسم

تحقیقات در مورد وجود مشکل روانی در تروریست‌ها نشان می‌دهد که اغلب بازیگران اصلی در سازمان‌های تروریستی، مشکل روانی عمیق و مزمن دارند (اختر^۴، ۱۹۹۹). در روان‌شناسی سیاسی از این نظر اختلاف نظر وجود دارد که آیا معمولاً خصوصیات شخصیتی خاصی در افراطیون سیاسی دیده می‌شود یا نه. برای مثال، بررسی‌های انجام شده در مورد تروریست‌ها نتیجه یکسانی نداشته‌اند. محققانی نظیر دوکاتالدو نوبرگر و والتینی^۵ (۱۹۹۶)، پرستاین^۶ (۱۹۹۱)، و پست^۷ (۱۹۹۰) سعی کرده‌اند اختلافات شخصیتی شایع در بین تروریست‌ها را مشخص کنند. اما

۱. Pitcher

۲. Sayari

۳. Ross

۴. Akhtar

۵. De Cataldo Neuberger And Valentini

۶. Pearlstein

۷. Post

دیگران (برانگارت و برانگارت^۱، ۱۹۹۲؛ کرنشا^۲، ۲۰۰۰؛ رابی^۳، ۱۹۹۱؛ راس، ۱۹۹۴؛ سیلکه^۴، ۱۹۹۸) استدلال می‌کنند که شخصیتی با عنوان تروریست وجود ندارد. با این وجود، نمونه‌های خاصی وجود دارد که در آن تروریست‌ها دارای روانی‌اند؛ در مطالعات روان‌پزشکی که در مورد هوایما ربایان در سال ۱۹۷۱ شد، هوایما ربایان را بیمار روانی دانسته‌اند (هوبارد^۵، ۱۹۷۱). در تحقیقی دیگر در مورد تروریست‌های آلمانی، اعلام شد که رهبران تروریستی از نظر ویژگی شخصیتی به دو طبقه گسترده تقسیم می‌شوند: دسته اول برون‌گرا و دسته دوم روان‌رنجور هستند. (سالولد^۶، ۱۹۸۱) برون‌گرایان؛ دارای شخصیتی ناستوار، متزلزل، بی‌ثبات، بی‌پروا، بی‌فکر و در بند نفع شخصی و با کمترین توجه به نتایج اعمال‌شان می‌باشند و روان‌رنجورها بسیاری از خصوصیات شخصیت پارانوئیدها، عدم زیر بار رفتن به انتقادات، بدگمان، ظنین و تهاجمی می‌باشند و رهبران بیشتر افرادی‌اند که ترکیبی از فقدان تردید، فقدان محظور اخلاقی، اعتماد به نفس بی‌نهایت کاذب را دارا می‌باشند.

اولین انتشار مهم در خصوص روان‌شناسی تروریسم توسط یک روانپزشک به نام فردریک هکر^۷ (۱۹۷۶) صورت گرفت که در تحلیل خود از تروریسم بر تنوع انگیزه‌ها تأکید بسیار داشت. نسل اول تحقیق در مورد علل ارتکاب تروریسم از اواخر دهه ۱۹۶۰ شروع شد و تا میانه دهه ۱۹۸۰ ادامه یافت که مبنای تحقیقات تئوری وابسته به روانکاوی بود که آغازگر آن فروید بود و نسل دوم تحقیقات توسط جرالِد پُست در سال ۱۹۸۴ به عمل آمد. او به این نتیجه رسید که تروریسم نتیجه آسیب‌شناسی روانی یا نقص شخصیتی در تروریست‌ها است. در این رویکرد تمامی تلاش‌های محققان در جهت تطبیق یافته‌های روان

-
۱. Braungart and Braungart
 ۲. Crenshaw
 ۳. Rabbie
 ۴. Silke
 ۵. David Hubbard
 ۶. Sullwold
 ۷. F.J, Hacker

شناسی با فرد تروریست می باشد که در نهایت بتوانند به این نتیجه برسند که آیا آسیب روانی در شخص می تواند منجر به تروریست شدن وی گردد؟ آیا در تروریست ها بیماری روانی خاصی مشاهده شده است؟ آیا تروریست شدن ریشه در عوامل روانی ماقبل بزهکاری دارد؟ نقش اختلال در فرایند رشد در تحقق تروریسم تروریسم چه می باشد؟

با توجه به انگیزه های مختلفی که موجب ورود تروریست ها به حیطه اعمال اعمال مجرمانه می گردد و با توجه به اهداف غایی که گروه های تروریستی دنبال می دنبال می کنند، نتیجه متفاوت خواهد بود. در گروههایی که عمدتاً با انگیزه های سیاسی، ملی و جدایی طلب وارد حوزه تروریسم می شوند، نشانه های بارزی از اختلالات روانی و اضطراب مشاهده نشده است. همان طور که در مصاحبه ای که با تروریست های ایرلند شمالی در سال ۱۹۸۴ انجام شد، دلیل روان شناختی که تروریست ها دچار اختلالات دماغی اند یا از نظر بالینی آشفته و مضطربند، مشاهده نشد (یونا^۱، ۱۹۸۴).

در تحقیقات به عمل آمده از یک عضو گروه تروریستی آلمان غربی دلیل قطعی مبنی بر ناهنجار بودن این عضو کشف نگردید (راش^۲، ۱۹۷۹). عدم کشف نشانه های اختلالات روانی دلیل بر این نخواهد بود که تروریست ها همگی افرادی سالمند، زیرا در تروریست های آنارشیستی نمونه های بسیاری از اختلالات مشاهده شده است؛ به عبارتی تروریست ها نه همگی عاقل اند و نه همگی دیوانه اند. در برخی از گروه های تروریستی برخی از اعضاء دارای بیماری روانی مشاهده شده اند. در این گروه ها نیز فقط بیماری روانی آنها را وادار به ارتکاب جرایم خشونت بار نمی کند.

۱۱-۳-۲. برخی از اختلالات روانی و شخصیت

بر اساس تحقیقات صورت گرفته برخی از اختلالات روانی و اختلالات شخصیت که افراد تروریست به آن مبتلا هستند، به شرح زیر می باشند:

۱. Alexander Yonah

۲. Rasch

اسکیزوفرنیا

اختلال روانی اسکیزوفرنیا^۱ که در گذشته «جنون جوانی» نامیده می‌شد، از دو واژه یونانی «اس خیزن» و «فرن» یا «فرنوس» به معنای قوه تفکر ساخته شده است و شامل گروهی از واکنش‌های پسیکوتیک است که علامت بارز آن اختلال شدید در ارتباط با واقعیت است. فرد مبتلا در ادراک، فعالیت‌های عقلانی و فکری، عواطف، انگیزش و رفتارهای کلامی و حرکتی اختلال دارد. شخص از دنیای خارج می‌گریزد و به درون خویش پناه می‌برد و با زندگی روزمره میانه‌ای ندارد و نیروی ادراکی ضعیف می‌شود. به تدریج سیستم دماغی شخص درگیر این اختلال می‌گردد و فقدان نرمش، آسیب‌پذیری، فقدان رابطه عاطفی با دیگران از نتایج این بیماری است. از نشانه‌های مشترک این بیماری با نشانه‌های موجود در تروریست‌ها، وجود حالت پرخاشگری در آن‌ها می‌باشد، برای همین اسکیزوفرن‌ها به عنوان یکی از تیپ‌هایی معرفی شدند که علاقه زیادی به استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی برای ایجاد رعب و هراس برای رسیدن به مقصود خود را دارند (برکویتز^۲، ۱۹۷۲).

پارانویا

پارانویا^۳ یک اصطلاح یونانی است که حتی در دوره قبل از بقراط نیز به کار می‌رفته است و به معنای دیوانگی بوده و علامت بارز آن پیدایش تدریجی یک نظام فکری هذیانی با طیف گسترده و توسعه یافته است که براساس تعبیر اشتباه از وقایع و حقایق زندگی استوار است. بیمار پارانوئید اگرچه از یک نظام فکری گسترده هذیانی رنج می‌برد، ولی از هم‌پاشیدگی شخصیت و تفکر و رفتار در او مشاهده نمی‌گردد. بیماران مزبور بسیار خودمدار و خودشیفته هستند؛ خشم خود را انکار می‌کنند و برای تخلیه عواطف از مکانیسم برون‌فکنی استفاده می‌کنند.

۱. Schizophrenia

۲. Berkowitz

۳. Paranoia

کنند. این اختلال به صورت جنون بزرگ منشی بروز می‌یابد؛ بدین صورت که فرد یک شخصیت ثانوی را برای خود متصور می‌گردد. گاهی اوقات رهبران جهان را برای خود الگو قرار می‌دهد و گاهی اوقات تصور می‌کند، یکی از انبیاست و رسالتی برای دگرگونی نظم جهانی دارد و عقدهٔ حقارت خود را بدین طریق جبران می‌نماید؛ برخی از رهبران تروریسم دچار اختلال شخصیت پارانوئید می‌باشند، همان طور که بن لادن معتقد است که برای مجازات کردن «شیطان بزرگ» از خداوند دستور می‌گیرد (هادسون^۱، ۱۹۹۹).

در مصاحبه انجام شده با اعضای گروه های نظامی جناح چپ در ایتالیا و آلمان، نظامیان خودشان را به عنوان اعضای یک جامعه قهرمان می‌دانستند که علیه شیطان و بدی و ... مبارزه می‌کنند (دلپورتا^۲، ۱۹۹۷). پارانوئیدها دیدگاه های بسیار سلطه جویانه ای دارند، آن ها در عمق وجود خود احساس حقارت و خودکم بینی می‌کنند. البته این احساس توسط خودبزرگ بینی پوشانده می‌شود. گفتمان آنها بر محور هدیان های شخصی می‌چرخد و پیشگویی می‌کنند که دیگران علیه او اقدام و توطئه خواهند کرد و بر این اساس با آنها در مقام ستیز و مبارزه برمی‌آیند، نمونه این اختلال، «رهبر ببرهای تامیل»، با منطق روان پریش خود دستور قتل سران دول و رؤسای جمهور سابق را صادر کرد و در مورد طرح این عمل وسواس بسیار زیاد به خرج داد و از اعمال انتحاری کماندوهای تامیل عکس تهیه می‌کرد (ریچ^۳، ۱۹۹۸).

تروریست های پارانوئید دچار هدیان بزرگ منشی هستند؛ احساس مهم بودن و قدرت داشتن از حالات پایدار این افراد است. واقعیت به طوری بر اشخاص مشتبه می‌گردد که احساس تسلط و شهرت جهانی می‌کنند، گویی همه جهانیان منتظر پیغام یا دستور آنها هستند. گروه تروریستی - تکفیری داعش دچار این نوع اختلال شخصیت است. گروه داعش مبتلا به اوهام و خودبزرگ پنداری است. آنها اقدامات جنایتکارانه خود را در جهت اصلاح امور مسلمین می‌دانند و بر این باورند که مأموران خدا هستند و از جانب خداوند به آنها رسالت داده شده است تا کفار و دشمنان خدا را

۱. Hudson

۲. Della Porta

۳. Walter Reich

نابود کنند. به عنوان مثال مصاحبه ای که با یکی از عضوگیرهای داعش بنام «ابوستار» انجام شده است به روشنی وجود هذیان عظمت^۱ در اعضاء داعش را تأیید می‌کند (عبدالملکی، ۱۳۹۴).

خودشیفتگی

رابطه خودشیفتگی^۲ و تروریسم اولین بار توسط «مورف»^۳ در سال ۱۹۷۰ مطرح شد و بعد از وی توسط روان‌شناسان دیگر بسط و گسترش یافت، اساس کار خودشیفته مبتنی بر با ارزش دانستن خود و بی ارزش دانستن دیگران است. خودشیفتگی به شکل خود بزرگ نمایی ظاهر می‌شود و حس خودبینی تکبر و فقدان احترام به دیگران را در اشخاصی که تمایلات ضداجتماعی دارند، ایجاد می‌کند. شکست خودشیفتگی می‌تواند منجر به واکنش طغیان و گسیل به تخریب منابع صدمه ناریستی و حتی ارتکاب اعمال تروریستی شود (کرایتون^۴، ۱۹۸۷).

تحقیقات در زمینه گروه‌های تروریستی نشان داد که در تروریست‌های آلمان غربی ویژگی‌های برون‌گرایی و خودشیفتگی بسیار مشاهده شده است؛ یعنی تفکر دو قطبی دارند. افراد ناریسیم دنیا را به دو قطب خوب و بد تقسیم می‌کنند، گروه خوب یعنی خود، و دیگران گروه منفی و بد، جلوه‌گر می‌شوند و گروه میانی وجود نخواهد داشت (برلت^۵، ۲۰۰۴). لذا یکی از ویژگی‌های مشترک ایدئولوژی افراط‌گرایان دو شق کردن افکار است (کرنبرگ^۶، ۲۰۰۳). افکار سیاه و سفید دارند و همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند. چنین ایدئولوژی دنیا را به دنیای ایده آل و شریرانه تقسیم می‌کند؛ برای حفظ خود یا همان سفید و افراد درستکار باید با نیروی منفی و خبیث جنگید. به تدریج تروریست‌ها از دنیای

۱. Delusion Of Grandeur

۲. Narcissism

۳. Morph

۴. J.W, Crayton

۵. Berlet

۶. Kernberg

مثبت و واقعیت‌ها جدا شده و کم‌کم درگیر چیزی می‌شوند که فراکوئی آن را «جنگ خیالی» می‌نامد (فراکوئی^۱، ۱۹۸۲).

شخصیت ضداجتماعی

در مفهوم عام، اصطلاحات دیگر ستیز و جامعه ستیز^۲ نشان‌دهنده مفهوم غیر قابل پیش‌بینی بودن، غیر قابل اعتماد بودن، و عدم ثبات است. هر یک از دو اصطلاح در ترکیب با واژه تروریسم معنایی جدید به خود می‌گیرد: فرد دیگر ستیز به طور کلی بدون وجدان و قادر به انجام اعمال توصیف‌ناپذیر است، اما هیچ نشانه‌ظاهری از روان‌پریشی یا روان‌رنجوری از خود بروز نمی‌دهد. پل تاپان^۳ ۱۹۶۰ دیگر ستیزی را «شرایطی از نابهنجاری روان‌شناختی توصیف می‌کند که در آن نه از روان‌پریشی و نه از روان‌رنجوری تظاهر آشکاری وجود ندارد، اما نابهنجاری مزمنی در واکنش نسبت به محیط به چشم می‌خورد».

در یک طبقه‌بندی روان‌شناختی از شخصیت‌تروریست‌ها، آنها را یک شخصیت ضداجتماعی که جامعه ستیزند و بیماری روانی دارند، مطرح کرده‌اند (هادسون، ۱۹۹۹). تروریست‌ها اغلب سنگدل و فاقد عاطفه می‌باشند و حس‌ترحم در آنها وجود ندارد. عدم عاطفه در وجود این تروریست‌ها موجب می‌شود که نسبت به سختی وارد آمده بر بزه‌دیدگان احساس شرمندگی و پشیمانی نداشته باشند (کورادو^۴، ۱۹۸۱).

مرگ پرستی

به عقیده فروید روان‌انسان، عرصه کشاکش دو غریزه زندگی و مرگ است. اروس^۵ یا غریزه زندگی، موجب بقاء و استمرار حیات می‌شود. صیانت ذات، قوام

۱. Franco Ferracuti

۲. Antisocial

۳. Paul Tappan

۴. Corrado

۵. Eros

وجود، و توالد و تکثیر نفوس، بر اثر این غریزه پدید می آیند. تاناتوس^۱ یا غریزه مرگ، تمایل به گذشته دارد. خواستار پریشانی، بی شکلی، بی نظمی و بی جانی است، و می کوشد انسان را به مرحله پریشانی و بی سامانی جمادی بازگرداند. دو غریزه زندگی و مرگ پیوسته با یکدیگر در ستیز می باشند (اینیاس لپ، ۱۳۷۵). فروید واکنش های آگاهانه یا غیر آگاهانه بیمارانش را نسبت به مرگ، مورد توجه قرار داد. او مشاهده کرد که برخی افراد دیدگاه هایی نسبت به زندگی دارند که آشکارا منفی است. افراد مبتلا به بی اشتها^۲ و روانی^۳ وجود دارند که از خوردن غذا خودداری می کنند. این بیماری نشانه آن است که بیماران غالباً رؤیای مرگ خود و نیز مرگ نزدیکان را می بینند، ولی آن را به عنوان یک رویداد مسرت بخش می دانند و نه یک چیز غم آور. چنانچه نتوان به آنها غذا خورداند، خودداری آنها از خوردن غذا به مرگ آنها منجر خواهد شد. سایرین تلاش می کنند تا با زیاده روی در مصرف مشروبات الکلی یا سایر مسکرات، خود را نابود سازند. فروید که عادت داشت مسائل و امور را کلیت بدهد، کوشید تا تمامی رفتارهای خطرناک انسان را به عنوان مظاهر غریزه مرگ به شمار آورد. فروید معتقد است کسانی که در عملیات کوهنوردی، غواصی در عمق آب و اکتشافات بیابان ها و جنگل های بکر شرکت می کنند، به طور ناخودآگاه در جستجوی یک راه فرار از زندگی به سوی مرگ هستند. در یک کلمه از نظر فروید و پیروان او، هر چیز که خاصیتی خطرناک داشته باشد، مثل یک خطر جدی یا یک تلاش استثنایی، مواردی از پرخاشگری نسبت به خود و جلوه ای از تمایل به مرگ است. میل به نابود کردن خود یا دیگری در تحلیل نهایی به یک نتیجه می رسند، هر دوی آنها جلوه های همان خصومت نسبت به زندگی [یا غریزه مرگ] هستند.

فروید این نوع از انسان ها را در سنخ منشی مرده گرا^۳ قرار می دهد، چرا که این افراد جذب مرگ، اجساد و تباهی می شوند. وی هیتلر را مثال کاملی از سنخ مرده گرا می داند:

-
۱. Thanatos
 ۲. Anorexia
 ۳. Necrophilous

او مجذوب ویرانگری بود و بوی مرگ و میر برایش شیرین بود. در حالی که به نظر می آمد در سال های موفقیت خود، او تنها می خواست کسانی را نابود کند که آنها را دشمن می دانست، در دوران افول قدرت و در پایان دوره خود نشان داد که عمیق ترین رضایت خاطر وی در شاهد بودن ویرانی مطلق و کامل: نابودی مردم آلمان، اطرافیان او و خود او نهفته است. گزارشی از جنگ اول جهانی، که البته هر چند تأیید نشده است، ولی با این حال معنای جالبی دارد: سربازی هیتلر را دید که در یک حالت خلسه مانند، به اجساد خیره شده و خیال نداشت که از آنجا دور شود (فروم، ۱۹۶۴).

ناکامی - خشونت

بر اساس نظریه ناکامی - خشونت^۱، وقتی افراد از دست یافتن به هدف ناکام می مانند دست به پرخاشگری و خشونت می زنند. به عقیده دولارد^۲: «ناکامی همواره منجر به خشونت می شود و خشونت همواره نتیجه ناکامی است.»

بیشتر بدانیم:

احساس «اهمیت فردی» یک نفر - یعنی میل به مهم بودن، مورد احترام واقع شدن، میل به این که به چشم خود و دیگران کسی باشی - ممکن است به دلایل بسیاری از بین برود، چیزهایی مانند شکست فردی با حس سرافکنندگی و ننگی که برآمده از هم خوان نبودن با هنجارهای جامعه است. بررسی پیش زمینه زنان بمبگذار انتحاری این موضوع را یادآور می شود. اولین زن بمبگذار در یکی از مهم ترین مناقشات خاورمیانه، کسی بود که همسرش بعد از با خبر شدن از نازایی او طلاقش داده بود. درباره بمبگذاری دیگر، آثار سوختگی، چهره اش را از ریخت انداخته بود و به باور خودش این کار خانواده اش بوده که فهمیده بودند او رابطه ای عاشقانه داشته است. این زنان از داغ ننگی شخصی رنج می کشیده اند و در ادامه برای مأموریت های انتحاری داوطلب شده اند. این فقدان ارزش و اهمیت فردی هم چنین می تواند حاصل وضعیت یأس آور اقتصادی باشد؛ ممکن است از دل حس نابرابری و تبعیض سر برآورد که در میان مهاجران تجربه ای غیر معمول نیست؛ و ممکن است از این حس برآید که راه و روش اعتقادی فرد در جهان مورد تحقیر و استهزا است (کروگلنسکی^۳، ۲۰۱۴).

۱. Frustration - Aggression

۲. John Dolard

۳. آری دبلیو. کروگلنسکی استاد ممتاز کرسی روان شناسی در دانشگاه مریلند (به نقل از رویترز Reuters)

بر طبق این استدلال شخصیت نابهنجار فرد تروریست ریشه در ناکامی وی در زندگی شخصی اش دارد. این ناکامی منجر به کنش های فوق العاده خشونت آمیز علیه دیگران می شود. از این رو احساس بی کفایتی در زندگی فردی منجر به شکل گیری نوعی خشم یا احساس نفرت از جهان در نظر فرد می شود و به دنبال محل خروجی برای این خشم ورم کرده، از درون خود می گردد. بدین ترتیب تعارضات زندگی خصوصی به حوزه عمومی برون ریزی می شود و فضایی پرتنش و طوفانی در جامعه ایجاد می شود.

شخصیت اقتدار طلب

از نظر فروید انسانها بدون شک اسیر ناخودآگاه و اتّفاقات دوران گذشته خود هستند. به باور فروید انسان ها تحت تأثیر محرک هایی هستند که اغلب از وجود آنها آگاه نیستند. یکی از این محرک ها عقده ادیپ^۱ می باشد که همان احساس کودک به والد جنس مخالف خود می باشد. این اصطلاح به سومین مرحله از رشد روانی - جنسی فروید اشاره دارد که وی آن را بخشی مهمّ و جدایی ناپذیر از دوران کودکی می داند.

در عقده ادیپ کودک پدر را به عنوان جایگزین و رقیبی برای دوست داشتن مادر می بیند و بالعکس. به عقیده فروید حل ناموفق این تعارض می تواند به مشکلات بعدی در دوره جوانی و بزرگسالی فرد منجر شود. کونراد کلن در تحلیل تروریست هایی مانند «هانس یواخیم کلین»^۲ و «کارلوس»^۳ معروف به «شغال» مدعی است که تنفّر آگاهانه و ناآگاهانه نسبت به پدر هر کدام را به شورش خشونت آمیز علیه اقتدار یا «شخصیت های پدر مانند» هدایت کرده است.

از منظر روان کاوی تعارض های شخصی ناشناخته و حل نشده جنسی و پرخاشگری، نگرش ها را نسبت به دنیای سیاست شکل می دهند. فردی که از مراجع قدرت خشمگین، اما در عین حال از مقابله با آن ناتوان است، سازوکارهای

۱. Oedipus Complex

۲. انقلابی چپ و از همکاران شبکه کارلوس

۳. تروریست معروف بین المللی

دفاعی علیه این تهدیدات اتخاذ می‌کند. آدورنو^۱ در کتاب «شخصیت اقتدار طلب» نشان می‌دهد که چگونه شخصیت‌های اقتدار طلب، گروه‌های دون پایه و ضعیف‌تر ضعیف‌تر از خود را مسئول ناکامی‌های خود می‌دانند و یا غرایز سرکوب شده کودک کودک به وسیله والدین چگونه به سمت گروه‌های غیر خودی ضعیف همچون یهودیان یهودیان در آلمان نازی جا به جا می‌شود (اپتر و آندرین، ۱۳۸۰).

پرسش‌های مروری

۱. از دیدگاه روان‌شناسی سیاسی علت افراطی شدن افراد چیست؟
۲. فرایند پنج مرحله‌ای تروریست شدن کدامند؟
۳. اختلالات روانی افراد تروریست چند نوع است؟

پرسش‌های چهارگزینه‌ای

۱. رفتار سیاسی فرد افراطی توسط کدام نیرو شدیداً کنترل می‌شود؟
الف) مذهب ب) جامعه ج) ایدئولوژی د) گروه
۲. تفسیرهای متفاوت از یک رویداد توسط افراد گوناگون چه نام دارد؟
الف) افراطی‌گری ب) راشومون ج) تروریسم د) تعصب
۳. مهم‌ترین تعریف از تروریسم توسط چه کسی ارائه شده است؟
الف) اشمید ب) کاتم ج) جورج و ویلکاکس د) لندر
۴. نظریه انتخاب انگیزشی/عقلانی در تبیین تروریسم توسط چه کسی مطرح شده است؟
الف) سایاری ب) راسل و میلر ج) کریشناو د) گور
۵. کدام پژوهشگر در تحلیل خود از تروریسم بر «تنوع انگیزه‌ها» تأکید داشت؟
الف) جرالد پست ب) فردریک هکر ج) هورگان د) هوبارد
۶. وجه مشترک تروریسم و اسکیزوفرنیا کدام حالت است؟
الف) اختلال فکر ب) نشخوار ذهنی

۱. Theodor Adorno

- ج) پرخاشگری
 واقعیت
 د) قطع ارتباط با
۷. ویژگی‌هایی همچون هذیان بزرگ منشی، احساس مهم بودن، و قدرت داشتن مربوط به کدام نوع اختلال در تروریست‌ها می‌باشد؟
 الف) اسکیزوفرنیا ب) پارانوئید ج) خودشیفتگی د) ضداجتماعی بودن
۸. رابطه خودشیفتگی و تروریسم نخستین بار توسط چه کسی مطرح شد؟
 الف) مورف ب) کرایتون ج) کرنبرگ د) فراکوتی
۹. جمله: «تروریست‌ها اغلب سنگدل و فاقد عاطفه می‌باشند و حس ترحم در آنها وجود ندارد» اشاره به کدام ویژگی دارد؟
 الف) مرگ پرستی ب) ناکامی ج) ضداجتماعی بودن د) سادیسزم
۱۰. کونراد کلن تروریست‌هایی مانند «هانس یواخیم کلین» و «کارلوس» را بر اساس کدام مفهوم زیر تحلیل کرده است؟
 الف) عقده حقارت ب) عقده ادیپ ج) عقده الکترا د) ناکامی - پرخاشگری

فصل ۱۲

سازوکار رفتار سیاسی از دیدگاه اسلام

در فتنه‌ها چونان شتر دو ساله باش، نه پشتی
دارد که سواری دهد و نه پستانی تا او را
بدوشند.

نهج البلاغه، حکمت ۱

هدف کلی

آشنایی با ضروریات و سازوکارهای رفتار سیاسی در اسلام

هدف های یادگیری

- از شما دانشجوی محترم انتظار می‌رود پس از مطالعه این فصل بتوانید:
۱. منابع رفتار سیاسی در اسلام را نام برده و هر کدام را توضیح دهید.
 ۲. ضروریات رفتار سیاسی اسلامی را بیان کنید.
 ۳. صفات سلبی و ایجابی را شرح دهید.
 ۴. آسیب های رفتار سیاسی از دیدگاه اسلام را به اختصار توضیح دهید.

۱-۱۲. مقدمه

سیاست بخشی از منظومه منسجم اندیشه اسلامی تلقی می‌گردد و رویکرد مسلمانان به آن و رفتار سیاسی آنان ریشه در وحی، سنت و سیره معصومین(ع) دارد. بر این اساس مبانی سیاست حاکم بر نظام توحیدی عبارتند از: ولایت الهی، اطاعت از رهبران شایسته(پیامبران و جانشین های ایشان)، مشروط بودن اطاعت از رهبران، سلطه ناپذیری و عزت و کرامت انسانی، تأکید بر ایمان و تقوای الهی به عنوان رمز عزت و کرامت، عدالت جویی و ظلم ستیزی، ایمان به اصالت ارزش ها و اخلاق، ستیز با استکبار و سازش ناپذیری در مقابل ستمگران، حق گرایي و انتقادپذیری، هوشیاری در برابر بیگانگان، صلح جویی و امنیت جویی، و همزیستی مسالمت آمیز بر اساس محبت و رحمت(مؤسسه فرهنگی و هنری قدر ولایت، ۱۳۹۳).

۱۲-۲. منابع رفتار سیاسی در اسلام

- منابع رفتار سیاسی در اسلام به طور کلی از سه منبع منبعت می‌شود: ۱. قرآن ۲. احکام و ۳. سیره پیشوایان دین

۱۲-۲-۱. مبنای قرآنی سیاست

خداوند متعال در قرآن کریم حاکمیت، ولایت و سرپرستی همه جانبه مادی، معنوی، دنیوی و آخروی را مختص خدا، رسول و اولیای خاص او دانسته و فرموده فرموده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱. «سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.»

در نگاه قرآن، پرداختن به مسائل سیاسی و اجتماعی، اصلاح امور جامعه و برقراری مناسبات عادلانه، از اهداف نبوت و از تعالیم اساسی دین است و تشکیل حکومت و بروز رفتار سیاسی از مصادیق آن به شمار می‌رود.

۱۲-۲-۲ احکام و قوانین اسلامی

با نگاهی به احکام عبادی و اخلاقی اسلام در می‌یابیم، اغلب آن احکام، سیاسی بوده و همین جنبه سیاسی این احکام الهی است که منجر به دشمنی دشمنان اسلام گردیده است، و آلا احکام و عبادتی که سیاسی نباشد، دشمن لطمه ای از آن نمی‌بیند. در صدر اسلام احکام عبادی چون؛ نماز، حج، و جهاد در اماکنی چون؛ مصلاهی نماز جمعه و مسجد به عنوان تجسم مصادیق سیاسی احکام بوده اند و پیامبر اکرم (ص) از این اماکن برای مطرح کردن مسائل سیاسی و نقشه برای خنثی کردن توطئه دشمنان اسلام استفاده می‌کردند. به طوری که عموماً فرمان جهاد در مسجد صادر می‌شد.

۱۲-۲-۴ سیره پیشوایان و ائمه معصومین

یکی دیگر از موضوعاتی که نمایشگر سیاست در اسلام است، سیره پیشوایان دینی، انبیاء و معصومین(ع) می‌باشد. به لحاظ تاریخی، پس از پیامبر مکرم اسلام، امامان معصوم(ع) برای هدایت انسانها و زعامت امور اجتماعی و سیاسی آنها تلاش کردند که برخی از آنان در امر تشکیل حکومت موفق بودند و بعضی دیگر به دلیل وجود حکام و سلاطین ظالم و عدم معرفت و آمادگی مردم از مقام امامت، قادر بر تحقق آن امر نشدند اما همواره مردم را به وظایف سیاسی، اجتماعی شان توصیه و هشدار داده و آنان را آگاه می‌ساختند. از این رو در مکتب شیعه، امام یک رهبر سیاسی و پیشوای دینی محسوب می‌شود که هر دو منصب را با هم جمع کرده است و دوازده

۱. سوره مانده، آیه ۵۵

امام معصوم جانشینان بحق پیامبرند و در غیاب امام زمان (عج) ولایت فقیه عهده دار این مسئولیت خطیر می باشد.

۱۲-۳. ضروریات رفتار سیاسی اسلامی

برای انجام رفتار سیاسی ضرورت هایی وجود دارد. باور داشتن به این ضرورت ها و عمل به آن موجب بروز و ظهور رفتار سیاسی مناسب می شود. در اینجا به سه نوع از آنها می پردازیم:

۱۲-۳-۱. آگاهی و بینش سیاسی

هر کس بخواهد رفتار سیاسی درستی داشته باشد، نخستین گام آگاهی سیاسی است. اگر فردی آگاهی سیاسی مناسبی نداشته باشد، قطعاً رفتار سیاسی ناسالمی خواهد داشت. حضرت امام علی (ع) در خطبه ۱۵۴ درباره نقش آگاهی در عمل می فرمایند: «عمل کننده بدون آگاهی چون رونده ای است که بیراهه می رود، پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر می ماند، و عمل کننده از روی آگاهی، چون رونده ای بر راه راست است، پس بیننده باید به درستی بنگرد آیا رونده راه است یا واپس گرا؟^۱. ایشان در رابطه با نحوه برخورد با طلحه و زبیر در جنگ جمل به آگاهی سیاسی خود اشاره کرده و فرمودند: «بهوش باشید که شیطان حزب خود را بسیج کرده و سواره نظام و پیادگان خود را به خط نموده است. و این بینش و بصیرت من است که مرا یاور است. من نه خود را فریب داده‌ام و نه فریب کسی را خورده‌ام»^۲.

۱۲-۳-۲. اخلاق سیاسی

اصولاً انسان زمانی شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار خود، همه چیز را ویران می کند و به آتش می کشد. برای رسیدن به منافع نامشروع مادی،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰

جنگ به پا می‌کند و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر، تخم تفرقه و نفاق می‌پاشد و بی‌گناهان را به خاک و خون می‌کشد.

جایگاه اخلاق در دین مبین اسلام آن چنان والا و رفیع است که پیامبر اسلام (ص) اسلام (ص) هدف غایی رسالت خویش را اصلاح و تکمیل اخلاق می‌دانند و می‌فرمایند: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». «براستی که من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام»^۱.

۱۲-۳-۳. تقوای سیاسی

تقوا یک اصطلاح دینی و اخلاقی است و در منابع اسلامی، بسیار بر روی این معنا و مبنا تأکید شده است. در قرآن کریم آیات متعددی در خصوص تقوا بیان شده است: «اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ كُمْ اللَّهُ»^۲. «تقوا پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم (مصلح امور) می‌کند».

همچنین خداوند تقوا را بهترین ملاک برای ارزش آدمی معرفی کرده و می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۳. «گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست، همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است».

حضرت علی (ع) در خطبه ۱۶ نهج البلاغه، تقوا را چون مرکبی رهوار می‌دانند که سوارش را به سر منزل مقصود می‌رساند. آن حضرت می‌فرماید: «آگاه باشید همانا تقوا، چونان مرکب‌های فرمانبرداری هستند که سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می‌کنند».

۱۲-۴. صفات شخصیت

در تمام عرصه‌های زندگی آنچه که تعیین‌کننده و رقم‌زننده رفتارهای بعدی افراد است ویژگی‌ها، و به عبارت دیگر؛ صفات شخصیت اوست. این صفات هم می‌تواند

۱. بحارالانوار/ج ۱۶/ص ۲۱۰

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳

بهنجار(سازنده) باشد و هم نابهنجار(مخرب). در عرصه زندگی سیاسی نیز می‌توان این دو گونه صفت را به صفات ایجابی و سلبی به شرح زیر مورد ملاحظه قرار داد:

۱۲-۴-۱. صفات ایجابی

مجموعه صفاتی هستند که وجودشان در انسان باعث می‌شود تا بتوان رفتار سیاسی اسلامی و صحیح در قبال خود، خانواده و دیگران داشت. فرد با پرورش و تقویت این صفات و لحاظ نمودن آنها در رفتار سیاسی می‌تواند آن‌کنش و واکنشی را که در سبک زندگی اسلامی مورد تأکید دین مبین اسلام و بزرگان آن می‌باشد، از خود بروز دهد. برخی از این صفات عبارتند از: عقل، تدبیر، عدالت، صبر، مدارا، صداقت، گشاده رویی، ساده زیستی.

۱۲-۴-۲. صفات سلبی

پس از آنکه فرد در رفتار سیاسی صفاتی را در خود ایجاد نمود و آن را زیر بنای رفتار سیاسی خود قرار داد، صفاتی هم هستند که وجودشان باعث می‌شود تا توازن و تعادل و اسلامیت در رفتار سیاسی فرد از بین برود. لذا هر فرد بایستی خود را از این صفات زشت و ناپسند دور ساخته و نفس خویش را عاری از آنها نماید. این صفات، صفات سلبی نام دارند. از قبیل: کم‌تحملی، انتقادناپذیری، دروغگویی و نفاق، تندخویی، و اسراف و تجمل‌گرایی.

۱۲-۵. آسیب شناسی رفتار سیاسی

آسیب شناسی در همه عرصه‌های علم و دانش و به ویژه در علوم پزشکی و روان‌شناسی یکی از اجزاء لاینفک به شمار می‌رود. همانگونه که جسم انسان وقتی بیمار می‌شود و روان انسان وقتی به اختلالات روانی نزدیک می‌شود، نیاز به آسیب شناسی پیدا می‌کند، رفتار سیاسی نیز مستعد آسیب‌هایی است که باید به آن پرداخت تا از بروز خسارت جلوگیری شود. در اینجا به برخی از این آسیب‌ها می‌پردازیم:

۱۲-۵-۱. خودمحوری به جای خدامحوری

رشد خودمحوری و خودخواهی در انسان سبب می‌شود، رفته رفته تمایلات عالی و ارزشی و احساس‌های اخلاقی در درون او رو به انهدام گذارد. زیرا این گرایش‌های عالی، پرتوی از همان خودالهی یا خدامحوری انسان است و اگر انسان به جهت غلبه خودمحوری بتدریج از خود واقعی و الهی خویش دور شود، نسبت به آن بیگانه می‌گردد. البته برای این خودمحوری نیز مراتب و درجاتی از نظر شدت و ضعف وجود دارد که شدیدترین مرتبه آن همان است که از آن به خودپرستی تعبیر می‌شود. در این مرحله از خودبیگانگی انسان نیازهای کاذب و امیال مجازی فراوانی نیز پیدا می‌کند که در حالت سلامت فاقد آنهاست از قبیل: شهرت طلبی، مقام پرستی، جاه طلبی، ریاست طلبی، غرور، فخر فروشی، تجمل پرستی، و حرص و طمع.

اسلام با صفاتی از قبیل حسد، خودنمایی، جاه طلبی، کینه توزی، خودبرتربینی، نفاق و دروغگویی به شدت مبارزه می‌کند و از طرف دیگر صفاتی چون خیرخواهی، فروتنی، عفو و گذشت و امثال آن را که در نقطه مقابل صفات منشعب از خودخواهی قرار دارند، مورد تأکید قرار می‌دهد.

قرآن کریم در چند مورد با دستور «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ نه تنها اهل ایمان را از بدی کردن به دیگران باز داشته، بلکه پا را از این نیز فراتر گذاشته و آنها را به نیکی کردن در برابر بدی‌های دیگران توصیه فرموده است و به پاداش این عمل، وعده برخوردارگی از مقامات معنوی را داده است.

۱۲-۵-۲. گرایش به تمایلات نفسانی

در رفتار سیاسی از جمله تمایلات نفسانی که انسان به آن گرایش پیدا می‌کند در سه مورد؛ گرایش به قدرت (قدرت طلبی)، شهرت (شهرت طلبی) و ثروت (ثروت طلبی) خلاصه می‌شود.

این سه مورد از جمله آسیب‌های رفتار سیاسی می‌باشد که لازم است مورد توجه قرار گرفته و از رخنه این خصلت‌ها در انسان جلوگیری به عمل آید. در آموزه‌های دینی نیز بر پرهیز از این خصلت‌ها در رفتار سیاسی توصیه‌هایی شده است و خطر این صفت‌ها در وجود انسان بخوبی بیان گردیده است. حضرت علی (ع) با مذمت

۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۶

قدرت طلبی و ریاست فرمودند: «دوست داشتن ریاست، آدمی را از محبت خدای سبحان باز می‌دارد»^۱.

چنانکه طلحه و زبیر، مصداق کسانی این چنین بودند که جهل شان (ریاست طلبی و جاه پرستی) آنان را به ستیز با امام حق کشانید. جاه و ریاست آن گاه که معبود و معشوق شد، مسلخ ارزش های الهی می‌گردد و کسی که در وادی ریاست طلبی افتاد، دیگر برای او اخلاق، معنویت و ارزشها، بی معنا خواهد شد.

در حالی که رفتار سیاسی در اسلام همواره دارای مسئولیت بوده و نگاه اسلام به آن همچون امانت می‌باشد. از این رو رفتار سیاسی با این نگاه ویژه، جلوه هایی دارد یکی از آنها این است که «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند». اسلام هیچگاه اجاز نمی‌دهد برای رسیدن به هدف از هر راه و وسیله ای استفاده شود.

امیرالمؤمنین علی(ع) در این باره فرموده اند: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و روح را آفرید، اگر گروهی برای یاری من آماده نبود و حجت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی‌گشت و پیمان الهی با دانایان درباره عدم تحمل پرخوری ستمکار و گرسنگی ستمدیده نبود، مهار این زمامداری را به دوشش می‌انداختم و انجام آن را مانند آغازش با پیاله بی‌اعتنایی سیراب می‌کردم. در آن هنگام می‌فهمیدید که این دنیای شما در نزد من از اخلاط دماغ یک بز ناچیزتر است»^۲.

۱۲-۵-۳. عجب و کبر سیاسی

عجب و کبر سیاسی در آنجاها بیشتر نمایان می‌شود که افراد به واسطه گرایشات سیاسی و یا انجام برخی خدمات، دچار غرور کاذب شده و خود را نسبت به دیگر گروهها و جناح ها و یا افراد رقیب برتر ببینند. اینکه برخی افراد در رفتار سیاسی خود فکر می‌کنند، تنها آنها هستند که می‌توانند در مسندهای حکومتی و دولتی بنشینند، دچار نوعی عجب و کبر سیاسی هستند. دیگران را به حساب نیاوردن، خود را برتر از دیگران پنداشتن، خود را انقلابی تر از دیگران

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، ص ۲۰۷

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳

خواندن، همه این‌ها مصادیق عجب و کبر سیاسی است که خود از آسیب‌های رفتار سیاسی به شمار می‌رود.

حضرت علی(ع) درباره این صفت ناپسند چنین فرموده‌اند: «هر کسی به کردار کردار خود مغرور شود، خردش آسیب ببیند.»^۱

حضرت امام خمینی(ره) در کتاب چهل حدیث خود درباره مفاسد عجب می‌نویسد: «بدان که عجب خودش بنفسه از مهلکات و موبقات است و ایمان و اعمال انسان را به باد فنا می‌دهد و فاسد می‌کند.»^۲

۱۲-۵-۴. بدبینی و سوء ظن

بدبینی نقطه مقابل خوش‌بینی است و اگر زمانی به جای خوش‌بینی تکیه کند، علاوه بر از کف دادن دست آوردهای خوش‌بینی همچون؛ حاکم شدن جو دوستی و رفاقت، آسایش و سلامت، کم‌شدن اندوه و پاداش بهشت برین، نکبت‌هایی نیز به بار می‌آورد. امام علی(ع) درباره فرجام بدبینی فرموده‌اند: «بدگمانی کارها را تباه می‌سازد و زمینه بدیها را فراهم می‌سازد».^۳

۱. غررالحکم، ص ۳۰۸

۲. چهل حدیث، ص ۶۷

۳. شرح غررالحکم، جلد ۴، ص ۱۳۲

قرآن کریم نیز در این خصوص می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَٰكِن تَجَسَّسُوا»^۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها پرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است و جاسوسی نکنید.» بدبینی و سوء ظن در رفتار سیاسی نیز آثار مخربی دارد؛ چنانکه دشمنان اسلام نیز همواره با شگردها و ترفندهای گوناگون در صدد ایجاد و گسترش فضای بدبینی در جامعه اسلامی بوده و هستند.

۱۲-۵-۵. لجاجت

لجاجت از دیگر آسیب‌های رفتار سیاسی است که در اسلام شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته است. خداوند در قرآن کریم در این باره فرموده است: «بی‌تردید کسانی که کفر ورزیدند (و بر کفر خود اصرار دارند) بر آنها یکسان است. چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی ایمان نخواهند آورد»^۲. امیرالمؤمنین علی(ع) نیز در این باره فرموده‌اند: «لجاجت تدبیر را سست می‌کند»^۳. آن حضرت همچنین درباره ضرورت پرهیز از جدال و درگیری فرمودند: «هر کس از آبروی خود بیمناک است از جدال پرهیزد»^۴. امروزه در رفتار سیاسی بسیار دیده می‌شود که افراد به دلیل گرفتاری در دام لجاجت، نه تنها حق را نمی‌بینند بلکه منکر آن نیز می‌شوند. و با این رفتار هم به خودشان و هم به اطرافیان آسیب می‌زنند.

۱۲-۵-۶. عدم آگاهی و بصیرت سیاسی

در رفتار سیاسی بسیاری از افرادی که دچار لغزش می‌شوند، یا آگاهی کافی ندارند و یا فاقد بصیرت لازم برای تشخیص حق و باطل می‌باشند. کسی که آگاهی سیاسی کافی ندارد، علاوه بر محروم شدن از مزایای آگاهی، ممکن است مورد بازیچه دیگران قرار گیرد. فردی که آگاهی ندارد، همیشه تسلیم در برابر

^۱سوره حجرات، آیه ۱۲

^۲سوره بقره، آیه ۶

^۳نهج البلاغه، حکمت ۱۷۹

^۴نهج البلاغه، حکمت ۳۲

نظرات دیگران بوده و قدرت تصمیم‌گیری درست را از دست می‌دهد و سرانجام اینکه عدم آگاهی فرد، گاهی منجر به هلاکت وی می‌شود.

پس از کسب آگاهی، داشتن بصیرت نقش مهمی را در رفتار سیاسی دارد و چنانچه رفتار سیاسی فرد با بی بصیرتی همراه باشد، ضربات جبران ناپذیری را بر خود و جامعه وارد می‌سازد.

در روایتی از امام جعفر صادق(ع) درباره خطر بی بصیرتی در زندگی آمده است: «کسی که بدون بصیرت دست به اقدامی بزند، مانند کسی است که به بیراهه می‌رود، چنین کسی هرچه بر سرعت خود بیفزاید، جز دور شدن از مقصد نصیبی نخواهد داشت»^۱.

فردی که در رفتار سیاسی خود دچار بی بصیرتی است، از قدرت تجزیه و تحلیل محروم بوده و نمی‌تواند سره را از ناسره، درست را از نادرست و حق را از باطل تشخیص دهد.

۱۲-۵-۷. التقاط و انحراف سیاسی

التقاط در لغت به معنای برچیدن، بر گرفتن و مضمون و مطلبی را از جایی گرفتن است (فرهنگ معین). التقاط همچنین در فرهنگ علوم سیاسی، دست چین کردن خودسرانه و مکانیکی عقاید و اندیشه‌های ناهمگون، بدون پایداری روی اصول معین و مشخص تعریف شده است.

نمونه فکری و عملی التقاط سیاسی در صدر اسلام، خوارج در دوران امام علی(ع) بودند که با گرفتن پوسته اسلام، در مقابل ولایت ایستادند. امیرالمؤمنین علی(ع) در رابطه با التقاط فرمودند: «دشمن‌ترین آفریده‌ها نزد خدا دو نفرند: مردی که خدا او را به حال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شیفته بدعت است و مردم را گمراه کرده، به فتنه‌انگیزی می‌کشاند و راه رستگاری گذشتگان را گم کرده و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است. بار گناه دیگران را بر دوش کشیده و گرفتار زشتی‌های خود نیز می‌باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسان‌های نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است، در تاریکی‌های فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است. آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع‌آوری می‌کند که اندک آن

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۴۲۱

به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد.^۱

التقاط سیاسی تا امروز نیز وجود داشته است. چنانکه در پایان جنگ نهروان، شخصی به امام علی (ع) عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، همه خوارج کشته شدند. فرمود: نه هرگز، سوگند بخدا، از آنان نطفه‌هایی در پشت مردان، و ارحام زنان وجود دارند، هر موقعی که از آنان شاخی بروز کرد، بریده می شود، تا اینکه آخرین افراد آنان دزدانی لخت کننده مردم می شوند.»^۲

در دوران مبارزه ضد رژیم پهلوی دو جریان التقاط در ایران قابل بازشناسی است؛ یک جریان التقاط اصلاح طلب که نهضت آزادی سخن گوی آن است و یک جریان التقاط رادیکال که سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، نماد آن تلقی می شود. اشتراک این دو جریان بر بهره گیری از عنصر اسلام، اما در نهضت آزادی تلفیق با ناسیونالیسم و ملی گرایی و لیبرالیسم و در سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، تلفیق اسلام با مارکسیسم برابر آنچه اعضای سازمان پس از چرخش ایدئولوژیک در سال ۱۳۵۴ اعلام کردند، به عنوان علم مبارزه است (دارابی، ۱۳۹۰).

۱۲-۵-۸ افراط و تفریط

یکی از آسیب های دیگر در رفتار سیاسی، مشی افراط و یا تفریط می باشد که همین امر پیامدهای ناگواری را به همراه دارد. آموزه های اسلامی مسأله افراط و تفریط را نکوهش کرده و در مقابل، همگان را به اعتدال و میانه روی دعوت کرده است. خداوند متعال در قرآن کریم درباره اعتدال در امت اسلام می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»^۳. «و بدین گونه شما را امتی وسط (میانه) قرار دادیم.»

افراط و تفریط در رفتار سیاسی در گفتار و کردار؛ موضع گیری ها، برخوردهای سیاسی، اظهار نظرها و بسیاری از موارد دیگر نمود پیدا می کند. بسیار دیده شده است که افراد در رفتار سیاسی خود به دلیل گرایشات سیاسی خاص، فردی را آن چنان می

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۰

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۳

ستایند و گروه دیگر به دلیل عدم همراهی و هم نظری و با رویکرد تعصبات حزبی و جناحی، همان فرد را مورد اماج ملامت ها و سرزنش ها قرار می دهند که بر اساس آموزه های دینی هیچ کدام مورد تأیید نبوده و این روش از آسیب های رفتار سیاسی تلقی می شود.

حضرت علی(ع) درباره افراط و تفریط در ستایش دیگران می فرماید: «ستودن بیش از آنچه که سزاوار است نوعی چاپلوسی و کمتر از آن، درماندگی یا حسادت است»^۱. آن حضرت درباره زیاده روی در ملامت دیگران نیز فرمودند: «زیاده روی و افراط در ملامت، آتش لجاجت را بر می افروزد»^۲.

۱۲-۵-۹. باندبازی و تحزب گرایی

در یک رفتار سیاسی اگر نگاه حزبی حاکم باشد، تنها و تنها منافع حزب مهم بوده و منافع عمومی و مردم مورد توجه قرار نخواهد گرفت، این نگاه منجر به آسیب های جدی در رفتار سیاسی می شود، به طوری که ضعف ها و کاستی های افراد در درون حزب کمرنگ جلوه کرده و بالعکس ضعف ها و کاستی های رقیب بزرگنمایی شده و مورد سوء استفاده تبلیغاتی قرار می گیرد. از جمله دیگر آسیب های نگاه حزبی در رفتار سیاسی، رفتار و قضاوت غیرمنصفانه در برخورد با مسائل سیاسی است که در این حالت، معمولاً افراد حتی عملکرد مثبت رقیب را برنرفته با نگاه منفی به قضا یا نظر می کنند. این افراد به محض بالا آمدن حزب متبوع، با تغییر صدوهشتاد درجه ای به یکباره مثبت نگر شده و منتقدین حزب خود را مورد سرزنش قرار می دهند.

حضرت امام خمینی (ره) در مجموع سخنان خود تحزب گرایی را مانع رشد کشور دانسته و آن را عامل تفرقه و دشمنی بیان کرده اند. ایشان در جایی فرمودند: «ما اگر رشد سیاسی داشته باشیم، حالا یک کشوری که از خودمان شده و می توانیم در این کشور زندگی صحیح بکنیم، زندگی انسانی بکنیم، زندگی آزاد و مستقل بکنیم، نباید همه گروه گروه بشویم که در ظرف مثلاً چند ماه، دوستان

^۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷

^۲. میزان الحکمه، جلد ۸، ص ۵۴۶

گروه با اسماء مختلف و با حرف های مختلف و باز همان مسائلی که در صدر مشروطیت برای شکستن آن قدرت هایی که آن وقت مجتمع شده بودند، باز حالا دوباره مشغول شدند و آن وقت هم با حزب بازی و احزاب متعدد و اینها و مع الاسف الاسف احزاب هم که در این ممالک پیدا می شود همه مخالف با هم و همه توی سر سر هم میزنند! نباید حالا مردم یک همچون کاری را بکنند.»^۱

۱۲-۵-۱۰. غفلت و اعتماد به دشمن

یکی دیگر از آسیب های جدی در رفتار سیاسی، غفلت و اعتماد به دشمن است، برخی افراد در رفتار سیاسی، از کید دشمن غافل بوده و بدون توجه به اهداف آنها گام بر می دارند.

حضرت آیت الله خامنه ای در سخنانی ضمن اشاره به فرازهایی از قرآن کریم و توجه دادن به عدم غفلت از دشمن فرمودند: «شما ببینید از اول تا آخر قرآن، خدای متعال چقدر اسم شیطان و شیطان صفتها و ابلیس را آورده؛ چقدر اسم فرعون و نمرود و قارون و دشمنان پیغمبر در زمان بعثت آمده و چقدر این ها در قرآن تکرار شده. داستان ابلیس و شیطان در قرآن تکرار شده. میشد یک بار خدای متعال بگوید، برای اطلاع کافی بود. این برای این است که هیچ وقت نباید از کید دشمن غافل بود. امیرالمؤمنین فرمود: «و من نام لم ینم عنه»؛ اگر شما توی سنگر خواب تان برد، لازمه اش این نیست که دشمن شما هم که روبه رو نشسته، او هم توی سنگرش خوابش برده باشد؛ نه، ممکن است شما خوابت برده باشد، او بیدار باشد؛ آن وقت پدرتان درآمده است. نباید غفلت کرد. و می بینید که غفلت می شود.»^۲

۱۲-۵-۱۱. عدم استقامت و ترک مبارزه

عدم استقامت و پایداری و ترک مبارزه یکی دیگر از آسیب های رفتار سیاسی است. بسیاری از لغزش های جبهه خودی- که زمینه ساز نفوذ دشمن می شود - شبهات نظری و علمی و یا اشتباه در تشخیص حق و باطل نیست، بلکه ترک صحنه نبرد با دشمن برای حفظ جان و مال و نیز شهرت طلبی و دنیازدگی است. در طول

^۱ صحیفه امام، جلد ۱۰، ص ۳۷۵

^۲ بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با وزیر علوم و استادان دانشگاه تهران، ۱۳/۱۱/۱۳۸۸.

تاریخ پرفراز و نشیب اسلام و مبارزات مختلف از جمله انقلاب اسلامی ایران، فراوان بوده اند مبارزان و انقلابیونی که ابتدا در صحنه مبارزان حضور داشته و با جدیت در قول و عمل اعلام حضور کرده اند، اما دیری نپاییده که به دلایل مختلف از جمله ترس از کشته شدن، حفظ مال و منال، و خستگی و ناامیدی صحنه را رها کرده و منزوی شده اند و یا به دام تطمیع دشمن گرفتار آمده اند. به همین دلیل خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»^۱. «پس همچنانکه دستور یافته‌ای پایداری کن و نیز هر کس که با تو روی به سوی خداوند آورده است [چنین کند]».

حضرت اباعبدالله الحسین(ع) در اوّلین سخنرانی خود در کربلا، علّت دگرگونی روحی کوفیان، یعنی پایبند نبودن به قول و عدم استقامت در رفتار سیاسی آن روز را چنین تحلیل کردند و فرمودند: «مردم برده های دنیا هستند و دین لقلقه زبان شان است! حمایت و پشتیبانی شان از دین تا آنجاست که زندگی شان در رفاه است و آنگاه که در امتحان قرار گرفتند، دینداران کم خواهند بود!»^۲

۱۲-۵-۱۲. نداشتن خط مشی و معیار سیاسی

در رفتار سیاسی ممکن است برخی افراد بدون داشتن خط مشی، شاقول، ترازو، و شاخص عمل نمایند. این افراد که اصطلاحاً به نام عوام شناخته می شوند، عموماً نمی خواهند بدانند که چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است. در واقع آنها نمی خواهند بفهمند، بسنجند و مسائل را تجزیه و تحلیل کنند. بر این اساس، عوام تابع جوّند و یا به اصطلاح «حزب بادند». هر طرف باد بوزد آنان را جابجا می کند!

در رفتار سیاسی، افرادی در جامعه وجود دارند که هیچ گونه واکنشی به مسائل پیرامونی شان و اتفاقات و رویدادها نشان نمی دهند. دلیل این رفتار آنها می تواند مواردی چون: عدم شناخت رفتار سیاسی، ترس از ورود به مسائل سیاسی به خاطر ترس از لطمه اجتماعی و ترس از درگیری و مشاجره با دیگران،

۱. سوره هود، آیه ۱۱۲

۲. تحف العقول، ص ۱۷۶

نامیدی و یأس و بیهوده دانستن حرکت سیاسی و هزاران عذر و بهانه ای که موجب این بی‌اعتنایی به مسائل می‌شود، باشد.

حضرت آیت الله خامنه‌ای درباره اهمیت داشتن خط و مشی و شاخص در رفتار رفتار سیاسی می‌فرمایند: «اگر ملتی قدرت تحلیل خودش را از دست بدهد، فریب و شکست خواهد خورد. اصحاب امام حسن، قدرت تحلیل نداشتند؛ نمی‌توانستند بفهمند که قضیه چیست و چه دارد می‌گذرد. اصحاب امیرالمؤمنین، آنهایی که دل او را خون کردند، همه مغرض نبودند؛ اما خیلی از آنها - مثل خوارج - قدرت تحلیل نداشتند. قدرت تحلیل خوارج ضعیف بود. یک آدم ناباب، یک آدم بدجنس، یک آدم زبان‌دار پیدا می‌شد و مردم را به یک طرف می‌کشاند؛ شاخص را گم می‌کردند. در جاده، همیشه باید شاخص مورد نظر باشد. اگر شاخص را گم کردید، زود اشتباه می‌کنید.»^۱

با این وصف، شاخص و تراز رفتار سیاسی، اسلام ناب محمدی (ص) و ولایت مطلقه فقیه است.

۱۲-۵-۱۳. قانون‌گریزی

در مقابل قانون‌مداری، قانون‌گریزی قرار دارد و یکی از متداول‌ترین آسیب‌های جدی رفتار سیاسی است. قانون‌گریزی معمولاً از سوی کسانی رخ می‌دهد که برای رسیدن به اهداف خود، نمی‌خواهند مسیر قانون و ضوابط اجتماعی را طی کرده و به هدف برسند.

توجه به قانون اساسی در نگاه بنیانگذار کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) نیز با ادبیاتی خاص بسیار چشمگیر است. در جایی که بسیار معروف است ایشان می‌فرمایند: «نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. «غلط می‌کنی قانون را قبول نداری؛ قانون تو را قبول ندارد». نباید از مردم پذیرفت، از کسی پذیرفت، ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌توانی قبول نداشته باشی. مردم رای دادن به این‌ها، مردم ۱۶ میلیون تقریباً یا یک قدری بیشتر رای دادن به قانون اساسی. مردم که به قانون اساسی رای دادند منتظرند که قانون اساسی اجرا بشود؛ هر کس از هر جا صبح بلند می‌شود

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار افشار مختلف مردم، ۱۳۷۰/۰۱/۲۶

بگوید من شورای نگهبان را قبول ندارم، من قانون اساسی را قبول ندارم، من مجلس را قبول ندارم، من رئیس‌جمهور را قبول ندارم، من دولت را قبول ندارم. نه! همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید، ولو برخلاف رأی شما باشد. باید بپذیرید، برای این که میزان اکثریت است؛ و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون نیست و مخالف اسلام هم نیست، میزان است که همه باید بپذیریم.»^۱

پرسش های مروری

۱. منابع رفتار سیاسی در اسلام کدامند؟
۲. ضروریات رفتار سیاسی اسلامی چیست؟
۳. صفات ایجابی و سلبی کدامند؟
۴. آسیب های رفتار سیاسی از دیدگاه اسلام چند مورد است؟

پرسش های چهارگزینه ای

۱. در مکتب شیعه رهبر سیاسی همان است.

(الف) پیامبر	(ب) امام معصوم(ع)
(ج) ولایت فقیه	(د) هر سه مورد
۲. کدام گزینه جزو ضروریات رفتار سیاسی در اسلام نمی باشد؟

(الف) آگاهی و بینش	(ب) تقوا	(ج) تیپ ظاهری	(د) اخلاق
--------------------	----------	---------------	-----------
۳. کدامیک از موارد زیر از صفات ایجابی نمی باشد؟

(الف) کم تحملی	(ب) تدبیر	(ج) عدالت	(د) عقل
----------------	-----------	-----------	---------
۴. انتقادناپذیری و نفاق جزو کدام صفات فردی محسوب می شود؟

(الف) شخصیت	(ب) سلبی	(ج) ایجابی	(د) رفتار سیاسی
-------------	----------	------------	-----------------
۵. کدام مورد جزو تمایلات نفسانی در رفتار سیاسی نمی باشد؟

(الف) قدرت طلبی	(ب) شهرت طلبی	(ج) ثروت طلبی	(د) عدالت طلبی
-----------------	---------------	---------------	----------------

۱. صحیفه امام، جلد ۱۴، صفحه ۳۷۸

پاسخنامه پرسشهای چهار گزینه ای

فصل اول

۱.ب ۲.الف ۳.ج ۴.الف ۵.ج ۶.الف ۷.د ۸.ج ۹.د ۱۰.الف ۱۱.د ۱۲.د
۱۳.د ۱۴.ج ۱۵.ب ۱۶.ج

فصل دوم

۱.د ۲.ب ۳.ب ۴.الف ۵.ج ۶.د ۷.ب ۸.ج ۹.الف ۱۰.ب ۱۱.الف ۱۲.د
۱۳.ج ۱۴.د ۱۵.ج ۱۶.ب

فصل سوم

۱.الف ۲.ج ۳.الف ۴.ب ۵.د ۶.ب ۷.ج ۸.الف ۹.د ۱۰.ب ۱۱.د ۱۲.ج

فصل چهارم

۱.الف ۲.ج ۳.ب ۴.ب ۵.د ۶.الف ۷.ج ۸.د ۹.ب ۱۰.الف ۱۱.ج ۱۲.الف
۱۳.ب ۱۴.الف ۱۵.ج

فصل پنجم

۱.ب ۲.الف ۳.ج ۴.الف ۵.ج ۶.ب ۷.د ۸.ب ۹.ج ۱۰.ب

فصل ششم

۱.ب ۲.ب ۳.الف ۴.ج ۵.الف ۶.د ۷.ب ۸.د

فصل هفتم

۱.الف ۲.ب ۳.د ۴.ب ۵.د ۶.د ۷.د ۸.الف ۹.ج ۱۰.ج ۱۱.ب ۱۲.الف ۱۳.ج
۱۴.ب

فصل هشتم

۱.د ۲.الف ۳.ب ۴.ج ۵.ب ۶.د ۷.د ۸.ج ۹.ب ۱۰.الف

فصل نهم

۱.ج ۲.ب ۳.ج ۴.د ۵.ج ۶.الف ۷.ب ۸.د ۹.ج ۱۰.د

فصل دهم
ب.۱ د.۲ ب.۳ الف.۴ ج.۵ الف.۶ ج.۷ ب.۸ د.۹ د.۱۰ الف.۱۱ د.۱۲ ب.۱۳ ج.

فصل یازدهم
ج.۱ ب.۲ الف.۳ ج.۴ ب.۵ ج.۶ ب.۷ ب.۸ الف.۹ ج.۱۰ ب.

فصل دوازدهم
د.۱ ج.۲ الف.۳ ب.۴ ب.۵ ج.۶ د.۷ د.۸ الف.

واژه نامه

Public Opinion	افکار عمومی	Stimulus Effect	اثر تحریک
Right-Wing	اقتدارگرایی راست گرایانه	Defensive Avoidance	اجتنابی دفاعی
Authoritarianism		Respect	احترام
Magnetic Resonance	ام آر آی	Diffuse Feelings	احساسات پراکنده
Imaging		Object-Specific	احساسات خاص
Selective Retention	انباشت انتخابی	Feelings	
Publishing	انتشار	Perception	ادراک
Transference	انتقال	Selective Perception	ادراک انتخابی
Rational Men	انسان عقلانی	Distorted	ادراک تحریف شده
Dehumanization	انسانیت زدایی	Common Will	اراده عمومی
Flexibility	انعطاف پذیری	Militarism	ارتش سالاری
Revolution	انقلاب	Instrumental Values	ارزش ابزاری
Cognitive Revolution	انقلاب شناختی	Values	ارزش ها
Denial	انکار	Terminal Values	ارزش های نهایی
Idealism	ایده آلیسم	Alienation	از خود بیگانگی
Sadism	آزارگری	Analogical Reasoning	استدلال قیاسی
Phallic	آلتی	Schizotypal	اسکیزوفرنی گونه
Action Tendency	آمادگی برای عمل	Schizoid	اسکیزوئید
Amygdala	بادامی شکل	Schizophrenia	اسکیزوفرنیا
Play therapy	بازی درمانی	Pleasure Principle	اصل لذت
Agenda setting	برجسته سازی	Reality Principle	اصل واقعیت
Extrovert	برونگرا	Anxiety	اضطراب
Apathetic	بی تفاوت	Basic Anxiety	اضطراب اساسی
Xenophobia	بیگانه هراسی	Confidence-Self	اعتماد به نفس
Anorexia	بی اشتهایی روانی	Trust Worthiness	اعتماد پذیری
paradigm	پارادایم	Overt opinions	افکار آشکار
Paranoia	پارانویا	Covert Opinions	افکار پنهان

Exploitative	جهت گیری بهره‌کش	Leadership	پدیده رهبری
	Orientation	Authoritarian	پرخاشگری اقتدارگرایانه
Receptive	جهت گیری گیرنده	Aggression	پردازش اطلاعات
	Orientation	Information	پردازش اطلاعات
Hoarding	جهت گیری محترک	Processing Approach	پرسونا
	Orientation	Persona	پیش مغز
Biophilous	جهت گیری زنده‌گرا	Prefrontal Cortex	تاریخچه روانی
Necrophilous	جهت گیری مرده‌گرا	Psychohistory	تأیید
Interactionist	چشم انداز تعامل گرا	Approval	تبعیت
	Perspective	Authoritarian	تبعیت اقتدارگرایانه
Partisan	حساس و حرارتی	Submission	تبلیغات
Government	حکومت	Propaganda	تبلیغات سیاسی
	Anger	Propaganda	تحریف
Political Violence	خشونت سیاسی	Distortion	تحریک پذیری
Fundamental	خطای بنیادی اسناد	Irritability	تحلیلی
	Attribution Error	Analytical	ترس
Aberrant Thinking	خطای فکر	Fear	تعارض روان شناختی
Cyclothymic	خلق ادواری	Psychological	تعارض
	Mood	Conflict	تعارض قومی
Self-Censorship	خود سانسوری	Ethnic Conflict	تعیین هویت گروهی
	Self-Image	Group	تعیین هویت گروهی
Excessive	خودبزرگ بینی مفرط	Identification	تفکر امکان پذیری
	Grandiosity	Possibility Thinking	تقویت
Self - Concept	خودپنداره	Reinforcement	تکانه
Narcissism	خودشیفتگی	Impuls	تلقین پذیری
Ego-centrism	خودمحوری	Suggestibility	تغیر باستانی
Attitudinal Clusters	خوشه‌ی نگرشی	Ancient Hatred	توتالیتیر
Political	دروازه بانی سیاسی	Totaliter	توجه انتخابی
	Gatekeeping	Selective Attention	توهم
Introversion	درون گرایی	Illusion Of	توهم آسیب‌ناپذیری
	Enemy	Invulnerability	جابجایی
Ego - Defense	دفاع از من	Displacement	جامعه پذیری سیاسی
Sadomasochism	دگرآزاری/خودآزاری	Political	جامعه ستیز
	State	socialization	جنگ سرد
Splitting	دو نیمه کردن	Antisocial	جنون خودبزرگ بینی
	Oral	Cold War	جهت گیری بازاری
Empiricism	دیدگاه تجربه گرایی	Megalomania	جهت گیری
	Media	Marketing	جهت گیری
News Media	رسانه های خبری	Orientation	جهت گیری

شناختی	شرح حال روان	Wombenvy	رشک رحم
	Psychobiography	Behavior	رفتار
Operant	شرطی سازی عامل	political behavior	رفتار سیاسی
	Conditioning	Psychosis	روان پریش
	Public Conscience	psychology	روان شناسی
	Self Defeat	Associationism	روان شناسی تداعی گرا
	Social Cognition	Political	روان شناسی سیاسی
	Cognitive	Psychology	روان شناسی
	Chauvinism		روان شناسی نابهنجاری
	Manic-Depressive	Psychobiography	Psychobiography
	Naturalism	Neurotic	روان نژند
	Nurture - Natur	Zeitgeist	روح زمان
	Schema	Public Spirit	روح عمومی
	Habituate	Methodology	روش شناسی
	Affect	Social	رویکرد سلطه‌ی اجتماعی
	Esteem-Self	Dominance Theory	ریخت اصلاح گر
	Oedipus Complex	Leadership	رهبری
Superiority	عقده برتری طلبی	Reformer	ریخت آشوبگر
	Complex	Agitator	ریخت مدیر
Inferiority Complex	عقده حقارت	Administrator	رنالیسم
	Cognitive Science	Realism	زبان بدن
	Pragmatist	Body Language	زیست سیاسی
	Eros	Biopolitics	ژن خودخواهی
	Thanatos	Gene The Selfish	ساقه‌ی مغزی
	Fascism	Brain Stem	سایه
	Distancing	Shadow	سائق
	Projection	Drive	سرکوب
	Super Ego	Repression	سلطه گر
	Mental Process	Dominance	سوءظن
	Charisma	Suspiciousness	سیاست
	Stress	Politic	شاخص تمایل سیاسی
	Active-Positive	Index of political	perdisposition (IPP)
	Active-Passive	Philosopher King	شاهان فیلسوف
	Active-Negative	Rumor	شایعه
	Credibility	Pseudo Opinions	شبه افکار
	Omnipotence	Personality	شخصیت
	Conventionalism		

Nazism	نازیسم	Ventromedial	قشر پس سری مغز
Unconscious	ناهشیار	Prefrontal Cortex	قشر پیشانی
Cognitive	ناهماهنگی شناختی	Dorsolateral	قشر پیشانی جانبی
Dissonance	نخاع شوکی	Prefrontal Cortex	قشر پیشانی
Spinal Cord	نخبه	Anterior	قشر سینگولیت قدامی
Elit	نخستی	Cingulated Cortex	قشر مخ
Primate	نظریه اقتضایی	Cerebral Cortex	قشر مخ
Contingency	نظریه بزرگ مرد	Snap Judgments	قضاوت های عجولانه
Great-Man Theory	نظریه توقعات فزاینده	Holistic	کل گرا
Repressing	نظریه سرکوب غرایز	Holistical	کل نگری
Instincs	نظریه محرومیت نسبی	Arche Type	کهن الگوها
Relative	نظریه مدیریت وحشت	Gathering	گردآوری
Deprivation	نظریه ناکامی - پرخاشگری	Ingroups	گروه خودی
Terror	نظریه ی اسنادی	Outgroups	گروه غیر خودی
Management Theory	نظریه ی طرحواره	Disruption	گسیختگی
Field Theory	نظریه ی هویت اجتماعی	Stubbornness	لجاجت
- Frustration	نظریه نفوذ اجتماعی	Libido	لیبیدو
Aggression	نگرش	Us Versus Them	ما علیه آنها
Attribution Theory	نگرش های سیاسی	Positive-Negative	مثبت گرا - منفی گرا
Schema Theory	نهاد	Stimulus-Response	محرک - پاسخ
Social Identity	واکنش وارونه	Enviorment	محیط
Theory	وضعیت گرا	Cerebrum	مخ
Social Influence	هذیان	Cerebellum	مخچه
Attitude	هذیان عظمت	Propaganda model	مدل پروپاگاندا
Political Attitudes	هراس	Self-Interest of	مدل خود علاقه مندی
Id	هماهنگی	Model	مدل
Reaction Formation	همبستگی هایی توهمی	Imitative Behavior	مدل رفتار تقلیدی
Situationism	Correlations	Model	مدل
Delusion	همدردی تحریف شده	Conflict Management	مدیریت تعارض
Delusion Of Grandeur	Compassion	Phallic Stage	مرحله تناسلی
Panic	هویت	Independent	مستقل
Consonance	Party Identity	Anal	مقعدی
Illusory	هویت حزبی	Compensatory	مکانیزم های دفاعی جبرانی
Correlations		Defence	دفاع
Twisted		Ego	من
Compassion		Necrophilous	منشی مرده گرا
Identity		Possive-Positives	منفعل - مثبت گراها
Party Identity		Collection	ناخود آگاه جمعی
		Unconscious	ناخود آگاه

هیجان Emotion

منابع

الف: منابع فارسی

- ابنشتاین، ویلیام؛ فاگلمان، ادوین (۱۳۷۶)، *مکاتب سیاسی معاصر (نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم)*، مترجم حسینعلی نودری، انتشارات نقش جهان ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۸۶)، *میانی سیاست*، تهران: نشر توس
- اپتر، دیوید ای؛ چارلز اف، آندریین (۱۳۸۰)، *اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی*، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- اتکینسون، ریچارد و همکاران (۱۳۸۷)، *زمینه روان‌شناسی هیلگارد*، ترجمه محمدنقی براهنی و همکاران، انتشارات رشد
- احمدی بابک (۱۳۹۰)، *خاطرات ظلمت (درباره ی سه اندیشگر مکتب فرانکفورت)*، نشر مرکز
- احمدی طباطبایی، سیدمحمدرضا (۱۳۸۷)، *اخلاق و سیاست (رویکردی اسلامی و تطبیقی)*، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- ارسطو (۱۳۶۴)، *سیاست*، حمید عنایت، ناشر؟.
- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۷)، *فهم نظریه های سیاسی*، فرهنگ رجایی، نشر آگه
- اسکینر، بی اف (۱۳۹۱)، *فراسوی آزادی و شان*، ترجمه علی اکبر سیف، نشر دوران
- اشپریر، مانس (۱۳۸۴)، *بررسی روان‌شناختی خودکامگی*، ترجمه علی صاحبی، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۷)، *فلسفه سیاسی چیست؟*، فرهنگ رجایی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- افروز، غلامعلی (۱۳۸۳)، *روان‌شناسی شایعه و روش های مقابله*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- افلاطون (۱۳۹۰)، *جمهور*، فؤاد روحانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- اکسفورد، بری؛ هاگینز، ریچارد (۱۳۸۷)، *رسانه های جدید و سیاست*، بابک ذریبکی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- انجمن روان پزشکی آمریکا (۱۳۹۳)، *دی اس ام فور تی آر (متن تجدید نظر شده راهنمای تشخیصی و افتاری اختلال‌های روانی DSM-IV-TR)*، مترجم محمدرضا نیکخو، نشر سخن
- اوداینیک، ولادیمیر والتر (۱۳۸۹)، *یونگ و سیاست*، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی
- اولسون، دیوید (۱۳۸۷)، *رسانه ها و نمادها*، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: انتشارات سروش
- آدلر، آلفرد (۱۳۷۰)، *روان‌شناسی فردی*، ترجمه حسن زمانی شرفشاهی، تهران: نشر تصویر
- آرنت، هانا (۱۳۹۱)، *انقلاب*، عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی
- آشفته تهرانی، امیر (۱۳۹۰)، *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای ارتشی*، نشر دانژه

- آلاردیس، گیلبرت (۱۳۷۱)، *جایگاه فاشیسم در تاریخ اروپا*، ترجمه حشمت الله رضوی، تهران: انتشارات کیهان
- آپورت، گوردون و همکاران (۱۳۷۲)، *روان‌شناسی شایعه*، ترجمه ساعد دبستانی، تهران: انتشارات سروش
- آپورت، گوردون؛ ادوارد جونز (۱۳۷۱)، *روان‌شناسی اجتماعی از آغاز تاکنون*، ترجمه محمدتقی منشی طوسی، مشهد: آستان قدس رضوی
- آیزن، اسپاک (۱۳۸۳)، *نگرش‌ها و شخصیت و رفتار*، ترجمه جعفر نجفی زند، نشر روان.
- آیور، مک (۱۳۴۴)، *جامعه و حکومت*، ترجمه ابراهیم علی کئی، تهران: نشر کتاب
- باتامور، تام (۱۳۸۰)، *مکتب فرانکفورت*، حسینعلی نوزری، نشر نی
- باتامور، تی.بی (۱۳۸۱)، *نخبگان و جامعه*، علیرضا طیب، نشر شیرازه
- بالاندیه، ژرژ (۱۳۷۴)، *انسان‌شناسی سیاسی*، فاطمه گیوه چیان، نشر آران
- بدار، لوک و همکاران (۱۳۸۱)، *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه حمزه گنجی، تهران: نشر ساوالان
- برجعی، احمد؛ عبدالملکی، سعید (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی جنایی*، انتشارات دانشگاه پیام نور
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۳)، *روان‌شناسی سیاسی*، انتشارات سمت
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی*، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین
- بشیریه، حسین (۱۳۹۰)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، جلد ۱ و ۲، نشر نی
- بشیریه، حسین (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای سیاسی در زندگی اجتماعی)*، نشر نی
- بورديو، پی.یر (۱۳۹۰)، *تمايز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی*، حسن چاوشیان، نشر ثالث
- بورلاتسکی، فیودور (۱۳۶۰)، *قدرت سیاسی، ماشین دولتی*، ترجمه رهسپر، تهران: نشر آموزگار
- بورنهام، پیترو و دیگران (۱۳۸۸)، *روش‌های پژوهش در سیاست*، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- بوستنی، جیانکارلو (۱۳۷۹)، *درس‌های قرن بیستم*، هرمز همایون پور، نشر فرزاد روز
- بوشه، راجر (۱۳۸۷)، *نظریه‌های جبرایت از افلاطون تا آرنست*، فریدون مجلسی، انتشارات مروارید
- پارکه، بیکهو و دیگران (۱۳۸۳)، *قدرت فرهنگ*، ضیاء تاج‌الدین، اداره کل پژوهش‌های سیما
- پالمر، مونتی؛ اشترون، لاری؛ گایل، چارلز (۱۳۷۱)، *نگرشی جدید به علم سیاست*، منوچهر شجاعی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه
- پرایس، وینسنت (۱۳۹۰)، *افکار عمومی*، علی رستمی و الهام میرتهامی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پرفیت، آلن (۱۳۷۸)، *پاسخ‌هایی به خشونت*، ترجمه دکتر مرتضی محسنی، انتشارات گنج دانش
- پرون.م.ور (۱۳۷۱)، *روان‌شناسی بالینی*، پریرخ دادستان و محمود منصور، انتشارات دانشگاه تهران.
- پروین، لارنس ای (۱۳۷۲)، *روان‌شناسی شخصیت (نظریه و تحقیق)*، جوادی، محمد جعفر، کدیور پروین، مؤسسه فرهنگی رسا.
- پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (۱۳۸۶)، *اندیشه سیاسی در گفت‌وگوهای علوی*
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۹)، *نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایندها و پیامدها*، انتشارات سمت
- تاپیا، کلود و همکاران (۱۳۷۹)، *درآمدی بر روان‌شناسی اجتماعی: مجموعه ضرورت‌های جامعه‌شناسی روانی*، مرتضی کتبی، تهران: نشر نی
- تاد، جودیت، بوهارت، آرتورسی (۱۳۸۳)، *اصول روان‌شناسی بالینی و مشاوره*، مهرداد فیروزبخت، مؤسسه فرهنگی رسا.
- تانسی، استیون (۱۳۹۰)، *مقدمت سیاست*، هرمز همایون پور، نشر نی
- تبریزنیا، حسین (۱۳۷۱)، *علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران*، تهران: نشر بین‌الملل

- تد رابرت، گر (۱۳۸۸)، *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟*، علی مرشد زاد، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- تورلو، ریچارد (۱۳۸۹)، *فاشیسم*، ترجمه باقر نصیری، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه جاوت، گارت؛ آدائل، ویکتوریا (۱۳۹۰)، *تبلیغات و اقناع*، حسین افخمی، انتشارات همشهری
- جعفریور کلوری، رشید (۱۳۸۹)، *فرهنگ سیاسی در ایران*، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۵)، *حکمت اصول سیاسی اسلام (ترجمه و تفسیر فرمان مالک اشتر)*، موسسه تدوین و نشر علامه محمدتقی جعفری
- جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹)، *مفاسد اخلاقی شاه و خاندانش*، تهران، جهان کتاب
- حسین، حسینی (۱۳۷۸)، *حزب و توسعه سیاسی*، نشر آمن
- حکیم آرا، محمدعلی (۱۳۸۸)، *روان‌شناسی رسانه*، انتشارات دانشکده صداوسیما
- خدایپناهی، محمد کریم (۱۳۸۵) *انگیزش و هیجان*، انتشارات سمت.
- خضروی افلاک فر، فرشته (۱۳۷۸)، *روان‌شناسی سیاسی (تجدید نظر شده)*، انتشارات دانشگاه پیام نور
- الخلیفه، عمر هارون (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی جاسوسی*، علی شمس، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور
- خواجه نظام الملک (۱۳۸۸)، *برگزیده و شرح سیاست نامه*، به کوشش حجت الله اصیل، نشر فرزاد روز
- دادگران، سیدمحمد (۱۳۸۴)، *میانی ارتباطات جمعی*، تهران: نشر مروارید
- دالمایر، فرد (۱۳۸۹)، *زبان و سیاست*، عباس منوچهری و همکاران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- دوچ، مورتون؛ رابرت م. کراوس (۱۳۷۴)، *نظریه‌ها در روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- دورژه، موریس (۱۳۵۷)، *احزاب سیاسی*، ترجمه رضا علومی، تهران: نشر امیرکبیر
- دوستر، پاسکال (۱۳۹۰)، *دیوانگانی که بر جهان ما حکومت می‌کنند*، ترجمه نوشین غفارپور، انتشارات سخن گستر
- دورژه، موریس (۱۳۸۶)، *اصول علم سیاست*، ابوالفضل قاضی، انتشارات علمی و فرهنگی
- دهقان طرزجانی، محمود (۱۳۸۷)، *نظریه‌های تبلیغات*، انتشارات دانشکده صداوسیما
- دی فونزو، نیکلاس؛ بردیا، پراشانت (۱۳۹۴)، *روان‌شناسی شایعه رویکردهای اجتماعی و سازمانی*، ترجمه دانشکده اطلاعات معاونت پژوهش و تولید علم، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشکده اطلاعات
- دیویسون، جرالده؛ نیل، جان؛ کرینگ، آن؛ جانسون، شری ال (۱۳۹۴)، *آسیب‌شناسی روانی (براساس DSM-5 جلد اول)*، ترجمه مهدی دهستانی، ویرایش حمیدرضا حسین شاهی برواتی، نشر ویرایش.
- رایبسون، دیو؛ گروز، جودی (۱۳۹۰)، *فلسفه سیاسی*، مصطفی یونسی، نشر شیرازه
- راجی، پرویز (۱۳۶۴)، *خدمتگزار تخت طاووس*، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: انتشارات اطلاعات
- رایکمن، ریچارد (۱۳۸۷)، *نظریه‌های شخصیت*، مهرداد فیروزبخت، انتشارات ارسباران.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۳)، *چرا شوروی متلاشی شد؟*، نشر البرز
- رنی، آستین (۱۳۷۴)، *حکومت، آشنایی با علم سیاست*، ترجمه لیلا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- ریچاردپی. هالجین - سوزان کراس ویتبورن (۱۳۸۳)، *آسیب‌شناسی روانی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، نشر روان.
- زونیس، ماروین (۱۳۸۷)، *روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران*، پرویز صالحی، سلیمان امین زاده و زهرا لبادی، انتشارات چاپخش

- ساعتچی، محمود (۱۳۸۴)، *نظریه پردازان و نظریه ها در روان شناسی*، انتشارات سخن سائتراک، جان (۱۳۸۸)، *زمینه روان شناسی سائتراک*، مهرداد فیروزبخت، نشر رسا.
- سرونت، پیر (۱۳۸۷)، *خیانت رسانه ها*، محمدرضا، دهشیری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی سن، افارتیا (۱۳۸۸)، *هویت و خشونت*، ترجمه فریدون مجلسی، نشر آشیان
- سهرابی، فرامرز (۱۳۹۱)، *شکوفایی شخصیت و امام خمینی (س): تبیین پدیدارشناختی شخصیت امام خمینی (س)*، موسسه چاپ و نشر عروج
- سی، رایت میلز (۱۳۸۳)، *نخبگان قدرت*، بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۷)، *نظریه های شخصیت یا مکاتب روان شناسی*، انتشارات دانشگاه تهران
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۰)، *پژوهش در علوم سیاسی*، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی سیلونه، اینیاتسیو (۱۳۶۳)، *مکتب دیکتاتورها*، مهدی سبحانی، نشر نو
- سیمپسون، کریستوفر (۱۳۹۳)، *دانش ارتباطات و جنگ روانی در سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰*، ترجمه محمد معماریان، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۸۱)، *نظریه های شخصیت یا مکاتب روان شناسی*، انتشارات دانشگاه تهران. شاملو، سعید (۱۳۸۱)، *روان شناسی بالینی*، انتشارات رشد.
- شاملو، سعید (۱۳۹۳)، *آسیب شناسی روانی*، انتشارات رشد
- شاملو، سعید (۱۳۹۳)، *مکتب ها و نظریه ها در روان شناسی شخصیت*، انتشارات رشد.
- شاهرخ غفاری، احمد (۱۳۸۸)، *روان کاوی زیگموند فروید و روایت ویلیام بولیت از توماس وودرو ویلسون ۲۸ رئیس جمهور آمریکا*، نشر آبی
- شاپر، ویلیام لارنس (۱۳۸۳)، *از ولگردی تا دیکتاتوری*، کاوه دهگان، موسسه انتشاراتی آهنگ دیگر
- شکرکن، حسین و دیگران (۱۳۹۰)، *مکتب های روان شناسی و نقد آن*، انتشارات سمت
- شوستروم، اورت (۱۳۶۹)، *روان شناسی انسان سلطه جو*، ترجمه قاسم قاضی و غلامعلی سرمد، تهران: نشر سپهر
- شولتز، دوان (۱۳۹۳)، *نظریه های شخصیت*، ترجمه کریمی و همکاران، نشر روان
- صفی، امید (۱۳۸۹)، *سیاست/دانش در جهان اسلام*، مجتبی فاضلی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۹۱)، *اصول علم سیاست*، انتشارات دانشگاه پیام نور
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۸)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی
- عبدالملکی، سعید (۱۳۹۴)، *تحلیل روان شناختی پدیده داعش (با تأکید بر روان شناسی سیاسی)*، نشر علم
- عبدالملکی، سعید (۱۳۹۴)، *مبانی روان شناسی (مختصر و مفید)*، نشر علم
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۹)، *سیاست و بنیان های فلسفی اندیشه سیاسی*، نشر نی
- علی پور، احمد (۱۳۹۳)، *مقدمات نوروسیکولوژی*، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- علیخانی و همکاران، علی اکبر (۱۳۸۸)، *درآمدی بر نظریه سیاسی عدالت در اسلام*، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- علیخانی، علی اکبر و همکاران (۱۳۸۶)، *سیاست نبوی: مبانی، اصول، راهبردها*، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- عنایت، حمید (۱۳۸۴)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران: انتشارات زمستان.
- غزالی، محمد (۱۳۵۱)، *احیاء علوم الدین*، به کوشش حسین خدیوچم
- فارابی، محمد (۱۳۸۴)، *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایرانی
- فاستر، مایکل ب (۱۳۸۸)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، جواد شیخ الاسلامی، انتشارات امیرکبیر

- فتحی آشتیانی، علی (۱۳۸۷)، *مقدمه ای بر روان‌شناسی سیاسی*، انتشارات بعثت فرر، ژان کلود (۱۳۶۴)، *سالکان ظلمات (کاوشی در سرچشمه های باطنی نازیسم)*، هوشنگ سعادت، انتشارات صفی علیشاه
- فروم، اریک (۱۳۸۱)، *گریز از آزادی*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: مروارید
- فروم، اریک (۱۳۹۳)، *آنا تومی ویرانسازی انسان (پرخاشجویی و ویران سازی)*، احمد صبوری، انتشارات آشیان
- فروند، ژولین (۱۳۸۴)، *سیاست چیست؟*، عبدالوهاب احمدی، انتشارات آگه
- فروید، آنا (۱۳۸۲)، *من و سازوکارهای دفاعی*، محمد علی خواه، نشر مرکز
- فروید، زیگموند (۱۳۵۱)، *توتم و تابو*، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران: کتاب فروشی طهوری
- فروید، زیگموند (۱۳۵۵)، *آینده یک پندار*، ترجمه هاشم رضی
- فروید، زیگموند (۱۳۸۴)، *موسی و یکتا پرستی*، ترجمه قاسم خاتمی، تهران: نشر پیروز
- فروید، زیگموند (۱۳۹۲)، *تمدن و ملالت های آن*، ترجمه محمد مبشری، تهران: نشر ماهی
- فروید، زیگموند (۱۳۹۳)، *روان‌شناسی توده ای و تحلیل آگو*، ترجمه سایرا رفیعی، تهران: نشر نی
- فربدهان، اتو (۱۳۶۳)، *روان‌شناسی در خدمت سیاست*، جلال نعمت الهی، انتشارات پیمان
- فولادوند، عزت الله (۱۳۹۰)، *فلسفه و جامعه و سیاست*، نشر ماهی
- فیرس، ای. جری - جی. ترال، تیموتی (۱۳۸۵)، *روان‌شناسی بالینی (مفاهیم، روش‌ها و حرفه)*، مهرداد فیروزبخت، انتشارات رشد.
- فیست و فیست، جس و گریگوری (۱۳۸۴)، *نظریه‌های شخصیت*، یحیی سید محمدی، نشر روان.
- قادری، حاتم (۱۳۸۷)، *اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران*، انتشارات سمت
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران: نشر دانشگاه تهران
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۶)، *روابط بین الملل نظریه ها و رویکردها*، انتشارات سمت
- کاپلان، اچ و سادوک، بنیامین (۱۳۸۴)، *خلاصه روان‌پزشکی*، ترجمه نصرت الله پور افکاری، انتشارات شهرباب [سال انتشار به زبان اصلی، ۱۹۹۶]
- کارتون کلایمرودی، توتون‌جیمز آندرسن، کارل‌کویم بی کریستول (۱۳۵۱)، *آشنایی با علم سیاست*، ترجمه بهرام ملکوتی، انتشارات امیرکبیر
- کارلسون، نیل (۱۳۸۶)، *مبانی روان‌شناسی فیزیولوژیک*، مهرداد پڑهان، نشر غزل.
- کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۸۶)، *هفت ستون سیاست*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- کالات، جیمز (۱۳۸۶)، *روان‌شناسی عمومی*، یحیی سیدمحمدی، نشر روان.
- کاویانی، محمد (۱۳۹۲)، *روان‌شناسی و تبلیغات (با تأکید بر تبلیغ دینی)*، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- کتس دی وریس، مانفرد؛ انگل لاو، الیزابت (۱۳۸۶)، *آیا رهبران، رهبر زاده می شوند یا رهبری را فرا می گیرند؟*، مینا علاء، نشر ققنوس
- کراهه، باربارا (۱۳۹۰)، *پرخاشگری از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی*، محمد حسین نظری نژاد، انتشارات رشد.
- کرچ، دیوی و همکاران (۱۳۴۷)، *فرد در اجتماع*، ترجمه محمود صناعی، تهران: کتابفروشی زوار
- کریمی، یوسف (۱۳۷۷)، *روان‌شناسی اجتماعی: نظریه ها، مفاهیم و کاربردها (چاپ پنجم)*، نشر ارسباران.
- کریمی، یوسف (۱۳۸۷)، *روان‌شناسی شخصیت*، نشر ویرایش.
- کریمی، یوسف (۱۳۹۲)، *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*، انتشارات دانشگاه پیام نور
- کلاینبرگ، اتو (۱۳۸۷)، *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه علی محمد کاردان، نشر فردوس

- کولچ، اچ.کی (۱۳۹۳)، *سیاست*، احمد صبوری، انتشارات آشیان
 کویره، الکساندر (۱۳۸۹)، *سیاست از نظر افلاطون*، امیرحسین جهاننگلو، انتشارات خوارزمی
 کوئن، بروس (۱۳۸۸)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: نشر سمت
 کی نیا، مهدی (۱۳۸۱)، *روان‌شناسی جنایی*، جلد ۱ و ۲، انتشارات رشد
 کیو، سوزان (۱۳۸۶)، *طبقه بندی و تشخیص اختلالات روان‌شناختی*، خدایاری فرد، محمد؛ جعفری
 کندوان، غلامرضا، انتشارات دانشگاه تهران.
 گال، ریون؛ منگلزدورف، دیوید (۱۳۸۲)، *روان‌شناسی نظامی*، ناصر گودرزی، انتشارات آن
 گالبرایت، جان کیت (۱۳۹۰)، *آنانومی قدرت*، محبوبه مهاجر، انتشارات سروش
 لاندین، رابرت ویلیام (۱۳۷۸)، *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی (تاریخ و مکتب‌های روان‌شناسی)*، یحیی سید محمدی، نشر ویرایش
 لوبون، گوستاو (۱۳۸۴)، *روان‌شناسی توده‌ها*، کیومرث خواجهی‌ها، انتشارات روشنگران و مطالعات
 زنان
 مارتا کاتم، بث دیتز-اولر، النا مسترز، توماس پرستون (۱۳۸۶)، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی*،
 کمال خرازی و جواد علاقی‌راد، مرکز نشر دانشگاهی
 مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۳۹۰)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، انتشارات پژوهشکده مطالعات
 راهبردی
 مارشال ریو، جان (۱۳۸۱)، *انگیزش و هیجان*، یحیی سید محمدی، نشر ویرایش.
 مازلو، آبراهام اچ (۱۳۷۲)، *انگیزش و شخصیت*، احمد رضوانی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
 مالک، مظفر (۱۳۸۳)، *ظهور نازیسم و استیلائی هیتلر*، انتشارات امید فردا
 مایرز، دیوید (۱۳۹۳)، *روان‌شناسی اجتماعی جلد ۱ و ۲*، ترجمه حمید شمسی پور و همکاران،
 انتشارات ارجمند
 مای لی.ر، ربرتوب (۱۳۸۷)، *ساخت، پدیدآیی و تحول شخصیت*، منصور، محمود، انتشارات سمت.
 مصفا، نسربین (۱۳۸۵)، *سیری در تحولات آموزشی پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*،
 پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
 منوچهری، عباس (۱۳۸۰)، *نظریه‌های انقلاب*، انتشارات سمت
 مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۶)، *سیاست میان ملت‌ها*، حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین
 الملل
 موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت (۱۳۹۳)، *چگونه رفتار کنیم (سبک رفتار سیاسی اسلامی)*، نشر
 موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت
 مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۴)، *سقوط (بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی)*
مجموعه مقالات، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
 میشل، پیترو؛ شوفل، جان (۱۳۸۲)، *فهم قدرت (دغدغه دائمی چامسکی)*، احمد عظیمی بلوریان، موسسه
 خدمات فرهنگی رسا
 میلگرام، استانی (۱۳۸۱)، *اطاعت از اتوریته (یک دیدگاه تجربی)*، مهران پاینده و عباس خدافل، نشر
 اختران
 میزیاک و سکستون (۱۳۷۶)، *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*، احمد رضوانی، انتشارات آستان قدس
 رضوی.
 نابلسی، محمد احمد (۱۳۸۷)، *روان‌شناسی سیاسی اسرائیل*، حجت رسولی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
 نش، کیت؛ اسکات، آلن (۱۳۸۸)، *راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، جلد ۱ و ۲*، محمدعلی قاسمی، قدیر
 نصری، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی

نصر، صلاح (۱۳۸۷)، *جنگ روانی*، محمود حقیقت کاشانی، انتشارات سروش
 نویمایر، آنتوان (۱۳۸۱)، *دیکتاتورها بیمارند، ناپلئون، هیتلر، استالین*، ترجمه علیرضا میناگر، نشر
 ارجمند
 واینبرگ، اشلی (۱۳۹۴)، *روان‌شناسی سیاستمداران*، شهرزاد مفتوح، نشر قومس
 وینسنت، اندرو (۱۳۷۸)، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس
 هاریس، ریچارد جکسون (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی شناختی وسایل ارتباط جمعی*، اسماعیل سعدی پور و
 همکاران، انتشارات مرکز تحقیقات صداوسیما
 هاشمی، سیدمحمد (۱۳۹۰)، *حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی*، بنیاد حقوقی میزان
 هاشمیان، کیانوش (۱۳۸۴)، *نظریه‌های شخصیت*، انتشارات دانشگاه الزهرا.
 هانتینگتون، سموئل (۱۳۸۶)، *سازمان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، محسن ثلاثی، نشر علم
 هرگنهان، بی.آر. (۱۳۸۹)، *درآمدی بر تاریخ روان‌شناسی (ویراست ششم)*، ترجمه یحیی سیدمحمدی،
 نشر ارسباران.
 هرمن، مارگارت (۱۳۸۵)، *روان‌شناسی سیاسی مسائل و موضوع‌های معاصر*، مجتبی تمدنی،
 انتشارات آتی
 هوتون، دیوید پاتریک (۱۳۹۳)، *روان‌شناسی سیاسی: وضعیت‌ها، اشخاص و قضایا*، ترجمه سعید
 عبدالملکی، انتشارات دانژه
 هی وود، اندرو (۱۳۹۰)، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*، ترجمه
 محمد رفیعی مهرآبادی، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
 هیوارد، شیلا (۱۳۸۵)، *روان‌شناسی فیزیولوژیک (زیست - روان‌شناسی)*، محمد عباس نژاد، کاظم
 نعمت‌الله زاده ماهانی، ناشر: دانشگاه شهید باهنر کرمان
 هیوز، استوارت (۱۳۶۹)، *آگاهی و جامعه*، عزت‌الله فولادوند، تهران: سازمان انتشارات و آموزش
 انقلاب اسلامی

ب: سایر منابع فارسی

اسماعیلی، مهدی، *تروریسم از منظر اختلالات روان‌شناختی*، فصلنامه حقوق پزشکی، سال ششم،
 شماره بیستم، بهار ۱۳۹۱
 مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۸)، *تئوری‌های تبلیغات انتخاباتی (درآمدی بر روان
 شناسی انتخابات)*، دفتر مطالعات سیاسی و اجتماعی
 منتظر قائم، مهدی (۱۳۸۱)، *دموکراسی دیجیتال و حکومت الکترونیکی: سیاست و حکومت در عصر
 تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی*، نامه علوم اجتماعی، بهار و تابستان، شماره ۱۹، ص ۲۲۷
 نقیب‌زاده، احمد، *عملکرد و نقش احزاب سیاسی در جوامع امروزی*، اطلاعات سیاسی - اقتصادی،
 سال سوم، شماره هشتم، ۱۳۶۸، صفحه ۱۰

ج: منابع لاتین

Martha L. Cottam, Beth Dietz-Uhler, Elena Mastors and Thomas Preston,
 (۲۰۱۰), *Introduction to Political Psychology*: Psychology Press; ۲ edition
 David Patrick Houghton, (۲۰۱۴), *Political Psychology: Situations,
 Individuals, and Cases*, Publisher: Routledge; ۲ edition
 Leonie Huddy (Editor), David O. Sears (Editor), Jack S. Levy (Editor) *The
 Oxford Handbook of Political Psychology*: Second Edition (Oxford
 Handbooks), Publisher: Oxford University Press; ۲ edition

- George E. Marcus, (۲۰۱۲), *Political Psychology: Neuroscience, Genetics, and Politics*, Publisher: Oxford University Press
- John T. Jost and Jim Sidanius, (۲۰۰۴), *political Psychology: Key Readings (Key Readings in Social Psychology)*, Psychology Press
- Drew Westen, (۲۰۰۸), *The Political Brain: The Role of Emotion in Deciding the Fate of the Nation, PublicAffairs*; Reprint edition
- Jeffery J. Mondak, (۲۰۱۰), *Personality and the Foundations of Political Behavior (Cambridge Studies in Public Opinion and Political Psychology)*, Cambridge University Press
- George Lakoff, (۲۰۰۹), *The Political Mind: A Cognitive Scientist's Guide to Your Brain and Its Politics*, Penguin Books; Reprint edition
- Jerrold M. Post, Alexander George, (۲۰۰۴), *Leaders and Their Followers in a Dangerous World: The Psychology of Political Behavior (Psychoanalysis and Social Theory)*, Cornell University Press
- Rose McDermott, (۲۰۰۴), *Political Psychology in International Relations (Analytical Perspectives on Politics)*, University of Michigan Press
- Markus Prior (۲۰۰۷), *Post-Broadcast Democracy: How Media Choice Increases Inequality in Political Involvement and Polarizes Elections (Cambridge Studies in Public Opinion and Political Psychology)*, Cambridge University Press
- Cristian Tileaga, (۲۰۱۵), *Political Psychology: Critical Perspectives*, Cambridge University Press
- Milton Lodge, Charles S. Taber, (۲۰۱۳), *The Rationalizing Voter (Cambridge Studies in Public Opinion and Political Psychology)*, Cambridge University Press
- Edward Bernays, Mark Crispin Miller, (۲۰۰۴), *Propaganda*, Ig Publishing
- Jr. M.D., Lyle H. Rossiter, (۲۰۱۱), *The Liberal Mind: The Psychological Causes of Political Madness*, Publisher: Free World Books, LLC
- John Horgan (۲۰۱۴), *The Psychology of Terrorism (Political Violence)*, Routledge; ۲ edition
- Mr. Donald L. Conover (۲۰۱۵), *Political Psychology: New Ideas for Activists*, Words Matter, LLC
- Dean Keith Simonton, (۱۹۸۷), *Why Presidents Succeed: A Political Psychology of Leadership*, Yale University Press
- John R. Zaller, (۱۹۹۲), *The Nature and Origins of Mass Opinion (Cambridge Studies in Public Opinion and Political Psychology)*, Cambridge University Press
- Burnes, B. (۲۰۰۴). *Kurt Lewin and the planned approach to change: A re-appraisal. Applied Behavioral Science*, ۴۲(۲), ۲۱۳-۲۳۱.
- Carole Wade, Carol Tavis. (۲۰۱۱). *Invitation to Psychology (۴th Edition)*, Publisher: Pearson
- David G. Myers. (۲۰۱۱). *Psychology*, Worth Publishers; ۱۰th edition
- James W. Kalat. (۲۰۱۰). *Introduction to Psychology (PSY ۱۱۳ General Psychology)*, Publisher: Cengage Learning; ۹ edition
- Laura A. King. (۲۰۱۰). *The Science of Psychology: An Appreciative View*, McGraw-Hill
- Michael Glint (۲۰۱۴), *Can a War With Isis Be Won? ISIL/Islamic State/Daesh*, Paperback – Publisher: CreateSpace Independent Publishing Platform; ۱ edition
- Moriarty, Jane. (۲۰۰۱). *The Role of Mental Illness in Criminal Trials: Insanity & Mental Incompetenc*, Routledge
- Philip G. Zimbardo, Robert L. Johnson, Vivian McCann Hamilton. (۲۰۱۱). *Psychology: Core Concepts (۷th Edition)*, Publisher: Pearson

- Saundra K. Ciccarelli, J. Noland White. (۲۰۱۱). *Psychology*, Publisher: Pearson; ۳ edition
- Saundra K. Ciccarelli, J. Noland White. (۲۰۱۴). *Psychology (4th Edition)* – Publisher: Pearson
- Tonry, M.; Ohlin, L.E.; Farring, D.P. (۱۹۹۱). *Human Development and Criminal Behavior*, Springer
- W. Phillips Lii Daniel. (۲۰۰۸). *Mental Health Issues in the Criminal Justice System*, Routledge.
- Akhtar, s. (۱۹۹۹). *Thy Psychodynamic Dimension of Terrorism*. *psychiatric Annals*, ۲۹ (۶) pp. ۳۰۰-۳۰۵.
- Berkowitz, B.J. (۱۹۷۲) *Super Violence: The Threat of Mass Destruction Weapons*. Santa BarBara .california, AD con corporation.
- Berkowitz, Leonard (۱۹۸۵) *A Survey of Social Psychology*. CBS College publishing com.
- Berlet, c. (۲۰۰۴). *Dehumanization And Demonization*. Some rville, MA: political Research Associates. <http://www.publiceye.org/too close/scapegoatingol.html>
- Clark, R. (۱۹۸۳) *Patterns In The Lives of ETA Member, terrorism*, ۶, Harvard university press, no. ۳. pp. ۴۲۰-۵۴.
- Crayton, J.W. (۱۹۸۳) *Terrorism And Psychology of The Self*. L.z. Freedman, & Y. Alexander, perspectives on terrorism (pp. ۳۳-۴۱) .wilmington, Delaware: scholarly resources.
- Corrado, r. (۱۹۸۱) *A critique of the mental disorder perspective of political terrorism*. International Journal of law and psychiatry, ۴, pp. ۲۹۳-۳۰۹.
- Crenshaw, Marta. (۱۹۸۸) *Theories of Terrorism :Instrumental And Organizational Approaches*, in David Rapoport, inside terrorist organizations. New York: Columbia university press. p. ۱۲.
- Crenshaw, M. (۱۹۸۵) *An Organizational Approach To The Analysis of Political Terrorism*. *orbis*, ۲۹(۳): pp. ۴۶۵-۴۸۹.
- Demaese, L. (۲۰۰۲) *The Childhood Origins of Terrorism*. Journal of psychohistory ۲۹(۴), p. ۳۴۰.
- Della porta, Danatella (۱۹۹۷) *Socialization In Left- Wing Underground Organization : Biographies of Italian And German Militants*. JAI PRESS, (۱۹۹۷) .P. ۲۸۶.
- Ferracuti, Franco (۱۹۸۲) *A Sociopsychiatric Interpretation of Terrorism, the Annals Of The American Academy of political and social science*. pp: ۱۲۹-۴۱.
- Ferracuti, Franco, and F. Bruno, (۱۹۸۱) *Psychiatric Aspects of terrorism in Italy*. Leaington ,masachushtts : Leaington books ,p. ۲۰۹.
- Hubbard, David (۱۹۷۱) *The Skyjacker: His Flights of Fantasy*. New York: MacMillan. p. ۱۲۰.
- Hudson, R.A. (۱۹۹۹) *The sociology And Psychology of Terrorism: Who Becomes A Terrorist And Why?* library of congress, Washington D.C. p. ۱۰.
- Heskin, ken. (۱۹۸۴) *The psychology of terrorism in Irland* .new York: Martin's press, .p. ۹۰.
- Howard, L. (۱۹۹۲) *Terrorism: Roots, Impact, Responses*. New York praeger. p. ۲۲.
- Horney, k. (۱۹۳۷) *The Neurotic Personality of Our Time* .new York :norton. p. ۸۹.
- Hacker ,F.J. (۱۹۷۶) *Crusaders, Criminals, Crazies: Terror And Terrorism in Our Time* .new york :w.w. norton. p. ۹۲.

- Johnson, p.w. and Feldman, T.B (۱۹۹۲) *Personality Types And Terrorism: selfpsychology perspective*. Forensic reports. ۰(۴), pp. ۲۹۳-۳۰۳.
- Kernberg, O (۱۹۷۰) *Borderline Conditions And Pathological Narcissism*, New York, Jacob Aronson, p. ۰۲.
- Kernberg, O.F. (۲۰۰۳), *Sanctioned Social Violence: A psychoanalytic view – part I*. International Journal of psychoanalysis, ۹۰۳ – ۹۶۸.
- Konetzky, Reuben (۲۰۰۱), *Sexual Fantasies of A Suicide Bomber*. www.israelinsider.com.
- Post, Jerrold M (۱۹۸۶), *The Group Dynamics of Terrorist Behavior*, international Journal of group psychotherapy, ۳۶, No. ۲, pp. ۲۱۱-۲۴.
- Post, J.M. (۱۹۸۴), *Notes on A psychodynamic Theory of Terrorist Behavior*. *Terrorism: An International Journal*, ۷, No. ۳, ۲۴۲-۰۶.
- Reich, Walter (۱۹۹۸), *Origins of Terrorism: Psychologies, Ideologies, Theologies, States of Mind*. Washington: Woodrow Wilson center. pp: ۴۳-۰۸.
- Rasch, W (۱۹۷۹), *Psychological Dimensions of Political Terrorism In The Federal Republic of Germany*, International Journal of law and psychiatry. pp. ۷۹-۸۰.
- Lander, Robert A. (۱۹۸۱), *Terrorism And The Law: what price safety?* Gaithersburg, MD: IACP. p. ۳.
- Schmid, Alex (۱۹۹۶), *The Response Problem As a Definition Problem, in western Response to Terrorism*, Alex Schmid and Roland D. Crelinster. London: Frank Cass and Co. p. ۸.
- Sullwold (۱۹۸۰), *Biographical Features of Terrorists. In world congress of psychiatry, psychiatry: The state of the Art*, ۷. New York, plenum.
- Wagenlehner, Gunther (۱۹۷۸), *Motivation For Political Terrorism In West Germany*. pp. ۱۹۰-۲۰۳ in *Maeius H. Livingston, ed*. International terrorism in the contemporary world. Westport, Connecticut: Greenwood press, ۱۹۷۸.
- Yonah Alexander & Alon Oday (۱۹۸۴), *Terrorism In Ireland*. New York, Martin's press, pp. ۸۸-۱۰۰.